

احیای انقلاب میهنم

فهرست مطالب

7	یادداشت قدردانی.....
8	مقدمه.....
11	[۱] سرگشاده به رئیس جمهور.....
14	[۲] غرب زدگی، عقلانیت و حماسه سیاسی.....
17	[۳] تأملی نابهنگام بر عرصه سیاست معاصر ما.....
18	[۴] اصلاً برای چی انقلاب کردیم؟.....
22	[۵] مجلس نهم، مجلس صغارت و فرمان برداری.....
28	[۶] فهم ما از آرمان های انقلاب.....
45	[۷] سازوکار تصمیم گیری در بالاترین سطح حکومت.....
48	[۸] جنبش دانشجویی و عرصه سیاست.....
56	[۹] ”در خانه اگر کس است یک حرف بس است“.....
58	[۱۰] گفتمان انتقادی درون انقلاب.....
77	[۱۱] استغفارنامه.....
81	[۱۲] صلاحیت با سرقت و جعل و دروغ.....
85	[۱۳] انتخاب میان دو نامزد!.....
88	[۱۴] ما بچه های انقلاب، کی می خواهیم بزرگ بشیم؟.....
92	[۱۵] مطالبات رهبری در خصوص وضعیت دانشگاه ها.....
99	[۱۶] چگونه سیاست ما بی پدر و مادر شد؟.....

102.....	[۱۷] جریان انحرافی (۱).....
105.....	[۱۸] جریان انحرافی (۲).....
107.....	[۱۹] وحدت آفرینی پوشالی.....
109.....	[۲۰] فقدان گفتمان انقلاب اسلامی.....
111.....	[۲۱] عرصه سیاست مردابی ما.....
113.....	[۲۲] پیرامون شعار وحدت! وحدت!.....
114.....	[۲۳] موانع آزادی اندیشه و علوم انسانی.....
126.....	[۲۴] چرا بخش بزرگی از اپوزیسیون نظام در بیرون مرزها؟.....
130.....	[۲۵] تسلیت به ملت مظلوم ایران.....
132.....	[۲۶] چگونه استیفای حقوق خود کنیم؟.....
134.....	[۲۷] خطوط راهبردی سراپا ویرانگر نظام!.....
136.....	[۲۸] مصلحت چیست؟.....
138.....	[۲۹] پنهان کاری و منافع ملی.....
140.....	[۳۰] رجال سیاسی دو تابعیتی.....
141.....	[۳۱] کجایید ای! شهیدان خدایی؟.....
142.....	[۳۲] ثمرات سیاست راهبردی تک قطبی کردن عرصه سیاست.....
144.....	[۳۳] اعتراضیه نسبت به حکم رد صلاحیت.....
146.....	[۳۴] 'التزام عملی به نظام' یعنی قیام برای آرمان‌های انقلاب.....
150.....	[۳۵] نگران آرمان‌های انقلاب هستم.....
176.....	[۳۶] رئیس جمهور بعدی!.....

- 178.....[۳۷] جایگاه کارگران در عرصه سیاست ما.....
- 183.....[۳۸] موانع جمهوریت، مردم‌سالاری، و تحرّج.....
- 200.....[۳۹] رهبری و فرهنگ سیاسی مستبدپرور.....
- 204.....[۴۰] روضه ولایت‌پذیری.....
- 205.....[۴۱] سرگشاده به رئیس‌قوة قضائیه.....
- 209.....[۴۲] تعطیلی کارخانه‌های تولید آسفالت تهران و البرز.....
- 211.....[۴۳] نظام را بیشتر بشناسیم؟.....
- 214.....[۴۴] شورای نگهبان و صلاحیت آشیخ حسن فریدون.....
- 216.....[۴۵] استعفای سرافراز و فساد سیستمی نظام.....
- 221.....[۴۶] اولین سرگشاده به رهبری نظام.....
- 224.....[۴۷] دومین سرگشاده به رهبری نظام.....
- 228.....[۴۸] سومین سرگشاده به رهبری نظام.....
- 232.....[۴۹] ضرورت فهم نقض میثاق ملّی.....
- 234.....[۵۰] تلقّی خام‌اعضای شورای نگهبان!.....
- 237.....[۵۱] چهارمین سرگشاده به رهبری نظام.....
- 240.....[۵۲] پدیدار پیچیده تحریم انتخابات.....
- 245.....[۵۳] شیوه حکمرانی مردمی و مقدس.....
- 247.....[۵۴] اعجوبه تدبیر و خدمت و امانت‌داری و راست‌گویی!.....
- 249.....[۵۵] هشدار به مقامات عالی‌نظام.....
- 251.....[۵۶] قبل از برج‌ام، کلید اینجاست. بعد از برج‌ام، کلید در دست آمریکا.....

253	[۵۷] دوباره سیاه کردن مردم؟.....
255	[۵۸] چگونگی شکل‌گیری مفهوم "زاویه‌داری".....
258	[۵۹] "خانه از پای‌بست ویران است".....
261	[۶۰] رجانیز و غسل تعمید بیت.....
263	[۶۱] منافع ملّی و کار کارشناسی در سیاست‌گذاری ما.....
265	[۶۲] لفظ "جمهوری اسلامی".....
267	[۶۳] "بیت ایشان در نجف".....
268	[۶۴] "هزینه‌زا" بودن برنامه هسته‌ای؟.....
269	[۶۵] نوع حکمرانی ما!.....
272	[۶۶] حکمرانی حاج‌آقای!.....
275	[۶۷] "حکمرانی حاج‌آقای" را کمی بیشتر بشناسیم؟.....
278	[۶۸] وضع مملکت کی درست میشه؟.....
280	[۶۹] چهره دیگری از "حکمرانی حاج‌آقای".....
283	[۷۰] حکمرانی برای خلق در مقابل حکمرانی برای خدا (۱).....
285	[۷۱] حکمرانی برای خلق در مقابل حکمرانی برای خدا (۲).....
287	[۷۲] حکمرانی و وصول به رستگاری.....
288	[۷۳] "عَمَالِکُمْ اَعْمَالِکُمْ".....
290	[۷۴] حکمرانی حاج‌آقای و تضعیف خانه ملّت.....
292	[۷۵] مرگ مهسا امینی و کارگروهی اقناع‌کننده.....
293	[۷۶] تلاش‌های بی‌ثمر مقامات نظام.....

- 295.....[۷۷] مفهوم اعتراض نزد آقای رئیس جمهور!
- 297.....[۷۸] آقای رئیس جمهور و ارزش های نقض ناپذیرش!
- 299.....[۷۹] زمینه سازی نظام برای آشوب های آتی!
- 301.....[۸۰] آبرینش ها و آبرسیاست های براندازانه نظام
- 313.....[۸۱] میهن دوستان ۱۶ آذری و میهن دوستان این روزگار!
- 315.....[۸۲] فرایند سیاسی احیاگرانه
- 322.....[۸۳] استعفای الیاس نادران از نمایندگی مجلس
- 323.....[۸۴] مهلکات پانزده گانه حکمرانی ما
- 331.....ضمیمه ۱: فرمان هشت ماده ای به سران قوا درباره مبارزه با مفاسد اقتصادی
- 334.....ضمیمه ۲: سؤالات ۸ تن از نمایندگان مجلس دوم از وزیر امور خارجه
- 335.....ضمیمه ۳: واکنش امام به سؤالات ۸ نماینده مجلس دوم از وزیر امور خارجه
- 339.....ضمیمه ۴: نامه آقا شیخ صادق لاریجانی به آقا شیخ محمد یزدی
- 346.....ضمیمه ۵: سخنرانی امام در جمع نمایندگان منتخب مجلس خبرگان قانون اساسی
- 353.....ضمیمه ۶: سخنرانی امام در مدرسه فیضیه
- 354.....فهرست منابع و ارجاعات
- 355.....نمایه موضوعی
- 360.....نمایه اسامی اشخاص
- 365.....نمایه اسامی نهادها، سازمان ها و مؤسسات

یادداشت قدردانی

برای کتابی که حدود ده سال در کورهٔ قلبم در حال جوش و خروش بوده، مشکل می‌توان به‌درستی از تمام کسانی که کم یا زیاد نقشی در شکل‌گیری و تقویم آن داشته‌اند قدردانی و تشکر کرد. باین‌وصف، لازم می‌دانم از اعضای کمیته صیانت از منافع ایران و تشکلهای دانشجویی بسیاری از دانشگاه‌ها — از قبیل بسیج دانشجویی، جنبش عدالت‌خواه دانشجویی، دفتر تحکیم وحدت، انجمن اسلامی دانشجویان مستقل، جامعه اسلامی دانشجویان — که از بنده برای سخنرانی در جلسات و همایش‌های خود دعوت و امکان بیان تحلیل‌های انتقادی‌ام را فراهم می‌کردند، صمیمانه تشکر کنم. اطمینان دارم که فراهم کردن بستر این تعامل‌ها و تضارب‌های دانشگاهی نقش بسیار مؤثر مستقیم و غیر مستقیمی در زایش و پرورش این تحلیل‌ها ایفاء کرده است.

همچنین، وظیفه می‌دانم از آقایان مهندس سید یوسف ساجدی (دانشجوی کارشناسی‌ارشد سابقم در دانشگاه تهران)، دکتر مجید بهستانی (استاد دانشگاه امام حسین)، دکتر فرامرز تقی‌لو (استاد دانشگاه تبریز)، دکتر علی خلیلی (استاد دانشگاه امام حسین)، آقای شاهین شکوهی (دانشجوی دکتری جامعه‌شناسی دانشگاه تهران)، و به‌ویژه آقای علیرضا بدری برای خواندن کتاب و پیشنهادات متفاوت کلی و جزئی و موردی تشکر و قدردانی کنم. واضح است که نه با همهٔ پیشنهادات این عزیزان موافق بوده‌ام و نه در مواردی که موافق بوده‌ام اصلاحاتم مورد موافقت کامل آنها قرار گرفته باشد. باین‌حال، نفس مشارکت کم‌وبیش ایشان در ارائهٔ بازخوردی اصلاحی بسیار ارزشمند است. همچنین، بایسته می‌دانم از دستیار منضبطم آقای وحید محمودی تازه‌کندی (دانشجوی کارشناسی‌ارشد اقتصاد دانشگاه امام صادق) برای زحمات تحریریه‌ای و نیز تهیه فهرست اسامی و فهرست نهادها و سازمان‌ها تشکر کنم. مطمئناً افراد دیگری در گفتگوهای فراوان این ده سال کم‌وبیش، و بیشتر به طور ضمنی، سهمی در این اثر ایفاء کرده‌اند که متأسفانه به یاد نمی‌آورم. برای همهٔ آنها که نام برده یا نبرده‌ام صمیمانه آرزو می‌کنم مشارکتشان زاد آخرتشان شود و حضرت حق ﷻ عاقبتشان ختم به خیر گرداند.

صلی‌الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

سعید زیباکلام

نسیم‌آباد، جمعه ۲۱ مهر ۱۴۰۲

مقدمه

دو هدف از گردآوری این مجموعه متنوع از یادداشت‌ها، مقالات، مصاحبه‌ها، و سخنرانی‌هایی که طی حدود ده سال گذشته نوشته یا گفته شده تعقیب می‌شود. هدف بالنسبه آشکار نخست این است که انحرافات و کج‌روی‌های حکمرانی جاری در عرصه سیاست‌مان از اهداف و آرمان‌های انقلاب را به تناسب شناخت و تجربه خود بیان کنم. دوم اینکه، اگر چه این مکتوبات شباهتی به تاریخ‌نگاری‌های مرسوم ندارد اما ضروری دانستم آنها را برای ارجاع و عبرت‌آموزی نسل‌های آتی و به‌ویژه جوانان امروز و فردای میهنم، برای میهن‌دوستی و غیرتمندی و استقلال و اقتدار ملی، در مجموعه‌ای واحد و قابل‌دسترسی جمع‌آوری و ارائه کنم.

شاید لازم باشد بیفزایم که اگر چه اعضای این مجموعه به تناسب رویدادهای واقع‌شده به مسائل و موضوعات مختلف و متنوعی پرداخته لیکن همه آنها با رشته کلان و مهم حکمرانی در عرصه سیاست به یکدیگر پیوسته شده، بنای عمیقاً درهم‌تنیده‌ای را ایجاد کرده است. همچنین مناسب است بیفزایم که چنانچه برخی از خوانندگان فکور روند **متحوّلی** را در نوع انتقادات و ارزش‌ها و بینش‌های مندرج در نقادی‌ها مشاهده کنند بدان روست که بنده، همچون **همه فعالان** و دیده‌بانان عرصه سیاست و حکمرانی در **همه جا**، دارای شبکه‌ای ثابت و لایتغیر از تعلّقات و تلقّیات نیستم. و نمی‌توانم باشم. و اگر چه جای این بحث و تحلیل این پدیدار بسیار بنیانی در مقدمه چنین اثری نیست با این حال بدین مقدار کمینه باید اکتفا کنم که هم ما انسان‌ها موجودات ثابت لایتغیری نیستیم و هم نه عرصه سیاستی که دیده‌بان و یا فعال در آن هستیم از چنین ثباتی برخوردار است. ما انسان‌ها نوعاً دارای شبکه بسیار پیچیده‌ای از تعلّقات — شامل انبوهی از آمال و امیال و حاجات و آرمان‌ها و ارزش‌ها — و تلقّیات — شامل انبوهی از باورها و بینش‌ها و پیش‌فرض‌ها — ذو ابعاد و متنوعی هستیم. هر یک از اعضای این مجموعه درهم‌تنیده تدریجاً و در مصاف با رویدادهایی و در زمینه و بسترهایی خاص روییده و بالیده‌اند. و در مصاف‌ها و مواجهات دیگری و در زمینه‌های دیگری، آنها کم‌وبیش دچار جرح‌وتعدیل و یا بعضاً تعویض می‌شوند. و چنین است حکایت بسیار موجز و فشرده چگونگی تقویم و تحوّل شبکه تعلقاتی-تلقیاتی‌ای که مبنای جمیع اقوال و اعمال و افعال ما انسان‌ها هستند. بدین ترتیب است که از آذر ۱۳۹۲ تا حدود اواخر ۱۴۰۲، تحلیل‌ها و انتقاداتم تدریجاً تغییراتی کرده‌اند.

و در نهایت، همچون سایر آثارم، در اینجا نیز از رویه جافتاده و سودمند بین‌المللی بهره جسته‌ام: عنوان کتب و مجلات همگی ایرانیک و ضخیم، و اظهارات مورد تأکید بنده و دیگر نویسندگان نیز ایرانیک و ضخیم شده‌اند. همچنین، از خط تیره کوتاه (هایفن) برای ترکیب دو یا چند کلمه بهره جسته‌ام. نیز، در مواضع متعددی از خط بلند درون یک جمله و گاه در پایان جمله‌ای استفاده کرده‌ام برای توضیح نکته‌ای. خوانندگان با چند نوع علائم دیگر مواجه می‌شوند: هرگاه تک ویرگول‌های وارونه بر سر واژه‌ای می‌نشینند، مانند 'بازی سیاست'، دلالت دارد بر اینکه معنی و مدلول آن واژه یا اصطلاح خود موضوع مناقشه و افراد مختلف بعضاً یا عموماً بر سر آن توافق و اجماعی نداشته، بر آن اصطلاح بار یا مفهوم متغیر یا متفاوتی سوار می‌کنند. دبل ویرگول‌های وارونه، مانند "حکمرانی حاج‌آقایی"، عموماً برای اصطلاحات و واژه‌های خاص به کار می‌روند تا اصطلاح‌بودن آنها بهتر دیده شود. و بالاخره، گیومه‌ها که برای نقل اقوال به کار رفته‌اند.

[۱]

سرگشاده به رئیس‌جمهور^۱

بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملة رسول الله

جناب آقای دکتر حسن روحانی، ریاست محترم جمهوری^۲،

با سلام و آرزوی عاقبت‌به‌خیری،

در سخنرانی اخیر خود خطاب به دانشگاهیان اظهار تألم کرده‌اید که «چرا دانشگاه خاموش است؟» و «چرا دانشگاهیان و اساتید ما سکوت می‌کنند؟» و «چرا فریاد نمی‌زنید؟ چرا وارد میدان نمی‌شوید؟».

- جناب آقای رئیس‌جمهور! آیا اساتید دانشگاهی از جریان مذاکرات که همواره وزیر خارجه دولت جنابعالی بر محرمانه‌بودن آن اصرار و تأکید ویژه‌ای داشته‌اند، کمترین اطلاعی دارند که بتوانند پس از ارزیابی آنها به میدان آمده اعلام نظر کنند؟

- آیا باتوجه‌به نامه جنابعالی به مقام معظم رهبری در صبح اول وقت بعد از توافقات گام اول و به راه‌افتادن کارناوال تبریک‌گویی و پایکوبی بسیاری از رسانه‌ها از جمله **رسانه ملی**، به‌راستی شما انتظار دارید اساتید دانشگاهی بی‌هیچ خوف و هراسی به ارزیابی صادقانه **توافقنامه ژنو** بپردازند؟

- آقای رئیس‌جمهور! آیا هنگامی که حضرت‌عالی با تأکید تمام می‌گویید: «همه اصول و خطوط قرمز نظام» در مذاکرات رعایت شده، «دستاوردهای قطعی این توافق اولیه، به رسمیت شناخته‌شدن حقوق هسته‌ای ایران است» و نیز «فرزندان انقلابی ... توانسته‌اند حقانیت ملت ایران در فعالیتهای هسته‌ای را در صحنه بین‌المللی اثبات کنند»، به‌راستی انتظار دارید اساتید دانشگاهی بی‌هیچ خوف و نگرانی وارد بحث‌وبررسی **توافقنامه ژنو** شوند؟

^۱ نخستین سرگشاده به رئیس‌جمهور دولت یازدهم، آقای شیخ حسن روحانی در بهمن ۱۳۹۲.

^۲ این سرگشاده در ایامی نوشته شد که گفتمان دولت روحانی حتی آب‌خوردن مردم را به رفع تحریم‌ها و به مذاکره و توافق با آمریکا گره زده بود و رئیس **دولت یازدهم** منتقدین خود را مورد توهین قرار داده با عناوینی چون «بروید به جهنم» و «بی‌شناسنامه» خطاب می‌کرد. ایامی که مذاکرات و متن توافق از مردم و مجلس پنهان نگه داشته شده بود و منتقدین دانشگاهی و غیره مورد توهین و اتهام قرار می‌گرفتند.

- آقای رئیس‌جمهور! هنگامی که بسیاری از تشکّل‌های دانشجویی به واسطهٔ جو رسانه‌ای امنیتی خاصی که در این ماه‌های اخیر سیطره یافته جرئت نمی‌کنند پا به میدان گذاشته از انگشت‌شمار اساتید دانشگاهی متعهد به آرمان‌های انقلاب دعوت به سخنرانی کنند، جنابعالی به‌راستی انتظار دارید اساتید دانشگاهی به بحث و ارزیابی این به‌زعم شما «کار بزرگ بین‌المللی» بپردازند؟

- آقای رئیس‌جمهور! این شعار پسندیدهٔ سنجیده‌ای است که می‌فرمایید «این دولت محیط امن برای دانشگاه می‌پسندد» و «محیط امن، یعنی همه احساس امنیت کنند». اما هنگامی که در همان سخنرانی توپ‌وتشر می‌زنید که «چرا یک عده بی‌سواد که از بخش‌هایی خاص پول می‌گیرند باید حرف بزنند»، آیا به‌راستی انتظار دارید اساتید به آن شعار پسندیده توجه کنند یا از آن سرزنش تند و ناشکیبایی بسیار نگران‌کننده خوف و هراس به دل گیرند؟

- آقای رئیس‌جمهور! جنابعالی این سخن بسیار درست بسیار تکرار شده را بیان می‌فرمایید که «باید اجازه داد فضای باز سیاسی ایجاد شود». لیکن در همان سخنرانی با ترش‌رویی بسیار می‌فرمایید «شما چه کاره هستید که خود را متولّی همه چیز می‌دانید؟ با یک شعار و چهره و قیافه، آدم متولّی می‌شود؟ به چه مناسبت خود را دلسوزتر از دیگران می‌دانید؟». آیا به‌راستی بر این باورید که با این تحکّم‌ها و توپ‌وتشرها فضای باز در جامعه و دانشگاه ایجاد می‌شود؟ برای تحقق همان فضای باز، آیا درست‌تر نیست به‌عوض ترش‌رویی، اجازه بدهیم تا هر کس، از هر صنف و قشر و گروهی، که می‌خواهد خود را متولّی و دلسوز یا دلسوزتر بداند، بداند اما اگر دلسوزی‌هایش را قبول نداریم تحلیل‌هایش را نقد کنیم؟

- جناب آقای رئیس‌جمهور! فرموده‌اید «کسانی که در مذاکرات ژنو، مذاکره کردند نیز از دانشگاه‌ها هستند و از اساتید دانشگاه‌های ما به حساب می‌آیند». آیا به‌راستی بر این باورید که در مذاکره با مستکبران سیطره‌طلب زورگو باید استاد دانشگاه بود؟ چند تن از نمایندگان سیاسی کشورهای حاضر در مذاکرات ژنو سابقه استادی دانشگاه داشته‌اند؟ و بالاخره، آیا در مذاکرات با مستکبران قلدر زورگو سابقه استادی دانشگاه لازم است یا ایمان و اعتقاد به روز حساب و کتاب و عقاب، پابندی راسخ به آرمان‌های انقلاب اسلامی، و حراست از عزّت و استقلال جمهوری اسلامی و خون شهدای آن؟

- جناب آقای رئیس‌جمهور! فرموده‌اید «در دانشگاه‌ها در کنار پرورش بخش علمی و تحقیق، باید به فکر مسائل اجتماعی و سیاسی هم باشیم دانشجویان باید از منافع ملّی و بدخواهان داخلی و خارجی نیز باخبر باشند». بفرمایید دولتمردان و نیز مطبوعات **هماهنگ و همسو** با دولت در این مدت حدوداً شش‌ماهه که از دولت جنابعالی می‌گذرد چه اقداماتی جهت تمهید و ترغیب چنین محیطی در دانشگاه‌ها

انجام داده‌اند؟ آیا واقعاً برای جنابعالی آشکار نیست که لحن شدید و غلیظ سرزنش‌هایتان، مثل بی‌سواد خواندن منتقدانی همچون این بندهٔ جهول، به‌عوض تمهید و ترغیب آن محیط و پرورش دانشجویان متعهد به منافع ملی و مصالح انقلاب و محبّ وطن، هم دانشجویان و هم اساتیدشان را یکجا و با یک ضربه به محافظه‌کاری و عزلت‌طلبی و عافیت‌طلبی‌های فرومایهٔ دنیوی سوق می‌دهد؟ در این صورت، آیا به نظر جنابعالی این قبیل سخنان در جهت پرورش و رشد فرهنگ اجتماعی سیاسی دانشجویان و در نتیجه به نفع آرمان‌های انقلاب اسلامی، به‌ویژه استقلال کشور است؟

- و بالاخره جناب آقای رئیس‌جمهور! بسیار بجا و شایسته سؤال کرده‌اید «چرا در علوم انسانی، حقوق، علوم سیاسی، اقتصاد و علوم اجتماعی رشد نمی‌کنیم و صاحب‌نظر نیستیم...؟». پاسخ این سؤال را پیش‌تر در پژوهش‌های متعددی مورد طرح و بررسی مفصّلی قرار داده‌ام. در این مقام به همین مقدار باید بسنده کنم که یکی از مهم‌ترین و اصلی‌ترین موانع رشادت و نظریه‌سازی از جانب عالمان حوزه‌های پایه‌ای علوم انسانی و علوم اجتماعی دخالت و اعمال قدرت صاحبان و رجال سیاسی و حکومتی در عرصهٔ دانشگاه است. بایسته و ضروری است که حاکمان یاد بگیرند به دانشگاهیان امرونی نکنند و آنها را مورد خطاب و عتاب و ترغیب قرار ندهند.

در یک‌کلام، اگر به‌راستی خواهان فضای باز دانشگاهی و شکوفایی اندیشیدن و نظریه‌سازی هستیم تحت هیچ شرایطی با دانشگاهیان سرلشکرانه رفتار نکنیم.

با آرزوی عاقبت‌به‌خیری و توفیق خدمت صادقانه

﴿وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتٰبَعَ الْهُدٰی﴾

[۲]

غرب‌زدگی، عقلانیت و حماسه سیاسی^۳

«هر کشوری که در دنیا پیشرفت کرده، بین‌المللی شدن را مبنا قرار داده است.»^۴

نظر همه افراد البته محترم است. اما بی‌تردید این نوع اظهارات بی‌اختیار انسان را به یاد غرب‌زده‌های خام و سطحی یک قرن و اندی پیش چون میرزا ملکم خان، تقی‌زاده، آخوندزاده، و کسروی می‌اندازد. کسانی که فکر می‌کردند پیشرفت، توسعه، ترقی، آدمیت یا انسانیت، تمدن، و شهرنشینی یعنی همچون غربیان زیستن و اندیشیدن. یعنی سرتاپا غربی شدن.

به‌راستی «بین‌المللی شدن» چه معنای محصلی دارد؟

آیا شما حتی یکبار هم حتی از یک فیلسوف یا عالم اجتماعی نامدار و برجسته یا غیرنامدار و غیربرجسته غربی شنیده‌اید یا خوانده‌اید که به هم‌وطنان خود گفته باشد بیاییم بین‌المللی شویم؟ حتی یکبار؟

بگذارید بدون هیچ‌گونه مماشات و ملاحظه‌ای تصریح کنم که «بین‌المللی شدن» به لحاظ مفهومی هیچ معنای محصلی ندارد! باین‌وصف، اما امکان دارد فردی از سر ناباوری یا بی‌اعتقادی به فرهنگ و سنن جامعه خویش و، از طرفی دیگر، از سر مفتونیت به فرهنگ و تمدن **فرنگی** از «بین‌المللی شدن» سخن بگوید. روشن است که سخن از «بین‌المللی شدن» در اینجا هیچ دلالتی جز «فرنگی شدن» ندارد. یعنی همان که **جلال آل احمد** رحمه‌الله حدود نیم‌قرن پیش، از آن به «غرب‌زدگی» یاد کرد و در اثر ماندگارش آن را به فراخور توان و شناخت خویش توصیف کرد و مورد انتقاد قرار داد.

به نظر من این جرم و گناه نیست که کسی، استاد دانشگاهی و یا استاد حوزوی، معتدل یا افراطی، غرب‌زده و مفتون غرب باشد. لیکن مایه تعجب و شگفتی است که فرهنگی که در کارنامه درخشان و عزت‌آفرین فرهنگی و اعتقادی خویش عالمان بصیر و بصیرت‌بخشی چون **جلال آل احمد**، معلم شهید

^۳ مصاحبه با خبرگزاری بین‌المللی نسیم، در تاریخ ۱۳۹۳/۰۴/۱۰. همچنین این مطلب در سایت‌های *سرو* / *برکوه* و *رصد* بازنشر شده است.

^۴ در این ایام بود که مشاوران دولت، همچون آقای دکتر محمود سریع‌القلم گوینده این سخن، و رسانه‌های دولتی و شبه‌دولتی بر طبل بین‌المللی شدن و ارتباط با دنیا می‌کوبیدند و البته دنیا را هم عمدتاً در سه چهار کشور خلاصه می‌دیدند. رئیس دولت حتی تصریح می‌کرد که با کدخدا که ببندیم با همه دنیا بسته‌ایم!

انقلاب دکتر علی شریعتی، استاد محمد تقی شریعتی، استاد شهید مرتضی مطهری، مهندس مهدی بازرگان، مجاهد نستوه سید محمود طالقانی رحمته الله و امثال آن‌ها را داشته است چگونه است که امروزه و با وجود رویداد شگرف و عظیمی به نام انقلاب اسلامی و آن همه مقاومت‌ها و جان‌فشانی‌ها و شهادت‌های اعجاب‌آفرین، شاهد ندای صریح و بلند بازگشت به سوی افرنگیان و غرب‌زدگی می‌شود؟

آری! ابداً جرم یا گناه نیست که فردی، استاد دانشگاه و حوزه باشد یا از عامه مردم، نه تنها غرب‌زده باشد بلکه علناً مفتونیت خود به فرهنگ و تمدن غربی را علی‌الدوام اعلام کند و به علاوه اخیراً هم‌وطنان خود را، ضمن سرزنش و تحقیر، دعوت به غرب‌زدگی کند.

آنچه مایه تأسف و تألم است این است که چنین فردی ظاهراً از سر حسن‌نیت و عزت‌بخشی به ایران و ایرانی، دعوت به غرب‌زدگی می‌کند.

آنچه اما مایه درد عمیق می‌شود این است که چنین فردی مغز متفکر و الهام‌بخش دولتی می‌شود که شعارش اعتدال و عقلانیت است.

آیا باین‌وصف، دشوار است دریابیم اعتدال و عقلانیت آن دولت چه معنا و مفهومی دارد و فرجامش نهایتاً کجاست؟ آیا به‌واقع دشوار است دریابیم یا فوق‌العاده دردناک است دریابیم؟

آیا اینک که معنای پیشرفت و توسعه و تمدن و بین‌المللی‌شدن و اعتدال و عقلانیت را نزد مغز متفکر و مشاور عالی دولت فهم کردیم و فرجام و آینده سیاست‌گذاری‌های این دولت را در تمام عرصه‌ها دریافتیم جا ندارد از رابطه و سابقه فکری و فرهنگی این مغز متفکر با رئیس دولت اعتدال و عقلانیت پرسش کنیم؟ آیا اینک بجا و به‌موقع نیست که بیداران و بیدارگران اقلیم انقلاب اسلامی از **چگونگی** حماسه سیاسی سال ۹۲ پرسش کنند؟

آیا اینک بجا و به‌موقع نیست که بیداردلان و بیدارگران مجاهد این اقلیم همواره معترض‌خیز بصیر از عوامل دور و نزدیک **زمینه‌ساز** حماسه سیاسی سال ۹۲ پرسش کنند؟

آیا باتوجه به عقبه فکری-فرهنگی-سیاستی این دولت، و عملکرد همین یک‌ساله دولت، دیر هنگام نیست درباره روند تحولات انقلاب و آینده **نزدیک** انقلاب با جدیت هرچه تمام‌تر و توان هرچه فراگیرتر به فکر و اندیشه شویم؟ به فکر و اندیشه شویم که آیا انقلاب در مسیر اصلی اسلامی خود قرار دارد؟ به فکر و اندیشه شویم که آیا انقلاب در دست ناهلان و نامحرمان نیفتاده است؟

آیا طرح این سؤالات و تأمل در آن‌ها به مصلحت دوام و بقای انقلاب نیست؟

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ أُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

سحر سوم ماه مبارک رمضان،

نسیم آباد، تیر ۱۳۹۳

[۳]

تأملی نابهنگام بر عرصه سیاست معاصر ما^۵

سلام بر شما. برای من، این اظهارنظر با کمال تأسف هیچ خبر جدیدی ندارد: وی — **علی لاریجانی** — نمونه‌ای دیگر از یک رجل موفق عرصه منحن سیاستی ماست! مهندس **باهنر** نمونه‌ای دیگر از همین آموزشگاه است. و ایضاً سردار خلبان مدیر جهادی استاد دانشگاه **محمدباقر قالیباف**. و ایضاً شیخ‌الوزرا و مربی **ظریف** و هم‌فکرانش، **علی اکبر ولایتی**. دردمندانه باید پذیرفت که این قبیل رجال **موجه** و **موقر**، در مقیاس انبوه و زنجیره‌ای در حال تولیدشدن در این آموزشگاه هستند. و جامعه موسوم به اسلامی ما، به‌سرعت این رجال را تولید انبوه می‌کند و چنانچه با خودمان روراست باشیم، باید بپذیریم که مطلقاً هیچ بخشی از جامعه سیاسی ما کمترین واکنشی نسبت به این گونه سیاستمداری از خود نشان نمی‌دهد. و این غده سرطانی — عدم واکنش و مصلحت‌اندیشی دنیاطلبانه — مادر حماسه سیاسی ۹۲ و سایر حماسه‌های آتی خواهد بود. و ماجرای بزرگ مذاکرات هسته‌ای در واقع از نوه‌ها و نواده‌های همان غده بسیار رشدکرده است. این غده به‌سرعت جامعه ما را نه زنگ‌زده که مردابی و مرده می‌کند. لبّ کلام: جامعه سیاسی ما به‌شدت نیازمند یک تحول اساسی بنیانی است. این غده همچون طاعون بهترین ارزش‌های فرهنگ و تمدن ما را، و نیز بهترین نمونه‌های آن فرهنگ و تمدن را از درون پوک و پوسیده و تخلیه می‌کند. برترین نام‌ها و شعائر آن فرهنگ و مکتب می‌ماند اما عقیم و نازا و محتضر. اسم **علی** و **ابوذر** و **حسین** و **عاشورا** و **کربلا** و حتی شهادت بر سر منابر و مواقف و مواضع رسمی و حکومتی علی‌الدوام تعظیم و تکریم می‌شود اما فقط اسمشان، نه رسمشان. و بینش‌ها و مصلحت‌اندیشی‌های سرسخت‌ترین دشمنان آنها می‌شود الگوی فهم و رویه صحیح و سنجیده و مدبرانه. و نمونه رفتار آن زندانیان همیشه تاریخ می‌شود نپختگی، بی‌تجربگی، جوانی و خامی و عدم تدبیر و دوراندیشی.

یا مقلب‌القلوب والابصار، یا مدبر‌اللیل والنهار، یا محوّل‌الحول و الاحوال، حوّل حالنا الی احسن الحال.

یا حق

^۵. برخی دانشجویان کمیته صیانت از منافع ایران از اینکه **علی لاریجانی**، به‌رغم آشکار بودن باتلاق توافق کلی و احواله کردن مابقی موارد اختلافی به مذاکرات آتی، چنین رویکردی را توصیه می‌کند به‌شدت شگفت‌زده شده بودند. این یادداشت در واکنش به شگفت‌زدگی آنها در ۱۳۹۳/۰۹/۰۱ نوشته شده است. این یادداشت در سایت خبری تحلیلی **لرستان خبر** کار شده است.

[۴]

اصلاً برای چی انقلاب کردیم؟^۶

بسم الله و بالله و فی سبیل الله و علی ملّه رسول الله

باش تا صبح دولتش بدمد کین هنوز از نتایج سحر است

حالا می فهمم چرا یک بنده خدایی از نیاز حیاتی عرصه سیاست جمهوری اسلامی به یک خانه تکانی اساسی صحبت می کرد! و بنده خدای دیگری، نه از خانه تکانی که از ضرورت چند عملیات جراحی صحبت می کرد. هیچ دقت کرده ایم چرا هرازچندگاهی تصفیه ای حسابی در حکومت چین رخ می دهد و عده قابل توجهی برکنار می شوند؟

^۶ این نوشته پس از تمجید و ستایش های پاره ای از مقامات لشکری و کشوری ذیل الذکر و در تاریخ ۱۸ مرداد ۱۳۹۴ نوشته شده است:

۱. آیت الله امامی کاشانی، امام جمعه وقت تهران: تبریک به رئیس جمهور و وزیر امور خارجه. ۲. حسن روحانی، رئیس جمهور وقت: تشکر از مقام معظم رهبری و تیم مذاکره کننده. ۳. محمدباقر قالیباف، شهردار وقت تهران: تبریک به دولت، تشکر از وزیر امور خارجه و تیم مذاکره کننده. ۴. سید حسن فیروزآبادی، رئیس وقت ستاد کل نیروهای مسلح، عضو وقت مجمع تشخیص مصلحت نظام، عضو وقت شورای عالی امنیت ملی: تبریک به ملت ایران، قدردانی از رئیس جمهور و تیم مذاکره کننده، سیاستگزاری از راهنمایی های مقام معظم رهبری. ۵. محمود واعظی، وزیر وقت ارتباطات و فناوری اطلاعات: تبریک به مقام معظم رهبری و رئیس جمهور و ملت ایران. ۶. محمد شریعتمداری، معاون اجرایی وقت رئیس جمهوری: تبریک به مردم ایران. ۷. معصومه ابتکار، معاون رئیس جمهور و رئیس وقت سازمان حفاظت محیط زیست: تبریک به مردم ایران. ۸. محسن رضایی، دبیر وقت مجمع تشخیص مصلحت نظام: تبریک به رهبری، مردم و دولت. ۹. علی ربیعی، وزیر وقت تعاون، کار و رفاه اجتماعی: تبریک به رهبری و رئیس جمهور. ۱۰. علی اکبر ولایتی، عضو حقیقی مجمع تشخیص مصلحت نظام: تبریک ضمنی به وزیر امور خارجه و تیم مذاکره کننده. ۱۱. علی لاریجانی، رئیس وقت مجلس شورای اسلامی: تبریک به رئیس جمهور، وزیر امور خارجه و تیم مذاکره کننده، تشکر از رهبری. ۱۲. محمدرضا باهنر، نایب رئیس وقت مجلس شورای اسلامی: تشکر از دولت. ۱۳. آیت الله مکارم شیرازی: تشکر از مذاکره کنندگان. ۱۴. صادق آملی لاریجانی، رئیس وقت قوه قضائیه: تقدیر و تشکر از مقام معظم رهبری و رئیس جمهور و مذاکره کنندگان. ۱۵. احمد توکلی، نماینده اصول گرای وقت مجلس شورای اسلامی: قدردانی از مقام معظم رهبری و مذاکره کنندگان. ۱۶. مهدی چمران، رئیس شورای شهر تهران: تبریک به مقام معظم رهبری، دولت، تیم مذاکره کننده و ملت ایران. ۱۷. آیت الله امجد: تبریک به دولت و ملت. ۱۸. آیت الله وحید خراسانی: تشکر از تیم مذاکره کننده هسته ای. ۱۹. آیت الله صافی گلپایگانی: تبریک به ملت و تقدیر از زحمات تیم مذاکره کننده و هیئت دولت. ۲۰. آیت الله نوری همدانی: تقدیر از تلاش های تیم مذاکره کننده هسته ای. ۲۱. آیت الله مظاهری: تحسین ثمره مذاکرات هسته ای. ۲۲. آیت الله محمد یزدی: تجلیل از تیم مذاکره کننده هسته ای. ۲۳. آیت الله هاشمی شاهرودی: حمایت از مذاکرات هسته ای.

در عرصه اقتصادی، فساد مفرط و غارت و سوءاستفاده از بیت‌المال، امروزه امر رایج و پذیرفته‌شده‌ای است! چرا فکر می‌کنیم عرصه سیاست ما تافته‌ای جدابافته است؟ خوب است حالا که همه سرگرم جشن‌وسرور و همراهی با دولت سازش‌کاران و مفتونان هستند این را هم اضافه کنیم: آیا جا ندارد عرصه علم و فرهنگ را هم در این میانه بادقت رصد کنیم؟ رصد کنیم که شخصیت‌ها و تشکلهای ذی‌نفوذ و قدرتمند دانشگاهی و حوزوی در این عرصه و در این هنگامه چه می‌کنند؟ به نظر می‌رسد عموم ما یک اشتباه **راهبردی** فراگیر و **قدیم‌العهدی** را مرتکب می‌شویم: اینکه عرصه اقتصادی/مالی تافته‌ای جدابافته است. می‌خواهم بگویم نه تنها جدابافته نیستند که فساد و تبهکاری در عرصه اقتصاد نشانگر و علامت فساد و تبهکاری در عرصه سیاست و عرصه علم و فرهنگ است. این نکته را محکم حلقه گوش کنیم که هرگاه فساد و تباهی به‌صورت روندی و پدیداری در عرصه اقتصادی/مالی رخ می‌نماید توجه حافظان و شفیقان انقلاب بیشتر باید معطوف آن دو عرصه بنیانی‌تر شود. نهادهای رسمی نظام ان‌شاءالله که در مقابله با مفسد **کثیرالوقوع** آن قدر خود امین و پاک‌دست‌اند که آن مفسده و تعدی را به‌درستی و شایستگی معالجه و مجازات کنند! آنچه اما همواره دیده نمی‌شود و در نتیجه پرسش و تدبیر و سیاست هم نمی‌شود اینکه عرصه‌های بالادستی مؤثر و موجد این امواج تبهکاری چه مشکلی دارند که علی‌الدوام شاهد تعدی و تجاوز به بیت‌المال می‌شویم. و از آن دردناک‌تر و ویرانگرتر **اعتماد ملی**، تبهکاری در این عرصه روی هم‌رفته امر تثبیت‌شده و پذیرفته‌ای شده است. در گفتمان عمومی و کف خیابانی عامه مردم، هر روزه نمی‌شنویم که «ای بابا! همشون دستاشون تو یه کاسه است: دوشیدن مردم»؟ عزیزان! این قبیل اظهارات بسیار رایج و عرف‌شده را ابداً دست‌کم نگیریم. این سخن به‌تنهایی حکایتگر یکی از بزرگ‌ترین سرطان‌های عرصه سیاسی جامعه و انقلاب ما است. نگوئید چه ربطی به سیاست دارد؟ چه ربطی به انقلاب دارد؟ ربطش این است که عرصه سیاست‌ورزی انقلاب را همچون موریه می‌خورد و نابود می‌کند. باید تلاش کنیم و به جد دریابیم چه عواملی و در کدام ساحات موجب انعقاد نطفه این غده سرطانی می‌شوند و با آن عوامل به‌شدت برخورد کنیم.

چرا پس از ۳۷ سال از عمر چنین انقلاب بزرگی، هنوز عرصه سیاست و سیاست‌گذاری ما به‌شدت دچار هوچیگری و غوغاسالاری است؟ رسانه‌ها را از رسانه موسوم به **رسانه ملی** بگیرد تا روزنامه‌ها و نشریات ادواری. جوسازی موجود بر سر **توافقنامه وین** را ببینید تا جوسازی‌های دیگر بر سر خیلی ماجراهای دیگر! آری! **خیلی** ماجراهای دیگر! فضایی را ایجاد می‌کنیم که بسیاری از همان ابتدا غرق آن می‌شوند، بسیاری مبهوت و مسکوت می‌شوند، و بسیاری دیگر مرعوب می‌شوند از اینکه لب بگشایند و خیلی هم که دل به دریای حق می‌زنند حرف و حدیثشان در آن غوغاها کم و کم‌رنگ شنیده می‌شود و یا اصلاً شنیده

نمی‌شود، و این وسط آنچه مغفول و مظلوم و متروک واقع می‌شود مصالح عمومی و منافع و آرمان‌های رفیعی است که پای آنها این ملت *زیاد* قربانی داده. البته هستند ملت‌های دیگری که پای آرمان‌هایشان فداکاری‌ها کرده‌اند اما تا آنجا که این بنده جهول اطلاع دارد ملت ایران اگر سرآمد این قبیل ملت‌ها نباشد دستکم جزو سرآمدان و جلوداران مبارزه برای آزادی و استقلال و عدالت بوده است. چرا فضای سیاسی ما باید این قدر هوچی‌پذیر و غوغا‌پذیر باشد؟ فکر نکنیم که این هوچیگری ظلمت‌آفرین منحصر به دستاورد مشعشع تاریخی سازشکاران و مفتونان درآب‌نمک-خوابیده جدید است. اگر در گذشته‌های دور و نزدیکمان هم غوری کنیم خواهیم دید که چه جوری سر ماجرای کم و کوچک، سر بعضی‌ها به راحتی زیر آب می‌رود. و بعضی‌ها در همان فضای غوغایی به سرعت سر تخت می‌نشینند، و ندای خدمت و تدبیر و عقلانیت می‌دهند. لب لباب سخن اینکه، این پدیدار هوچیگری و غوغاسالاری را جدی بگیریم و در تأملات و تعاملات آرام و سنجیده فکری سیاسی‌مان به آن توجه درخور و لازمش را مبذول کنیم.

پدیدار بزرگ دیگر — از تبعات تأمل و دردکشیدن درباره این سلسله از توافقات ننگین و انقلاب برآمده — اینکه: این رجال با این درجه عالی از مکاری و بی‌اعتقادی به آرمان‌های انقلاب و منافع ملی کجا بودند و در کدام آب‌نمک خیس می‌خوردند؟ عرصه سیاست ما چگونه عرصه‌ای است که چنین رجالی را در آستین خود می‌پروراند و بزرگ می‌کند و سپس بر مسند مقدّراتی بزرگ می‌نشانند؟ عرصه سیاسی ما چه ممیزات و مختصاتی دارد که مجلس ما، مجلس انقلاب، مجلسی که بناست میزان باشد، مجلسی می‌شود که از بالا و پایین کشور امروزه استمداد و استغاثه می‌کنند که تو را به خدا کمک کنی تا نمایندگان بیدار شوند و بفهمند چه دارد بر سر مملکت می‌آید! می‌دانم این سؤالات *خیلی* دردآور و طاقت‌فرسا و صبرسوز است و فغان از دل بسیاری از عزیزان درمیاورد که: آهای! با این سؤالات کجا دارید می‌روید؟ اما جا ندارد هدررفتن خون *هزاران* احمدی روشن و شهریاری و علی‌محمدی و رضایی‌نژاد و چمران و صیاد و همت و باکری و باقری و خرازی و فلاحی و بابایی و فکوری و ... و ضایع شدن حاصل دسترنج و جان‌فشانی‌های ده‌ها ساله برای استقلال، آه داغ از عمق دلمان بلند کند؟ نباید بهر سیم چگونه می‌شود که **شورای راهبردی سیاست خارجی** کشور با مدیریت و هدایت رئیس آن می‌شود ماله‌کش و جاده‌صاف‌کن چنین توافقنامه‌ای؟ نمی‌گوییم این شورا باید پایه‌پای بنده و امثال شما بدود و عرق بریزد و مقاومت کند اما انتظار می‌رود این شورا همچون تمام شوراهای مشابه در دنیا محل تضارب/*نواع* آراء شود، نه موید و مصدّق شسته‌رفته سیاست یا رویکردی مأخوذ حاکم. نباید سؤال کرد **مصلحت نظام** در این ماجرا چه نقشی ایفا می‌کند؟ نباید پرسید برخی از رجال مؤثر این دولت در این سی و اندی سال زیر بال‌پر چه نهادها و شخصیت‌هایی در حال رشد و پرورش و کسب زبده‌گی در نیرنگ و دروغ و پشت‌هم‌اندازی بوده‌اند؟ این

سؤال‌ها درد دارد اما نه قابل مقایسه با درد روزی که چشمانمان را باز کنیم و ببینیم رهبر نظام فردی است که مثل آب خوردن آیت‌الله شده و مثل آب خوردن عضو **مجلس خبرگان رهبری** شده و مثل آب خوردن هم رهبر شده و مثل آب خوردن هم دستاوردهای انقلاب را با اقتدار کامل و موقعیت بلامنازع زیر پا انداخته، با تبسم تمام خرد و له می‌کند و هم‌زمان خود در شیپور دستاوردهای مشعشع انقلاب و به ثمرنشتن خون شهدا می‌دمد. و **آن موقع** جوانان غیور و شریف و امین و صدیق ما می‌گردند گرد شهر، ببینند اصلاً برای چی انقلاب کردیم. (شگفت‌زده نشویم! همین ایام کم نیستند جوانانی که چندان شیفته و مفتون غرب هم نیستند و باین‌وصف با کمی شرم و حیا از این بندهٔ ظلوم جهول همین سؤال را می‌کنند.) چون فقط یک‌مشت ادعای کم‌رنگ و یک‌مشت مناسک بی‌بو و خاصیت‌شده — همچون نماز جمعه — و یک‌مشت نهادهای بی‌جان و قوه — همچون **مجلس و ستاد اقامه نماز جمعه و شورای عالی مصلحت نظام و شورای عالی انقلاب فرهنگی و شورای عالی امنیت ملی و ستاد اجرایی فرمان امام، و شورای هماهنگی تبلیغات ...** — از انقلاب باقی مانده و تعداد زیادی گلزار شهدا! و تعداد کمی مادران و تعداد کمتری همسران پرسوز و آه شهداء و تعدادی هم خانواده‌های جانبازان. و تعداد کثیری از رجال سیاسی که شادی و شغف رابطه بسیار نزدیک با آمریکا و اروپا مست و مسرورشان کرده. اگر از درک و فهم آن وضعیت، جوانانی **بصیر و غیور و امین و شجاع و متدین** آرام و بی‌سروصدا، در گوشه‌وکنار وطن جان بدهند باید بر شهادت شکوهمند و ژرفشان غبطه خورد. اینها نمونه‌های قرن پانزدهمی شهادت‌های ابوذروار هستند که در ربذهٔ قلوب پر از غم و اندوهشان تبعید شده‌اند و آرام‌آرام همچون شمع می‌سوزند. خوشا به سعادتشان که موافق نرخ روز نان نمی‌خورند! نان را و جان را و عمر را به نرخ آموزه‌های انبیا و اوصیاء می‌خورند و صرف می‌کنند.

﴿وَمَا لَنَا إِلَّا تَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْنَا وَ عَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾

بعونک یا کریم یا سمیع یا بصیر

[۵]

مجلس نهم، مجلس صغارت و فرمان برداری^۷

عملکرد مجلس نهم را چگونه ارزیابی می کنید؟ ممنون می شویم اگر عملکرد مجلس نهم را با توجه به چند گلوگاه مهمی که طی این چهار سال داشته اند ارزیابی بفرمایید.

بگذارید صادقانه بگویم ارزیابی حدود دو سال از عمر این دوره مجلس که مقارن دولت دهم است را باید با توجه به زمینه و تحولات اجتماعی-سیاسی همان ایام بررسی کرد. در آن دو سال، عرصه سیاست حکومتی و به ویژه مجلس شورا به زحمت روزی را بدون شگفتی های کم نظیر و فوق العاده پشت سر گذاشته است. اما در دو سال پایانی: به نظر من نمی توان تمام عرصه های مملکتی را که مجلس کم و بیش به آنها پرداخته و در مواردی هم اصلاً نپرداخته و با سکوت از کنار آنها عبور کرده، در یک مصاحبه کوتاه مورد ارزیابی قرار داد. حداکثر کاری که بنده می توانم انجام بدهم ارزیابی رفتار مجلس در موضوع بسیار پراهمیت سیاست خارجی و آن هم متمرکز بر مذاکرات هسته ای است. اگر بنا را به اجمال بگذاریم باید اعتراف کنم که رفتار عموم نمایندگان مجلس بیشتر شبیه بچه محصل هایی بود که مدام منتظر بودند ببینند ناظم مدرسه یا آقا معلم چه دستوری می دهد تا رفتار خود را با آن تطبیق دهند. البته منصفانه است اضافه کنم که در این دو سال و اندی معدودی از نمایندگان آستین غیرت و امانت و وطن دوستی بالا زدند و امضای کثیری از نمایندگان معمولاً خاموش و عافیت طلب و دوراندیش را هم با زحمت و تلاش بسیار جلب کردند تا از هیئت رئیسه مجلس بخواهند مجلس نقش نظارتی غیر تشریفاتی در موضوع مذاکرات هسته ای ایفا کند و در جریان دقیق تر تحولات مذاکرات باشند. اما چه سود! که هیئت رئیسه و به ویژه ریاست مجلس این طبیعی ترین، مرسوم ترین، و مشروع ترین خواسته کثیری از نمایندگان مجلس را به مصلحت ندیدند. و چنان شد که نامه درخواست ۱۵۰ نماینده مجلس مورد کمال بی اعتنائی هیئت رئیسه قرار گرفت و عملاً و اثرأ سر از زباله دان میز صدارت مجلس درآورد. و سپس؟ سپس اینکه به استثنای همان تنی چند که از سر غیرت و امانت داری و تدین پا به این عرصه گذارده بودند، هیچ پیگیری علنی جدی که بازتاب رسانه ای

^۷ مصاحبه با ماهنامه سیاسی اجتماعی *صدای مردم*، ارگان جنبش عدالت خواه دانشجویی، در تاریخ بهمن ۱۳۹۴ که در شماره دهم سال اول آن ماهنامه منتشر شد.

یافته باشد نکردند. و نتیجه این شد که شیوهٔ صدارت غیردموکراتیک **مجلس** هر چه تثبیت‌تر و تحکیم‌تر شد. باید پذیرفت که **مجلس شورای نهم** بیشتر از هر چیز **مجلس** صغارت بود و فرمان‌برداری. گویی اساسی‌ترین شاکلهٔ رفتاری نمایندگان مردم بیش و پیش از هر چیزی وفاداری و فرمان‌برداری از هیئت‌رئیس مجلس و به‌ویژه ریاست آن است. به‌راستی چرا اکثریت نمایندگان مجلس این خواست بحق و مشروع را پیگیری نکردند؟ چرا هیئت‌رئیس کمترین ترتیب اثری به آن خواست بر حق نداد؟ آیا آنها در جستجوی امر مهم‌تری بودند؟ به نظر من، این سؤال نهایت اهمیت را برای انقلاب دارد که نمایندگان و هیئت‌رئیس مجلس این موضوع حیثیتی را که ربط بسیاری با استقلال و حاکمیت ملی ما دارد چرا پیگیری نکردند؟ چه روابط و شبکه‌ای از روابط در **مجلس شورای** این سال‌های اخیر حاکم شده که عموماً شاهد آن رفتار عزتمندانه و غیرتمندانه دیگر نیستیم؟ آیا به یاد می‌آوریم پس از تشکیل **کمیسیون بررسی برجام** و صرف صدها ساعت از وقت تعدادی از نمایندگان مجلس و تعدادی از مسئولان و رجال سیاسی و دانشگاهی کشور، چگونه تمام آن تلاش‌ها و تدقیق‌ها دود هوا شد؟ آیا نیروها و فعالان دلسوز انقلاب از آن چگونگی و زمینه‌سازی‌های آن اطلاع دارند؟ جا ندارد از خود سؤال کنیم: چگونه چنین شعبده‌بازی شگفت‌انگیزی، تو روز روشن و جلو چشم میلیون‌ها بیننده، در مجلس نمایندگان یک ملت مقاوم، یک ملت صبور، یک ملت شریف، امکان‌پذیر است؟ چه سازوکاری در مجلس وجود داشته و چه تمهیداتی صورت‌گرفته که چنین پدیدار واقعاً شرم‌آوری به‌سهولت و بدون ریخته‌شدن حتی یک قطره خون از بینی کسی در مجلس رخ می‌دهد؟ این همان مجلسی است که از شریف‌ترین و عزت‌بخش‌ترین موارث انقلاب محسوب می‌شود؟ این همان مجلسی است که باید پاسدار انقلاب و **قانون اساسی** باشد؟

همان‌طور که در ابتدا گفتم بنده به عرصه‌های دیگر وارد نمی‌شوم اما آیا کلیت رفتار صدر تا ذیل مجلس در عرصهٔ سیاست خارجی و مذاکرات هسته‌ای نشانگر عزت و اقتدار ملی و استقلال رأی است؟ آیا مصلحت نیست این سؤال‌ها مطرح شود؟ آیا مصلحت این است که دربارهٔ روند رفتار **مجلس نهم** در این عرصه کماکان سکوت کنیم؟ البته جا دارد رفتار مجلس در عرصه‌های دیگر، و به‌ویژه عرصهٔ اقتصاد و تجارت و سیاست‌های فرهنگی و نفتی، مورد کاوش و پرسشگری تشکلی‌ها و رسانه‌های مستقل قرار گیرد. بی‌تردید این فقدان کاوش و ارزیابی، خسارات جبران‌ناپذیری به مردم‌سالاری ما وارد خواهد کرد.

برخی این‌گونه بازتاب می‌دهند که بالاخره مجلس نهم هر چه بوده از مجلس ششم بهتر بوده است. به عبارتی یک دوقطبی مجلس نهم-مجلس ششم ساخته‌اند و

اذهان را از دام افتادن به مجلس ششم بر حذر می‌دارند. از نظر شما به‌واقع عملکرد مجلس نهم از مجلس ششم قابل‌قبول‌تر و کارآمدتر بوده است؟

دام واقعی‌تر و هولناک‌تر، همین دوقطبی مجلس نهم-مجلس ششم است. مجلس ششم به‌واقع مجلسی زبینه‌آرمان‌های انقلاب و ملت‌ی مبارز و انقلاب‌کرده نبود. اما آیا همین سخن را از جهاتی دیگر نمی‌توان درباره‌ی **مجلس نهم** زد؟ مجلسی ترسان و لرزان و بله‌قربان‌گو؟ مهم نیست نام و تابلوی مجلسی اصلاح‌طلب باشد یا اصول‌گرا! به نظر این بنده، اگر دوقطبی اصول‌گرا-اصلاح‌طلب زمانی وجاهت و موضوعیتی داشت امروزه واقعیات تلخ رفتار بسیاری از شخصیت‌های شاخص هر دو جریان ظرف چند سال گذشته به‌وضوح آشکار ساخته که این دو تابلو هیچ وجاهتی ندارند. کم نیستند اصول‌گرایان تابلویی که در این سال‌های اخیر، خواه درون مجلس خواه برون مجلس و در سایر شاخه‌های حکومت و نیز در شهرداری‌ها، بیشترین رفتار سازش‌کارانه و تضعیف‌کننده‌ی انقلاب را از ایشان دیده‌ایم. به گمان من، ما باید به‌سرعت از این کلیشه که در زمانی احياناً کارساز و راهنما بوده است عبور کنیم و سابقه‌ی رفتار هر رجلی را در بزنگاه‌های حساس انقلاب و کشور ببینیم. این تابلوها امروزه راه را بد و غلط نشان می‌دهند. **باید از تابلوها عبور کرده به داخل مغازه‌هایشان سرک بکشیم.** آیا به‌راستی روشن نیست رجلی که فله‌ای همه چیز و همه‌کس را تأیید نمی‌کند و نسبت به استقلال و حاکمیت ملّی و سایر آرمان‌های انقلاب غیرت می‌ورزد به رجل اصول‌گرایی که صرف‌نظر از ژست و شعارهایش، همه‌ی اعضا و جوارح اعمالش در عرصه‌ی سیاست تضعیف و تخفیف آرمان‌های انقلاب است، شرف دارد؟ مهم نیست آن رجل معروف به اصلاح‌طلبی باشد یا نباشد. مهم و بلکه حیاتی امروزه این است که در انتخابات به کسانی رأی دهیم که می‌شناسیم. می‌شناسیم آنها رجال دودوزه‌باز و حيله‌گر نیستند و وارد رانت‌های ویژه‌خواری و غارت ظاهراً موجه بیت‌المال نشده‌اند. مرد آرمان‌های انقلاب‌اند و در **رفتارشان** نسبت به همه‌ی شهدای این آب‌وخاک احساس حیا و حرمت دارند. این‌طور نیستند که مدام در عرصه‌ی عمومی در تمجید و تعظیم لقّاظانه و نمایشی شهدا بکوشند و آنگاه که پای زد و بندهای سیاسی و اقتصادی پیش آید گرگ‌های درنده‌ای شوند که به‌واقع هیچ بویی از انقلاب و شهدا به گوش جان و قلبشان نرسیده است. البته می‌پذیرم که با رفتار فعلی **صداوسیما** و رسانه‌های **دربار** **زرو زرو تزویر** شناخت رجال پاک‌دست متدین انقلابی دشوار شده است. لیکن در هر حال به‌عوض تابلوهای مرسوم کج‌نمای عرصه‌ی سیاست، باید گذشته‌های دور و نزدیک رجال را کاوش کرد و به‌ویژه باید از سطح شعارها و سخنرانی‌های ظاهرالصّلاح عبور کرد. **نه اقوال، که باید به اعمال توجه کنیم.**

نقش احزاب و گروه‌های سیاسی و جناحی را در انتخابات مجلس چگونه می‌بینید؟
 آیا نقش آنان مثبت است؟ آیا نقش آنان در جهت پاسخگو تر نمودن نماینده‌ها
 است و یا بیشتر در جهت وابسته کردن نمایندگان به احزاب و جریاناتی است که
 به واسطه آنان وارد مجلس شده‌اند؟

احزاب در عرصه سیاست ایران نقش روی هم رفته مرسوم در سایر کشورها را ندارند. در بسیاری از کشورها، عرصه سیاست و سیاست‌گذاری توسط احزاب شکل و صورت می‌گیرد. احزاب در بسیاری از کشورها روی هم رفته هویتی ایدئولوژیک دارند، یعنی دارای هویتی سیاسی، هویتی اقتصادی، و هم هویتی اجتماعی. احزاب در این کشورها نوعاً یک جریان فکری و شیوه حکومتی را نمایندگی می‌کنند. و برای همین است که به رغم وجود قدری تساهل، در برخی مواقع تلاش برای ایجاد ائتلاف شکل نمی‌گیرد و در مواقعی هم که پا می‌گیرد مدام دچار تنش درونی هستند به طوری که گاه ائتلاف‌ها از هم می‌پاشند. در ایران ما اما! احزاب بیشتر حیات قارچی دارند. یعنی، چند ماه مانده به انتخابات، **ناگهان** سر برمی‌آورند و به ندرت ریشه‌ای در فکر و اندیشه دارند. نامی و عنوانی و پرچمی و اخیراً، به تقلید از افرنگیان، رنگی! به همراه تعداد سرسام‌آوری عکس و بتر و پوستر و پارچه‌نوشته‌های عظیم. اما هر چه بیشتر دقت می‌کنید ببینید ذیل آن همه آب‌ورنگ و قیل و قال و هیاهو چه فکر و اندیشه‌ای خوابیده است و در عرصه‌های مختلف و مهمی چون سیاست خارجی، شهرسازی، سیاست‌های اقتصادی و تأمین رفاه اجتماعی، حفظ محیط‌زیست، فرهنگی و رسانه‌ای، نوعاً چه سیاست‌هایی را اجرا خواهند کرد کمتر موفق می‌شویم مطلب دندان‌گیری پیدا کنیم. اما چرا؟ با کمال درد، برای اینکه فکری و اندیشه‌ای نشده! برای اینکه اینها قرار نیست مطابق با اندیشه‌ای و طرحی از پیش فکری شده، سیاست بورزند و سیاست‌گذاری کنند. خیلی ساده، عده‌ای با توانایی‌های متفاوت و به‌ویژه توانایی مالی و سخنوری و قدری هم جسارت و خودبزرگ‌بینی، دور هم جمع شده‌اند و بر آن شده‌اند که چرا آنها در سرچشمه چاه‌های نفت و درآمدهای آن و غیره آن ننشینند و به نام توسعه و خدمت و پیشرفت و سازندگی و تدبیر و اعتدال و ترقی و عقلانیت و عدالت و دموکراسی و خط امام و ولایت‌مداری و ... کامروایی نکنند. نمی‌خواهم بگویم همه افرادی که در احزاب فعالیت می‌کنند چنین‌اند و یا همه احزاب طول تاریخ ایران معاصر چنین‌اند. لیکن یادمان باشد استثناها همواره حکایت از وجود قاعده می‌کنند! آری چنین است که احزاب ما نوعاً و عموماً هم خلق الساعه می‌رویند و هم ریشه‌ای ندارند، همچون قارچ. و پس از انتخابات هم دیگر هیچ حرف و حدیثی از سوی آن احزاب شنیده نمی‌شود زیرا موضوعیت و علت وجودی‌شان تا چند سال دیگر منتفی شده است.

بدین ترتیب، چه انتظاری می‌توان از این احزاب داشت؟ انتظار اینکه با طرح بینش‌هایی و ایجاد انتظارات و مطالباتی سنجیده و ممکن، زمینه‌ساز رفع نیازها، آلام، و نابسامانی‌های کثیر در تقریباً تمام حوزه‌ها و عرصه‌ها باشند؟ انتظار اینکه خواسته‌ها و آرمان‌های بر زمین‌مانده حقی را مطرح کنند و از بستر انتخابات استفاده کنند تا زمینه‌ساز فراگیر شدن آن مطالبات شوند؟ اینک از خود سؤال کنیم اگر عموم احزاب بدین امور مشغول نیستند پس سرگرم چه اموری هستند؟

دردها را باید چشید، دردها را باید دید، دردها را باید گفت، دردها را باید نعره زد! احزاب و گروه‌ها نوعاً مشغول غوغاسالاری و ایجاد سروصدای حداکثری می‌شوند. روزها مشغول طراحی و تولید بنر و پوستر و ایراد سخنرانی‌های مشعشع دربارهٔ رسیدگی به حقوق مردم، و شب‌ها در محفل‌های چرب و شیرین مشغول رایزنی و یارگیری و دادوستد و قرارومدار برای تأمین هزینه‌های سرسام‌آور مالی برای ایجاد هیاهوی هر چه بیشتر برای همدستان نامزد. عزیزان هم‌وطنم! بدانید که یکی از شیوه‌های تبلیغاتی قدیمی لیکن هنوز مؤثر و کارساز این است: **غوغای تبلیغاتی در حد سرسام‌آور و گیج‌کننده، به‌طوری‌که مردم امکان فکرکردن آرام و سنجیده را از دست بدهند.** غوغایی که اگر به‌درستی دیده شود در آنها به‌ندرت محرومیت‌ها و بی‌عدالتی‌ها و حق‌کشی‌ها و به‌ویژه علل آنها مطرح و گشوده می‌شود. بدین ترتیب، اگر خواهان مجلسی هستیم عزتمند و غیرتمند و پاسدار آرمان‌های انقلاب و پاک‌دست، نه مجلسی صغیر و ذلیل و توسری‌خور و رانت‌خوار، باید به هیاهوی احزاب و گروه‌ها بی‌تفاوت و بی‌اعتنا شویم. و به‌عوض، تلاش کنیم به رجال غیور و عزتمند و پاک‌دستی که در شهر و دیار خود می‌شناسیم رأی بدهیم.

نظر تان را راجع به شورای همگرایی اصول‌گرایان و سازوکار انتخاب کاندیدها لطفاً بفرمایید.

از این قبیل شوراها در گذشته‌های دور و نزدیک کم نداشته‌ایم، و مولود و محصول یکی از آنها همین مجلس فعلی! و البته تکلیف هر یک را هم جداگانه باید دید و روشن کرد. با دیدن بسیاری از شعارها و آرمان‌های انقلاب بر کف خیابان‌ها و بیشتر بر روی بنرها و پوسترها و بعضاً در سخنرانی‌ها نیز، نه تعبیه‌شده در سیاست‌ها و بعضاً در حال اجرا، بنده آموخته‌ام که برای هیچ شورایی چک سفید نکشم و دنیا و به‌ویژه آخرت را تباه نکنم. به‌ویژه اگر آن شورا شامل رجال و حیه‌المّله و ظاهرالصّلاح باشد راسخ‌تر خواهیم شد که هیچ‌گونه چکی، سفید یا سیاه، نباید بکشم. به‌عوض، تلاش می‌کنم ببینم آن و حیه‌المّله‌ها در کوران‌ها و جریان‌هایی که پای استقلال و عزّت و حاکمیت ملی و منافع ملی‌مان در میان بوده، همچون ماجرای مذاکرات هسته‌ای و رسوایی بزرگ کرسنت و غیره، چه میزان همراهی و همگامی دنیاطلبانه کردند، چه

میزان لاپوشانی و پنهان کاری دنیاطلبانه، و چه میزان سکوتِ باز هم دنیاطلبانه کردند. و از طرفی دیگر، چه میزان دنیای خود را به مخاطره افکندند و هم در مقابل جریان سازش کار منافق ایستادند و هم برای رشد و آگاهی ملت دست به روشنگری و آگاهی بخشی زدند. این هاست معیارها و میزان‌ها، نه تعداد آیات و روایات و اشعار خوش قافیۀ حفظ شده و خوانده شده در سخنرانی‌ها برای نمایش دادن دیانت و فضل و ادب، و نه مجلس آرای و سخنوری و متلک‌گویی و تکه‌پرانی به این‌وآن.

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

”ای دنیا! آف بر دوستی تو!“

۱۸ بهمن ۱۳۹۴

[۶]

فهم ما از آرمان‌های انقلاب^۸

امروز می‌خواهم در محضر شما دانشجویان درباره دو موضوع صحبت کنم. موضوع اولم این است که چرا آرمان‌های انقلاب از عرصه سیاست ما روی هم رفته مفقودند و اگر هم گهگاه ذکری از آنها می‌شود اما گفتمانی درباره آنها وجود ندارد.

موضوع اول: چرایی فقدان آرمان‌های انقلاب و بحران‌زایی نبود گفتمان

ما و نسل ما — دانشجویان مسلمان مبارز خارج و داخل کشور — از آزادی، استقلال، و حکومت اسلامی چه فهمی داشتیم؟ خیلی خیلی کم می‌فهمیدیم، خیلی عرفی می‌فهمیدیم. فهم ما با فهم عامه مردم تفاوت چندانی نداشت، الا اینکه به واسطه قدری مطالعه پراکنده، می‌توانستیم عبارت‌پردازی شکیل‌تری از تصورات و تلقی‌های خام خود ارائه کنیم.

امکان دارد بعضی دوستان فکر کنند که به‌واقع هم نیازی نبود که دانشجویان فنی/مهندسی فهم یا تلقی محصل و اندیشیده‌شده‌ای از این آرمان‌ها داشته باشند. مهم رهبران سیاسی و مشاوران فکری آنها بودند که فهم و تلقی تفصیل‌یافته‌تری داشته باشند. در این صورت، رهبران را مرور کنیم، چه کسانی بودند؟ مرحوم آیت‌الله طالقانی و مرحوم آیت‌الله منتظری، سازمان مجاهدین خلق، مرحوم مهندس بازرگان، معلم شهید انقلاب دکتر علی شریعتی، شهید مرتضی مطهری، مرحوم استاد محمدتقی شریعتی، و البته خود حضرت امام. اینها کسانی بودند که در سطوح مختلف به سهم خودشان کم یا زیاد در کوره انقلاب دمیده بودند. اینها بودند کسانی که اعتباری کم یا بسیار زیاد داشتند و به سهم خود الهام‌بخش بودند. و البته با تفاوت‌هایی که با هم داشتند. مرحوم شریعتی برای ما دانشجویان سال‌های ۵۰ تا ۵۷ جایگاه منحصر به فردی داشت. من به شما توصیه می‌کنم آثار اینها را بخوانید. چه آنها که امروزه مورد لعن و نفرین هستند و چه آنها که با سکوتی و بعضاً با طعن و کنایه‌ای مبهم و تخفیف‌کننده از کنارشان عبور می‌کنیم و چه آنهایی که /امروزه رهبران معرفی می‌شوند. همه را بخوانید. آنها را در جایگاه‌های تاریخی خودشان ببینید. ببینید راجع به استقلال، آزادی، عدالت، حکومت اسلامی چه فهم و تلقی‌ای می‌توانید

^۸ متن بازنگری‌شده سخنرانی به دعوت بسیج دانشجویی دانشکده فنی دانشگاه تهران، اسفند ۱۳۹۴.

حاصل کنید. این کار هم برای فهم هر چه عمیق‌تر راه طی شده بسیار مهم است و هم برای بنیان‌گذاری آینده‌ای روی هم‌رفته سنجیده‌تر.

این فقط ما دانشجویان اکثراً رشته‌های فنی/مهندسی نبودیم که از آزادی تلقی‌های بسیار کوچهبازاری داشتیم: آزادی، یعنی اینکه دیکتاتوری نباشد، یعنی بتوانیم آراء خود را بی‌خوف و هراسی بزنیم. اذعان کنم آزادی با هنجارهایش، با حدود و ثغورش، به‌صورت بینش‌ها و کلان‌سیاست‌های اجرایی در عرصه فعالیت‌های احزاب، تشکلهای صنفی و سیاسی، برای ما تشکلهای مبارز دانشجویی داخل و خارج از کشور نه‌تنها اموری ناشناخته و کاویده‌نشده‌ای بودند، که بدتر: اساساً نمی‌دانستیم که آزادی ساحات و عرصات و حدودی دارد که باید پیش از مواجهه با عرصه سیاست، اندیشیده‌شده باشد وگرنه هنگام تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری، آنچه *فی‌المجلس* به ذهن آید خواهد شد. رهبران ما هم روی هم‌رفته در همین حدود بودند. آثار قبل از انقلاب امام، شهید بهشتی، شهید باهنر، شهید غفاری، شهید سعیدی و ... را مطالعه کنید. می‌دانم سخن من برای بسیاری و شاید هم همگی شما مایه تعجب باشد. به همین علت است که نخستین دولت بعد از انقلاب با همان تلقی‌های بسیار اجمالی و ابتدایی که از اقتصاد و عدالت دارد مراکز تهیه و توزیع را ایجاد می‌کند. تلقی‌ها و گرایش‌هایی که امروزه سوسیالیستی خوانده شده مورد تقبیح قرار گرفته است. تلقی‌ها و سیاست‌هایی که قطعاً مورد تأیید و تصویب رهبر انقلاب هم قرار داشت. افزون بر رهبر انقلاب، بسیار بعید می‌دانم *شورای انقلاب* و *رئیس‌جمهور* وقت هم روی هم‌رفته با آن هم‌رأی و همسو نبوده باشند که اگر چنین می‌بود مخالفت و اعتراضشان در همان زمان شنیده می‌شد.

اما بعد جنگ با دولتی مواجه شدیم که منصفانه توصیفش می‌شود: دولت بسط سرمایه‌داری افسارگسیخته. آزادی‌های سیاسی به طور گسترده‌ای محدود شدند. در این دولت به نام عدالت و به نام توسعه و با اجرای *سیاست تعدیل اقتصادی*، از طرفی باب هر نوع آزادی بسته شد و از طرف دیگر هم ریخت‌وپاش‌های اساسی و نهادینه‌شدن فساد را شاهد هستیم. طرح‌های عمرانی‌ای هم اجرا شد که بسیار بعید می‌دانم عموم آنها با مطالعات کارشناسی صورت گرفته باشد. اما به‌رحال طرح‌هایی نظیر جاده‌کشی، فرودگاه، دانشگاه، راه‌آهن و امثال آنها انجام شد. برای آن دولت می‌توان دو ویژگی برجسته ذکر کرد. یکی سرمایه‌سالاری افسارگسیخته و دیگری هم بسط فرهنگ اجتماعی مصرف‌گرایی و تجمل‌گرایی.

در دولت بعدی، از خرداد ۷۶ تا تیر ۸۴، با دولتی مواجه می‌شوید که شعارهای برجسته‌اش عبارت بودند از مصالحه گسترده با استکبار غربی در سیاست خارجی، ادامه همان سیاست‌های لیبرالیستی افسارگسیخته اقتصادی دولت پیشین، و بسط فرهنگ لیبرالیستی-سکولاریستی. در آن دوره هم باتوجه‌به

تلقی‌های بسیار ابتدایی و غیرکاویده‌شده از امر سیاست، عدالت، استقلال، و آزادی، به‌عنوان مقولاتی ذیل فلسفه سیاست، مواجهیم.

در دولت موسوم به آبادگران و عدالت‌خواهان که در آن بحث آزادی محوریت ندارد و به‌عوض رسیدگی به معیشت مردم و توزیع هر چه عادلانه‌تر منابع و امکانات ملی محوریت بیشتری دارد. و به‌رغم اینکه شعار آزادی‌های سیاسی و مدنی مورد تأکید قرار نمی‌گیرد اما رسانه‌ها در مجموع از تساهل و گشاده‌نظری بسیار بیشتر دولت برخوردار هستند.

آنچه فوق‌العاده مهم است این است که به‌رغم تفاوت‌های آشکاری که میان این دولت‌ها وجود دارد هیچ‌یک سیاست‌ها و خطوط روشن مدون‌شده‌ای که از عقبه‌ای از افکار و اندیشه‌های پژوهش‌شده در حوزه چگونگی توزیع ثروت و قدرت و اطلاعات (همان آرمان عدالت)، و حدود و ثغور آزادی احزاب و اصناف (کارگران و معلمان و دانشجویان و پرستاران و غیرهم) و رسانه‌ها و عقاید (اعم از دینی یا سیاسی) و ابراز عقاید یا بیان (مجموعاً همان آرمان آزادی)، و مقدار و میزان و عرصه‌ها و چگونگی روابط با کشورها و ملت‌های مختلف جهان (همان آرمان استقلال) نتیجه شده باشند، ندارند. و اگر دربارهٔ مقولهٔ حکومت اسلامی هم پژوهشی صورت گیرد زوداً زود ملاحظه خواهید کرد که در این زمینه هم بیشتر یک احساس، یک تمایل به همراه مجموعه‌ای از آراء و اندیشه‌هایی وجود داشته که هیچ چهارچوب مدون معینی با شالوده‌های مشخص‌شده‌ای نداشته است. نه جالب که ضروری می‌دانم دربارهٔ ماجرای چگونگی ورود مقوله و نهاد فوق‌العاده سرنوشت‌ساز و تعیین‌کنندهٔ “ولایت فقیه” به **قانون اساسی** پژوهشی جمعی انجام دهید.

پس از ظهور مقولهٔ “جمهوری اسلامی” در ضمن مصاحبه‌ای با امام در پاریس^۹، ما انقلابیون در داخل و خارج از ایران با مقولهٔ قدیم‌العهد “حکومت اسلامی” وداع کردیم. آنچه اما بسیار حائز اهمیت است این است که ما از آن‌پس همواره از اصطلاح “جمهوری اسلامی” استفاده کردیم بدون اینکه برایمان روشن باشد که جمهوری اسلامی دقیقاً چه وجوه تمایز و تشابه با سایر انواع حکومت‌ها دارد. از این مهم‌تر، بدون اینکه بدانیم حکومت جمهوری اسلامی خود دارای چه ممیزات و مقوماتی از قبیل ارکان و اصول و ساختار توزیع قدرت است.

این تجارب سیاسی امروزه روز بسیار شادّ و غیرمترقبه است و می‌دانم اظهار آنها تبعات ناگوار بسیاری خواهد داشت. اما من اینها را امانتی بر دوش خود می‌دانم که به نسل جوانی که به‌زودی وارد عرصهٔ سیاست

^۹ روزنامهٔ *فیگارو* در ۲۲ مهر ۱۳۵۷.

و احیاناً حکمرانی می‌شود باید منتقل کنم. ما تفصیلاً و به طور روشن نمی‌دانستیم آرمان‌هایمان چه دلالت و بار مفهومی دارد اما با شورمندی و قدرت تمام آنها را نشر و پخش می‌کردیم.

جمهوریت و اسلامیت دقیقاً چه معنایی دارند. مرزهای هر یک از آنها کجاست؟ کجا جمهوریت باید در مقابل فرامین اسلام بال و پرش رو جمع کند و کجا اسلام باید در مقابل رأی و خواست مردم تمکین کند؟ تنها در یک صورت خیالی می‌توان فرض کرد که این سؤالات نابجا است و آن اینکه آرزو پروانه بر آن باشیم که هیچگاه میان این دو عرصه تعارضی رخ نخواهد داد. افزون بر قلمروی اسلامیت و جمهوریت، سؤال کلان دیگری مطرح می‌شود که به‌نوبه خود راه را بر سؤالات دیگری می‌گشاید و آن اینکه قبل از تعیین حدود مرز جمهوریت و اسلامیت، باید روشن کرد که با چه سازوکار سیاسی باید اسلامیت و جمهوریت را تعیین کرد. این تنها در بادی‌امر است که به نظر می‌رسد اسلامیت و جمهوریت مقولاتی تعین‌یافته و کاملاً روشن هستند! یعنی، با چه سازوکاری باید مشخص کرد که جمهور مردم در فلان عرصه و بهمان موضوع دقیقاً چه می‌گوید یا چه مطالبه‌ای دارد. نیز، با چه سازوکاری باید مشخص کرد که در فلان موضوع، اسلام چه می‌گوید. واضح است که اسلام، یعنی متون و نصوص مکتوب و شخصیت‌های الگویی همچون پیامبر اکرم ﷺ و ائمه ﷺ هیچگاه دهان باز نمی‌کنند بگویند در این موضوع مبتلا به امروز، اسلام این یا آن را می‌گوید!

باتوجه به این اوصاف است که هر دولتی که از سال ۱۳۶۰ سرکار آمد جامعه و سیاست را باتوجه به تلقی‌های عرفی و قطعاً ناکاویده و صیقل‌نخورده خود به سمت‌وسویی متغایر و گاه متعارض می‌برد. و چرا؟ زیرا عرصه سیاست‌ورزی و سیاست‌گذاری ما فاقد هر نوع گفتمان یا جریان‌های اصیل و جاافتاده اندیشه‌ای بوده که باید به طور طبیعی آبخشور دولت‌ها باشد. ما هیچ نوع گفتمان یا جریان اصیل سیاست‌ورزی یا سیاست‌گذاری در ایران نداشته‌ایم و پس از گام اول انقلاب در سال ۵۷ هم با کمال تأسف و تألم ساختارهای سیاسی به‌گونه‌ای تقویم و تنظیم شد که عرصه حکمرانی ما من‌حیث‌المجموع با هرگونه تلاشی برای ایجاد آن گفتمان‌های حیاتی مخالفت کرده است.¹⁰ این یک فاجعه مستمری است.

¹⁰ سؤالی که بسیار مهم است بدان بیندیشیم این است که: چرا عموم رجال سیاسی ما و به‌ویژه حوزویان ما نسبت به گفتمان‌سازی پیرامون آرمان‌های محوری انقلاب نه اهتمامی داشتند و از آن مصیبت‌بارتر اینکه، بعضاً به‌شدت هم مخالف آن بودند؟ از آن‌جهت که این موضوع از دغدغه‌های قدیم‌العهد بنده بوده در مواضع و مواقع عدیده بدان پرداخته‌ام و از جمله سعی کرده‌ام در مقاله «موانع جمهوریت و مردم‌سالاری و تحزب» در همین اثر به تحلیل این پدیده بسیار مهمل و انحطاط‌انگیز بپردازم.

جنبش دانشجویی مستقل غیر منقادِ پویای فکور، اگر بخواهد کاری اصیل و محتوایی و ماندگار انجام بدهد باید به فکر گفتمان سازی بفتد. باید به فکر جریان سازی فکری و اندیشه‌ای غیر مقلدانه محتوایی باشد.¹¹ اما اینکه جریان یا جنبش دانشجویی ما می‌تواند چنین اقدام بنیانی‌ای صورت بخشد تردید دارم. هم از ناحیه دانشجویان فنی/مهندسی که پر جنب و خروش‌اند و هم از سوی دانشجویان علوم انسانی اجتماعی‌ای که قدری خفته و سردرگم می‌نمایند. و البته در اوضاع و احوال فعلی انتظار اقدام فوری و عاجل هم نمی‌شود داشت. برای “چه باید کرد؟” و از “کجا باید آغاز کرد؟” باید هم بیندیشیم و هم مطالعه کنیم و هم در مسیر این راه طولانی باید مستمراً تعامل و هم‌فکری کنیم. این، یک محور از بحث من بود.

افزون بر آرمان‌های آزادی، استقلال، حکومت اسلامی که در واقع بیانگر آرمان عدالت بود، آرمان دیگری به واسطه تجارب بسیار دردناک ایران از کودتای ۲۸ مرداد آمریکایی‌ها علیه دموکراتیک‌ترین دولت در ایران معاصر، شکل گرفت. و آن عبارت است از آرمان استکبارستیزی یا ظالم‌ستیزی. البته این آرمان برای ملت ایران از سایر آرمان‌ها ملموس‌تر و از لحاظ روانی و اعتقادی عمیقاً تعبیه‌شده‌تر است زیرا به واسطه ماجرای بی‌نظیر نهضت امام حسین (ع) و چگونگی شهادت منحصربه‌فرد وی و یارانش، ایرانیان از صدها سال پیش احساس ویژه‌ای نسبت به مظلومان و ظالمان دارند. تجربه بسیار ناگوار و ظالمانه آن کودتا و تجربه انقیاد عرصه سیاست در چنبره قدرت آمریکا و برخی کشورهای بزرگ اروپایی از طرفی، و آن احساس فوق‌العاده لطیف و منحصربه‌فرد نسبت به مظلومان و متقابلاً ظالمان از طرفی دیگر، ترکیبی خاص را ایجاد کرد که به “استکبارستیزی” معروف شد. بلاتردید این آرمان برای هر ناظر خارجی به‌ویژه در میان ملت‌های تحت ستم و انقیاد افرنگیان، برجسته‌ترین آرمانی است که انقلاب اسلامی را با آن می‌شناسند و مورد تمجید بسیار قرار می‌دهند. این قبیل ملت‌ها، و به‌ویژه ملل مسلمان خاورمیانه، نوعاً از شبکه‌های رانت‌خوار غارتگر درون نظام اطلاعاتی ندارند و ایضاً از کم‌وکیف آزادی‌ها. آنچه اما برای آنها بی‌نهایت جذاب و دلنشین و الهام‌بخش است همین مواضع ایران در قبال افرنگیان است.

امروزه‌روز اما، این آرمان والا به طرز غم‌باری مورد بی‌توجهی و بعضاً طعن و لعن برخی از رجال سیاسی و برخی از عالمان دانشگاهی و حوزوی قرار می‌گیرد. تبیین این پدیدار، به گمان من، عمدتاً به علت نبود گفتمانی پویا و پرنشاط میان اصحاب سیاست و معرفت است. و البته که حاکمان نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای

¹¹ رجوع کنید به مقاله: “شمشیر دو لبه آرمان‌خواهی دانشجویی”، در کتاب **خلاف جریان (یک)** از راقم همین سطور (تهران، سورمه مهر، ۱۳۸۹). نیز رجوع کنید به مصاحبه مکتوب در همین اثر تحت عنوان: “جنبش دانشجویی و عرصه سیاست” (۱۳۹۵)

برای فقدان این گفتمان دارند زیرا این آنها بودند که استکبارستیزی را ملک طلق **نظام** قرار دادند و جایی برای حضور و نقش آفرینی سایر صنوف سیاست باقی نگذاشتند. و بهرغم اینکه آن موتور جوشنده "ظالم‌ستیزی" و "مظلوم‌نوازی" یا همان دفاع از مظلومان کماکان پرنشاط و پویا است اما این آرمان به نحو فزاینده‌ای مورد بی‌اعتنائی و بعضاً حتی تمسخر بسیاری از اصحاب سیاست و حتی برخی از دولتیان قرار می‌گیرد. این فقدان گفتمان‌های جاف‌تاده پارادایمی است که دولتی می‌تواند نه تنها این قبیل آرمان‌های متعالی و فوق‌العاده انسان‌دوستانه و مردمی را به حاشیه ببرد که حتی در مواقعی آنها را مورد استهزا و تحقیر قرار می‌دهد.

عالمان ما و رجال سیاسی ما در مجموع تفاوت زیادی با عامه مردم نداشتند و ندارند! به‌راستی رجال سیاسی ما — شامل مقامات فعلی و سابق و اسبق، تحلیلگران سیاسی دانشگاهی و حوزوی و هم روزنامه‌نگاران — چقدر شناخت تفصیلی‌تر از **آمریکا** و دستکم از سیاست‌های **آمریکا** نسبت به ایران دارند؟ و ایضاً از اسرائیل و سیاست‌های اسرائیل نسبت به **ایران**؟ چه شناختی از احزاب، روزنامه‌های سیاسی جدی، از مقامات فعلی و سابق و اسبق فعال، و از کارشناسان ارشد و غیر ارشد راهبردی اندیشکده‌ها در حوزه سیاست خارجی و امنیتی **آمریکا** و **اسرائیل** وجود دارد؟ و چقدر این شناخت‌ها و تلقی‌ها و تحلیل‌ها مورد تعامل و تضارب مقامات و کارشناسان داخلی همین حوزه‌ها قرار می‌گیرد؟ با شعارهای یومیه مرگ علیه این یا آن دولت یا حکومت سلطه‌طلب غارتگر منابع ملی ملل ضعیف‌تر در مدارس و مساجد و ادارات و مناسبت‌های ملی، کمترین شناختی و راهبرد و سیاست تدافعی و یا تقابلی حاصل نمی‌شود. تفتن به این نکته بسیار ابتدایی، ضرورتی حیاتی دارد.

به اشارتی بسنده می‌کنم که شناخت ما از **اسرائیل** و سوابق عملیات تروریستی‌اش چگونه است که سفیر سابق ما در **لبنان** سفر حج می‌رود و بعد ما جنازه‌اش را در میان سایر فوتی‌های فاجعه **منا** تحویل می‌گیریم؟

التهایه، ما باید انقلاب اسلامی را بشناسیم. انقلاب را ۲۲ بهمن نبینیم. این آرمان‌های انقلاب است که خصلت‌ها و ممیزات انقلابی را مشخص می‌کند. ما باید گفتمان‌های اصیل و جدی برای آرمان‌های انقلاب ایجاد کنیم.

موضوع دوم: معضلات فرهنگ سیاسی

چند سال پیش در سخنرانی‌ای^{۱۲} هشت معضله فرهنگ سیاسی ایران را ذکر کردم که بعداً به صورت مقاله مدوّنی تحت عنوان “کالبدشناسی فرهنگ سیاسی ایران معاصر” منتشر شد^{۱۳}. در اینجا تنها معضلات ۵ تا ۸ را مرور می‌کنم و سپس معضلات افزون دیگری را شرح و تفصیل می‌دهم.

معضله پنجم: ظهور احزاب قارچی بلاهویت

معضله پنجم عبارت است از وضعیت عموم احزاب سیاسی که علی‌الغالب نه مرامنامه و اساسنامه‌ای دارند و نه به لحاظ مشی سیاسی و سیاست‌گذاری دارای هویت یا اصول تبیین‌شده صریح و روشن‌اند. احزابی که نوعاً نه از اقشار و طبقات مختلف اجتماعی عضوگیری می‌کنند و نه، از این مهم‌تر، توان عضوگیری دارند. احزابی که اگر ندرتاً عضوگیری هم کنند، توان آموزش‌های حزبی و کادرپروری هم ندارند. احزابی که عمده‌ترین ممیزه آنها داشتن نام است. نامی که البته بیانگر برخی آرزوها و آمال ناکام‌مانده عموم یا کثیری از ملت است از قبیل تمدن، رشد، اعتدال، توسعه، ترقی، عدالت، و برخی واژه‌های خوش‌نام و آوازه همچون اندیشه، فرهنگ، و آزادی. احزابی که معمولاً با جمع‌شدن دو سه چهار نفر افراد کم‌وبیش معروف کنار هم، هنگام انتخابات متولد می‌شوند و از جاروجنجال و هیاهوی انتخاباتی که تقریباً هر دو جناح مدعی اصلاح‌طلبی و اصول‌گرایی در ایجاد آن شریک و سهیم‌اند استفاده تام و تمام کرده، به نفع این یا آن نامزد انتخاباتی وارد میدان می‌شوند. اگر کمی دقت کنیم ملاحظه خواهیم کرد که عموم این قبیل احزاب هیچ مشی سیاسی خاصی، و یا اصول و برنامه خاصی در تقریباً هیچ‌یک از عرصه‌های اجتماعی-سیاسی-اقتصادی-فرهنگی که مبتلا به مردم است ندارند و یا اگر استثنائاً نگرشی کلی در عرصه‌ای داشته باشند از اعلام و افشای آن برای مردم ابا دارند و به قوت هرچه‌تمام‌تر از آشکارشدن آن اجتناب می‌کنند.

نیز، اگر کمی در اظهارات و بیانیه‌های این قبیل احزاب درنگ و تأمل شود درخواهیم یافت که آنها به‌عوض طرح بینش‌هایی بصیرت‌آمیز، و اعلام معضلات حادّ و حسّاس کمتر آشکار و بیشتر نهان، و یا طرح برنامه یا سیاست‌هایی مهم و ضروری برای جامعه، عمده اگر نه تمام تلاششان مصروف حمایت از یکی از نامزدهای انتخاباتی می‌شود. مایل نیستم این تصور در اذهان ایجاد شود که این قبیل احزاب قارچی در واقع هم‌پیمان همان نامزدها هستند، خیر! بلکه برای ایجاد تنوع و تکثر در تعداد تریبون‌های ظاهراً مستقل

^{۱۲} به دعوت کانون قرآن و عترت دانشگاه صنعتی شاهرود، تاریخ ۱۳۸۸/۰۲/۱۶. گونه بازنگری‌شده آن مقاله به دعوت انجمن

علمی دانشجویان علوم سیاسی دانشگاه تهران در تاریخ ۱۳۸۸/۰۲/۲۲ در همان دانشگاه ایراد شد.

^{۱۳} منتشرشده در کتاب: سعید زیباکلام (۱۳۸۹) *خلاف جریان (یک)*، (تهران، سوره مهر).

افزون‌ترِ موافق ایجاد شده‌اند تا اعتبار و حیثیت بیشتری برای نامزد موردنظر فراهم کنند. وجود این قبیل احزاب که پس از انتخابات بعضاً به طور کامل تا انتخابات بعدی محو می‌شوند، و برخی حیاتی بسیار بسیار کم‌رنگ و کم حضور پیدا می‌کند به‌واقع معضله اغماض‌ناپذیری است.

معضله ششم: احزاب و تشکلهای شبه‌صنفی-شبه‌سیاسی

این قبیل شبه‌احزاب، برخلاف احزاب قارچی بی‌هویت، که در بالا شرح ممیزات و شأن و نقششان گذشت، نوعاً صرفاً برای انتخابات به وجود نیامده‌اند که در نتیجه با انجام انتخابات محو شوند و یا تا انتخابات بعدی به طور کامل در خواب زمستانی فرو روند. شأنیت تقویم یا تشکیل این شبه‌احزاب عمدتاً صنفی است لیکن به‌واسطه برخی خصوصیات بسیار نامطلوب فرهنگ سیاسی ایران — از قبیل شایعه‌پذیری، غلوپسندی، قهرمان‌طلبی، و قهرمان‌پرستی — این تشکلهای نوعاً در میان بسیاری از سایر صنوف و اقشار اجتماعی که ربط مستقیم صنفی و کاری با آنها ندارند از نام و نشانی و اعتبار و آبروی برخوردار می‌شوند. این اعتبار نسبی صنفی تدریجاً در زمینه‌ای اجتماعی به وجود می‌آید، لیکن از آن جهت که احزاب جالافتاده رشید و تثبیت‌شده با آرمان‌ها و سیاست‌های روی‌هم‌رفته شناخته‌شده، سنتاً در ایران وجود نداشته است این اعتبار نسبی صنفی به‌سرعت در چشم و دل افراد و آحاد بسیاری از اصناف دیگر تبدیل به اعتبار و حیثیت سیاسی می‌شود.

جدا از خلأ احزاب سیاسی متعارف، علت مهم دیگری را باید برای تبدیل این اعتبار صنفی-اجتماعی به اعتبار سیاسی ذکر کرد. این قبیل شبه‌احزاب بعضاً در جریان تعقیب و تحقق امور صنفی خود به توان و قدرتی نسبی و البته، در مقایسه با احزاب سیاسی متعارف، بسیار ضعیف نایل می‌شوند. و از آن روی که قدرتمندان اصلی عرصه سیاست در ایران سنتاً هیچ‌گونه عرض‌انداز و قدرت‌نمایی ولو بسیار کوچک را تحمل نمی‌کنند قدرت بسیار محدود تشکلهای صنفی با نوعی خشونت و بعضاً سرکوب مواجه می‌شود. دقیقاً همین اعمال خشونت و سرکوب است که موجب مظلومیت و نتیجتاً اعتبار و قدرت سیاسی آن تشکلهای می‌شود. افراد سایر صنوف و حتی بیشتر اعضای همان صنف نوعاً از چندوچون اهداف و آرمان‌ها و شیوه کار و گردش مناصب و مسئولیت‌های درون آن شبه‌احزاب هیچ اطلاعی ندارند. به‌علاوه، نمی‌دانند آن شبه‌احزاب چه مواضعی در قبال مسائل و معضلات عمده کشور و نیز مسائل مبتلابه قشر و صنف خاص آنها دارند.

همچنین، افراد و آحاد اقشار و طبقات دیگر جامعه نمی‌دانند این شبه‌احزاب و یا برخی از شخصیت‌های برجسته‌ترشان چه مراودات و دادوستدهای پنهان و یا حتی غیر مخفی با دولت‌های مختلف و یا

شخصیت‌های مقتدر درون حکومت دارند. و بالاخره، نمی‌دانند چنانچه آنها به قدرت برسند چه برنامه یا سیاست‌هایی را دنبال خواهند کرد. آری! عموم مردمی که یک نوع شَمّ و شعور سیاسی نیمه‌پنهانی دارند تنها و تنها آن خشونت و سرکوب و مظلومیت را می‌بینند و سپس از فرط بی‌کسی، بی‌پناهی، و بی‌ملجایی به این شبه‌احزاب پناه می‌برند و چک‌های سفید اعتبار سیاسی برایشان می‌کشند. اینکه این شبه‌احزاب، که اغلب یادگار دوران طاغوتیان دست‌نشانده‌اند و بعضاً در چند سال ابتدای پیروزی انقلاب به وجود آمده‌اند، دارای اساسنامه، مرامنامه، آیین‌نامه انتخاباتی و کاری، و شرح وظایف خاص‌تر مسئولیت‌های درون‌سازمانی هستند یا خیر، مطلقاً هیچ اهمیتی برای عموم مردم هوادار و حتی اکثر خواص ندارد. مهم این است که قاطبه مردمی که آن چک‌های سفید را می‌کشند مطلقاً هیچ اطلاعی نه فقط از مفاد آنها، که از بود و نبودشان هم هیچ اطلاعی ندارند و به‌این‌ترتیب است که اگر از مردم و ایضاً از خودتان درباره چیستی آرمان‌ها و سیاست‌های این شبه‌احزاب سؤال کنید با کمال حیرت در خواهید یافت که هیچ یا تقریباً هیچ نمی‌دانند و نمی‌دانید. فقط این را می‌دانند و می‌دانید که آنها آدم‌های 'خوبی' هستند و برخی‌شان سوابق مبارزاتی داشته، یا مدتی در بازداشت و اندکی هم در زندان به سر برده‌اند و مدتی هم ممنوع‌المنبر بوده‌اند.

آری! ای برادر! ای خواهر! چنین است سازوکار پیچیده تاریخی و درونی رأی‌دادن‌های لیستی! همان چک‌های سفید سیاسی که بسیاری از ما مردم برای انجام وظیفه شرعی و ملی و دینی خود می‌کشیم و فجیع‌تر از کشیدن این چک‌های قدرت‌بخش به شبه‌احزاب، هیچگاه آشکارنشدن نتیجه و فرجام آن حمایت‌ها است. دردناکانه باید اعتراف کرد که فرجام این حمایت‌های فله‌ای کور، هیچگاه در کوتاه‌مدت و یا میان‌مدت ده بیست سال، و آن هم به‌روشنی و وضوح معلوم نمی‌شود. در نتیجه این فرایند بسیار غبارآلود و مکتوم، اکثر ما مردم اکثر رجال و شخصیت‌های سیاسی و اثرگذار در زندگی و سرنوشت‌مان را نمی‌شناسیم! دقیق‌تر بگویم اکثر ما مردم بر این تصور هستیم که اکثر این شبه‌احزاب و رجال سیاسی و بسیار مؤثر در زندگی و سرنوشت و سیاست‌مان را می‌شناسیم! چه تصور و پندار آرامش‌بخشی! و درعین‌حال، چه تصور و پندار باطل و سرنوشت‌سوزی. این معطله بزرگ دارای دو شاخه است: یکی آن اعتماد بی‌مبنا، و دوم پیچیدگی سازوکار آن اعتمادسازی است که باعث می‌شود حاصل و نتیجه آن اعتمادهای فراخ به‌روشنی و درستی و سرعت ندرتاً دیده شود و یا اصلاً دیده نشود! **آیا شما / اینک / این شبه‌احزاب مسئولیت‌ناپذیر تنزه‌طلب، لیکن بسیار قدرتمند و تأثیرگذار را نمی‌شناسید؟** الله! الله! سبحان الله!

معضله هفتم: ابرشخصیت‌های فرا جناحی ابرمعنوی ملکوتی فوق عرصه سیاست

این معضله بسیار بزرگ فرهنگ سیاسی جامعه ما عبارت است از وجود ابرشخصیت‌هایی ظاهراً فراجناحی ملی نامدار سیاسی-معنوی فوق ملت. شخصیت‌هایی به‌ظاهر بی‌طرف، شفیق همه آحاد ملت و به نحوی خیر-ومصلح مملکت‌بین که به‌واسطه علم بسیار و عمق تقوا و شدت زهد و برکناری از زخارف دنیوی، پرهیز از قدرت‌طلبی و تکاثر ثروت، به نحوی ضمنی و غیرقابل بیان در ارتباط با عالم ماوراء و ملکوت عالم و یا دستکم با ائمه اطهار علیهم‌السلام! ابرشخصیت‌هایی ورای عرصه دین سیاست!

از جمله ویژگی‌های ممتاز و هم منحصربه‌فرد این بزرگ‌معضله، یکی این است که عموم مردم هیچ اطلاع و شناخت محصل معین قابل‌اعتمادی از این شخصیت‌ها ندارند. آنها بدون اعلام هیچ نوع سیاست یا برنامه‌ای در قبال انواع معضلات و نیازهای بنیانی یا فوری اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، از اعتباری ویژه و نامرئی نزد مردم برخوردارند. و نه تنها هیچ نوع برنامه، سیاست، یا موضعی نوعاً اعلام نمی‌شود که این قبیل شخصیت‌ها عموماً هیچ نوع بینش یا سیاست یا برنامه خاصی در قبال انواع معضلات ندارند! آری! آنها هیچ سیاست یا موضعی درباره بیکاری، گرانی، شبکه‌های غارتگر و مفسد قدرت-ثروت دربار گونه، غارت بیت‌المال، نحوه رفتار بسیار دردناک **قوة قضائیه**، ماجرای قانون‌شکنی‌ها و قانون‌گریزی‌ها و سیاست‌های تضعیف نظام و تخریب فرهنگ عمومی کشور توسط مدیریت دانشگاه آزاد، نابسامانی‌های عرصه مسکن، معضله ناکارآمدی ساختاری حوزه‌های علمیه، غرب‌زدگی عمومی و نهادینه‌شده دانشگاه‌ها و توطئه‌ها و تحدی‌های درازآهنگ و جدی استکبار آمریکا و متحدان غربی‌اش ندارند.

حقیقت بسیار تلخ و فوق‌العاده ناگوار فرهنگ سیاسی جامعه ما این است که آنها نیازی به داشتن مواضع یا سیاست‌های مدون، نیمه مدون و یا حتی بینشی کلی در این زمینه‌ها ندارند. زیرا آنها و اطرافیان نزدیکشان با چنان طمأنینه، وزانت و صلابتی رفتار می‌کنند که مردم هاله‌ای از قداست و هیبت ملکوتی و معنوی را از ایشان **استشمام** کنند. در نتیجه این رفتار بسیار ظریف، حساب‌شده و همواره دقیقاً اعمال‌شده، مردم به این نتیجه خلاف واقع حیرت‌انگیز نائل می‌شوند که «شاه‌کلید همه معضلات و گرفتاری‌ها در دستان باکفایت و یا دستکم در سینه حاج‌آقا قرار دارد، اگر فقط بدخواهان و معاندان و بی‌دینان یا بددینان کج‌اندیش بگذارند». باتوجه به علائم و اشارات و غمزات رفتار فردی و اجتماعی حساب‌شده — همچون شرکت در مراسم عزاداری عمومی و در صورت امکان، برپایی آنها و امثال این‌گونه مراسم — این قبیل شخصیت‌ها و به‌ویژه خویشان و مقربان آنها، تصویر ابرمردی فراجناحی، شفیق و دلسوز ملت، حکیم و دین‌دار و عاقبت‌اندیش و بریده از دنیا و مجردشده از حب دنیا برای رؤیت عموم مردم ترسیم می‌شود.

رویه دیگر این ادا و اطوارها و اعمال تردستانه قدرت‌زا و اقوال بسیار سنجیده ماهرانه اعتبارآفرین شخصیت‌های ظاهراً شفیقِ ظاهرالصلاحِ مصلحت‌شناس، آن دسته از آحاد و اقشاری از مردم هستند که خریدار یا پذیرنده این تردستی‌ها و شیادی‌ها هستند. برای درمان همه بیماری‌ها، نخستین گام مبنایی این است که بپذیریم که بیماریم. در اینجا نیز باید بصیرتمندانه بیماری را ببینیم و سپس صادقانه و شجاعانه به آن اعتراف کنیم. اعتراف کنیم که دست کم برخی و یا کثیری از ما مردم به‌واقع خریداران و هم‌بلغان این سکه‌های روی‌هم‌رفته تقلبی هستیم و چون خریدار متاع آنهایم به آن کسب‌وکار نه فقط رونق که اساساً حیات و بقاء می‌بخشیم. آری! بیماری کثیری از ما مردم که مرکب است از زودباوری، خوش‌باوری، خوش‌بینی جهولانه و عجولانه و بدون شواهد سنجیده، و بالاخره قداست‌طلبی، ما را به خریداران ساده‌دلی تبدیل می‌کند که در آن معامله همه چیز خود را — همان تسلط بر حیات و فرهنگ و نان و معیشتان و حتی ایمان و دینمان را — می‌بازیم. اینکه چرا این شخصیت‌های ابرمعنوی شبه‌قدسی جامع‌الاطرافِ ذوالفنون نه نیازی به اعلام برنامه و سیاستی برای مصائب کثیر مبتلا به جامعه می‌بینند و نه اساساً چنین برنامه و سیاست‌هایی دارند بدین علت است که حامیان و مقلدان علی‌الاصول چنین مطالباتی نمی‌کنند و به‌ظاهر مقدس و نورانی ایشان بسنده می‌کنند.

یک مطلب درباره این معضله بزرگ می‌ماند و آن اینکه اعمال قدرت این قبیل شخصیت‌ها چگونه صورت می‌گیرد؟ و پاسخ، خیلی ساده، از طریق گفتگوها و قرار و مدارهای پشت پرده و چپش حامیان و طرفداران در مراکز و مناصب قدرت و دفع و طرد شخصیت‌های مستقل، آدم‌های بی‌حزب و تشکل. و در صورت امکان، طرد یا تضعیف آدم‌های سایر احزاب و سایر شخصیت‌ها. و مردم درحالی‌که وی را عموماً در حال عبادت و ذکر و ارشاد و موعظه خلق تصور می‌کنند، ناگهان می‌بینند که افرادی مطرح و معروف و وجیه‌المله شده‌اند و بر مصادری نشسته‌اند و برخی اقلام و مایحتاج زندگی‌شان نایاب یا کمیاب و یا بسیار گران شده است. و روشن است که چرا ما مردم هیچ رابطه‌ای میان این قبیل افراد منزّه شفیق عابد و زاهد، و ماجراها و رویدادهای مهم زندگی‌مان نمی‌بینیم و ریشه و علل بسیاری از معضلات و آلام فردی و اجتماعی-اقتصادی میهن و انقلابمان، همواره در ابهام و بلکه ظلمت غلیظی باقی می‌ماند. آیا اینک نمی‌توانیم این ابرشخصیت‌های ابرمعنوی ظاهراً فراجناحی دست‌ازدنیا شسته بسیار قدرتمند و درعین حال مسئولیت‌ناپذیر را بشناسیم؟

معضله هشتم: حفاظت از شهرت و حیثیت مقامات رانت‌خوار

این معضله بسیار بزرگ فرهنگ سیاسی جامعه ما عبارت است از حفاظت از شهرت و حیثیت رجال سیاسی باسابقه در مناصب عالی **نظام**، پس از مشاهده فساد سیاسی و یا اقتصادی، سرپوش نهادن رسانه‌ای و سرکوب فرد یا افراد افشاکننده اولیه رسوایی. با کمال تحیر باید اذعان کنم که نمی‌توان به‌درستی فهم کرد که چرا نوعاً در سطوح مختلف **نظام** ما عموم رجال و شخصیت‌های سیاسی می‌پندارند که فساد یکی از مقامات مایه بی‌اعتباری و رسوایی کلیت **نظام** می‌شود. متأسفانه این معضله فقط مبتلابه رجال حکومتی نیست زیرا هم فعالان حزبی و هم ارباب جراید و رسانه‌ها بر این پندار ویرانگر و سرطانی‌اند و هم حتی عموم مردم.

در این پدیدار استتار فساد، حفظ و تطهیر مقام مفسد و سرکوب افشاکنندگان اولیه رسوایی، دو پیش‌فرض مهم و ویرانگر می‌بینم. نخست اینکه، در این پدیدار پیش‌فرض شده که اعتبار **نظام** تابع یا معادل اعتبار مسئولان و مدیران **نظام** است. معضله دقیقاً در همین نخستین پیش‌فرض نهفته است. به‌راستی چرا باید اعتبار یک مجموعه بسیار بزرگ و ساختارمند و نهادینه‌شده از مؤسسات و نهادها و هزاران‌هزار انسانی که در سطوح مختلف آن باتوجه به انواع اساسنامه‌ها، آیین‌نامه‌ها و به‌ویژه **قانون اساسی** به کار مشغول‌اند به‌واسطه فساد مالی یا سیاسی یک یا تنی چند از مقامات کاملاً مخدوش و بی‌اعتبار دانست؟ و این در حالی است که ما به‌خوبی می‌دانیم که مابقی مسئولان و مدیران و کارکنان سطوح مختلف **نظام** روی‌هم‌رفته خطا یا فساد اغماض‌ناپذیر نداشته‌اند. به‌علاوه، فهم و برملاشدن آن خطا یا فساد هم به نحوی باتوجه به اساسنامه و آیین‌نامه و سازوکارهای موجود در نهاد ذی‌ربط و درستکاری نسبی سایر افراد همان نهاد و یا افراد دستگاه‌های مرتبط **نظام** صورت گرفته است. به‌عبارت دیگر، دریافتن فساد و خطای مسئول یا مدیری از **نظام**، خود به نحوی گویا و ژرف حکایت از کارآمدی و حساب‌شدگی نسبی اساسنامه‌ها و آیین‌نامه‌ها و سلامت نسبی سایر مسئولان و مدیران و کارکنان دیگر **نظام** دارد.

دومین پیش‌فرض این معضله بسیار بزرگ سرطانی این است که با جلوگیری از انتشار رسانه‌ای آن رسوایی و عدم برخورد مقتضی با مسئول یا مدیر خاطی یا فاسد — از جمله عزل و یا تعقیب قضائی وی — سرپوش نهادن بر آن، حفظ و تطهیر مسئول فاسد یا مفسد، و سرکوب و مجازات افشاکننده اولیه، اعتبار **نظام** حفظ و حراست می‌شود! درحالی‌که این پیش‌فرض نه تنها واهی است بلکه سرابی است خطرناک و در درازمدت مهلک و نقض غرض. زیرا خوشمان آید یا نه، رسوایی نه تنها محو و مخفی نمی‌شود بلکه به‌سرعت و به‌طور غیررسمی و افواهی شایع شده، گسترش می‌یابد. و از قضا، نظر به اینکه شیوع ماجرای رسوایی به‌طور غیررسمی و افواهی صورت می‌گیرد هیچ کنترلی بر صحت و دقت انتقال رسوایی اعمال

نمی‌شود. و درست همین‌جا است که هم رسانه‌های مستکبران و جهان‌خواران وارد میدان می‌شوند و هم هر فردی که انگیزه سیاسی کافی برای مبالغه و افزایش جعلی ابعاد رسوایی داشته باشد. و می‌دانیم که از طرفی غارتگران غربی منابع ملّی ما لحظه‌شماری می‌کنند تا دایهٔ مهربان‌تر از مادر شوند و به‌ویژه از قِبل این قبیل استتارها و سرکوب‌های ناب‌خردانه و ناسنجیده، کسب اعتبار و وجاهت رسانه‌ای و سیاسی برای خود و بی‌اعتباری سیاسی **نظام** نزد ملّت ایران و هم سایر ملل کنند. و از طرفی دیگر، معاندان و بدخواهان ملّت و انقلاب در کمین چنین لقمه‌های بادآورده و شکارهای بی‌زحمت و تلاش هستند تا با مبالغهٔ دروغین هرچه گزاف‌تر مغرضانهٔ ماجرا بر طبل رسوایی **نظام** بکوبند.

اما چرا این پیش‌فرض دوم را سرابی خطرناک و در درازمدت مهلک و ناقض غرض خواندم؟ زیرا از قضا سرپوش‌نهادن بر آن، حفظ و تطهیر مسئول یا مدیر فاسد یا مفسد و سرکوب فرد یا افراد ابتدائاً بر ملاکننده، در عوض حفظ و حراست از **نظام، نظام** را با توجه به بهره‌برداری افرنگیان مکارِ تجاوزکارِ غارتگر و نیز معاندان، در انظار و افکار عمومی، عفونی و بیمار و شریک جرم می‌کند. ساده‌دل‌ترین و خوش‌بین‌ترین مردم هیچگاه نمی‌گویند: ”همش شایعه و دروغ است“. بلکه به طور روزافزونی می‌پرسند: ”چرا مسئول خاطی یا مفسد غارتگر را عزل و محاکمه نمی‌کنند؟“. چنانچه این سؤال مستمراً بی‌جواب مانده و کهنه شود در نهایت تبعات خونباری خواهد داشت.

اینک معضلات جدیدی را مطرح کنم.

معضلهٔ نهم: قیل و قال و هیاهوی رسانه‌ای بی‌حاصل دوران انتخابات

سروصدای بسیار، و بحث و گفتگوی سنجیده، اندک. و این یعنی، زمینه‌سازی برای غوغاسالاری و افترا و در صورت امکان کودتاهای مخملی علنی و پنهان. خوب است همواره از خودمان سؤال کنیم که از کلّ جریان انتخابات، چه بینش‌ها و چه نکات مهم سیاسی فراگرفته‌ام؟

صد او سیما خود مهم‌ترین عامل ایجاد این فضای غوغاسالارانه و هیجانی است زیرا در ایام انتخابات تقریباً هر کانالی با پخش انواع سرودهای حماسی و مصاحبه‌های بسیار بی‌محتوا و تکراری، تلاش می‌کند مردم صرفاً هر چه بیشتر در انتخابات شرکت کنند. به‌عوض تلاش برای اعتلای هر چه بیشتر سطح آگاهی سیاسی مردم و شناخت هر چه بیشتر اهداف و سیاست‌های مدنظر نامزدها، و نشان دادن ضعف و قوت‌های آنها، هدف صرفاً مشارکت هر چه بیشتر افراد است. رسانه‌ها نوعاً با طرح دشمن خارجی که برای پایین آوردن مشارکت تلاش زیادی می‌کند تا از این رهگذر به **نظام** و به ایران صدمه بزند مجالی باقی نمی‌گذارند تا مردم بر سیاست‌ها و اهداف نامزدها متمرکز شوند و بفهمند برای چه به این یا آن نامزد رأی می‌دهند.

حاصل این فضا سازی احساسی و هیجانی می شود اینکه در روزهای نزدیک به روز رأی گیری، بسیاری از مردم شتاب زده به دنبال لیستی از نامزدهای مورد اعتماد دوست یا خویشاوندی می گردند و بدون کمترین شناختی از آنها به او یا آنها رأی می دهند.

معضلهٔ دهم: وعده های بی حساب در انتخابات

شعار برای جلب آرای بخشی از مردم در حالی که تحقق آنها چندان معلوم نیست به نفع جامعه باشد.¹⁴ مشارکت جوانان، مشارکت بیشتر زنان در مناصب سیاسی، وعده پست و مناصب سیاسی به اقلیت ها، نمونه ای از این قبیل وعده هایی است که در انتخابات ریاست جمهوری داده می شود بدون اینکه مناسبت و عملیاتی بودن آن وعده ها به طور جدی بررسی شده باشد.

از خود سؤال کنیم در کدام کشوری که عرصهٔ سیاستی حساب شده و روی هم رفته قاعده مند دارد نامزدی چنین وعده های افتراق انگیز می دهد؟ این چه معنی دارد که نامزدی با وعده هایی حساب زنان را از سایر اقشار و طبقات جدا کرده آنها را به سمت خود جلب کند؟ این چه معنی دارد که نامزدی هنگام پوشش های انتخاباتی وعدهٔ تعدادی از کرسی های وزارتی را به زنان می دهد؟ آری! البته امکان دارد برخی قوانین و سیاست های جاری نواقصی از نوع تبعیض گذارانه داشته باشد. اما جای رفع و اصلاح آنها وعدهٔ کرسی وزارت به زنان در انتخابات ریاست جمهوری نیست. نیز، وعده هایی به جوانان داده می شود که حساب آنها را از عموم مردم جدا می کند. آیا به راستی می توان رفاه و امکانات معیشتی جوانان را از خانواده هایشان جدا کرد؟ اگر روی هم رفته اوضاع معیشتی مردم به سامان باشد آیا جوانان از آن اوضاع بهره مند نمی شوند؟ ایضاً در مورد اقلیت های دینی یا قومی. چرا برای کسب آرای بیشتر این قبیل وعده های جدایی طلبانه و تفرقه افکنانه داده می شود؟ چرا غیر مستقیم در کورهٔ جدایی طلبی دمیده می شود؟ در هیچ کشوری در اروپا و آمریکای شمالی مطلقاً از این وعده های تفرقه افکنانه و انشقاق انگیز داده نمی شود.

معضلهٔ یازدهم: سخنرانی های پایان ناپذیر سران هر سه قوه تقریباً در همه زمینه ها!

¹⁴ نباید از این سخن چنین استنباط شود که بنده با مشارکت جوانان یا زنان و اقلیت ها در عرصهٔ سیاست و حکمرانی مخالفم. ابتدا! آنچه با آن مخالفم این است که برخی نامزدها وعده های سرخرمن و بدون کمترین زمینهٔ سنجیده شده ای بدهند و فضای سیاسی را قدری منتظر و متوقع کنند در حالی که پس از پیروزی یا هیچ اقدامی نشود و یا اقداماتی نمادین و آب نباتی! این قبیل وعده ها است که با آنها به شدت مخالفم زیرا عرصهٔ حکمرانی ما را مزورانه و حقه بازانه می کند و جمهور مردم را نسبت به این عرصه نومید یا بسیار بدبین می کند. با وعده های فریبندهٔ انتظار آفرین و نهایتاً نومید کننده و سرخوردگی آفرین است که به شدت مخالفم.

متحیرم مقامات ما در ایران برای سخنوری و خطابت انتخاب می‌شوند یا برای رتق و فتق امور و برآوردن حاجات و توزیع عادلانه منابع و امکانات ملی؟ به‌راستی منظور از این حضور و ایراد سخنرانی تقریباً یومیه در زمینه‌های گوناگون چیست؟ در کشورهای دیگر، هم عرصه حکومت و سیاست وجود دارد و هم بسیج افکار عمومی. به‌راستی چه هدف یا اهدافی از این نطق‌های متنوع از سوی سران سه قوه تعقیب می‌شود؟ آیا آنها می‌خواهند به مردم بگویند ما در حال تلاشیم تا نیازها و خواسته‌های شما را محقق کنیم؟ و آیا راه نشان دادن این تلاش‌ها سخنرانی‌های پی‌درپی است؟ آیا به‌راستی فهم و شعور مردم با این رگبار سخنرانی‌ها قفل شده، انبوه معضلات و مشکلات و نارسایی‌های معیشتی خود را فراموش می‌کنند و قانع می‌شوند که مقامات به‌واقع در حال حل مشکلات آنها هستند؟ به‌راستی چرا در بسیاری از کشورهای دیگر مقامات بسیار کم سخنرانی می‌کنند؟

معضله دوازدهم: استناد به رسانه‌های غربی

توجه و استناد گزینشی فوق‌العاده زیاد و مبنایی اعم از تمجیدی و تقبیحی به رسانه‌های غربی، هم توسط رسانه‌ها و هم رجال سیاسی. در غرب، مطبوعاتی مؤثر در ساختن افکار عمومی وجود دارد. در آنها جستجو کنید ببینید در طول سال چند بار نامی از خبرگزاری‌ها، صداوسیما و روزنامه‌های عمده ایران برده می‌شود. و سپس همین جستجو را برعکس کنید و ببینید چه میزان به رسانه‌های غربی ارجاع و استناد می‌شود. چرا این چنین؟ آیا به لحاظ سیاسی این وضع مایه تقویت و اعتبار عرصه سیاست آنها و تضعیف و بی‌اعتباری ما نمی‌شود؟ آیا شکی در تأثیر ویرانگر این استنادات وجود دارد؟ اگر می‌خواهید به مردم بگویید رشد اقتصادی ما در سال گذشته مناسب یا نامناسب بوده، همین را صادقانه به مدد آمار و ارقام قابل‌اعتماد و دست‌کاری‌نشده اعلام کنید. واضح است که باتوجه به سابقه طولانی و خرابی که در این زمینه وجود دارد مردم ابتدائاً چندان اعتمادی نخواهند کرد. اما بعد از مدتی که آثار ملموس این اظهارات را در زندگی و معیشتشان تجربه و حس کردند تدریجاً باورپذیری اظهارات مقامات بیشتر می‌شود. این اعتباربخشی و قدرت‌بخشی به رسانه‌های غربی و هم‌زمان سلب اعتماد از رسانه‌های داخلی به طور مسلم در بزنگاهی خود را نشان خواهد داد و ضربات ناگواری به حاکمیت ملی و منافع ملی ایران خواهد زد. یکی از مشکلات این روبه این است که گاه آن رسانه بعضاً مورد استناد سخنی می‌گوید که به نظر شما نادرست است و شما در این وضعیت ناگوار قرار می‌گیرید که یا باید سکوت کنید یا آن رسانه را متهم می‌کنید به جانب‌داری یا وابستگی به این یا آن بنگاه اطلاعاتی. و آنگاه این سؤال مطرح می‌شود که چطور هنگامی که آن رسانه موافق با خواست شما سخن گفت جانب‌دار و وابسته نبود اما حالا که سخنی باب میل شما نگفته، جانب‌دار و وابسته شده است؟

معضله سیزدهم: استناد به گزارشات و ارزیابی‌های نهادهای بین‌المللی

شبهه همان معضله دوازدهم منتها این بار نهادهای بین‌المللی از قبیل صندوق بین‌المللی پول، بانک جهانی، شورای حقوق بشر سازمان ملل، و سازمان عفو بین‌الملل.

معضله چهاردهم: دوام‌پذیری یا زوال‌پذیری نظام در ایران

خیلی به اختصار و به زبان نمادین: بسیاری از اقشار مردم که نسبت به این انقلاب احساس مثبتی دارند وقتی رهبر انقلاب را شب در اخبار می‌بینند که صدایش گرفته، بسیار نگران می‌شوند که نکند ایشان کسالتی پیدا کرده‌اند. اما البته هیچگاه هیچ‌چیزی درباره رهبر بعدی نه می‌دانند و نه در اختیارشان هست که بخوانند. در مقابل، اندیشکده‌ها و اتاق‌های فکر غربی و به‌ویژه آمریکایی از سن و وضع سلامتی رهبر گرفته تا پرونده سیاسی و گرایش‌های یک‌یک افرادی که محتمل می‌دانند رهبر شوند، همه را منظم‌اً رصد و بررسی می‌کنند. برخی از منتقدین آمریکایی و اسرائیلی برجام معترض طول مدت توقف فعالیت‌های صنعت هسته‌ای ایران بودند و خواستار مدتی بسیار طولانی‌تر بودند. برخی مقامات دیگر در پاسخ متذکر می‌شوند که اولاً ایران اضمحلال بیشتر صنعت هسته‌ای‌اش را نمی‌پذیرفت و ثانیاً تا زمان اتمام تاریخ‌های قیدشده در برجام، به احتمال قوی ما با رهبر دیگری در ایران مواجه خواهیم بود که محتمل است از رهبر فعلی به مراتب انعطاف‌پذیرتر باشد. مقایسه کنید ما در ایران اصلاً و ابداً نباید درباره رهبر بعدی نه فکر و بررسی کنیم و نه حتی سخنی بگوییم و آمریکایی‌ها از سال‌ها پیش موضوع رهبر بعدی و نوع رویکردش در عرصه سیاست خارجی را تحت رصد و ارزیابی دارند. ما به شدت نگران، و آنها در حال حساب و کتاب! بعد از خود سؤال کنید در کدام اتاق‌های فکر و اندیشکده‌های ما بر موضوع رئیس‌جمهور بعدی آمریکا و اسرائیل و سیاست‌های محتمل آن افراد کار می‌کنند.

لب لباب سخنم این است که عرصه سیاسی ما، یعنی رفتار رجال سیاسی ما از بالاترین مقامات تا سطح رسانه‌ها، به گونه‌ای است که زوال یا تداوم نظام به طور ضمنی اما علی‌الدوام موضوعیت دارد و حال آنکه در آمریکا و سایر کشورهای بزرگ‌تر اروپایی ابداً چنین دغدغه و نگرانی‌ای وجود ندارد. دولتی سر کار می‌آید و در صورت رضایت عمومی دوره دیگری هم رأی می‌آورد در غیر این صورت یا برکنار می‌شود و یا رأی نمی‌آورد و سیاست‌های راهبردی‌شان هم روی هم رفته تثبیت شده و نهادینه شده است. حیرت‌انگیز است که نگرش‌ها و کنش‌های اغلب مقامات و فعالان عرصه سیاست ما در کوره زوال‌پذیری نظام می‌دمند.

معضله شانزدهم: شعار وحدت در ایران

از خود سؤال کنید شعار وحدت معمولاً در چه مواقعی مطرح می‌شود؟ نیز، تاکنون چه حاصلی داشته است؟ سپس سؤال کنید در کدام یک از کشورهای رقیب و بل معارض ما، هرازچندگاهی از وحدت و از ضرورت وحدت سیاسی صحبت می‌شود؟ نیز، تأمل کنید چرا در غرب این شعار مطلقاً هیچ موضوعیتی ندارد؟

مؤخره

دوستان! عرصه سیاست و حکمرانی ما سخت بیمار و ناتوان و بی‌اخلاق است و به‌شدت نیازمند بازسازی و احیا و اصلاح اصولی است.

والسلام علیکم و رحمه‌الله و برکاته

[۷]

سازوکار تصمیم‌گیری در بالاترین سطح حکومت¹⁵

سلام بر برادران و خواهران!

امکان دارد از نام و شناختی که از هر یک از این رجال دارید برای چند دقیقه خود را تخلیه کنید — از احمدی‌نژاد، از صالحی، و از آقا و سایرین نامبرده‌شده؟

قدری فکر کنید این چه دلالتی دارد که معاون رئیس‌جمهور فعلی (صالحی) می‌گوید مذاکرات با آمریکا در دولت قبل (که ایشان وزیر خارجه بوده) بدون اطلاع رئیس‌جمهور وقت و با اجازه آقا شروع و پیگیری شد؟ شگفت‌انگیزتر اینکه، یکی از شروطی که آقا طرح می‌کنند این است که رئیس‌جمهور هماهنگ‌کننده این دو مسیر مذاکره با پنج به علاوه یک و مذاکرات مستقیم با آمریکایی‌ها باشد. این سخن به راستی چه دلالتی بر سازوکار تصمیم‌گیری در بالاترین سطح حکومت در ایران دارد؟ چه دلالتی بر روابط و مناسبات شخصیت‌های قدرتمند در ایران دارد؟ وقت آن نرسیده که قدری فکر کنیم آخر اینجا کجاست و چه جور کشوری است که رئیس‌جمهورش نه تنها در تصمیم‌گیری بر سر سیاستی جدید در موضوعی به این سهمگینی و راهبردی نقشی ندارد؟ که فاجعه‌بارتر، اساساً (چنانچه فرض را بر صدق سخن صالحی بگذاریم) اطلاعی هم ندارد؟ مهم نیست من و شما امروزه یا در آینده درباره خود آن سیاست موافق یا مخالف باشیم و یا در مجموع، رجال سیاسی آن سیاست را بصیرتمندانه یا احمقانه، خادمانه یا خائنانه ارزیابی کنند. مهم سازوکار قدرت و نظام تصمیم‌گیری است که چگونه است.

آنچه صالحی بیان کرده گزارشی است از یک واقعیت (به فرض صدق آن)، واقعیتی که بحث و پژوهش می‌طلبد که این واقعیت، اولاً، چرا؟ و ثانیاً، چه آثاری دارد؟

اما این فقط یک بعد این ماجراست! بعد دیگر آن مربوط می‌شود به بیان آن واقعیت! یعنی این ماجرا این قدر عادی و پیش‌پاافتاده است که بیان آن ابداً مسئله و مشکلی ندارد؟ مرا ببخشید از طرح این سؤالات! اما آخر این وحشتناک است که سیاستی در حوزه‌ای فوق‌العاده مبنایی و راهبردی اتخاذ شود و وزیر خارجه وقت اعلام کند بنده هم در جریان بودم اما رئیس دولتی که بنده عضو بودم خبر نداشت و یا موافق

¹⁵ این یادداشت در تیرماه ۱۳۹۵ در واکنش به انتشار مصاحبه آقای دکتر علی‌اکبر صالحی با شبکه ایران در تاریخ ۱۳/۰۵/۱۳۹۴ نوشته شده است.

نبود. من شرمندهام از اینکه می‌خواهم به دوستان توصیه کنم، قدری در عرصه‌های دیگر جستجو کنند ببینند ممیزات و مختصات این روابط را در کجا می‌توانند بیابند! لا حول و لا قوه الا بالله.

واقعیت چنین روابطی خود موضوع کاری بسیار جدی است. اما بیان آن به نوبه خود فاجعه دیگری است: خود را بگذارید جای رجال سیاسی کشورهایی که از بن جان دشمن ما و انقلاب و فرهنگ ما هستند. و با یک چنین خبری آن هم نه از زبان خبرنگار یا روزنامه‌نگاری، یا اعضای گروه‌ها یا شخصیت‌های معاند، که از سوی رجلی بلندپایه و مؤثر و عامل، مواجه شده‌اند. حالا روزنه‌های فوق‌العاده‌ای را پیش روی نمی‌بینید؟ روزنه‌ها یا نقب‌هایی بسیار امیدبخش برای بهره‌برداری آینده و وضعی دیگر؟ آیا این خبر یک دنیا شناخت از سازوکار قدرت و تصمیم‌گیری در اختیار شما قرار نداده است؟ عزیزان! این خبر طلای ناب است برای آن گرگ‌ها و کفتارها و کرکس‌های سیطره‌طلب غارتگر.

و به همین اندازه فاجعه‌بار، اینکه از هیچ سو هیچ فریادی و اعتراضی بلند نشد! نه از سوی مجلس که: آقای معاون رئیس‌جمهور! بیا ببینیم تو کی هستی و چه جوری کار می‌کردی و این چه نوع رابطه‌ای بوده که شما با رئیس‌جمهور وقت داشته‌ای؟ و نکند امروزه هم ...؟ و هکذا. و نه از سوی رسانه‌ها. و نه از سوی هیچ مرجع و قدرت دیگری! وای بر ما! وای بر ما! اینجا کجاست؟ آری! اینجا همان جاست که دولتی راست‌گو با آمریکایی‌ها توافقات مکتوب محرمانه می‌کند و صدایش را در داخل کشور در نمی‌آورد. و پس از برملاشدن، می‌گوید چیزی نیست: توافقات غیرکاغذی یا غیرمکتوب است! و بعد هم هیچ اتفاقی نمی‌افتد. راستی! هیچ‌وقت از خودمان پرسیده‌ایم بعد از افشای توافقات محرمانه به‌دروغ موسوم به شفاهی، چه اتفاقی در کشور افتاد؟ چرا هیچ اتفاقی نیفتاد؟ هیچ! هیچ! برای اینکه در ایران عزیز ما، در ایران انقلاب‌کرده که جلوی دنیای خیلی از قدرت‌های جهان را به سهم و قدر خود گرفته، این قبیل رویدادها روی هم‌رفته قابل‌قبول و تحمل، و حتی در میان بسیاری از رجال سیاسی موجه است. آری! موجه است. اگر قدری فکر کنیم متوجه می‌شویم چرا آمریکایی‌ها و مکاران اروپایی همدستانان چرا این‌قدر روی برخی زدوبندهای آتی محرمانه با برخی‌ها درون حکومت حساب می‌کنند و نه روی بیان رسمی و غلیان شور و احساسات مردمی در ۲۲ بهمن یا روز قدس و امثال آنها. بگیروبنند برخی در این روزهای اخیر که شعار مرگ بر آمریکا در ایران داده‌اند، دم تکان‌دادن‌های نابخردانه این مفتونان است. لیکن آمریکایی‌ها و همدستان آنها مشکلشان شعار مرگ بر آمریکا نیست! آنها چشمان تیزی دارند برای اینکه در میان غوغای سخنرانی‌های غرای رجال سیاسی علیه استکبار و آمریکای جهان‌خوار، شخصیت‌های سست‌عنصر و شیفته و خوش‌رقص و خوش‌بیان را ببینند. شخصیت‌هایی که توان نیرنگ‌های عوام‌فریبانه بالایی دارند و می‌توانند مردم ایران را با وعده‌های سرابی و توخالی خام و خواب کنند.

آری! چنین است ای برادران و خواهران شفیق! هیچ صدایی از هیچ کجا بلند نشد که آقای معاون معتمد و غیور و امین و شجاع و متدین و کاردان، این حرف‌ها یعنی چی؟؟؟

﴿وَمَا لَنَا أَلَّا نَتَوَكَّلَ عَلَى اللَّهِ وَقَدْ هَدَانَا سُبُلَنَا وَلَنَصْبِرَنَّ عَلَى مَا آذَيْتُمُونَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُتَوَكِّلُونَ﴾

”ای دنیا! آف بر دوستی تو!“

[۸]

جنبش دانشجویی و عرصه سیاست^{۱۶}

بفرمایید دانشجوی امروز ما، در دوره دانشجویی چقدر می‌تواند به دنبال فعالیت

در جنبش‌های دانشجویی برود؟

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين. زمانی که ما از جنبش دانشجویی و مبارزات دانشجویی حرف می‌زنیم، با هر نوع گرایش فکری و اعتقادی که داشته باشند، چیزی که مهم است و باید هم ما که جنبش‌ها را مورد خطاب قرار می‌دهیم و هم خود دانشجو و تشکل‌ها همواره مدنظرمان باشد که یک خودشناسی و تلقی از خود داشته باشند که ما که هستیم؟ به نظر من این بسیار مهم است. و این را نیز اضافه کنم که اگر واقع‌بینانه به حیات دانشجویی بنگریم، به سرعت متوجه و متفطن می‌شویم که حیات دانشجو یک دوره درازمدت ده پانزده یا بیست سی ساله نیست. ما درمورد افرادی صحبت می‌کنیم که در دوره دکتری منتفی هستند و موضوعیت مبارزاتی خود را عملاً از دست می‌دهند و عمدتاً کارشناسی و ارشد می‌مانند. و در دوره ارشد نیز باز با یک محدودیت دیگری مواجه هستیم که معمولاً دانشجویان ارشد مقداری پختگی و جافتادگی پیدا می‌کنند البته نه به معنای مثبت آن، به معنای اینکه سنشان بالاتر می‌رود و مقداری شور و عشق و پاک‌دلی‌ها و صاف‌بینی‌ها زدوده می‌شود، گاهی مزدوج می‌شوند و این خود در بسیاری از مواقع، آزادی و جوشش دانشجو را از بین می‌برد. اگر هم ازدواج نکنند مشغول کاری می‌شوند و همین کار باعث می‌شود دانشجوی ارشد ما از فضای دانشجویی دور شود و درگیر معیشت شود و از نظر اقتصادی وارد جامعه می‌شود. بنابراین ذهن و توجهش سمت این می‌رود که بعد از آن دنبال کاری باشم و همین کار پله و نردبانی برای آینده باشد که می‌توان گفت روی هم‌رفته روی دانشجویان ارشد نیز نمی‌توانیم حساب کنیم. برای راستی‌آزمایی این ادعا نیز می‌توانید در تشکل‌ها جست‌وجو و پرسش کنید که چقدر از افرادی که در کارها و جلسات شرکت می‌کنند دانشجوی ارشد هستند. البته دانشجوی ارشدی هم می‌تواند پیدا شود که هم ازدواج نکند، هم به دنبال شغل نرود و هم شور و سرزندگی دانشجویی و عشق و عاطفه و گرایشات

^{۱۶} مصاحبه اختصاصی با سایت میدان ۷۲ به مناسبت روز دانشجو در تاریخ ۱۷ آذر ۱۳۹۵ که با عنوان "تشکل‌های دانشجویی با هر گرایشی نباید خود را وارد بازی‌های سیاسی کنند / رجال سیاسی و آقایان دست از سر دانشجویان بردارند" در آن سایت کار شد.

دوران کارشناسی را حفظ کرده باشد ولی به لحاظ تعداد، یک اقلیت نسبتاً کوچکی را تشکیل می‌دهند. حاصل جمع این می‌شود که ما مواجه می‌شویم با دانشجویان کارشناسی.

ما با کسانی مواجهیم که در ترم اول و دوم کمی سردرگم‌اند و می‌پرسند دانشگاه چگونه جایی است و اینکه فوت‌وفن‌های آن چیست. از گرفتن واحدها تا استادهای نمره‌دهنده یا استادهایی که می‌توان سر کلاسشان خوابید یا نرفت یا استادهایی که می‌توان از آنها نمره گرفت و ... که ترم اول و دوم روی هم رفته دنبال این ماجراها است و معمولاً کمتر به فکر این است که باید یک آرمانی یا یک فساد یا اتفاقی را دنبال کرد. البته باز می‌گوییم که معمولاً این‌گونه است و نه همواره. گاه دیده شده است بچه محصلی در دوران دبیرستان به واسطه افرادی که از آنها حرف‌شنوی دارد، تا حدی پختگی پیدا کند و از همان ترم اول یک نیروی خوبی باشد ولی اگر این موارد استثنا را کنار بگذاریم، جریان اصلی این است که بچه‌های ترم اول و دوم خیلی ورود نمی‌کنند و اگر هم عضویت پیدا کنند، بیشتر نقش ناظر دارند تا فعال. بنابراین با چه چیزی مواجهیم؟ عمدتاً ما با دانشجویانی مواجهیم که دو سه سال بیشتر در دانشگاه نخواستند بود و معمولاً در سال آخر نیز بیشتر به دنبال کنکور ارشد و یا خارج کشور رفتن و ارتباط گرفتن با یک استادی هستند.

روی هم رفته اگر جمع و تفریق کنیم، از آن جمعیت کثیر یک دانشگاهی، آن چیزی که می‌ماند برای تشکله‌ها، فقط بچه‌های سال دوم و سوم کارشناسی می‌مانند و برای مابقی چندان حساب جدی نمی‌توان باز کرد. حال ما چه انتظاری از جوانی داریم که دو یا دو سال و نیم می‌خواهد فعالیت کند و اگر چشم به هم بگذاریم به سال چهارم می‌رسد و ترم هفتم کمی فعالیت می‌کند و ترم هشتم اکثراً کنار می‌کشد به‌خاطر کنکور و مسائل این‌چنینی. بنابراین ما به لحاظ بازه زمانی، با یک بازه طولانی مواجه نیستیم که تجاری بر آن انباشته شود. در اصل اهمیت مبارزات دانشجویی به همین انباشتن تجارب سیاسی است که بعدها وارد عرصه کار و زندگی می‌شود، می‌تواند آن حالت مبارزاتی خود را ادامه دهد و فرد مؤثری باشد در عین حالی که به زندگی خود می‌پردازد — و به قول مرحوم شریعتی با بچه اول و دوم رکوع و سجود رود و خانواده قبله او شود — ولی تأثیر خود را داشته باشد. نکته اصلی سخن این است که زمانی که می‌گوییم دانشجوی و مبارزات دانشجویی، دقت کنیم که انتظارات فوق‌العاده‌ای نباید از دانشجو داشته باشیم و نه خود دانشجو باید این انتظارات را از خود داشته باشد که سال‌های سال کار خواهیم کرد، چون سال‌های سالی در کار نیست. دلالت این قصه این است که قرار نیست آنها به‌عنوان فعالان تمام‌وقت سیاسی درازمدت به خود نگاه کنند یا ما گروه‌ها و احزاب و نهادهای حکومت به آنها نگاه کنیم. این انتظار به جایی نیست. بنابراین نمی‌شود انتظار داشت که آنها پیچیدگی‌های سیاسی‌ای را که رجال سیاسی معمولاً در سنین بالاتر

احراز می‌کنند، چه در راه باطل و تکاثر قدرت و ثروت و رانت‌خواری و چه در راه حق و عدالت‌خواهی و آرمان‌گرایی، داشته باشند. دانشجوی بیست‌و‌اندی ساله در بهترین حالت سه سال تجربه فعالیت دارد، نوعاً پاک و معتقد است و غیرمتصل به لوله‌های فسادآور نفت، و نوعاً به شرکت‌ها و نهادها و شبکه‌های قدرت متصل نشده است. از استثنایا که بگذریم، در مجموع دانشجوی مبارز با جریان‌های سیاسی کلان و نهادهای قدرتمند سیاست ارتباطی ندارد و این بسیار مهم است که وارد این معادلات نشود. باتوجه‌به این تجارب بسیار محدودی که دارد باید از تبادل نظر و تبادل رابطه فکری و خطی سیاسی با جریان‌های حاکم بر عرصه سیاست خودداری کند. هم تشکلهای دانشجو باید چنین کنند و هم مراجع قدرت، و این باید دوطرفه باشد.

ولی گاهی اوقات خود تشکّل دانشجو را سوق می‌دهد به سمت منابع قدرت و کم‌کم جذب می‌شود!

این کاملاً درست است اما این موارد، بسیار نادر هستند. رجال سیاسی و مراکز قدرت و احزاب سعی می‌کنند دانشجویان نادری را جذب کنند که درون تشکلهای برجستگی و بصیرت سیاسی یافته، تحلیل‌گر و باشهامت می‌شوند. اما سخن درباره تشکّل است، راجع به جریان‌های اصلی است. نکته مدّ نظر این است که تشکّل دانشجویی نباید به سمت مراکز قدرت و نهادهای قدرت و احزاب برود چرا که خیلی زود بازی می‌خورد و بازیچه و عمله منافع و مطامع آن گروه و نهاد رسمی می‌شود.

این بسیار مهم است، هیچ تشکّلی با هر گرایشی، اگر می‌خواهد حیثیت مستقل و قدرتمند اصیل دانشجویی و منقطع از نهادهای ثروت و قدرت را حفظ کند، تحت هیچ شرایطی نباید وارد بازی قدرت شود و موضع‌گیری‌های جانب‌دارانه کند. تمام تشکلهای دانشجویی صرف‌نظر از گرایشات خاصی که دارند نباید دمخور مراکز قدرت و ثروت، چه رسمی و چه غیررسمی، شوند در غیر این صورت، به علت پاکدلی‌ها و سادگی‌ها و عدم وجود تجارب دیگر، تشکلهای فقط بازی می‌خورند و عمله مطامع و منافع آنها می‌شوند. این توصیه اکید بنده اول به تشکلهای است که نباید تحت هیچ شرایطی خود را در اختیار مراکز قدرت و ثروت بگذارند و به همان نهادهای حکومتی و احزاب قدرت هم می‌گوییم که تشکلهای دانشجویی را به حال مستقل و آرمانی خود بگذارید! بگذارید دانشجویان با پاکدلی و استقلال‌گرانی خود آرمان‌خواهی و عدالت‌خواهی خود را بکنند، آنها را آلوده نکنید، آنها را با اهداف ویژه‌ای که برای کسب قدرت و ثروت بیشتر دارید و شعارتان این است که همواره می‌خواهید خدمت کنید و ما هم احترام می‌گذاریم که ان‌شاءالله همین‌طور است. ولی تشکلهای و جریان‌های دانشجویی را آلوده خودتان نکنید، بگذارید آنها کار خود را بکنند، آنها را تطمیع نکنید و تبدیل به بازوان خودتان نکنید. این بسیار مهم است چرا که دو اتفاق می‌افتد:

یکی اینکه یا آن مراکز قدرت جزئی از حاکمیت‌اند که در این صورت تشکّل‌ها را تبدیل به سرباز صفرهای خود می‌کنند و آنها را از فعالیت و نشاط و خرمی می‌اندازند. شاید بپرسید آیا تابه‌حال این اتفاق افتاده؟ بله، خوب هم اتفاق افتاده است. بنده در زمانی که به نقاط مختلف کشور دعوت می‌شدم تا سیاست خارجی ذلّت‌بار و نتایج مذاکرات را برای دانشجویان و عموم مردم تشریح کنم متوجه شدم که در این چندین و چند ساله چه اتفاقی افتاده و چگونه بسیاری از تشکّل‌های دانشجویی، تشکّل‌هایی که به میزان فزونی ارتباطشان با مراکز قدرت، نشاط و توانمندی و بالندگی و استقلال و آرمان‌طلبی‌شان نازل‌تر و نحیف‌تر شده است. و جالب است که این رکود و خفتگی انحصاری به مراودات با نهادهای حاکمیتی ندارد که احزاب و گروه‌ها هم این‌چنین‌اند. و دیدم که تشکّل‌هایی خودشان را در راستای اهداف احزاب و گروه‌ها و جریان‌های سیاسی قرار داده‌اند چقدر پژمرده هستند. و این به اعتقاد بنده یک خسارت بزرگ است برای کلّ تشکّل‌های دانشجویی. اگر تشکّل‌ها تلویحاً اختیار خود را به دست احزاب و گروه‌ها بسپارند و تابع و فرمان‌بردار جریان‌های قدرت شوند، چیزی جز نابودی استقلال و آرمان‌طلبی و عدالت‌خواهی‌شان به ارمغان نخواهند آورد. و این اتفاقی است که با کمال درد برای بسیاری از تشکّل‌های دانشجویی رخ داده است. اگر بخواهیم نام ببریم، بارزترین نمونه آن تشکّل‌های بسیج دانشجویی هستند. برخی تشکّل‌های دیگر دانشجویی، از جمله انجمن‌های اسلامی، هم این‌چنین‌اند. از استثنائاتی که بگذریم بسیاری از تشکّل‌ها را می‌بینیم که واقعاً آن استقلال و آزادی مرسوم را ندارند و تبدیل به بازوان دسته سوم و چهارم احزاب و گروه‌ها شده‌اند و بنابراین قدرت خود را از دست داده‌اند. مردم به‌نوبه خود استشمام می‌کنند که اینها فرمان‌بردار کجا هستند. در این صورت است که اصالت و نقش راهبری خود را از دست می‌دهند و آن فریادهای بلندی که از عمق قلبشان بلند می‌شد و بر قلوب می‌نشست و اثر می‌گذاشت از بین می‌رود و این رویداد بسیار ناگواری است که در این سال‌های اخیر برای بسیاری از تشکّل‌های دانشجویی ما رخ داده است.

چه اتفاقی می‌افتد که جذابیت‌های زیاد دیگری در دانشگاه برایش

وجود دارد، به سمت جنبش‌ها و تشکّل‌های دانشجویی می‌رود و فعالیت می‌کند؟

ما نمی‌توانیم تا عمق این سؤال برویم و آن را جواب دهیم. البته می‌توان حدس و گمان‌هایی زد و کلی‌گویی‌هایی کرد اما در اصل نمی‌توان به‌صورت جزئی چیزی گفت. در بسیاری از مواقع، دانشجویان پیش از ورود به دانشگاه، تحت تأثیر شخصیتی در میان بستگان دور و نزدیک خود قرار می‌گیرند به‌طوری‌که پس از ورود به دانشگاه آن تأثیرات اخلاقی-اجتماعی-سیاسی ضمنی و نهفته‌شده، زمینه بروز پیدا می‌کند. یکی از مشخص‌ترین نهادهایی که کمک به بروز آن تأثیرات نهانی می‌کند همین تشکّل‌های دانشجویی است. بذره‌ای تدریجاً بیشتر کاشته‌شده اعتقادی-اجتماعی-سیاسی زمینه‌هایی می‌یابد تا در آن جوانه بزند

و رشد کند. نیاز به تذکر ندارد که کم نیستند دانشجویانی که از چنین سرمایه‌ای بی‌بهره‌اند و نتیجتاً چندان گرایشی به تشکل‌های مبارزاتی سیاسی پیدا نمی‌کنند و دوران دانشجویی‌شان همچون دوران تحصیل در مدرسه عمدتاً صرف دانش‌افزایی می‌شود. دانشجویانی که کانون خانواده بذره‌ای اجتماعی-سیاسی آرمانی را در جان و قلب آنها افکنده‌اند در محیط بازتر دانشگاه و در کانون تشکل‌های دانشجویی محیطی می‌یابند تا بال و پری بکشایند و پرش‌های سیاسی کم‌وبیشی کنند. چنین است فرایند عموم دانشجویانی که ما نوعاً آنها را متعهد و معترض و عدالت‌خواه و آرمان‌گرا می‌دانیم.

چنین است تبیین عمومی روندی که به ظهور آن تشکل‌ها و دانشجویان مبارز آرمان‌گرا می‌انجامد.

شما در جایی فرموده بودید دانشجویی که متعهد و عدالت‌خواه و آرمان‌گرا است،

باید اول از همه بانشاط و امیدوار باشد اما متأسفانه ما نه نشاطی می‌بینیم و نه

امیدی بین دانشجویان دیده می‌شود. چرا این‌گونه است و چه باید کرد؟

سؤال بسیار مهمی است. شاید باورتان نشود در این سه سالی که درگیر این سیاست‌ خارجی ذلت‌بار بودم، به کرات این رخوت و بی‌اعتنائی را دیده‌ام. پیش از هر چیز تشخیص شما را کاملاً تأیید می‌کنم و این یک توهم یا بدبینی نیست.

اینجا بحث پر و خالی بودن لیوان نیست که بگوییم قسمت خالی لیوان دیده شده لیکن قسمت پرش مغفول شده است. یعنی رخوت و نومیدی بسیار زیاد است البته میزان آن یکسان نیست. اما در مجموع، حتی در برخی از مبارزترین و آتشین‌ترین بچه‌هایی که بنده شخصاً سراغ دارم، خمودگی می‌بینم. اگر اجازه می‌داشتم نام می‌بردم که چه کسانی در این چند سال نومید و دل‌مرده شدند درحالی که یک دنیا آرمان‌طلبی و عشق و ایمان و نشاط و امید بودند. فاجعه‌ای بدین عمق رخ داده است.

ما رجال سیاسی، ما مراکز قدرت، ما نهادهای نظام، ما احزاب و گروه‌ها و جناح‌های سیاسی، در این پانزده بیست سال گذشته — دقیق‌تر بگویم، از اولین ریاست‌جمهوری بعد از پایان جنگ — ما کارهایی کردیم، شیطنت‌هایی کردیم، حقه‌هایی زدیم، چراغ‌راهنمای چپ زدیم و به راست پیچیدیم، دروغ‌ها گفتیم، مال‌اندوزی‌ها کردیم به نام عدالت، سخنرانی‌ها و خطابه‌ها راجع به عدالت کردیم آنگاه در خفا کارهای دیگر کردیم و تا دلتان بخواهد این رفتار ما رجال سیاسی و ما حاکمان، بهترین جوانان ما را در دانشگاه‌ها نومید و خاموش کرد. در این هیچ تردیدی نیست، باید دودوزه‌بازی‌ها را کنار گذاشت و فرقی نمی‌کند در دولت باشند یا مجلس و یا قوه قضاییه و یا جای دیگری، هیچ فرقی نمی‌کند. به طور عمده دارم مراکز قدرت حکومتی و غیرحکومتی را می‌گویم. جوان دانشجویی ما با تمام وجود خود حقه‌بازی‌ها و تکاثر ثروت و

قدرت‌ها را دیده است، چه انتظاری از او داریم؟ او آینه ما است، جوان دانشجو آینه رفتار ما است. نیرنگ‌های ما رجال سیاسی در این دنیا نشان داده می‌شود و پژواک آن برمی‌گردد و بر قلب و جان جوان دانشجو و غیردانشجو گرد یأس و بی‌انگیزگی و بی‌غیرتی می‌افشاند. دانشجویی که بصیرت لازم را برای فهم و دیدن آن نیرنگ‌ها و خباثت‌ها و خیانت‌ها را داشته باشد بلا تردید دچار پژمردگی و رخوت و بی‌غیرتی می‌شود.

زمانی که ما رجال که الگو و شاخص و تابلو هستیم، پنهان‌کاری و مکاری و تبهکاری رویه‌های جاری ما شده، دیگر چه انتظاری باید داشت؟ زمانی که در **مجلس ما کمیسیون سیاست خارجی و امنیت ملی** این رفتار را در رابطه با مذاکرات هسته‌ای و **توافق ژنو و لوزان و برجام** می‌بیند، می‌بیند که رجال حکمرانی چقدر دچار لفاظی و یارگیری و نقش‌بازی در شبکه‌های قدرت-ثروت هستند، جوان ما چه حس می‌کند؟ حال مدام برای آن کف و سوت بزنیم و جشن بگیریم و موعظه کنیم که نشاط و امید داشته باش. با سخنرانی و موعظه که نشاط و امید و بالندگی درست نمی‌شود. آخر کی در دنیا با خطابه و سخنرانی و موعظه و بزرگداشت روز دانشجو و جشن و جشنواره نشاط شکل گرفته است؟ تمام اینها همه بازی است و جالب این است که دانشجو با تمام وجود خود این را حس می‌کند که تمامش بازی است. شاید نتواند تحلیلی ارائه دهد اما قلباً حس می‌کند که کارهایی باید برای مملکت بشود، اما بسیاری از آقایان فقط حرف‌اف‌اف و لفاظی می‌کنند. این را دانشجو می‌بیند و حس می‌کند، و حاصلش همین پژمردگی و نومیدی است. یک دانشجوی هجده تا بیست و یک ساله الگوهای خود را از کجا می‌گیرد؟ از کجا بازی سیاست را یاد می‌گیرد؟ از کجا یاد می‌گیرد در سیاست نباید حقه‌بازی کرد؟ شعار "سیاست ما عین دیانت ماست، و دیانت ما عین سیاست ماست"، یعنی همان‌طور که در دیانت نباید و نمی‌توان با خدا نیرنگ کرد، اینجا هم همان عرصه است و فرقی ندارد. اینجا نیز من نماینده مجلس و وزیر و وکیل باید امانت‌دار عهد و پیمانی باشم که با مردم بسته‌ام. حال وقتی این شیطنتها صورت می‌گیرد از دانشجو چه انتظاری می‌توان داشت؟ انتظاری نمی‌شود داشت جز اینکه پس از طی یک دوره کمابیش طولانی شبیه دیگران شود: مرحله جاک خوردن از رفتار رجال سیاسی، مرحله سکوت و سرخوردگی و نومیدی، سپس مرحله نسبتاً طولانی بی‌تفاوتی نسبت به تحولات اجتماعی-سیاسی، و بالاخره دوره پذیرفتن وضع موجود، به منزله امری کمابیش مقدر و گریزن‌ناپذیر. عده‌ای از این دانشجوها این دوره را پشت سر می‌گذارند و تبدیل به همان ناکثین و مارقین و قاسطین می‌شوند، تبدیل به گرگ‌های درنده‌ای شبیه همان‌ها می‌شوند. عده‌ای تا آخر عمر در همان پیله پژمردگی‌شان سر می‌کنند. عده دیگری از این دوره که خارج می‌شوند وارد عرصه اقتصاد می‌شوند و فعالیت‌های مالی و پول‌سازی پیشه می‌کنند و با عرصه سیاست برای همیشه وداع می‌کنند. مدام به دنبال تعویض مدل ماشین و فرش و سفرهای خارج می‌روند و الی آخر. یک عده بسیار نادری باقی

می‌مانند که زمانی از این تونل تاریک و انسان‌کش و آرمان‌کش و اصالت‌کش و ایمان‌کش و وطن‌سوز بیرون می‌آیند، تبدیل به مردان مجاهدی می‌شوند که الگوهایشان را از امیرالمؤمنین و سیدالشهدا و ابوزر علیه السلام می‌گیرند نه از این رجال ظاهرالصلاح و نیرنگ‌باز. اینها عده معدودی هستند و فقط حکم نماد دارند و تبدیل به تک‌درختی‌هایی وسط یک بیابان می‌شوند. اما بدنه اصلی دانشجو یا فعال اقتصادی می‌شود و آگاهانه بری از عرصه سیاست و یا تبدیل به رجال سیاسی موجود می‌شوند. همین‌هایی که به مصلحت حرف می‌زنند، به مصلحت سکوت می‌کنند، به مصلحت انتقاد می‌کنند، به مصلحت عدالت‌خواه و آرمان‌طلب می‌شوند و مبنای همه مصلحت‌اندیشی‌هایشان هم ثروت و قدرت. بنابراین اکثریتی از نیروهای معتقد و سرمایه‌های اولیه که جذب تشکلهای می‌شوند به علت این پژمردگی‌ها و نومیدی‌ها هرز می‌روند. یا تبدیل به این الگوهای ناسالم و ناصالح می‌شوند و یا عرصه جولان زندگی‌شان را کاملاً محدود به فعالیت‌های اقتصادی و پول‌سازی می‌کنند. فقط یک سری نوادر اسوه‌مرتب می‌مانند که سالم می‌مانند و خود را نمی‌فروشند و پایبند ارزش‌ها باقی می‌مانند.

اما اینکه چه می‌شود کرد؟ کار زیادی نمی‌شود کرد. زمانی که به جوانی می‌گوییم چرا حرکتی و اعتراضی نمی‌کنید، نامه‌ای سرگشاده نمی‌نویسید، جواب می‌دهند چه فرقی می‌کند؟ و سپس فهرست بلندبالایی از علل نومیدی خود ذکر می‌کنند و از قضا راست هم می‌گویند. لاپوشانی‌ها و دروغگویی‌ها و زدوبندها را ذکر می‌کنند و باکمال تأسف اشتباه هم نمی‌کنند. کار خاصی نمی‌توان کرد که فرمول و الگوریتم داشته باشد. نشاط و امیدواری و عدالت‌خواهی و آرمان‌گرایی چیزی نیست که بتوان با نصیحت و سخنرانی انتقال داد. این توهمی بیش نیست که جوانی را که خود از فعالیت انداخته‌ایم به وی بگوییم فعال شو و او هم برخیزد و فعال شود. انسان که ماشین نیست با یک دکمه خاموش و روشن شود. اما در درازمدت راه‌حلی وجود دارد که زمان‌بر است. یکی از آن‌ها این است که ما رجال سیاسی اگر اعتقاد داریم که جوشندگی و آرمان‌طلبی و عدالت‌طلبی برای حفظ کشور و اقتدارش مهم هستند، با این فرزندان وطن بازی نکنیم و آنها را عمه‌آمال خود نکنیم. ما رجال سیاسی باید رفتار خودمان و رویه و عملمان را تغییر دهیم. یکی از این تغییر رویه‌ها این است که با جوانان دانشجو بازی نکنیم و آنها را عمه‌آمال و اهداف تکاثر قدرت و ثروت خودمان نکنیم، این روش سلبی بود. روش ایجابی این است که به مردم و دانشجویان راست بگوییم، که «النجاه فی الصدق». اگر حقوق‌های نجومی بی‌حساب و کتاب هستند راست بگوییم که قصه چه بوده است، پشت درهای بسته بررسی نکنیم و بعد یک تصویر بزک شده ارائه کنیم. دیربازود این جوانان می‌فهمند و مطلع می‌شوند و می‌خندند به ما که فکر کردند ما ابله هستیم. راست بگوییم که این کار شده و اشتباه هم شده و ما خطا کردیم و این افراد برکنار شده‌اند. یکی از آقایان خوش‌بین و متبسم دولت

می‌گویند که ما تعدادی از این حقوق‌بگیران را جابه‌جا کردیم. خب این یعنی چه؟ خودمان را مسخره کردیم و با تیشه و تبر و بمب اتمی داریم ریشه‌های انقلاب و وطن‌دوستی را از بین می‌بریم. تکاثر قدرت و ثروت در یک چارچوب‌هایی مجاز است، بروید انجام دهید اما دروغ نگویید، به‌ویژه زمانی که با دانشجو صحبت می‌کنید راست بگویید. بگویید اشتباه کردیم. آن قوانینی که آقای وزیر اقتصاد و برخی آقایان دیگر می‌گویند بر اساس آنها بوده است، چرا بررسی نمی‌کنید که کدام **مجلس** تصویب کرده و کدام **دولت** لایحه داده است؟ اینها را به ملت و تمام اقشار بگویید. این مقررات از آسمان نیامده است، چرا لاپوشانی می‌کنید؟ این قوانین از طرف یک دولت‌هایی به مجلس ارائه شده و یک مجالسی هم آن را تصویب کرده‌اند، چرا نمی‌گویید؟ رجال سیاسی سر جای خودشان قرص و محکم هستند، اگر اینها قانونی باشد سر جای خودشان هستند، اگر غیرقانونی باشد هم سر جای خودشان هستند. املاک نجومی نیز همین‌گونه. چه این حیف‌ومیل و تعدی به بیت‌المال قانونی و چه غیرقانونی باشند، همگی سر جای خودشان هستند. زمانی که این‌گونه است از مردم چه انتظاری داریم ما؟ شما کمی در بین مردم نگاه کنید ببینید چه می‌گویند و چقدر می‌فهمند. لاپوشانی‌ها را مردم می‌فهمند، ممکن است در کوتاه‌مدت و در مواردی فریب بخورند و بگویند فلان کس سید یا روحانی یا استاد دانشگاه است اما بعد از مدتی می‌گویند این حرف‌ها چیست، اینها ناسالم هستند. ممکن است ابتدا به حرمت نهادها و عناوین و نمادهایی مانند دانشجو، در قضاوت تعجیل نکنند و با احتیاط عمل کنند ولی بعد از مدتی تمام اینها کنار می‌رود و کنار هم رفته است! بسیاری از مردم حرف‌های اساسی بسیار منفی راجع به رجال سیاسی دارند. اینها باید بشنوند که با رفتارهای تبهکارانه و تجاوزکارانه خودشان دارند مشروعیت خودشان را از بین می‌برند. انقلابی که این همه فداکاری و ایثار و پاک‌دلی‌ها و جان‌فشانی‌ها برایش شده است در حال زوال است. حال بنشینیم جشن و جشنواره بگیریم و سوت و کف بزنیم برای دانشجو، با این چیزها درست نمی‌شود، باید رویه‌هایمان را تغییر دهیم.

[۹]

”در خانه اگر کسی است یک حرف بسی است“^{۱۷}

این روزها عموم مسئولان از فاجعه سوختن و فروریختن ساختمان پلاسکو و شهادت تعداد زیادی از آتش‌نشانان فداکار و جوانمرد و فوت برخی از کسبه و خسارت‌های مالی اساسی به همه کسبه آن، اظهار تأسف و تألم هر چه شدیدتر می‌کنند. ابراز احساسات و دمیدن در سوز و اندوه بازماندگان به‌انحاء مختلف از سوی عموم مقامات و رسانه‌های ملی و دولتی و غیرانتفاعی و حکومتی به طور گسترده تقویت و تکرار می‌شود.

- بیا بیا از حضرت حق ﷻ بخواهیم فقط یک درصد از این همه آه‌وافسوس و فغان تبدیل به عزم و تصمیمی شود برای اولاً ایجاد کمیسیون تحقیق و تفحصی از سوی مجلس برای بررسی علل و عوامل آن فاجعه، و نهادهای مقصر و خاطی. و ثانیاً برای برنامه‌ریزی هرچه سریع‌تر و اساسی‌تر برای ممانعت و اجتناب از تکرار چنین فاجعه‌هایی.

- آیا مسئولان و حاکمان این دو مطالبه را به‌راستی غیرعملی، ناعادلانه و گزاف می‌دانند؟

- چرا نهادهای نظارتی و رسانه‌های ما اظهارات و وعده‌های مسئولان ذی‌ربط را مطلقاً تحت هیچ نوع پیگیری قرار نمی‌دهند؟

- آیا این عدم پیگیری یکپارچه از سوی سازمان‌های ذی‌ربط و نهادهای نظارتی و رسانه‌ها نشانگر این است که اکثریت بزرگ نهادها و مسئولان ما، مسئولیت‌شناس و دروغ‌پرداز هستند؟

- چرا عرصه سیاست ما بدین شدت نمایشی، ریاکارانه، دروغین و پفکی است؟

- وقت آن نرسیده که به‌رغم تملق و وعده‌های لاینقطع غالباً دروغین مسئولان و رفتار رسانه‌های تابع و فرمان‌بردار آنها، یک بازنگری اساسی در عرصه سیاستمان انجام بدهیم؟

^{۱۷} به مناسبت حادثه آتش‌سوزی ساختمان پلاسکو (متعلق به بنیاد مستضعفان) در تاریخ ۱۳۹۵/۱۰/۳۰ و شهادت تعدادی از آتش‌نشانان.

– آیا دیده نمی‌شود که مادام که عرصهٔ سیاست ما زمین حاصل‌خیزی است برای پرورش انبوه رجال پشت‌هم‌انداز و حرّاف و بی‌صداقت و دروغگو و متملق و ریاکار، مشکلات عمیق و دیرپای فساد و ظلم و غارت بیت‌المال این ملک و مملکت پابرجای خواهد ماند؟

– ملت ایران! توصیه می‌کنم این ضرب‌المثل را مدام به خودمان یادآوری کنیم: “از ماست که بر ماست”!

“ای دنیا! آف بر دوستان مسئولیت‌شناس متملق دروغگوی ریاکار تو”

روز تشییع شهدای آتش‌نشان، ۱۱ بهمن ۱۳۹۵

[۱۰]

گفتمان انتقادی درون انقلاب^{۱۸}

بنیادهای اندیشه‌ای حکومت شاه چه بود و چرا این حکومت فروپاشید؟

این سؤال بسیار جالبی است از آن روی که هیچگاه در تمام دوران مبارزه علیه رژیم شاه پیش از پیروزی گام اول انقلاب، همان بهمن ۱۳۵۷، نه من و نه، تا آنجا که اطلاع دارم، سایر مبارزان دانشجوی، شخصیت‌های مطرح‌تر، و حتی رهبران نهضت اسلامی درباره مبانی اندیشه‌ای یا نظری رژیم شاه نیندیشیده‌ایم. به نظرم این نیندیشیدن، پدیدار بسیار مهمی است. به‌راستی چرا نیندیشیده‌ایم؟ سؤال کنیم: جوان ۲۲ ساله‌ای که چند سالی در پانسیون مدارس سوئیسی کمی ناچیز درس خوانده و بیشتر مشغول خوشگذرانی بوده و سپس در پی کودتای انگلیسی شهریور ۱۳۲۰ جانشین پدرش می‌شود چه مبانی و شالوده‌های اندیشه‌ای نظری می‌توانسته داشته باشد؟ به‌راستی، او چه تلقی‌ای از حکومت، مردم، حق، نارضایتی مردم، فرهنگ، دین، سیاست، عدالت، توزیع ثروت و قدرت، تساهل، دموکراسی و سازوکار نهادهای دموکراتیک، انقلاب، سازوکار نهادهای اجتماعی و اقتصادی و سیاسی می‌توانسته داشته باشد؟ کاملاً بجاست کسی بگوید اما رژیم شاهی تنها محمدرضای بسیار کم‌سواد جوان خوشگذران نیست. آری! اینک لازم می‌شود از خود سؤال کنیم تیمی که شاه جوان نشانده شده بر تخت سلطنت را هدایت و مدیریت می‌کنند به چه مبانی نظری اندیشه‌ای پایبند هستند؟ یعنی، سپهبد زاهدی، اسداله علم، حسین فردوست، اشرف پهلوی، و امثال آنها. آیا به‌راستی قابل‌تصور است که جماعت درباریان مؤثر بر شاه جوان و شاه غیر جوان دهه‌های ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ شخصیت‌های اندیشمند فکوری بوده‌اند که در مجموع مطالعاتی

^{۱۸} مصاحبه با خبرگزاری فارس در تاریخ ۱۳۹۵/۱۱/۱۸. این مصاحبه همچنین در خبرگزاری‌ها و سایت‌های زیر منتشر شده است: رجانیوز، دولت بهار، مناظره و گفتگو، نسیم آنلاین، ایمان نیوز، اسپلی (روستایی در دیلمان سیاهکل)، شبکه خبری پردیس خبر، بتا نیوز، تربیون، رصد (پایگاه تحلیلی پژوهش مؤسسه فرهنگی هنری، روزنامه صبح خراسان)، تارنمای اطلاع‌رسانی جنبش عدالت‌خواهی، پایگاه اطلاع‌رسانی سلام دلفان، افکار نیوز، بولتن نیوز، پامچال نیوز، اندیشه نیوز، پایگاه خبری تحلیلی تفتان ما (شهرستان خاش)، تی نیوز، دکه، خبر فارسی، دلیو خبر، پیر جماران، پرسپار، خنده‌سرا، کانال خبری، بیمه نیوز، بی‌تیر، بازدید، صفحه فیس‌بوک حامیان گفتمان انقلاب اسلامی، قطره، خبر یادآموز، ۲۰ رنگ، آهای خبر، نیوز لیست، اخبار پارسیک، موتور جستجوی خبر پارسی، شهر من شیروان (اولین خبرخوان خراسان شمالی)، آن‌وان، نیوز سورس، پرتال خبری گزارش روز، خبر پو.

پیرامون مقولات فوق داشته‌اند و آن مطالعات مبانی رژیم سلطنتی را تقویم کرده است؟ آری! البته در دهه‌های ۴۰ و ۵۰، شخصیت‌های تحصیل‌کردهٔ چندی همچون **عبدالله ریاضی**، **هوشنگ نهاوندی**، **جمشید آموزگار**، **شریف‌امامی**، و نظایر آنها در مناصب حکومتی و دربار حضوری و نقشی ایفا می‌کردند اما مهم است از خود سؤال کنیم آیا آنها صاحب فکر و اندیشه‌ای در مقولات فوق‌الذکر بوده‌اند؟ و در صورت پاسخ مثبت، آیا می‌توانستند در صورتی که شخصیت و **وجود** لازم را می‌داشتند فکر و اندیشه خود را مطرح کنند؟ آیا **محمدرضا شاه** دههٔ چهل و پنجاه اساساً گوش شنوایی برای مقولات مبنایی اندیشه‌ای داشته است؟ کاملاً موافقم اعتراض شود که پس آن همه تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌ها در عرصه‌ها و ساحات مختلف حیات اجتماعی-اقتصادی-سیاسی بر هیچ‌وپوچ بنیان داشته است؟ و آیا اساساً می‌توان بر هیچ‌وپوچ تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری کرد؟ اعتراض‌هایی کاملاً بجا و سنجیده. یعنی، هم نمی‌توان بر مبانی هیچ‌وپوچ سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی کرد و هم تصمیمات و سیاست‌های رژیم شاه در آن سی و هفت سال حکمرانی بر هیچ‌وپوچ بنیان نداشته است. آنچه مهم است اینکه رژیم شاه در آن سه دهه به مدد دو مجموعه از باورها و بینش‌ها هدایت و راهبری می‌شده است. نخست، مجموعه‌ای از باورها و بینش‌های عرفی و عمومی‌ای که وی و نزدیک‌ترین افراد به وی با زیستن‌ها و تعاملات **عرفی** اجتماعی خود، و هم زیستن‌ها و تعاملات **عامیانه** سیاسی خود به‌تدریج و در **گذر زمان** فراگرفته بودند. این قبیل “تجارب زیستن عرفی” عموماً بسیار **تدریجی** و به‌صورت کاملاً **خفّی و ضمنی** فراگرفته و انباشته می‌شود. دوم، مجموعه باورها و بینش‌هایی است که از طریق تماس‌های منظم با سفارتخانهٔ آمریکا در درجه اول، و سپس سفارتخانه‌های انگلستان و سایر کشورهای اروپایی اخذ و دریافت می‌شده است. مجموعهٔ این تعاملات عرفی عامیانه و تماس‌های منظم با کثیری از افراد است که **شاه** و نزدیک‌ترین و مؤثرترین چاکران وی تدریجاً فرامی‌گیرند، فی‌المثل، که “سلطنت موهبتی الهی است”، و هم نیز موروثی. او و چاکران مؤثرش در حکومت باورها و بینش‌های بسیار زیاد دیگری را عموماً به طور **ضمنی** و ندرتاً به طور **صریح** فرامی‌گیرند و با تکیه و عطف به آنهاست که از صدر تا ذیل آن سیاست‌گذاری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها انجام می‌شود. نه از **شاه** بلکه اگر از تحصیل‌کرده‌ترین اصحاب او پرسیده شود بر چه اساسی سلطنت موهبتی الهی است؟ بسیار بسیار بعید به نظر می‌آید حتی یک نفر از آنها بتواند مبانی نظری اندیشه‌ای ارائه کند. البته باید اذعان کرد که چنانچه هدایت‌ها و اشارات دیپلمات‌های آمریکایی و سایرین به دربار شاه به سطوح مبنایی‌تر تحلیل شود نهایتاً به برخی از مبانی اندیشه‌ای آمریکایی‌ها برخوایم خورد، مبانی‌ای که البته بنده و شما با آنها به‌درستی مشکلات اساسی خواهیم داشت. لبّ لباب سخن اینکه حکومت یا رژیم شاه به لحاظ مبانی اندیشه‌ای بی‌ریشه‌تر از آن است که امکان دارد در بادی‌امر به تصور آید. و برای اینکه مبدا کسی از این سخن نتیجه

بگیرد که فقط حکومت شاه بود که این چنین از “تجارب زیستن عرفی” بهره می برد لازم است تصویر کنم که اکثر حکومت ها و نظام های سیاسی کم یا زیاد متأثر از همین “تجارب زیستن عرفی” هستند. بیفزایم که برخی از نظام ها دارای مبانی ای بحث و کاویده شده هستند لیکن هنگام سیاست گذاری و تصمیم سازی و به رغم وجود عقبه ای نظری کم یا زیاد بر “تجارب زیستن عرفی” تکیه می کنند. نیز، نظام هایی هستند که روی هم رفته مبتنی بر کمتر یا ناچیز مبانی اندیشه ای هستند و در نتیجه هنگام سیاست گذاری و تصمیم سازی لاجرم به مقدار سهمگینی بر آن “تجارب زیستن عرفی” تکیه می کنند. به نظرم لازم است همه ما هنگام دست کم سیاست گذاری ها و تصمیم سازی های عمده و کلان کشور، از خود سؤال کنیم آن سیاست، برنامه یا تصمیم از کدام مبانی اندیشگی سرچشمه گرفته و به علاوه چه میزان از همان “تجارب زیستن عرفی” متأثر است. واضح است که همین “تجارب زیستن عرفی” هم در فضایی خالی از زمینه و زمانه مورد توسل قرار نمی گیرد. هم آن “تجارب” بسیار دوسطوح اند و هم تکیه بر آنها به طور گزینشی صورت می گیرد، گزینشی که تابع شرایط و اوضاع زمینه ای و زمانه ای است. بنابراین، **توسل یا تکیه بر آن “تجارب زیستن عرفی” امری است که از هیچ روش یا الگوریتم مضبوطی پیروی نمی کند.** در رابطه با نحوه بسیار پیچیده این تکیه و توسل ناگزیرم در اینجا به همین مقدار بسنده کنم. تا اینجا بنده به اجمال بسیار به سؤال از مبانی اندیشگی حکومت شاه پرداختم. اما این سؤال، حاوی سؤال مستقل و فوق العاده مهم دیگری است: “چرا حکومت شاه فروپاشید؟”

باید تصریح کنم اگر خواسته باشیم به این سؤال پاسخی در خور و شایسته بدهیم دست کم به چندین پژوهش بزرگ در قد و قواره رساله های جدی پژوهشی (نه گزارشی مرسوم) دکتري نیاز است. در اینجا لازم می دانم دست کم برخی از حوزه های پژوهشی را که مقدمات پاسخ به آن سؤال کلان را فراهم می کند ذکر کنم: فضای اعتقادی و نگرش های سیاسی دانشجویان مسلمان مبارز و دانشجویان نوعاً غیرمبارز داخل و خارج کشور، فضای نگرش های سیاسی استادان دانشگاهی مبارز و ناراضی، فضای نگرش های سیاسی تجار و بازاریان و پیشه وران عمده و جزء، فضای نگرش های سیاسی فرهنگیان ناراضی و بعضاً مبارز، فضای نگرش های سیاسی استادان و طلاب حوزه های ایران، تأثیر سیاست های حقوق بشری دولت کارتر بر رژیم شاه و بر فضای سیاسی ایران، فضای نگرش های سیاسی استادان و طلاب حوزه نجف، نگرش عامه مردم به نحوه توزیع ثروت و سیاست های فرهنگی رژیم شاه. به گمان بنده این میزان پژوهش ها تنها مقدمه ای را برای پاسخی روی هم رفته قابل اتکاء فراهم خواهد کرد. اما البته این امکان نه تنها همواره فراهم است بلکه نوعاً از آن بهره جسته می شود که پاسخی بسیار کلی و بسیار کلان به آن سؤال داد: نارضایتی مردم، فساد دربار رژیم شاه، بیداری و آگاهی مردم، پدیدارشدن رهبری آگاه و مصمم، و هکذا. همه ما با این

قبیل قلمبه‌گویی‌ها آشنایی بسیار و مکرر داریم. هنر این نوع اظهارفضل‌های خالی از محتوا این است که عطش آگاهی را به نحو کاذبی رفع می‌کند لیکن بینشی و بصیرتی نمی‌افزاید.

آیا با سرنگونی این حکومت، آن بنیادهای اندیشه‌ای نیز فروپاشید؟

باتوجه به آنچه درباره بنیان‌های اندیشه‌ای رژیم شاه در بالا گفتم روشن است که سؤال قابل پاسخ‌گویی نیست. یعنی بنیان‌هایی وجود نداشته که با انقلاب فروریزد. لیکن باید بلافاصله اضافه کنم که با کمال تأسف و تألم آن “تجارب زیستن عرفی” به مقدار زیادی و آن هم **دست‌نخورده** و به نحو مستور و پوشیده‌ای به مسئولان و سیاستمداران انقلابی یا، دقیق‌تر بگویم، پس‌انقلاب منتقل شد. آری! البته این سخن بسیار دردناک و حتی غیرقابل‌تحمل است. مواجهه شجاعانه و بصیرتمندانه با این سخن مطلوب‌تر و، برای حفظ و بلکه تحکیم انقلاب، عاقبت‌اندیشانه‌تر است از اینکه آن را برنتابیم و گوینده آن را با هزار انگ و برچسب بکوبیم و خردوخمیر کنیم. زیرا پس از سرکوب و منکوب و معدوم کردن گوینده سخن، آن سخن را احتمالاً دیگر نمی‌بینیم و نمی‌شنویم لیکن واقعیت آن را در عموم رویه‌ها، سیاست‌ها، و نهادها — من جمله در نهادهای جدیدالتأسیس — خواهیم یافت. آیا به‌راستی می‌توان ادعا کرد که عموم هنجارها و قواعد بازی اجتماعی-اقتصادی و حتی سیاسی در شب ۲۳ بهمن و به نحو معجزه‌آسایی دچار تحولی بنیانی گشته، محو و نابود شدند؟ آیا به‌کرات و از جانب انواع اقشار و گرایش‌ات این سخن بسیار تلخ و ناگوار را شنیده‌ایم که: “فقط نام‌ها و ظواهر تغییر کرده است”؟ آری! می‌پذیرم که در مواقعی تعمیم‌های فراگیر نادرست صورت گرفته و در مواردی گویندگان این قبیل قضاوت‌های رایج قدری مبالغه می‌کنند و یا کاملاً هم خالی از غرض و مرض نیستند. اما در اکثر مواقع، داد و فغان افراد از رویدادی یا مواجهه‌ای ناسالم یا ناعادلانه یا حق‌کشانه یا لاپوشانه، محصول تداوم همان “تجارب زیستن عرفی” دوران شاهنشاهی است که بعضاً صورت‌بندی و بیان مبالغه‌شده‌ای توسط فرد دردمند پیدا می‌کند. اگر کمترین شکی وجود دارد به اشاراتی چند بسنده می‌کنم: پارتی‌بازی در تقریباً تمام نهادهای حکومتی و هم نیز غیرحکومتی، تملق و چاپلوسی به‌منظور کسب مقام و منصبی، رانت‌خواری گسترده، ویژه‌خواری اصحاب قدرت، مصونیت از تعقیب سیاسی و هم نیز در مواقع کثیری از تعقیب قضایی، محافظه‌کاری‌های بین در بیان واقعیاتی که فرد بدان وقوف دارد و ضمناً می‌داند در صورت بیان، مقام و منصب خود را به‌سرعت و سهولت از دست خواهد داد، ارتشاء در بسیاری از زمینه‌ها و نهادها، حیف و میل بیت‌المال، پدیدار “بله‌قربان‌گویی”، و هکذا. بی‌تردید می‌توان بر این فهرست نمونه، تعداد زیادی از میراث “تجارب زیستن عرفی” شاهنشاهی را افزود که نه فقط در شب ۲۳ بهمن در ردوبرقی محو و نابود نشدند که سی و هشت سال پس از ۲۲ بهمن ۵۷

کماکان، اگر نه در مواقف و مواضعی جاافتاده‌تر و گسترده‌تر، به حیات خود ادامه داده‌اند. آری! می‌دانم مصلحت نیست این واقعیات دردناک بازگو شود، اما کیست که نتواند با چشمان قلبش آنها را نبیند؟ برای همین است که بنده بهمن ۱۳۵۷ را پیروزی انقلاب نمی‌دانم و بلکه آن مجموعه از رویداد را تنها و تنها **برداشتن گام نخست انقلاب** می‌دانم. خوشمان آید یا بدمان آید، چه فرقی می‌کند؟ باید بپذیریم که راه درازی برای پیروزی انقلاب در پیش داریم. از قضا، به‌رغم صعوبت، آن گام نخست در مقایسه با گام‌های بعدی، گامی روی‌هم‌رفته سهل‌الوصول‌تر است. اگر راست می‌گوییم و نسبت به ایتار و جان‌فشانی‌های سلسله جلیله شهدا وفاداریم بیاییم با این میراث، از هر سو و جناحی و شخصیتی رخ نمود، بی‌هیچ مجامله و مصلحت‌اندیشی‌های حق‌کشانۀ ظالمانه مبارزه کنیم.

دانشگاه و روشنفکری چه نقشی در استوارسازی حکومت پهلوی داشتند؟

این سؤال فوق‌العاده است، به‌ویژه اگر در کنار سؤالات دیگر این مصاحبه دیده شود. زیرا در جمع این سؤالات هیچ سؤالی با اشارتی به نقش حوزه و روحانیت نمی‌شود. به نظر می‌رسد که به نحوی ضمنی و یا ناخودآگاه دو پیش‌فرض شده که یا روحانیت در عصر حکومت **پهلوی** هیچ نقش اجتماعی-اقتصادی-سیاسی نداشته است و یا اگر هم نقشی داشته آن نقش چنان مسلماً و کاملاً مثبت و سازنده و حق‌طلبانه بوده که اساساً جای هیچ طرح و بحثی ندارد. به گمان من، **پیش‌فرض اول** تلویحاً و ناخواسته روحانیت را چنان از نقش و تأثیر در عرصه اجتماع و اقتصاد و سیاست عزل و دور ساخته که گویی این قشر فرهنگی-فکری در عرصه و فضایی ماورایی در لابه‌لای کپکشان‌ها زندگی می‌کرده است. اگر چه شاید مراد این قبیل سؤالات که در عموم مصاحبه‌های مربوط به انقلاب و رژیم شاه و حکمرانی شاهان مطرح می‌شود، عمدتاً مصون‌سازی روحانیت از هر نوع شبهه و شائبه باشد لیکن معمولاً غفلت می‌شود که این کار به قیمت تحکیم و تقویت نگرش سکولاریستی **به** حوزویان و هم **درون** حوزویان تمام می‌شود. به‌راستی روشن نیست اگر قائل شویم حوزویان هیچ نقش مثبت یا منفی در جامعه و سیاست آن دوران سیاه دلت‌بار و ظالمانه نداشته‌اند و به دین‌داری خود و پاس‌خگویی به مسائل شرعی مردم اشتغال داشته‌اند چه برداشتی و چه نتایجی در قلوب و ابصار می‌نشاند و بارور می‌کند؟ روشن نیست “دین‌داری” و “مسائل شرعی” به چه عرصه‌هایی محدود و محصور می‌شود؟ و اگر پیش‌فرض دوم مراد باشد، یعنی حوزویان **همواره** نقش سازنده اجتماعی-سیاسی داشته در **تمام** عرصه‌های مبارزات ظلم‌ستیزانه حق‌خواهانه آن دوران حضور فعال و آشکاری داشته‌اند، آنگاه با خلاف شهودی‌بودن این نگرش چه باید کرد که به یکباره

قشری از مردم را به طور یکپارچه مبرا از تمام ملاحظات و مصلحت‌اندیشی‌هایی می‌کند که نوعاً انسان‌ها و تمام اقشار و طبقات کم یا زیاد دچار آن هستند؟ به‌راستی در کجای تاریخ **بنی‌آدم** می‌توان قشری این‌چنین منزّه و ظلم‌ستیز و حق‌طلب و عدالت‌خواه سراغ کرد؟ با شواهد تاریخی بین و غیر قابل مناقشه چه باید کرد؟ آنگاه با مخاطبان اصلی هشدارها و اعلام‌خطرهای حضرت **امام** ﷺ در سال‌های متمادی، به‌ویژه از ۱۵ خرداد ۴۲ تا ۲۲ بهمن ۵۷، چه باید کرد؟ آنگاه با تجربهٔ ملموس و بعضاً دست‌اول امروزهٔ مردم در مواجهه با بسیاری از حوزویان چه باید کرد؟ نه! بنده اعتقاد ندارم که چنین ملائکه‌ای روی زمین بوده‌اند و یا خواهند بود. و نه اعتقاد دارم این رویکرد روش‌شناختی به عرصهٔ سیاست‌ورزی، حتی اگر با نیت خیر حفظ و تحکیم انقلاب باشد، به نفع اعتقادات دینی و حفظ و تداوم انقلاب خواهد بود. زیرا در هیچ‌یک از آیات کتاب‌الله نه‌تنها کمترین اشارت یا دلالتی به وجود چنین اقشار منزّه خطاناپذیر معصیت‌گریز نشده که برعکس. یعنی، هیچگاه در قرآن حکیم هیچ‌گونه تمییز و تفکیکی از این نوع دیده نمی‌شود. و در مقام دوم، زیرا هیچگاه **نبی اکرم** ﷺ و امامان هدی و ایمان و تقوا در هیچ مقطعی یا موضعی چنین تمییز و تفکیکی را قائل نشده‌اند. و در مقام سوم، زیرا تجربهٔ تاریخی ما، از صدر اسلام تاکنون، هیچگاه چنین جدایی و تبعیضی را برنمی‌تابد. و مگر عملکرد روحانیت همچون سایر اقشار را در نهضت مشروطیت ندیده‌ایم؟ و مگر عملکرد روحانیت را در نهضت منتهی به نخستین گام موفق انقلاب ندیده‌ایم؟

به گمان من، حتی اگر این قبیل نگرش‌های “تافتۀ جدابافته” در کوتاه‌مدت بتواند ظاهراً ثمرات مثبتی داشته باشد در درازمدت به شکست می‌انجامد و انقلاب و جامعه و سیاست و فرهنگ را دچار گسست و شکاف‌های ویرانگر اجتماعی-فرهنگی-سیاسی خواهد کرد. قدری درنگ کنیم! نمی‌بینیم به طور روزافزون لیکن به‌آرامی، برخی از اقشار و گروه‌های دین‌دار و دین‌ورزی خود را از عرصهٔ عمومی و سیاست جدا می‌کنند؟ در ساحت دیگری، نمی‌بینیم به طور روزافزونی برخی از عامۀ مردم اعتقادات دینی را از گفتمان مرسوم اجتماعی خود جدا می‌کنند و آن اعتقادات را هر چه فزون‌تر در لایه‌های خصوصی‌تر و حتی نهانی‌تر وجود خود می‌نهند و یا حتی در مواقعی پنهان می‌کنند؟ جا ندارد از خود پرسیم چرا اعتقادات و ارزش‌بینش‌های دینی به‌تدریج ابتدا از عرصهٔ سیاست و اقتصاد، و سپس از عرصهٔ اجتماع در حال عقب‌نشینی است؟ آری! البته هستند اقشاری که علی‌الدوام مشاهدات و تجارب بین خود را “حمل بر صحت” می‌کنند. در مجموع، این بینش و این رویهٔ “تافتۀ جدابافته” نه‌تنها غلط است که آثار نامبارک و ناگواری در عرصه‌های جامعه و سیاست و فرهنگ دارد.

بازگردیم به صورت ظاهر سؤال: نخستین نکته این است که دانشگاه یا دانشگاهیان مقوله‌ای متفاوت از روشنفکری است. اگر دست از کار نشدنی تعریف جامع‌و‌مانع از مفهوم روشنفکری برداریم و به تلقی‌ای از

میان ده‌ها یا صدها تلقی رضایت بدهیم آنگاه باید بگویم ظاهراً روشنفکری قائم به دانشگاهی‌بودن و یا حتی تحصیلات عالی دانشگاهی‌داشتن نیست. یعنی، روشنفکران بسیاری را از گذشته‌های دور و نزدیک سراغ داریم که نه دانشگاهی بوده‌اند و نه حتی تحصیلات عالی دانشگاهی داشته‌اند. نیز، بوده‌اند افرادی که روشنفکر دانسته شده‌اند درحالی‌که در کسوت حوزویان قرار داشته‌اند. اگر جامعهٔ مورد عطف و نظر خود را قدری وسیع‌تر گرفته شامل آمریکای لاتین، جهان عرب، جوامع آفریقایی و اروپایی کنیم آنگاه ربط دانشگاه با روشنفکری، امری روی‌هم‌رفته تصادفی‌تر و مستحدث‌تر دیده خواهد شد، نه ضروری یا ماهوی. بدین ترتیب، لازم می‌شود دانشگاهیان و روشنفکران را دو مقوله جداگانه دید که بعضاً انطباقی هم پیدا می‌کنند.

اما دانشگاهیان: به نظر می‌رسد دانشگاهیان، همان استادان دانشگاهی، روی‌هم‌رفته یا عموماً موضع‌گیری‌هایشان خاموش است. یعنی، استادان دانشگاهی عموماً کم‌وبیش دربارهٔ عرصهٔ سیاست و قدرت و معضلات بیشتر اقتصادی و کم‌تر اجتماعی فکر و با هم گفتگو می‌کنند لیکن عموماً به موضع‌گیری‌های تشکیلاتی-سازمانی و یا حتی انفرادی لیکن **علنی** نمی‌انجامد. به‌طوری‌که به‌زحمت می‌توان تشخیص داد استادی که سال‌های سال در دانشکده یا گروهی حضور دارد، به کدام حزب یا جناح قدرتمند دلبستگی یا وابستگی دارد یا ندارد. اما این خاموشی اجتماعی ابداً به‌منزلهٔ خاموشی قلبی و وجودی نیست. از تبعات آن خاموشی عمومی، و آن روشنایی شمعی این است که آنها به زبان‌های مختلف و در مواقع مقتضی زبانه‌ای زودگذر می‌کشند و فرومی‌نشینند! و همین زبانه‌هاست که به همراه عوامل مهم دیگر، **عموم** دانشجویان را به‌آرامی و بسیار تدریجی ابتدا ناراضی می‌کند و سپس به موضع‌گیری‌های علنی‌تر سیاسی سوق می‌دهد. سخت می‌توانم باور کنم که استادان دانشگاهی عموماً از اوضاع سیاسی مستمراً ناراضی باشند و گهگاه اظهار نارضایتی و گلایه‌مندی کنند و دانشجویان آن دانشگاه سرب‌راه و آرام باشند. تا حدودی عکس این حالت هم صادق است: اگر استادان دانشگاهی عموماً آرام و خاموش و ندرتاً از اوضاع‌واحوال اجتماعی-سیاسی ابراز نارضایتی کنند به‌سختی می‌توان وجود تشکلهای دانشجویی فعال سیاسی را در آن دانشگاه تصور کرد. مقایسه کنید با حلقه درس استادان حوزوی. بدین ترتیب، می‌توان به مدد نظریهٔ فوق خاموشی‌های طویل‌المدت طلاب حوزوی را تا حدودی تبیین کرد. نیاز به تذکر ندارد که جا دارد در نظریهٔ تبیینی فوق، هم چرایی خاموشی اجتماعی عمومی و زبانه‌کشیدن‌های رایج دانشگاهیان و هم نیز خاموشی‌های بسیار طولانی‌تر اجتماعی و زبانه‌کشیدن‌های بسیار نادر حوزویان دیده شود. این تحلیل البته شایسته بسط بسیار است اما به علت ضیق فرصت بدین مقدار اکتفا می‌کنم.

اینک از خود سؤال کنیم: مبارزات دانشجویی از نقطه عطف طلایی ۱۶ آذر ۱۳۳۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ می‌توانسته به صور مختلف از نارضایتی‌های عموماً خاموش و گاه زبانه‌کشیده‌ی استادان دانشگاه بی‌تأثیر بوده باشد؟ امیدوارم اینکه در این تحلیل به مواضع استادان و تحلیل‌هایشان هیچ اشاره‌ای نکردم زمینه نشود برای اسناد ارزیابی مثبت بنده از آن مواضع و تحلیل‌ها! و یا اینکه بنده مواضع استادان را در یک توبره واحد و همگون قرار داده‌ام، ابدأً. سطح تحلیل‌مان قدری کلان‌تر از گرایش‌ها و مشرب‌های بسیار متغایر و گاه متعارض اجتماعی-سیاسی خیل عظیم استادان دانشگاهی می‌نشیند. دانشجویان برخی دانشگاه‌ها بسیار فعال‌تر، با مواضعی بنیانی‌تر، و در برخی کمتر. و برای تصویری روشن‌تر و گویاتر، این تصویر از مبارزات دانشگاهی را قرینه میزان و مقدار مبارزات حوزوی کنید. آیا در این صورت تصویر جامع‌تر و روشن‌تری حاصل نمی‌شود؟ آیا اینک نقش استادان دانشگاهی و استادان حوزوی هر دو، نه در «استوارکردن» رژیم دست‌نشانده و فاسد پهلوی که در دمیدن در فضای نارضایتی سیاسی و بعضاً تحریک رگ غیرت و حس وطن‌دوستی دانشجویان و طلاب، به تفکیک روشن‌تر دیده نمی‌شود؟ آیا به‌راستی گستردگی، تنوع موضوعات، عمق بینش‌ها و تحلیل‌ها، و مبارزات طلاب حوزه‌های سراسر کشور در آن دوران سیاه سرکوب و خفقان، و آن دانشجویان دانشگاه‌ها اساساً در یک تراز و مقیاس هستند؟ آیا به‌راستی از اعلامیه‌های پی‌درپی حضرت امام از ۱۵ خرداد تا اوج مبارزات گام اول انقلاب، به‌عنوان تنها یک شاهد و منبع، می‌توان تصویر یکپارچه و هم‌وزن و هم‌گونی از مبارزات دانشجویان و طلاب اخذ و استنتاج کرد؟ به‌راستی در این موضوع جای ابهام و مناقشه وجود دارد؟ و بالاخره، آیا اینک می‌توان پاسخ به سؤال بازصورت‌بندی‌شده «**دانشگاه و حوزه چه نقشی در استوارسازی حکومت پهلوی داشتند؟**» را روشن‌تر دید؟

و اما روشنفکران: قابل‌تصور نمی‌دانم که بتوان روشنفکری را از هر مشربی و مکتبی در بازه کودتای آمریکایی-انگلیسی سال ۳۲ تا اوج گام اول انقلاب (حدود ۲۵ سال) شناسایی کرد که استوارکننده، مدافع، طرفدار، و یا حتی متمایل به رژیم پهلوی بوده باشد، مگر اینکه به عللی دوست داشته باشیم فی‌المثل **عبدالله ریاضی و شریف‌امامی و جمشید آموزگار و هوشنگ نهاوندی و نیک‌پی و امیرعباس هویدا و حسن پاکروان** را روشنفکر بدانیم از آن روی که تحصیلات دانشگاهی داشته‌اند و کتوشلوار به تن می‌کرده‌اند! روشن است که با این موازین، احتمالاً می‌توان **پرویز ثابتی، منوچهری، حسین‌زاده، و آرش** را هم روشنفکر دانست! گمان نمی‌کنم در فضای فکری-فرهنگی دانشگاهی (عمده‌ترین مخاطبان روشنفکران) آن دوران، کسی را بتوان یافت که به نحوی کمترین تمایلی به رژیم شاه از خود بروز داده باشد و باین‌وصف جامعه مخاطب روشنفکری^۵ وی را روشنفکر قلمداد کرده باشند. شاید برخی از این سخن رایحه گونه‌ای ممیزه مشترک میان تمام انواع روشنفکری ایران در بازه فوق‌الذکر استشمام کنند. آری! به

گمان من، در آن بازه از تاریخ ایران، وجه مشترک تمام روشنفکران، از هر مسلک و مرام، نوعی انزجار از رژیم شاه تا ضدیت روی هم رفته آشکار با آن رژیم است. نپرسید این تعریف روشنفکری است یا تعریف مختار شما از روشنفکری؟ هیچ کدام! به نظرم می آید تیپ دانشگاهیان و عامه کتابخوان، که بزرگترین مخاطبان روشنفکری ایران آن دوران بوده اند، عموماً و شاید هم تماماً چنین رفتار می کردند و چنین می پنداشتند. باین وصف، آیا سؤال از نقش روشنفکری در استوارسازی حکومت پهلوی اینک قدری روشن تر نشده است؟

اگرچه پا گذاردن در این وادی همچون پا گذاشتن در زمینی است که وجب به وجب مین گذاری شده است (!)، لیکن برای تنویر هرچه بیشتر چاره ای جز ادای امانت و طرح چند سؤال نیست: آیا عموم اصحاب جامعه فکری-فرهنگی دانشگاهی و کتابخوان مشابه همین بینش را درباره حوزویان داشتند؟ یعنی، آیا آنها روی هم رفته از حوزویان انتظار نوعی انقطاع یا انزجار یا اعتراض منفعلانه یا فعالانه نسبت به رژیم شاه داشتند؟ و چرا؟ آیا عموم مردم انتظار چنین رویکرد یا رفتاری از حوزویان داشتند؟ و چرا؟ از اینها دلالت آمیزتر، آیا حوزویان خود لازمه روحانی بودن را نوعی انقطاع یا انزجار یا اعتراض منفعلانه یا فعالانه نسبت به رژیم شاه می دانستند؟ آیا شواهدی برای پاسخ مثبت می توان ارائه کرد؟ سؤالی که برای حفظ و تحکیم انقلاب حیاتی است مطرح شود این است: چرا نوعاً خود حوزویان لازمه روحانی بودن را نوعی اعتراض فعال یا منفعل، انزجار، و حتی انقطاع از رژیم شاه نمی دانستند؟ به عوض نگرانی از طرح این سؤال، باید از عدم طرح آن هراسناک بود. کافی است آرمان های انقلاب و پاسداشت از ارزش های شریف و عزت بخش مندرج در آنها، مورد ایمان و اعتقاد باشد، آنگاه حیثیت هر کسوتی و هم نماد و نمود همه کسوت ها و شئون، و از جمله روحانیت، به قوت تمام رنگ می بازد. آنگاه می توانیم فروریختن تمام شئون را در چگونگی ساختن مسجد قبا در قلبمان ببینیم، که چگونه صرف نظر از وابستگی قبیله ای و عشیره ای و ثروت و مکنت خود، هر فردی بار بر می دارد و زحمت می کشد. و بدین گونه است که چنین صحنه فداکاری و تجلی ارزش های بلند قرآنی و عترتی قلوب را به شدت می لرزاند و دگرگون می کند. آنگاه گام دوم انقلاب برداشته می شود. و عرصه اجتماع و اقتصاد و به ویژه سیاست ما از این مکر و حیلتهای عموم رجال حراف و ظاهرالصلاح فعلی به مقدار قابل توجهی زدوده خواهد شد و حق و عدل قدری امکان نفس کشیدن پیدا می کنند و کمی رایحه حکمرانی آن صدای پایان ناپذیر عدالت خواهی انسانیت، قدری استشمام خواهد شد.

پس از انقلاب اسلامی آیا تغییری در این مبانی به وجود آمد؟

این سؤال در واقع تکرار همان سؤال دوم است لیکن به زبانی دیگر. به اختصار تمام، مبانی و بنیان‌های نظری اندیشه‌ای وجود نداشته است. و “تجارب زندگی عرفی” حاصل‌شده در تعاملات اجتماعی و سیاسی شخص شاه و اعضای متنفذ و مؤثر دربار به انضمام تعاملات با دولتمردان دولت‌های استکباری بر روی هم راهبر و هدایتگر تصمیم‌سازی‌ها و سیاست‌گذاری‌های رژیم شاه بوده است. همین “تجارب” نه به طور کاملاً دست‌نخورده به رجال سیاسی پس از پیروزی گام اول انقلاب منتقل شده است.

انقلاب فرهنگی توانست بنیادهای اندیشه‌ای انقلاب اسلامی را در سطوح

دانشگاهی و اندیشه‌ای بسط دهد؟

انقلاب فرهنگی نه فقط نتوانست بنیان‌های اندیشه‌ای انقلاب اسلامی را در دانشگاه‌ها ترویج کند، که اگر خواسته باشیم با بینش و روش غیرالهی “تافتة جدابافته” وداع کنیم باید تصریح کنیم که انقلاب فرهنگی هیچ تأثیری بر حوزه‌ها هم نگذاشت. پیش از تبیین این بینش، لازم می‌دانم نکات چندی را متذکر شوم: آیا اساساً فرهنگ‌ها انقلاب‌بردارند؟ آری! فرهنگ‌ها کم یا زیاد، کند یا تند، دچار تحول و تغییر می‌شوند. کدام فرهنگ است که چنین نباشد؟ لیکن فرهنگ‌ها بدان‌گونه که تاکنون بوده‌اند، تن به **انقلاب** بدان‌گونه که در عرصه سیاست می‌شناسیم، نمی‌دهند. بنابراین نکته نخست این است که اساساً موضوع **مفهوماً** از ابتدا غلط تصور شده است.

نکته دوم این است که در صورت اغماض از خطای مفهومی چاره‌ناپذیر نخست، آیا به‌راستی آنچه موسوم به انقلاب فرهنگی شد **قرار بود** “بنیان‌های اندیشه‌ای انقلاب اسلامی” را در دانشگاه‌ها بنشانند؟ به گمان من این قبیل سؤالات مولود تصورات بسیار مخدوش‌شده از “انقلاب فرهنگی” است که ده‌ها سال پس از آن رویداد به آن رویداد نسبت داده می‌شود! ابدأ چنین قراری، فکری، یا طرحی وجود نداشته است. “انقلاب فرهنگی” رویداد ناخواسته و ازپیش‌طراحی‌نشده‌ای بود که اضطراراً و اقتضائاً بر مسئولان آن زمان واقع شد. یعنی، هنگامی که دانشگاه‌ها به‌ویژه دانشگاه‌های بزرگ و مؤثری همچون **دانشگاه تهران** تبدیل به ستاد گروه‌های مختلف سیاسی کم‌وبیش مسلح شد که با امکانات مصادره‌شده در هنگامه هرج‌ومرج فروپاشی نظام سیاسی ستم‌شاهی، هر یک ساز سیاسی و در مواقعی نظامی مستقل خود را می‌نواختند، مسئولان وقت تصمیم بر پاک‌سازی دانشگاه گرفتند. نخستین و فوری‌ترین برنامه ملموس و انگیزنده اصلی به راه‌انداختن آنچه موسوم به انقلاب فرهنگی شد، دقیقاً همین پاک‌سازی بود. لیکن با بستن دانشگاه‌ها که مقدمه آن پاک‌سازی بود به‌تدریج **ستاد انقلاب فرهنگی** با پدیدارهای مستحدث جدیدی مواجه

می‌شد و گام‌به‌گام موضوعات بعضاً نرم‌افزاری هم به آن اضافه شد. اما هیچگاه به بسط و ترویج "اندیشه‌های انقلاب اسلامی" در دانشگاه‌ها کشیده نشد، زیرا "اندیشه‌های انقلاب اسلامی" در آن هنگام شکل و صورت تقویم و تنقیح‌شده‌ای نداشت! خوب است از خود سؤال کنیم: آیا/امروزه "اندیشه‌های انقلاب اسلامی" تدوین و تبیین شده است؟ دقت کنیم! تا سطح سخن را به‌درستی فهم کنیم. آیا امروزه شعارها یا آرمان‌های "آزادی"، "استقلال"، "جمهوری اسلامی"، "عدالت"، "جامعه توحیدی"، "استکبار"، "استکبارستیزی"، تبیین شده‌اند و چهارچوب و اصول روشنی دارند؟

بازمی‌گردیم به بینشی که در ابتدای پاسخ به این سؤال اشاره شد. به‌راستی ما چگونه فکر می‌کنیم؟ فکر می‌کنیم نهاد بزرگ پرسابقه‌ای در عرصه فکر و فرهنگ و اندیشه به نام حوزه صدها سال در جامعه‌ای وجود داشته که همواره کم یا زیاد دچار جهل و خرافه و بی‌خبری بوده و مورد تعدی و تجاوز و بی‌عدالتی و حق‌کشی‌های چندگانه داخلی و خارجی قرار داشته است لیکن آن نهاد نه در برداشتها و تفسیرها، و نه در تحلیل‌ها و تبیین‌ها، و نه در موضع‌گیری‌های سالیان متمادی در مواجهه با پدیدارها و معضلات پی‌درپی فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی، و سیاسی هیچ تأثیری نپذیرفته و بعضاً تأثیر مثبتی گذاشته است؟ گویی، نهاد حوزه به نحوی در عرصه‌ای ورای و جدای از سایر نهادها و خرده‌فرهنگ‌های آن جامعه به سر می‌برده است. مگر اعضای این نهاد از جایی جز همان جامعه وسیع‌تر مبتلا به هزاران معضله و مصیبت و هنجار و رویه کج و راست و ویرانگر فرهنگی-اجتماعی-اقتصادی-سیاسی برخاسته و آمده‌اند؟ و مگر این اعضا سپس باز هم کمافی‌السابق با نهادها و روندها و رویه‌ها و سیاست‌های همان جامعه وسیع‌تر در ارتباط نیستند و در انواع دادوستدها با سایر عاملان جامعه قرار ندارند؟ به‌راستی این چه بینش منحط و خلاف واقعی است که نهاد حوزه را بالکل منززل و مجزا و دور از تمام ابتلائات و مسائل سایر نهادها می‌بیند به‌طوری‌که هیچ نوع تعامل دوطرفه‌ای میان آن و سایر نهادها وجود ندارد، آلا تأثیر مثبت آن بر سایر نهادها و اجزاء نهادها؟ روشن نیست که با این بینش به نحو سایه‌روشن و تلویحی این نهاد را در حوالی عرش می‌نشانیم که بر سایر کائنات و موجودات اثر می‌گذارد و خود هیچ اثری از آنها نمی‌پذیرد؟ تأمل‌انگیز نیست که این بینش به بینش پوزیتیویست-نگتیویست‌ها که دانشمندان علوم طبیعی را به نحوی مجزا و مجرد و تأثیرناپذیر از جامعه و مافیها می‌بیند چه طنزآمیز پهلوی می‌زند؟ به‌راستی آیا قابل‌قبول است که از کودتای آمریکایی-انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ورود و حضور ده‌ها هزار مستشار سیاسی و نظامی آمریکایی پس از آن، تا تأسیس سازمان مخوف و سفاکی به نام ساواک، تا تعقیب و بازداشت و محاکمه و حبس و اعدام هر کس که همت و غیرتی در وجود داشته و قدمی در راه نهضت ملی‌شدن نفت و احراز استقلال و حاکمیت ملی برداشته، تا تغییرات فرمایشی سریع و عمده در ساختار اجتماعی و اقتصاد کشور (موسوم به انقلاب

سفید شاه و مردم)، تا خفقان و سانسور شدید، تا ترویج علنی روابط و ارزش‌های اجتماعی غربی، تا سرکوب هر ندا و صدایی انتقادی نسبت به خفقان و حیف و میل و غارت اموال عمومی، تا جشن‌های ۲۵۰۰ ساله، تا ...، حوزه هیچ تأثیری نپذیرفته و صرفاً در پاره‌ای مواقع تنها تأثیر مثبتی در کاهش شدت و قدرت این فجایع و مصائب داشته است؟ اگر تمایل یا اعتقاد قلبی (و نه اعتقاد از سر نفاق و مکاری برای ...) داریم که به این سؤال اخیر پاسخ مثبت بدهیم قدری احتیاط کنیم که در اینجا با پدیدار فوق‌العاده دیگری نیز مواجهیم: با تجربه ملموس و بعضاً بلاواسطه اقشار و طبقات مختلف مردم از حوزویان در تمام عرصه‌ها در این سی و هشت سال چه کنیم؟ می‌دانم دیوار حاشا همیشه بلند و بلکه می‌تواند تا آسمان بالا رود: می‌توانیم کماکان حوزه را در ملکوت اعلی بنشانیم و حوزویان را کماکان ملکوتیان بدانیم. و دانشگاهیان را هم با علم کردن برخی از چهره‌های بسیار غرب‌زده بدنام و برخی خبط و خطاها و جنایت‌ها و خیانت‌های کوچک و بزرگشان، نیازمند اصلاح و هدایت و بازسازی و اسلامی کردن و ارشاد و ابلاغ دانست، دانشگاهیانی که مسئول **تمام** فجایع و مصائب و معضلات و انحطاطات و انحرافات و عقب‌ماندگی‌ها و مظالم و تجاوزات خارجی و استبدادها و خونریزی‌ها و محرومیت‌های قرون متمادی این آب‌وخاک هستند!

اما و صد اما که این "سیاه و سفید کردن‌ها" حق نیست و لذا پایدار هم نخواهد ماند. توصیه متواضعانه این ظلوم جهول کفور هلوغ سراپاتقصیر و قصور و لغزش این است که بینش غیراسلامی "تافته جدابافته" را به انقلاب میخ‌پرچ نکنیم. سرنوشت انقلاب و سلسله جلیله شهدا ﷺ را به مطامع دنیوی خود گره زنیم. بگذاریم آرمان‌های بنیانی انقلاب از سوی هر کس آبیاری می‌شود و سردست گرفته می‌شود، بشود. تبعیض‌های مصلحت‌اندیشانه ما بنی آدم هیچگاه و هیچ‌جا حق و ماندگار نبوده‌اند و نخواهند بود. این بینش بنیانی قرآنی را — بگذاریم آرمان‌های بنیانی انقلاب از سوی هر کس آبیاری می‌شود و سردست گرفته می‌شود، بشود — میخ‌پرچ انقلاب و رویه‌ها و تصمیمات و سیاست‌های خود کنیم.

انقلاب اسلامی بنا بود به چه چیزی برسد و امروز چقدر به آن نائل شده است؟ اگر

فاصله‌ای وجود دارد، علت آن چیست؟

اما ابتدا نکته مهمی را که عموماً مغفول واقع می‌شود و یا عموماً دیده نمی‌شود را گوشزد کنم: "انقلاب اسلامی بنا بود به چه چیزی برسد ... و امثال این قبیل اظهارات نوعاً اشتباه است و به اشتباهات بزرگی هم منتهی می‌شود! "بنا داشتن"، "خواستن"، "قرارداشتن"، و امثال این قبیل افعال مربوط به موجودات حی و زنده صاحب اراده همچون ما انسان‌ها می‌شود نه ماجر یا نهادی یا بنگاهی یا جریانی. ما انسان‌ها

هستیم که بنا را یا قرار را بر چیزی می‌گذاریم یا نمی‌گذاریم. بنابراین، انقلاب اسلامی بنا را بر هیچ چیز جز آنچه ما انسان‌ها، انسان‌های ایرانی، اراده می‌کنیم نمی‌تواند بگذارد. در واقع این ما هستیم که انقلاب را گرانباز از شهادت‌ها، جوانمردی‌ها، فداکاری‌ها و خدمات و در یک کلام، فضایل می‌کنیم و نیز گرانباز از نفاق و مکاری و رانت‌خواری و حق‌کشی و بی‌عدالتی و تبعیض و در یک کلام، رذایل می‌کنیم. انقلاب چیزی مستقل از تجمیع بسیار پیچیده و بی‌شمار اعمال و افعال و اقوال نیست و این سه مقوله کار ما انسان‌هاست. با این تحلیل، سؤال بسیار رایج "انقلاب برای ما چه کرده؟" بنیاناً بی‌معنی و مهمل است و نه غلط یا کاذب! اگر هم سؤال کنیم "انقلاب برای ما چه نکرده؟" باز هم سؤال مهملی است! بدین ترتیب، باید سؤال را این گونه اصلاح کنیم که **ما از انقلاب چه می‌خواستیم؟** و یا ما برای چه اهداف و خواسته‌هایی مجموعه‌ای از کارها را انجام دادیم که انقلاب نامیده می‌شود؟ نیز، "انقلاب اسلامی چقدر به آن نائل شده است؟" باید دگرگون شود به: ما با محملی موسوم به انقلاب چقدر به اهداف و خواسته‌هایمان نایل شده‌ایم؟

با جرّاحی سؤالات فوق، قدری روشن‌تر می‌توان دربارهٔ آنها سخن گفت. به اعتقاد این بنده، ما مردم مجموعه‌ای از کارها (موسوم به انقلاب) کردیم برای اینکه می‌خواستیم به بیانی عرفی و غیرفنی:

۱. حکومت ما فرمان‌بردار ملت و هم پاسخگو به ملت باشد نه به اجانب و دول دیگر.
۲. در عرصهٔ اجتماعی‌سیاسی و اقتصادی بتوانیم از انواع آزادی‌های سیاسی و اجتماعی، به‌ویژه آزادی نقد و نقادی از رفتارهای سوء مسئولان و سیاست‌های ساحات مختلف جامعه، برخوردار باشیم.
۳. شاهد حیف‌ومیل و غارت اموال عمومی از سوی حاکمان نباشیم.
۴. ثروت و قدرت عادلانه توزیع شود.
۵. انواع تبعیض‌ها و برتری‌جویی‌ها محو و نابود شود.
۶. اختلاس و ارتشاء و فساد حکومتی و اداری رفع و دفع شود.
۷. شایستگی‌ها و تلاش انسان‌ها مبنای بهره‌مندی آنها از مواهب مختلف شود.
۸. فقر و محرومیت از سیمای جامعه رخت ببرند.
۹. در مقابل قلدری‌ها و زورگویی‌های مستکبران خارجی بایستیم.
۱۰. ملل محروم و به استضعاف کشیده را حمایت و بلکه در مقابل مستکبران پشتیبانی کنیم.
۱۱. هیچ صنف و قشر و طبقه‌ای مصون و معاف از حسابرسی عمومی و نقادی نباشد.

۱۲. ارزش‌های اسلامی در تمام عرصه‌ها محقق شود.

روشن است که این فهرستی تمام‌وکمال نیست و نمی‌تواند باشد چرا که چندان به‌دقت و درستی نمی‌دانیم "تمام‌وکمال" در اینجا کی حاصل می‌شود. و پرواضح است که افراد مختلف اهداف را قدری اینجواو آنجا متفاوت ارائه خواهند کرد. لیکن بعید می‌دانم در امهات و اهداف کلان‌تر اختلاف‌نظر جدی بتوان ملاحظه کرد. اینک بازگردیم به سؤال اصلاح‌شده که: چه میزان از این اهداف را توانسته‌ایم محقق کنیم؟ به نظر بعید می‌آید که میان افراد **مطلع و منصف** که تحولات داخلی و خارجی را روی‌هم‌رفته برای مدتی نسبتاً طولانی پی گرفته باشند اختلاف‌نظر اساسی در ارزیابی تحقق آن اهداف و آرمان‌ها وجود داشته باشد. روشن است که در اینجا هم، همچون در همه‌جا، اختلاف‌نظر امری قابل‌انتظار و طبیعی است لیکن گمان نمی‌کنم در امهات اهداف و آرمان‌های کلان اختلاف‌نظر کیفی غیر قابل‌جمع‌ی وجود داشته باشد: **در زمینه عدالت، بهتر است پرونده‌اش مکتوم و مسدود بماند**: ما در زمینه توزیع عادلانه ثروت و قدرت و مواهب متنوع اجتماعی-سیاسی-اقتصادی یک میلی‌متر هم از گام اول انقلاب جلوتر نرفته‌ایم. در زمینه حیثیت و غارت اموال عمومی از سوی حاکمان، در کمال دردمندی و شرمساری باید اعتراف کرد که وضع ما به مراتب بدتر از گذشته است زیرا در گذشته تنها عده‌ای از درباری‌های متنقذ و خوش‌موقعیت جرئت زمین‌خواری، کوه‌خواری، دریاخواری، و فضاخواری می‌کردند. شخصاً حتی یک مورد هم درباره‌ی وام‌های چند هزار میلیاردی (به ارزش همان زمان) در آن دوران نشنیدم. اما امروزه در میان رجال سیاسی امری روی‌هم‌رفته رایج و شایع است. می‌خواهم بگویم اگر رجلی سیاسی را یافتیم که در نوعی از رانت‌خواری‌ها شرکت نکرده باشد حقیقتاً باید طی مراسمی رسمی از سوی محرومان و مستضعفان نشان تقوی یا امانت‌داری یا پاک‌دستی به وی عطا کنیم. در زمینه نقد و نقادی از رفتار و سیاست‌های حکومتی، انصافاً وضع تنها قدری بهتر از گذشته است. شخصاً به یاد ندارم در دوران طاغوت، کسی جرئت کند در مقابل دادگستری یا قوه قضاییه در تجمعی شخص اول قوه را خطاب قرار دهد و به او توصیه کند که باید مستمراً توبه کند و سپس سرش در گونی فرو نرود و سر از زندان اوین درنیآورد. باین‌وجود هفته‌ای نیست که برخی دانشجویان نپرسند: فلانی! هنوز آزادی؟ البته در برخی دوره‌ها، همچون دولت رشد سرمایه‌داری و سیطره رفتار بورژوازی، وضعیت آزادی‌ها بسیار بد و ناگوار بود.

این سؤال، در واقع حاوی دو سؤال جداگانه است: اهداف ما از انقلاب‌کردن، و علت عدم نیل به برخی از آن اهداف، در صورت عدم تحقق آنها. این سؤال دوم که از علل عدم تحقق پرسش می‌کند سؤال بسیار مهمی است و نظربه‌اینکه تقریباً همان سؤال هشتم است مایلیم ذیل آن سؤال و به‌تفصیل بدان بپردازیم.

پیشنهاد عملی شما برای رسیدن به آرمان‌های انقلاب اسلامی چیست؟ موانع چه بوده است؟

این سؤال از علل عدم نیل به آرمان‌ها و اهداف انقلاب پرسش می‌کند. لازم است در همین ابتدا تذکر بدهم که این سؤال فوق‌العاده مهم و فراخی است که ابداً بررسی آن طی یک یا چند مصاحبه حق آن را اداء نخواهد کرد. به گمان من، ما قطعاً نیازمند پژوهش‌های متعددی در این زمینه هستیم. بنابراین، آنچه در ذیل به تفصیل خواهم گفت ابداً دعوی جامعیت ندارد.

الف) یکی از علل بسیار کلان عدم تحقق و بلکه توقف و در مواردی عقب‌گرد را می‌توان ذیل عبارت معروف ”صلاح مملکت خویش خسروان دانند“ گنجانید. بدین تعبیر که، ما انقلاب کردیم و از کشور هم هشت سال دفاع کردیم و اینک حکومت را به خسروان صالح یا شبه صالح سپردیم و حالا هم می‌خواهیم زندگی کنیم! به گمان من، این بینش یکی از بزرگ‌ترین صدمات را به کشور و مملکت و انقلاب زده است. و چرا؟ زیرا ”خسروان صالح یا شبه صالح“ همچون خسروان طالح و تبهکار به شدت نیازمند نظارت و یا امر به معروف و نهی از منکرند. ”حالا می‌خواهیم زندگی کنیم“، یعنی بی‌سروصدا خسروان صالح پنداشته‌شده را به سمت تبهکاری و خودکامگی و استبداد و فساد سوق دادن. ”مملکت خویش“، یکی از مفسده‌انگیزترین بینش‌های فرهنگ موروثی این مرزوبوم است. مگر مملکت از آن کسی یا صنف و طبقه‌ای است؟ مملکت از آن همه ایرانیانی است که در آن می‌زیند. به گمان بنده، اگر شاه، حتی با وجود دست‌نشانده‌گی و تاج‌وتخت محصول کودتا، از این بینش اعراض می‌کرد و به عوض بر این باور می‌شد که ایران نه از آن من که از آن همه ایرانیان است. اگرچه من شاهم لیکن مالک و صاحب ایران و ایرانیان نیستم. مردم هم حق و حقوقی، و اختیاراتی دارند و من با وجود آن همه قدرت، باید آن حق‌وحقوق و اختیارات را رعایت کنم؛ مملکت و تاج و تختش این چنین شوم دچار ویرانی و نیستی نمی‌شد. تأثیر بسیار عمیق اعراض از آن کلان‌بینش این است که من، به رغم شاه‌بودن و ریاست دربار و ریاست واقعی ستاد ارتش و ساواک و هکذا، اختیار همه‌چیز و همه‌کس را ندارم و هنگام اعمال قدرت و صدارت و ریاست حد و حدودهایی را باید رعایت کنم. در نتیجه، مختار نیستم هر کاری که می‌توانم و در ید قدرتم هست انجام دهم. کثیری از تبهکاری‌ها، دسیسه‌ها، غارت‌ها، و حق‌کشی‌ها از این چشمه جوشان مفسده‌انگیز روان می‌شود.

نه تنها ”خسروان“ باید با این بینش مهلک وداع کنند که مردم نیز. و وداع کردن مردم با این بینش استبدادخیز استبدادپرور، یعنی مردم با چنگ‌و‌دندان باید به توصیه‌های آقا و مولایمان امیرالمؤمنین (علیه السلام) درباره امر به معروف و نهی از منکر، نه گوش که عمل کنند. و مراد از ”مردم“ هم، تنها دانشجویان و طلاب و نخبگان دانشگاهی-حوزوی نیستند. همه آحاد مردم! که ”کلکم راع و کلکم مسئول“. و این یکی از شعارهای

و بلکه شعورهای بسیار مهم و حیات‌بخش سال‌های ۵۰ تا ۵۷ بود که امروزه در عمل تقریباً به فراموشی سپرده شده است. به گمان من، نهادهای حکومتی و به‌ویژه مسئولان حوزوی در فرایند فراموش‌شدن آن شعور بنیانی چندان بی‌تأثیر نبوده‌اند. روی دیگر بینش مهلک و ویرانگر "صلاح مملکت خویش خسروان دانند" وداع با عرصه سیاست و سیاست‌گذاری است، آن هم به‌صورت حداکثری کردن عرصه سیاست و قدرت، و بازگذارن دست رجال سیاسی در تاخت‌وتاز و تاراج و تکاثر هر چه بیشتر ثروت و قدرت و حاصل آن، در یک‌کلام: نکبت، فقر و فلاکت، و بردگی جدید. فرهنگ سیاسی امروز ما در این زمینه بسیار حیاتی نسبت به سال‌های نیمه دوم دهه ۵۰ درجا نزده، که دچار انحطاط فراگیر و اساسی شده است.

آن بینش مهلک و ویرانگر رویه دیگری هم دارد: "مملکت رهبر دارد، رهبر هم همه چیز را می‌داند و ما همه چیز را نمی‌دانیم که بتوانیم حرفی بزنیم و اعتراضی کنیم". آری! این بینش که مع‌الاسف بسیار هم رایج و متداول شده است، من جمله میان جوانان و دانشجویان، همین را می‌گوید. به گمان من، این قبیله بینش‌های مهلک مُلک و مملکت توسط برخی از رجال وجیه‌المله هم تعلیم و ترویج می‌شود. و روشن است که برای بسط ید قدرت همان رجال و رانت خود! نکنیم! اگر ذره‌ای نسبت به سلسله جلیله حیات‌بخش شهدا ارادتی، اخلاصی یا ایمانی داریم و به "عند ربهم یرزقون" ذره‌ای باور داریم از این تعلیم و ترویج‌های ویرانگر دست بکشیم. اجازه بدهیم رهبر کار و وظیفه رهبری‌اش را انجام دهد و ما هم کار و وظیفه خود را. نیاییم همه کاروبار و مسئولیت‌ها را بر دوش رهبر بیندازیم. با این رویه، **حتی اگر رهبر معصوم باشد** نه تنها بسیاری از کارها بر زمین خواهد ماند که رشد و کمال مطلوب اجتماعی-سیاسی انسان‌ها را هم متوقف و منتفی خواهد شد. این بینش که همچون غده سرطانی تاب‌وتوان انقلاب را فرومی‌بلعد یکی از بزرگ‌ترین علل عدم تحقق برخی از آرمان‌های متعالی انقلاب است.

ب) علت مهم دیگر عبارت است از این بینش حیرت‌انگیز که: "مشایخ و سابقه‌داران رجال سیاسی، به‌ویژه سابقه‌داران، قابل اعتمادند". و یعنی، امور مملکت و مقدراتمان را به رجالی که خوش سابقه‌اند بسپاریم و سپس سر در لاک زندگی‌مان کنیم. بعید می‌دانم بر کسی پوشیده باشد که این علت گونه‌ای از همان کلان‌بینش نخستین است. با این وصف، نکاتی چند شاید شایسته تصریح باشد.

یکم: به‌راستی چرا فکر می‌کنیم مشایخ و سابقه‌داران در عرصه سیاست قابل اعتمادند؟ و می‌توان آنها را به خودشان و کاروبار مملکت و نهاد؟ این اعتمادپذیری بی‌حساب از کجا ناشی می‌شود؟ حیرت‌انگیزی این بینش از آن روست که ما در فرهنگ سیاسی‌مان ماجرای **طلحه و زبیر** و امثال آنها را به‌وفور داشته‌ایم و نوعاً از درس‌آموزی از آنها در منابر و تربیون‌ها مکرراً صحبت‌ها کرده و می‌کنیم. اما یا عبرت روشن از آن

ماجرایا گرفته نمی‌شود و یا آن درس‌آموزی‌ها استثناء‌بردارند و ما رجال سابقه‌دار همان استثنای تاریخ هستیم که انحصاراً بی‌حساب قابل‌اطمینان هستیم!

دوم: چرا فکر می‌کنیم **برخی** از رجال سیاسی **اساساً** به نحوی لغزش‌ناپذیر یا معصوم‌اند؟ این نگاه سرشتی یا ماهیتی چگونه بر برخی از رجال اطلاق می‌شود؟ این نمونه تاریخی را ملاحظه کنید: یکی از رئیس‌ان جمهوری هنگامی که با انتقاد برخی از نمایندگان **مجلس** مواجه شد که وزرای پیشنهادی به مجلس دارای سوابق سیاسی نیستند صریح و علنی گفت: سیاسی می‌خواهید؟ من سیاسی‌ام! بگذارید وزراء به کار حرفه‌ای وزارتخانه خود بپردازند. و سپس وی در هشت سال ریاست‌جمهوری‌اش هر چه می‌توانست در جهت تخریب فرهنگ سیاسی، فرهنگ اقتصادی و فرهنگ اجتماعی اسلامی کرد. و جیک هیچ احدی هم درنیامد، چرا که او از همان‌گونه نادر لغزش‌ناپذیرهای شبه‌معصوم بود که مطلقاً هیچ‌گونه نقد و نقضی درباره‌اش قابل‌تصور هم نبود.

این شبه‌معصومیت باقی ماند تا انتخابات سال ۸۸ و با انقلاب کرد آنچه می‌خواست. و باین‌وصف، کماکان آیت‌الله ماند و ماند و ماند تا شد مظلوم!! فاجعه را می‌بینید؟ اضافه کنم؟ اضافه کنم که شبیه وی چند تایی دیگر در صف هستند و ما کماکان در تزلزل و تردید هستیم که مگر می‌شود فرزند یا نوۀ فلان شخصیت بی‌بدیل را مورد نقد و عزل از مناصب قرار دهیم؟ و بدین‌گونه است که آن “بینش حیرت‌انگیز” علت عدم تحقق بسیاری از آرمان‌های مشخصاً اسلامی انقلاب می‌شود.

ج) یکی دیگر از بینش‌هایی که به عدم تحقق آرمان‌های انقلاب مدد مؤثری رسانده این است که: “وظیفه شرعی واجب ما شرکت در انتخابات و وظیفه شرعی مستحب مؤکد یا نزدیک به واجب هم شرکت در راهپیمایی ۲۲ بهمن و روز قدس و امثال آن است.” اگر خوب دقت کنیم این بینش به نحوی مکمل کلان‌بینش مهلک نخستین است که “صلاح مملکت خویش خسروان دانند”: مملکت و کشور را خسروان اداره کنند ما (مردم) هم به وظایف شرعی خود عمل می‌کنیم. نگوییم این‌طور! این بینش از بیخ‌وبن اشتباه است. این بینش تعطیل کردن دوم رکن رکن حکومت اسلامی است: امر به معروف و نهی از منکر. که رکن اول همان “لیقوم الناس بالقسط” است. جا ندارد از خود پرسیم بزرگ‌ترین و مؤثرترین دانشگاه عام و خاص کشور، همان **صداوسیما**، در این سی و هشت سال گذشته در زمینه فعال کردن و فعال‌نگهداشتن وجود اجتماعی-سیاسی مردم چه کرده است؟ دانشگاهیان و به‌ویژه حوزویان در این زمینه، انصافاً **خوب** کم گذاشته‌اند. انصاف حکم می‌کند اضافه کنیم که در این زمینه نقش منفی حوزویان بسیار سنگین‌تر از دانشگاهیان است.

د) از علل دیگر مؤثر، عدم ورود بسیاری از استادان برجسته حوزوی در کاروبار انقلاب است. و اگر خواسته باشیم در قالب کلان‌بینشی آن را صورت‌بندی کنیم، از زبان استادان برجسته حوزه، می‌شود: "ما مشغول به کار دین مردم هستیم، دیگران هم به دنیای مردم برسند!" اگر برخی هوشمندانه ببینند و به فغان آیند که اما این کلان‌بینش گونه بسیار گسترده و پیشرفته نگرش سکولاریستی به دین است، خواهم گفت: و مگر سکولاریسم و لائیک‌اندیشی گناه کبیره و خلاف‌شرع است؟ و البته که روشن است همان استادان برجسته این سؤال را مطرح می‌کنند، نه بنده. به‌راستی قابل‌انکار است که اگر بودنبود انقلاب و آرمان‌هایش برای بسیاری از آن استادان روی‌هم‌رفته یکسان نبود آنها هر یک دست‌کم فرماندهی لشکر یا سپاهی اجتماعی-سیاسی را در این سال‌های متمادی برعهده می‌گرفتند؟ آرزو کنیم این قبیل استادان روزی نه‌چندان دور فعالانه ظرفیت معرفتی و معنوی خود را به میدان انقلاب بیاورند و به‌نوبه خود باری را بر دوش گیرند.

ه) به نحو قابل‌انتظاری، علت دیگر عدم ورود بسیاری از استادان دانشگاهی است که به‌رغم دمیدن مستمر در دیگ نارضایتی و انتقاد، چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن، بسیاری از ایشان به نحوی خود را از خیس‌شدن در باران انقلاب دور نگه می‌دارند. و این در حالی است که آنها احتمالاً می‌دانند باتوجه‌به موقعیت خود، می‌توانند از قبل انقلاب خدماتی اجتماعی-سیاسی به مردم کنند. بیفزایم که در این وادی، نه فقط راحت‌طلبی و عافیت‌طلبی که در مواردی نگرش‌های سکولاریستی هم، همچون آنچه در مورد استادان حوزوی گفته شد، مؤثر است. شایسته است بیفزایم که این علت عدم تحقق آرمان‌های انقلاب به‌نوبه خود، معلول علت دیگری است که در خلال پاسخ در بالا به آن اشاره کردم: نظام اعلام‌نشده اما به ظرافت اعمال‌شده تبعیض میان حوزویان و دانشگاهیان. به‌عنوان مثال، آیا استادان دانشگاهی عموماً احساس ناگواری ندارند که مسئول **نهاد نمایندگی رهبری** در دانشگاه‌ها همواره فردی حوزوی است؟ آنها از خود سؤال نمی‌کنند که باتوجه‌به اینکه کارویژه مسئول نهاد رهبری در دانشگاه رسیدگی به امور و مسائل دانشگاه است و نه پاسخگویی به سؤالات فقهی احکامی، چرا وی همواره از میان حوزویان انتخاب می‌شود؟ آیا در میان دانشگاهیان یک دانشگاه حتی یک نفر هم پیدا نمی‌شود که مختصر تدینی داشته باشد و مورد اطمینان مسئول کلّ نهاد و یا شخص رهبری باشد؟ چرا چنین مسئولیت‌ها و مناصب در کلّ نظام عموماً به‌گونه‌ای است که همواره دانشگاهیان تحت نظارت حوزویان هستند؟ چرا اگر استادی دانشگاهی خبط و خطایی کند آبرو و حیثیت، و در مواردی شغل و کار خود را هم از دست می‌دهد لیکن همان خبط و خطا را اگر استادی حوزوی کند در بدترین و شدیدترین حالت بسیار استثنایی فقط بی‌سروصدا خلع لباس می‌شود؟ آیا به نظر نمی‌رسد که این نظام اعلام‌نشده اما به ظرافت اعمال‌شده تبعیض میان حوزویان و

دانشگاهیان با چراغ‌های کاملاً خاموش و در تاریکی ظرفیت‌های عظیمی را از انقلاب و تحقق آرمان‌هایش می‌زداید و می‌رباید؟ و در نتیجه، علت بسیاری از ناکامی‌ها و نواقص در تحقق اهداف انقلاب است؟

در مورد علل عدم تحقق و در مواردی تحقق نسبی آرمان‌ها و ارزش‌های انقلاب بدین مقدار در این مناسبت بسنده می‌کنم و بسط و تفصیل بیشتر را به عون و فضل الهی به فرصت دیگری موکول می‌کنم.

بارخدا! تو شاهد باش که در ایام پیروزی گام اول انقلاب و به یاد شهدای همین ایام در ۳۸ سال پیش، فرمان «وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» تو را روی قلبم گذاشتم و حرف‌های ناگفتنی‌ای را گفتم که تمام حیثیت و جان و مال و همه چیز انسان را می‌تواند به سهولت و سرعت بدنام و بل نابود کند.

﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُمْ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَلْيَتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾

”ای دنیا! آف بر دوستی تو!“

۱۸ بهمن ۱۳۹۵

[۱۱]

استغفار نامه

سلام آقای زیباکلام، ... هستم، از دوستان آقای ...، سابقاً مسئول بسیج دانشگاه ... بودم و دو سه باری توی کوران امضای ننگین نامه‌های هسته‌ای ازتون دعوت کردیم و تشریف آوردین دانشگاه ... برای سخنرانی. الان هم می‌خواستم خواهش‌م رو قبول کنین و توی این فضای لجن‌آلود سیاسی سیاسیون و پاسوزشدن محرومین تشریف بیارین دانشگاه ... و در موضوع فقر و فساد و تبعیض صحبت کنین برای بچه‌ها.

حقیقتش پیدا کردن آدمی که بازیچه سیاسیون نباشه و مثل شما حرّیت داشته باشه خیلی برامون سخته، خواهش می‌کنم رومون رو زمین نندازین. اگر قبول کنین، ان شاءالله در خلال برنامه‌تون می‌خواهیم **مستند داد** رو هم پخش کنیم و از سید میثم صفاییان (رهبر کامیون‌داران معترض حمل‌ونقل) تقدیر کنیم و اگر بتونیم حرکت نمادینی هم برای **منصور نظری** انجام بدیم.

البته من نماینده بسیج هستم و ممکنه سازمان بسیج با این حرکات مخالفت کند، کمالینکه در تماسی که باهاشون داشتم با حضور شما مخالف بودن (بین خودمون بمونه) ولی این مسائل و این دید امنیتی کج‌نگرانه اصلاً برای بنده اهمیتی نداره و حاشا که ماها وظیفه انقلابی‌مون رو به‌خاطر این بینش‌های کج‌فهمانه انجام ندیم.

امیدوارم که به‌زودی... از نزدیک ملاقاتتون کنیم.

۱۶ فروردین ۱۳۹۶

استغفار نامه

سلام بر عزیزان دانشگاه **”بین خودمون بمونه”**: عزیزان شیفته خدمت بدجوری نگران انقلاب و ضربات امثال شما بدان هستند. خدا ما را ببخشاید که اشتهایمان برای قدرت و ثروت سیری‌ناپذیر شده و به هر قیمتی می‌خواهیم به خدمات‌مان ادامه بدهیم!

و اما ما! ما محرومان مستضعف (همان به استضعاف کشیده‌ها) هیچ چاره‌ای نداریم جز اینکه: بپذیریم جایگاه چندانی در عرصه سیاست و قدرت نداریم. جز اینکه: عرصه قدرتمندان — هم نادمان غرب‌زده و

هم ناکثین بی‌سروصدا و مدعی — ابداً گوش‌ی برای شنیدن حرف‌های امثال شماها دربارهٔ عدالت و عدالت‌خواهی و توزیع عادلانه ثروت و قدرت و اطلاعات ندارند. من به‌نوبهٔ خودم استغفار می‌کنم که سال‌ها در غفلت به سر برده‌ام. خدای رحمان ما را ببخشاید که خوش‌خیالی و سهل‌انگاری و ساده‌انگاری کردیم که علی‌الدوام تبهکاری‌ها و سکوت‌ها و تعویق‌ها و پند و موعظه‌های مکرر را دیدیم و آنگاه گفتیم: "ان شاء الله که بزغاله است"، "شاید شایعه باشد"، "از کجا معلوم که بدخواهان این حرف‌ها را جعل نکرده‌اند تا شیفتگان خدمت را بدنام و منزوی کنند" و هكذا. علی‌الدوام در این سی و اندی سال، شورا و ستاد و مرکز برای مبارزه با مفاسد و مفسدان خدوم و خوش‌سابقه ساخته شد لیکن دریغ از یک سیلی محکم در گوش لاشخورها و کفتارهای سابقه‌دار و وجیه‌المله و خوش‌قوم‌وقبیله و خوش‌خط‌وربط. ما مستضعفان دوران قبل از پیروزی گام اوّل انقلاب، سال‌های سال علی‌را، آری! علی‌را و دقیقاً به همین صمیمیت و دلچسبی: **علی** را و عدالت‌خواهی‌های او را در گوش جانمان و در عزیزترین و بنیانی‌ترین حفره‌های عمق قلبمان زمزمه می‌کردیم و از اینکه می‌خواهیم تنها جرعه‌ای از کارهای او را الگوی جامعهٔ پس‌انقلاب قرار دهیم به خود می‌بالیدیم و جان می‌گرفتیم و به اهتزاز درمی‌آمدیم و به‌قدر تاب و توانمان فداکاری می‌کردیم. اینک اما در هر مجلسی و در هر کوی و برزی با لعن و نفرین و آه‌انواعی از صنوف مردم مواجه می‌شویم و چاره‌ای جز سکوتی از سر شرمساری و خجلت نداریم.

بار خدایا! ما باید چه کنیم؟ نه‌تنها با دروغ و مکر و لفاظی مناصب قدرت را تسخیر نکردیم که هرگاه و هر جا بی‌هیچ تردیدی حق را حس کردیم آن را به‌خاطر تحقق آرمان‌های انقلاب بر زبان آوردیم و سپس به طرفه‌العینی بی‌اعتبار و اخراج شدیم. نه‌تنها با انواع بهانه‌ها و عناوین، خود را به‌آرامی و ظاهرالصلاحی به لوله‌های نفت وصل نکردیم که اگر کسی را هم یقین پیدا کردیم که چنین می‌کند از او اعراض کردیم. هر جا رایحهٔ رانتی و گروهکی را حول مقاصد فردی و برخلاف منافع ملی و مصالح و آرمان‌های انقلاب استشمام کردیم بلافاصله از آن روی‌گردان شدیم. و حالا بعد از سال‌ها که به برکت پوشالی/حقیرشدن هر چه بیشتر عرصه سیاست، و حقارت و ذلت هر چه بیشتر رجال سیاسی و وقوع ماجرای مذاکرات هسته‌ای و حصول جرثومه‌های ذلت‌بار **ژنو** و **لوزان** و **وین**، چشمان خود را قدری بازتر کرده‌ایم به عیان می‌بینیم که چه محشری است عرصه سیاست و سیاست‌ورزی در ایران، محشری فوق‌العاده دیدنی! و البته ای کاش ثبات قدم و وطن‌دوستی و راست‌گویی و امانت‌داری و شجاعت رجال سیاسی **آمریکایی** و شرکای **اروپایی**‌شان را در همان مذاکرات ندیده بودیم تا این همه رذالت و دروغ‌گویی و عهدشکنی و پشت‌کاروهای حيله‌گرانه و جوسازی‌های عوام‌فریبانه و دروغ رسانه‌ای را بسیار کمتر دردناک و رنج‌آور می‌چشیدیم.

باید بپذیریم که ما سال‌های سال است که خواب بوده‌ایم و عرصه سیاست ما به سرعت در سراسیمی و ذالت، بی‌غیرتی، چاپلوسی حگام و چپاول بیت‌المال در حرکت بوده است. بپذیریم که امروزه و بهتر و بیشتر از هر زمان دیگری، عرصه سیاست ما سرشار از کلیدداران و مناسک‌داران است، شخصیت‌هایی که می‌دانند کجا باید درباره چی حرف بزنند و چگونه حرف بزنند و چقدر حرف بزنند! تا هم مقبول همه رجال سیاسی و به‌ویژه رجال بلندمرتبه واقع شوند و هم مقبول عام و خاص، و درعین حال از آن همه حرف و سخن و مصاحبه حتی **یک قطره** غیرت و شرف و حق‌گویی و حق‌خواهی و شفقت بر خلق و محرومان هم تراوش نکند و به‌علاوه کمترین گزند به این‌و آن تیره و طایفه نرساند. عزیزان من! چرا ظهور طبقه جدیدی از سیاستمداران حرف و لفاظ و پوک و پوچ و بی‌آرمان بی‌درد بی‌غیرت، اما موفق و سابقه‌دار و موجه و ظاهرالصلاح و شجاع و امین و دین‌دار و متعهد و متخصص را نمی‌بینید؟ امروزه روز، بیش از هر زمانی، ضروری و بل حیاتی است که برای دست‌کم **فهم** طاعونی که انقلاب مبتلا به آن شده، و نه حفظ و پاسداری از آن، تقویم و تشکیل این طبقه از شیفتگان خدمت نمازگزار مناسک‌دار آداب‌شناس را بفهمیم و دریابیم. عزیزان! نباید تصور کرد که قدرت نظامی و زرادخانه موشکی افتخارآفرین و امنیت‌بخش و دستگاه‌های پیچیده و پیشرفته اطلاعاتی و امنیتی و حتی پیشرفت‌های هسته‌ای و نانویی و حتی نیز توفیقات غرورآفرین عزت‌بخش در نبردهای نیابتی در سوریه و عراق و سایر نقاط متلاطم و درگیر خاورمیانه، موجب اقتدار ملی و استحکام حکمرانی مردمی می‌شود. اقتدار و ثبات نظام در گرو حق‌گویان و حق‌خواهان عدالت‌خواهی است که در عرصه سیاست حضور آرامش‌بخشی برای اقشار مختلف و به‌ویژه برای مستضعفان و محرومان جامعه دارند. اینان به‌درستی پیچ و مهره‌های اصلی داربست هر نظام و حکومتی هستند. بدون وجود این شفیقان شیردل جوانمرد حق‌گوی آرمان‌گرای پایبند اصول، تمام آن سازمان‌ها و دستگاه‌های عریض و طویل نظامی و انتظامی و تسلیحاتی و امنیتی و اطلاعاتی و مالی و صنعتی در زمان پختگی و بلوغ فساد به طرفه‌العینی همچون یخ آب می‌شوند و فرومی‌ریزند. کلید بقای نظام ما و انقلاب ما، دقیقاً اینجاست. و اینجاست که امروزه بدجوری دچار طاعون، نه! دچار ظاهرالصلاح‌های نمازخوان به‌موقع و در جای مناسب زانوزن و "بله‌قربانگو" نزد صاحبان قدرت شده است. این موریانه‌ها و کرکس‌ها و کفتارها جای عرض‌اندام را در عرصه سیاست ما برای آن شفیقان حق‌گوی عدالت‌خواه نه تنگ که اساساً منتفی کرده‌اند. ————— باید امروزه از عدم وجود این دلاوران عدالت‌خواه حق‌گو در **عموم** حوزه‌ها و عرصه‌های حکومت و سیاست فوق‌العاده بیمناک و خائف باشیم. آری! **فوق‌العاده** بیمناک و خائف، اگر نسبت به انقلاب و شهیدان این راه طی‌شده پرنشیب و فراز و ایثار، به‌واقع احساس مسئولیتی می‌کنیم.

"ای دنیا! آف بر دوستی تو!"

۱۶ فروردین ۱۳۹۶

[۱۲]

صلاحیت با سرقت و جعل و دروغ

پرده اول: صورت مسئله

ظرف چند هفته گذشته به کرات از این بنده سؤال شده که: به نظر شما در رساله دکتری آقای شیخ **حسن روحانی** تقلب‌ها و سرقت‌های بسیار زیادی صورت گرفته است؟ و نظر به اینکه بنده به سبب چند صباحی (بیش از چهارده سال) درس و مشق خواندن و نوشتن در دیار **بریتانیا**، آشنایی‌هایی نه‌چندان اجمالی از دانشگاه‌های آن دیار و سخت‌گیری‌های رساله دکتری در آن کشور دارم به نظرم می‌آمد که بسیار بسیار بعید است که فردی حتی با داشتن شغل ساده کارمندی بتواند رساله دکتری خود را آن هم در رشته حقوق و آن هم در آن دیار بنویسد. می‌دانیم که رئیس‌جمهور محترم ما سال‌هایی که گفته می‌شود دوره‌های کارشناسی‌ارشد و دکتری خود را می‌گذرانده، هم‌زمان مشغول مشاغلی بوده که به‌زحمت می‌توانسته برای دو سه روز از تهران خارج شود، پیشکش که به **بریتانیا** برود و سر خود را در کتب و مقالات پژوهشی عدیده فروکند: مشاغلی نظیر دبیر **شورای عالی امنیت ملی** و نایب ریاست **مجلس شورا** و هکذا، خواه هم‌زمان و خواه یکی پس از دیگری. با این اوصاف و نیز تجربه رساله دکتری خودم، مانده بودم که آقای **روحانی** چگونه توانسته امور را تدبیر کند و رساله دکتری‌اش را ضمن عهده‌داری آن نوع مشاغل بسیار درگیرکننده بنویسد. تا اینکه ماجرای کتاب دکتر **هاشم کمالی** افغانی تبار آفتابی شد و در کنار رساله آقای **روحانی** قرار گرفت. و به دنبال آن اظهارات آیت‌الله **کلانتری** دائر بر اینکه ۸۰ درصد فصل ۴ رساله مذکور عیناً کپی شده از کتاب وی و سرقت است. علاوه بر این موارد، چند گروه از دانشگاهیانی که مجهز به انواع نرم‌افزارهای تطبیقی بوده‌اند توانسته‌اند موارد بسیار زیادی از انواع نقل‌قول‌های بدون ارجاع را نیز شناسایی کنند. بنده به نوبه خود چکیده رساله آقای **روحانی** را با چکیده کتاب پرفسور **هاشم کمالی** مقایسه کردم. و لابد خواننده هوشمند متوجه است که **چکیده** یک کتاب یا رساله، چه معنا و مدلولی دارد. شباهت‌ها و در مواردی طابق النعل بالنعل بودن بسیاری از عبارات جای هیچ تردیدی برای هیچ فرد منصف صادق نمی‌گذارد که با عطف نظر به این چکیده، جان کلام رساله حاج شیخ **حسن روحانی** از کتاب **هاشم کمالی** سرقت شده است.

پرده دوم: مصیبت

تا اینجای کار، فاجعه‌آمیز است که گفته شود رئیس‌جمهور فعلی ایران که حقوق‌دان بودن خود را به‌منزله یک برتری در جریان مبارزات انتخاباتی پیشین به رخ رقبا می‌کشیده و به‌علاوه به‌کرات دولت خود را دولت راست‌گویی و تدبیر معرفی می‌کرده، حالا آشکار شده که نه‌تنها دعاوی عمده و بزرگش دربارهٔ برچیده‌شدن تحریم‌ها^{۱۹}، به رسمیت شناخته‌شدن حق غنی‌سازی، و رفع سایهٔ شوم جنگ از سر ملت ایران^{۲۰}، هر سه دروغ بین و آشکار است که ایشان سال‌های سال *پیش‌از* اخذ دکتری از دانشگاهی بسیار ناشناخته و غریب و جدیدالتأسیس، خود را از ابتدای انقلاب به‌دروغ دکتر معرفی می‌کرده است و از مزایای آن هم بهره‌مند می‌شده است. قوزبالاقوز جدید اینکه اینک آشکار شده که بخش‌های قابل‌توجه همین رسالهٔ دکتری بعدها اخذ شده هم با تدابیر ظریف، و بعضاً نه‌چندان پیچیده و پوشیده، از چندین کتاب دیگر سرقت شده است.

پردهٔ سوم: مصیبت عظیم

مصیبت عظیم اینک این است که شخصی با سوابقی از جعل عنوان و برخورداری از مزایای آن، دروغ‌های سیاسی بزرگ دربارهٔ نتایج مذاکراتی این چنین سهمگین و پردلالت با مصمم‌ترین و پرقدردن‌ترین دشمن استقلال و حاکمیت و عزت و اقتدار ملی ما، اینک توسط شورایی که اصلی‌ترین کارویژه‌اش نگهداری از تأثیرگذارترین نهادهای حکومتی است از طریق ممانعت از ورود افراد جاعل و عوام‌فریب و دروغ‌گو به آن نهادها، چنین شخصی را واجد صلاحیت ریاست‌جمهوری دانسته است. شخصی که متواتراً گفته می‌شود علاوه بر ریخت‌وپاش‌های بی‌سابقه در نهاد ریاست‌جمهوری، بازگذاشتن دست برخی از خویشان و دوستان در غارت بیت‌المال، اساساً رسالهٔ دکتری‌اش مخدوش و حاوی بسیاری از عبارات مسروقه از آثار دیگران است.

پردهٔ چهارم: مصیبت اعظم

این مصیبت از همه بزرگ‌تر و درعین حال دردناک‌تر و فجیع‌تر است: هیچ‌یک از نهادهای حکومتی نظارتی و غیر نظارتی، از جمله همان شورای مقتدر و بسیار مهم که کار اصلی‌اش نگهداری از نهادهای

^{۱۹} برای شواهد و قرائن دال بر عدم رفع تحریم‌ها و نیز عدم شناسایی حق غنی‌سازی، رجوع کنید به کتاب *انحلال انقلاب در نظام استکباری* (قم، انتشارات شهید کاظمی، ۱۳۹۶)، از همین قلم.

^{۲۰} و برای شواهد مقنع برای عدم رفع سایهٔ شوم جنگ و بلکه گسترش بسیار سایهٔ شوم جنگ بر سر ملت ایران، رجوع کنید به مقالهٔ چگونه برجام سایهٔ شوم جنگ را رفع کرد! از همین قلم (اردیبهشت ۱۳۹۶)

بالادستی حکومت است، حاضر نیستند با وجود شواهد عدیده موجود، موضوع را حتی در دستور کار بررسی، اعلام نظر، و اقدام مقتضی قرار دهند.

- در کمال درد و رنج باید اذعان کنم که در بسیاری از همان کشورهای که ما به حق آنها را مستکبر و استیلاطلب و غارتگر و ناقض حریم و حقوق سایر ملت‌های ضعیف‌تر می‌دانیم، محال است رجلی با چنین سوابق بین و درخشانی از تزویر و تبهکاری و دروغ بتواند بگریزد و مورد عزل و بی‌حیثیتی و محاکمه قرار نگیرد.

- به همین میزان مصیبت‌بارتر اینکه، هیچ‌یک از جناح‌های سیاسی قدرتمند درون حاکمیت هم هیچ موضع‌گیری یا مطالبه‌ای جهت تجدیدنظر در صلاحیت چنین رجلی را نمی‌کنند.

- به‌راستی همه جناح‌های سیاسی مجاز، با همراهی و سکوت در قبال چنین رجلی چه پیامی به ملت ایران می‌دهند و به‌ویژه به جوانانی که در آستانه ورود به عرصه سیاست هستند چه درسی می‌دهند؟ آیا آنها می‌خواهند بگویند در عرصه سیاست ایران هیچ میزان و هدفی بالاتر از کسب قدرت و حفظ قدرت، آن هم به هر قیمتی، وجود ندارد؟

- آیا جناح‌های سیاسی با سکوت خود در قبال چنین تزویرها و تبهکاری‌ها می‌خواهند با زبان بی‌زبانی بگویند "سیاست نه فقط پدر و مادر ندارد که جدّ و آبائش هم یک عده تبهکارِ عوام‌فریب و گانگستر هستند؟" و بلکه بیش‌تر: "سیاست حرام‌زاده یا عروس هزار دامادی است که ما رجال سیاسی هر روزه با آن نرد عشق می‌بازیم تا قدری بر قدرت و ثروت خود بیفزاییم"، به‌رغم توسل لاینقطع به بهترین فضایل، و به بهترین اسوه‌های ایمان و هدایت و تقوی؟

- آیا روشن است که **شورای نگهبان** روی هم‌رفته با این قبیل تشخیص صلاحیت‌ها به عموم مردم و خصوصاً به جوانان غیور شفیق آزاده غیر جناحی بلاکش انقلاب چه درسی می‌دهد؟

- آیا نهادهای حکومتی می‌خواهند به این جوانان شفیق بصیر بگویند: مهم نیست چه کسی با چه میزان "زوروروتزویر" و دست‌های آلوده و سوابق جعل و سرقت و دروغ و رانت‌خواری و چپاولگری به وکالت یا وزارت یا ریاست و حتی نیز رهبری²¹ برسد؛ مهم اما این است که همه اینها به آرامی و بی‌سروصدا و بی‌تلاطم صورت گیرد تا ملت کماکان صلوات بفرستد و تکبیر بگوید و در راهپیمایی‌های سالانه شرکت

²¹ آری! رهبری! ریاست محترم جمهوری، جناب آقای روحانی، ضمناً عضو مجلس خبرگان رهبری هم هستند و باتوجه به بده‌بستان‌های رایج‌شده و سن‌وسال و تجربه ریاست جمهوری، آیا رهبری وی خیلی بعید به نظر می‌آید؟؟؟

کند و پای صندوق‌های رأی هم بیاید تا مبدا مستکبران متجاوز بپندارند که مردم با آنها نیستند؟ آیا این است منطق تصمیم‌گیری‌های کلان حکومتی در قبال بی‌عدالتی‌ها و چپاول بیت‌المال، و منطق تشخیص صلاحیت‌ها و صالحان و اصلحان؟

- وای بر ما! وای بر ما! شرم بر ما! شرم بر ما! ما داریم کجا می‌رویم؟

- آیا نباید از خود سؤال کنیم که: ما به‌راستی برای چنین رویه‌ها و چنین منطقی انقلاب کرده‌ایم؟

- آیا به‌راستی می‌توانیم در کتاب‌الله الحکیم، و سیره امامان ایمان و هدی و فرقان قرائن و شواهدی بر چنین رویه‌ها و چنین منطقی بیابیم؟

- آیا روشن نیست که چند صباح دیگر، از اعتقاد عموم مردم به **کتاب‌الله** و عترت رسول‌الله چه می‌ماند؟

- به فرض که در جایی **منصور نظری** را بی‌رحمانه ضرب و شتم کنیم و به زندان بیفکنیم و در جای دیگری هم سید میثم صفائیان را و در جاهای دیگر هم امثال این ظلوم جهول کفور را با تدابیری از این آرمان‌طلبی‌ها و عدالت‌خواهی‌ها دهان‌دوخته و دل‌سرد و بل‌دل‌مرده کنیم، آیا نباید از خود سؤال کنیم که: کاروان حکمرانی با این شیوه‌ها و با این قبیل مصلحت‌اندیشی‌ها و رویه‌ها چند صباح دیگر پایدار خواهد ماند؟

- به فرض که کاروان حکمرانی ما تا صبح قیامت هم پایدار بماند و کمترین تموجی در آب آرام و سرشار از امنیت حوض‌های دنیوی ما ایجاد نکند! آیا در این صورت ما نسبتی با شیوه حکمرانی امیرالمؤمنین (علیه السلام) داریم؟ و آیا در حاق قلوب خود، می‌توانیم با این حجم از حق‌کشی و بی‌عدالتی و تعدی به حق‌الناس مواجهه با آن "حقیقتی بر گونه اساطیر" را در "یوم یقوم الحساب" تصور کنیم؟ و لاجول و لاقوه الا بالله العلی‌العظیم.

﴿وَلَتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

﴿حَسْبُ اللَّهِ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾ «نِعْمَ الْمَوْلَى وَنِعْمَ النَّصِيرُ»

[۱۳]

انتخاب میان دو نامزد!^{۲۲}

چندین هفته است که دوستان و برادران و خواهران عموماً جوانم حضوری و غیر حضوری از بنده سؤال می‌کنند: به کی می‌خواهید رأی بدهید؟ و من فقط نگاهشان کرده‌ام و در مواردی گفته‌ام ان شاء الله اعلام خواهم کرد. اگر از دو تن از نامزدها که شورای نگهبان از باب تیمن و تبرک رخصت داده است بگذریم، می‌ماند چهار تن، که از آنها دو تن نیز اعلام انصراف کرده‌اند. می‌ماند دو نامزد اصلی.

از طرفی با نامزدی مواجه هستم که صادقانه و صریح بگویم: هیچ اعتقادی به مهم‌ترین آرمان‌ها و اهداف انقلاب ندارد: استقلال و حاکمیت ملی، آزادی‌های گران‌بهای سیاسی، عدالت، پاک‌دستی مسئولان، مساوات در برخورداری بدون تبعیض از امکانات و مواهب اجتماعی-اقتصادی و سیاسی حکومتی، مساوات در قانون و نیز مساوات در مقابل اجرای قانون، عدم تعدی و تجاوز به بیت‌المال، و عدم پنهان‌کاری‌های رسانه‌ای سیاست‌های مأخوذ و اعمال‌شده. نامزدی که نه تنها هیچ اعتقادی به این ارزش‌های متعالی مورد قبول بسیاری از جوامع معاصر ندارد که به سهولت دروغ می‌گوید و با تمام قوا و اخذ تدابیر و نیرنگ‌های گونه‌گون در جهت تضعیف و تحقیر مکارانه آنها گام برداشته است و بعضاً اعلام می‌کند در صورت انتخاب، گام‌های مؤثرتر و آشکارتری را برخواهد داشت. به سه نمونه بزرگ در اینجا اکتفا می‌کنم. نمونه اول: نه تنها نظام تحریم‌ها ابداً رفع نشده که امواج تحریم‌ها از ۱۴ دی‌ماه (۳ ژانویه ۲۰۱۷) چنان توفنده و پی‌درپی روبه‌افزایش است که بنده مانده‌ام از کجا و چگونه باید آنها را به اطلاع هم‌وطنان مظلومم برسانم. در این فرصت بدین مقدار بسنده کنم که حجم تحریم‌های طرح و بعضاً تصویب‌شده در **کنگره آمریکا** نسبت به سال‌هایی که با عزت و اقتدار تمام مشغول پیشرفت‌های افتخارآفرین در صنعت هسته‌ای بودیم **بی‌سابقه** است. و جالب اینکه حتی یک نفر هم در **دولت آمریکا** و در میان اعضای قدرتمند **کنگره** پیدا نمی‌شود که با این حجم گسترده از تحریم‌ها مخالف باشد. و جالب‌تر اینکه این سلسله لاینقطع از تحریم‌های جدید نه از سوی **رسانه شبه‌ملی** و نه جراید زنجیره‌ای مورد کمترین طرح و بحثی هم قرار نمی‌گیرد و به مردم اطلاع‌رسانی ساده هم نمی‌شود. باین‌وصف، این نامزد توی چشمان ملت ایران خیره نگاه می‌کند و می‌گوید: «تحریم‌ها را برداشتیم».

^{۲۲} یادداشت منتشره در کانال، یک روز قبل از انتخابات ریاست‌جمهوری اردیبهشت ۱۳۹۶.

نمونه دوم: همان‌طور که در مقاله کوتاه خود «چگونه برجام سایه شوم جنگ را رفع کرد؟»²³ مستند کرده‌ام امروزه هیچ‌یک از اعضای کاخ سفید و اعضای ذی‌نفوذ کنگره از تشدید ایران‌هراسی و کوبیدن علنی بر طبل جنگ کمترین واهمه یا تحفظی ندارند. آنگاه همین نامزد در کمال خونسردی، صریح و علنی می‌گوید: «سایه شوم جنگ را برداشتیم». درحالی‌که این فقط یک دروغ ساده نیست بلکه دروغی مضاعف است زیرا نه تنها برجام سایه شوم جنگ را رفع نکرده که به واسطه سیاست سازش و ذلت همین نامزد، امروزه مقامات کاخ سفید و قدرتمندان کنگره در این امر بسیار جسورتر و گستاخ‌تر شده‌اند.

نمونه سوم: امروزه نه تنها انواعی از تجار و پیشه‌وران خرد و کلان از رکودی بی‌سابقه در تجربه شغلی خود می‌نالند، که به زحمت می‌توان اقتصاددانی را یافت که از رفع رکود و پیدایش رشد صحبت کنند. باین‌وصف، همین نامزد علی‌الدوام از رشد هفت‌هشت درصدی سخن می‌گوید.

گذشته از موارد فوق، این نامزد به طور مشخص نه تنها هیچ برنامه‌ای برای مبارزه با مفاسد اقتصادی و مالی ندارد که حتی هیچ‌گونه حساسیتی هم نسبت به تعدی و تجاوز به بیت‌المال ندارد. و این در حالی است که سنت دیرپای میهن ما این است که عموم افرادی که پشت میزی قرار می‌گیرند، ولو مدیریت یک مدرسه کوچک باشد، به علت عدم وجود دستگاه‌های نظارتی جدی و قاطع تمایل به نوعی از حیف‌ومیل و بلکه تجاوز به بیت‌المال پیدا می‌کنند. این عارضه قدیمی و قدرتمند از قرن‌های گذشته چنان لطامت و صدمات جدی به اعتماد و همبستگی ملی زده است که امروزه عزم بر ریشه‌کن کردن آن تحت عنوان عدالت‌طلبی، یکی از مهم‌ترین و ضروری‌ترین آرمان‌های جامعه ما شده است.

از طرفی دیگر با نامزدی مواجه هستم که سال‌های مدید در مسندهای مهم قوه قضائیه قرار داشته است. شخصیتی که بنده در آن سال‌ها از نقش مؤثر و آشکار ایشان در مبارزه با مفاسد اقتصادی هیچ نشنیده‌ام. و به علاوه تا پیش از انتخابات جاری هیچگاه نشنیده‌ام که اظهارنظری درباره مفاسد اقتصادی و لزوم مبارزه با آن کرده باشند. اما اذعان کنم که در این سالیان متمادی حتی یک‌بار هم نشنیده‌ام و یا خوانده‌ام که وی به بیت‌المال تجاوز کرده باشد و یا به نفع فردی در چنین چپاول و غارتی مشارکت کرده باشد. باتوجه به اینکه بنده تعدی و تجاوز به بیت‌المال را امری مرسوم در میان عموم رجال سیاسی و عموم مسئولان حکومتی می‌دانم و لذا مبارزه با آن را از جمله مهم‌ترین آرمان‌های انقلاب و از حیاتی‌ترین عوامل دوام و استمرار انقلاب می‌دانم این نشنیدن‌ها در طی سالیان متمادی برایم بسیار ناگوار و منفی به حساب می‌آید. باین‌وصف می‌خواهم در ذیل پاره‌ای ملاحظات و عوامل را ذکر کنم که چرا باین‌وصف می‌خواهم

²³ در کتاب: سعید زیباکلام (۱۳۹۴) *انحلال انقلاب در نظام استکباری* (قم، انتشارات شهید کاظمی).

به‌عوض رأی سفید، به این نامزد رأی بدهم اگر چه روشن است که نه از سر طیب خاطر و رضایتمندی مثبت قلبی.

اولین ملاحظه این است که نامزد نخستین در حوزه حفظ استقلال و حاکمیت ملی سابقه فاجعه‌باری از خود به‌جای گذاشته است و در جهت سراب رفع تحریم‌ها حاضر است به‌تدریج از تمام دستاوردهای انقلاب دست بشوید و ایران را به سال ۵۵ و ۵۶ بازگرداند. نامزد نخستین نه‌تنها کمترین عزمی برای مبارزه با مفاسد اقتصادی ندارد که اساساً این موضوع برایش بی‌اهمیت است. افزون بر این، اساساً داشتن یا نداشتن استقلال سیاسی و استقلال اقتصادی و نیز استقلال فرهنگی هم برایش علی‌السویه است. درحالی‌که در مورد نامزد اول این ویژگی‌ها جای تردید ندارد و برایم همچون روز روشن است که در صورت انتخاب ابعاد مختلف استقلال ایران چقدر فاجعه‌بارتر صدمات جدی خواهد خورد و اختلافات عمده طبقاتی و رانت‌خواری‌ها افزایش چشمگیر خواهد یافت، در مورد نامزد دوم به همین میزان در هر زمینه نگران نیستم. اما چرا؟ اگر چه می‌دانم عده زیادی از این سخن بنده به‌شدت مکدر و بل معترض خواهند شد اما باید صادقانه اعتراف کنم که این حمایت برخی شخصیت‌ها از نامزد دوم است که قدری دلگرم‌کننده است. بی‌پرده بگویم: حمایت دکتر سعید جلیلی، دکتر پرویز داودی و دکتر مسعود میرکاظمی و امثال آنها برایم بسیار مهم‌تر و تعیین‌کننده‌تر از همه اظهارات نحیف و غیر قاطعی است که این نامزد درباره مبارزه با مفسدان و مفاسد اقتصادی گفته است. باز هم صریح‌تر: این رجال را بنده نه‌تنها پاک‌دست می‌دانم بلکه در مورد جلیلی معتقدم او نسبت به مبارزه علیه مفاسد اقتصادی و هم نیز نسبت به استقلال سیاسی و اقتصادی و فرهنگی کشور بسیار انگیزه‌مند، ثابت‌قدم، جدی و پیگیر است و با **احدالناسی در این زمینه‌ها بده‌وبستان نخواهد کرد**. بنده این امید را در دل می‌پرورانم که در صورت انتخاب این نامزد، این چند تن جایگاه مهمی در کابینه خواهند داشت و به‌ویژه جلیلی در جایگاه معاون اولی تأثیر به‌سزایی در مبارزه با مفاسد و مفسدان اقتصادی خواهد داشت. واقعیت امر این است که حمایت این قبیل رجال و آن امید است که بنده را به سمت رأی‌دادن به نامزد دوم سوق می‌دهد.

﴿وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتْبَعَ الْهُدٰی﴾

[۱۴]

ما بچه‌های انقلاب، کی می‌خواهیم بزرگ بشیم؟

- باید آقا بگویند: بچه‌ها وضع برخی یا بسیاری از دستگاه‌ها و نهادهای مرکزی و محوری نظام دچار اختلال شده، فشل و منحرف شده‌اند؟

- باید آقا بگویند: کدام یک از نهادهای محوری فشل و منحرف شده‌اند؟

- که باید برخیزید و انحراف‌ها و اختلال‌ها را بشناسید و نسبت به آنها اعتراض کنید؟

- و تا حصول نتیجه از پای ننشینید؟

- باید آقا بگویند: کدام سیاست‌ها و رویه‌ها مفسده‌آمیزند و یادآور شیوه‌های شاهنشاهی؟

- باید آقا بگویند که: بچه‌های انقلاب! فریب ظواهر و ریش و پشم‌ها و آیات و روایات‌خواندن‌ها و یقه‌گردها و یقه‌گردشده‌ها را نخورید؟

- باید آقا بگویند که: بچه‌ها! آرمان‌های بلند و افتخارآفرین انقلاب دچار مکر مکاران معاویه‌صفت و حيله‌گری‌های عمروعاص‌های خزیده درون نظام شده است؟

- به‌راستی بچه‌ها! ما باید بنشینیم تا آقا حکم "آتش‌به‌اختیار" بدهد؟ یعنی، ما این قدر ...؟

- بچه‌ها! یادتان می‌آید برخی از ماها از ۳ آذر ۹۲، و پس از نهایی‌شدن **ننگین‌نامه ژنو**، مدام بر طبل "آتش‌به‌اختیار" می‌کوبیدیم و می‌گفتیم ما باید به وظیفه امر به معروف و نهی از منکر خود عمل کنیم و آقا هم وظایف خود را دارد و ما نباید وظیفه بر دوش آقا بگذاریم؟

- بچه‌ها! یادتان می‌آید برخی از ماها سه چهار سال پیش می‌گفتیم از اصول سیاست خارجی دولت تدبیر و راست‌گویی، یکی اعتمادسازی افرنگیان است و دیگری اعتمادکردن به آمریکاییان و سومی دروغ‌گفتن به نظام و ملت درباره حق غنی‌سازی و رفع نظام تحریم‌ها؟

- بچه‌ها! می‌بینید آقا به تدریج و با زبان ویژه خود همان اصول سیاست خارجی را، با قدری محبت و غمض عین بزرگوارانه نسبت به دین‌داری سرداران دیپلماسی، اظهار می‌کنند؟

- بچه‌ها! هیچ از خود سؤال کرده‌اید که سردارانی چون همت و باکری و خرازی و باقری و جهان‌آرا و علم‌الهدی و رستگار و بروجردی و امثال آنها در عرصه درگیری‌های آن زمان مدام معطل می‌نشستند تا ارتشبدان و سپهبدان و سرلشکران به ایشان بگویند کی بنشینند و کی برخیزند؟ و تازه عرصه جنگ سخت نظامی کجا و جنگ نرم سیاسی کجا؟

- بچه‌ها! آنها پس از آنچه که لاجرم باید در ستاد برنامه‌ریزی می‌شد دیگر پس از شروع عملیات دیگر خود بودند و خدای خود. و چنین شد که توانستند امیران و تیمساران عراقی دوره‌دیده دارای تجربه بیش از سن آنها را نه فقط زمین‌گیر، که در موارد عدیده‌ای شکست دهند.

- بچه‌ها! چند سال است که می‌گویم و اینک تأکید مجدد می‌کنم که در وسط خانه انقلاب آتش ویرانگر خانمان‌سوزی افتاده. تو را به غیرت و همت آن سرداران راستین رشید سوگند! ننشینید و نگویید آقا باید بگوید آتش یعنی کی و کجا. ما صغیریم و اطلاعات و اشرافمان ناقص!

- بچه‌ها! برای بزرگ‌ورشیدشدن، هیچگاه و هیچ‌جا نیازی به اذن و رخصت این‌وآن نیست. رخصت را از عمق قلوب پاک و غیرتمند و جوانمرد خود بگیرید. اگر بخواهیم امر به معروف و نهی از منکر را منوط به اجازه از بزرگان کنیم پس با این آیه از قرآن چه کنیم: «قُلْ إِنَّمَا أَعْطِيكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْرِئًا مُتَّفَعِينَ». اصلاً با آیات امر به معروف و نهی از منکر چه کنیم؟

- بچه‌ها! بیاییم دست در دست هم افتان‌وخیزان سیر رشد سیاسی را بپیماییم و رشادت را در کوره سیاست‌ورزی بیابیم و مپنداریم که برخی هستند که همه کارها و تحلیل‌ها و تبیین‌ها و بصیرت‌های رشید و صحیح و حقیقی را در آستین دارند و در زمان و شرایط مناسب مقتضی آنها را بیرون می‌نهند.

- بچه‌ها! بیاییم یاد بگیریم که عرصه سیاست برای همه ما بندگان خدا عرصه‌ای پرافت‌وخیز است و هیچ ضابطه الگوریتمی‌ای ندارد و هیچ‌کس هم به مخزنی از بضائر و حقایق قدسی // الهی دسترسی ندارد. آن که خواهد داشت خود خواهد گفت که من چنین دسترسی و قدرتی دارم.

- بچه‌ها! دیگر وقت آن است که با هم بزرگ شویم. و مگر بزرگان خود روزی بچه نبوده‌اند؟ و مگر در همین روزگار خود نمی‌بینیم بزرگان مثل آب‌خوردن اشتباه می‌کنند و برخی‌شان هم مثل آب‌خوردن دروغ می‌گویند و مثل آب‌خوردن هم وعده‌های سرخرمن دروغین می‌دهند و تو روز روشن به دشمن خیز برداشته گرا می‌دهند و نقش ستون پنجم دشمن را ایفا می‌کنند؟

- بچه‌ها! راستی شماها ستون پنجم دشمن را نمی‌بینید؟ بالاغیرتاً قدری در اندیشکده‌های بروکینگز و هوور و وودرو ویلسون و شورای آتلانتیک و مؤسسه واشنگتن و شورای روابط خارجی و چتم هاوس و بنیاد هریتیج و نیز در سیل تحریم‌های جدید از ابتدای ژانویه سال ۲۰۱۷ و واکنش‌های تشویق‌کننده دولت غور و خوض کنید تا شفاف‌شفاف ببینید داریم کجا می‌رویم و پس از باتلاق ژنو-لوزان-برجام، که نه از آن راه پیش داریم و نه پس، سر از کدام باتلاق‌های دیگر درخواهیم آورد.

- بچه‌ها! فقط یک نهاد نیست که سخت دچار اختلال و بلکه مشغول انحلال انقلاب در نظام استکباری است که اگر نیک بنگریم **مجلس شورایی** که قرار بود میزان باشد امروزه آئینه تمام‌نمای فساد و رانت‌بازی‌ها و رانت‌خواری‌ها در عرصه سیاست است.

- بچه‌ها! راستی یادتان می‌آید پس از هفته‌ها بحث‌وبررسی در **کمیسیون برجام**، ناگهان و به طرفه‌العینی لاشخور شوم تاریخ دیپلماسی ایران (**برجام**) ظرف فقط ۲۰ دقیقه و بدون هیچ بحثی شعبده‌بازانه از آستین سیاستمدار طراز اول نظام تبدیل به طاووس رعنائی شد؟

- بچه‌ها! هیچ تابه‌حال فکر کرده‌اید رجال سیاسی رقیب و خصیم ما به‌ویژه در **آمریکا و اتحادیه اروپا** پس از این شعبده‌بازی بی‌نظیر تاریخ ایران — آری! دست‌کم تاریخ معاصر ایران — درباره عرصه سیاست و سیاست‌ورزی ما ایرانیان چه فکر می‌کنند؟

- بچه‌های عزیزم! یادتان باشد اگر امروز من و شما نسبت به مذاکرات هسته‌ای و جام ایران‌نمای آن کوتاهی کنیم **برجام‌های ۲ و ۳** را هم تناول خواهیم شد. آری! به مدد **صداوسیما**ی 'هندوانه' و رسانه‌ها و جراید سازش‌کار خورانده و یا چپانده خواهیم شد.

- بچه‌های عزیزم! ما باید بدانیم که در مذاکرات دین‌دارانه و طراز اول **چمران و همت و باکری‌های** دیپلماسی چه گذشته و چه حاصل کرده‌ایم که امروزه همان **کنگره تصویب‌کننده برجام**، مسلسل‌وار تحریم پشت تحریم تصویب می‌کند. باید بدانیم سیاست خارجی **دولت تدبیر** چگونه است که امروزه روز ولیعهد دربار **سعودی** بی‌پرده و علنی سخن از تنبیه و مجازات ایران می‌گوید. باید بدانیم چگونه سیاست خارجی‌ای داریم که یکی دو روز قبل از خون‌ریزی تروریست‌های پرورش‌یافته سعودی‌ها و حمایت‌شده آمریکاییان، وزیر خارجه **سعودی** بی‌هیچ پروایی و صریحاً از داخل کردن جنگ و درگیری به درون ایران سخن می‌گوید.

- بچه‌های عزیزم! بدانید که چهار سال است **دولت تدبیر و عقلانیت** علی‌الدوام از تنش‌زدایی در رابطه با کشورهای تنش‌زا و بلکه زورگوی خودکامه سخن می‌گوید و در عمل هم از این سیاست پیروی کرده و کماکان خواهد کرد.

- عزیزانم! وقت آن نرسیده که **مجلس**ی که این سیاست خارجی و این وزیر سیاست خارجی را تأیید می‌کند مورد استیضاح موشکافانه قرار بدهیم؟

- عزیزانم! وقت آن نرسیده که دریابیم نمایندگان با چه ترفندهایی و با قایم‌شدن پشت کدام مراجع و شخصیت‌های ملی و مردمی رأی می‌آورند؟ و چگونه وام‌داری خود را پس از رأی آوردن ادا می‌کنند؟

- بچه‌های عزیزم! من و امثال من، هر 'گلی' توانستیم به سر میهن عزیز بزنیم زده‌ایم و به اواخر خط زندگی‌مان نزدیک می‌شویم! شما از تجارب ما و نسل ما عبرت بگیرید. برای فهم هر چه عمیق‌تر چگونگی عفونی‌شدن **مجلس**ی که قرار بود میزان باشد و نگهبان منافع ملی، به شبکه‌های قدرت در جامعه بپردازید که در این بازی مزورانه بی‌سروصدا ایفای نقش می‌کنند و لحظه‌ای از بازشناسی آن شبکه‌ها غفلت نکنید.

- فرزندان عزیزم! از ظواهر و تنزه‌طلبی‌ها و تقدس‌مآبی‌های مزورانه عبور کنید و دادوستدهای اصحاب قدرت و ثروت، همان حاکمان و عالمان و تاجران قدرت‌باز بی‌دردِ مرفه متملق و متملق‌پرور ظاهرالصلاح را زیر ذره‌بین ببرید. احتمالاً وصلت‌های تودرتوی این اصحاب سر نخ‌های مفیدی در اختیارتان خواهد گذاشت. نگران نباشید! شاخ درنمی‌آورد! لیکن ایمان دارم آن بصیرت‌ها و آن بیداری‌های بسیار دردناک گام بلندی و درس‌های عبرت‌گران‌بهایی خواهد شد برای حفظ و اعتلای آرمان‌های متعالی انقلاب میهنمان و زیستنمان و وجودمان و حیثیت و کرامت انسانی‌مان.

- عزیزانم! به عون و لطف و کرم الهی، اگر عمری باشد و این جسم نحیفِ ضعیفم رخصت دهد ماجرای بمباران لاینقطع تحریم‌های جدید را و دروغ‌های لاینقطع راست‌گویان دربارهٔ رفع تحریم‌ها را، و خواب‌هایی که تیم جدید هوشمند و مؤدب در **کاخ سفید** دیده‌اند و چگونه سرداران شجاع و امین و غیور و دین‌دار تعبیر آن خواب‌ها را تمهید و تدبیر خواهند کرد روایت خواهیم کرد.

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

سحرگهان شب قدر

چهارشنبه، ۲۴ خرداد ۱۳۹۶

[۱۵]

مطالبات رهبری در خصوص وضعیت دانشگاه‌ها^{۲۴}

ارزیابی جناب‌عالی از تحقق مطالبات رهبری که طی سال‌های اخیر با دانشگاهیان مطرح فرموده‌اند چیست؟

صریح و صادقانه بگویم از ده مورد از اهم مطالبات حضرت آقا، به‌استثنای ردیف‌های هفتم (تهیه و اجرای سند آمایش آموزش عالی) و دهم (افزایش سهم بودجه پژوهش) که اطلاعی ندارم، گمان نمی‌کنم حتی اهمیتی هم برای تحقق آن مطالبات صورت گرفته باشد. بیفزایم که مورد سوم (حذف برنامه‌های ضد فرهنگی) ابهام فوق‌العاده‌ای دارد: واژه «ضد فرهنگی» باید قدری تحدید و ترسیم شود، هم مفهوماً و هم مصداقاً.

وضعیت پیشرفت علمی کشور در سال‌های اخیر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ چه راهکارهایی برای بهبود این وضعیت پیشنهاد می‌دهید؟ آیا اهداف کنونی آموزش عالی با سیاست‌های کلی علم و فناوری تطبیق دارد؟

اگر مراد از مفهوم «پیشرفت علمی» کشور، انتشار مقالات در مجلات تخصصی علمی-پژوهشی داخلی و خارجی باشد می‌توان آن را به طور دقیق آمارگیری کرد و در مقایسه با سنوات گذشته پیشرفت یا عدم آن را نتیجه گرفت. اما اگر مراد از «پیشرفت علمی» معطوف‌شدن هر چه بیشتر و دقیق‌تر پژوهش‌ها در هر پنج عرصه علوم انسانی، علوم اجتماعی، علوم طبیعی، مهندسی، و پزشکی به معضلات و حاجات و آلام جامعه خود بدانیم آنگاه باید اذعان کرد که در دو عرصه پایه‌ای انسانی و اجتماعی کمترین پیشرفتی صورت نگرفته است: دانشگاه‌های مرسوم و نیز دانشگاه‌های جدیدالولاده نوع حوزوی عموماً در مسیرها و منازل علوم انسانی-اجتماعی غربی سیر می‌کنند. در مورد علوم طبیعی، همان که به‌غلط علوم پایه خوانده می‌شود، یقیناً پژوهش‌ها معطوف به بینش‌ها و آمال و آرمان‌های خودی نیستند: در این عرصه ما به طور کامل در چارچوب نگرش‌ها و بینش‌های افرنگیان حرکت می‌کنیم. در عرصه پزشکی نیز، پژوهش‌های ما

^{۲۴} این مصاحبه از سوی معاونت فرهنگی بیت رهبری در تاریخ ۱۳۹۶/۰۳/۲۴ برای بهره‌برداری آقا در دیدار ماه مبارک رمضان ایشان با استادان دانشگاه انجام شده است.

تقریباً به طور کامل در چارچوب پزشکی مدرن صورت می‌گیرد. یعنی، **نوع نگاهمان** به بیماری و سلامتی و به درمان آن‌ها عموماً و نه کاملاً غربی است.

در عرصه فنی-مهندسی نیز وضع پژوهش‌های ما تفاوت عمده‌ای با پژوهش‌ها در عرصه پزشکی ندارد: رویکردها و بینش‌ها، مسائل و مفاهیم و نظریات عموماً غربی‌اند و از زمینه و بستر خودی اخذ و استخراج نشده‌اند. البته آنچه به‌حسب ظواهر قرائن می‌توان گفت این است که در حوزه‌های انگشت‌شماری در فناوری توانسته‌ایم پژوهش‌های نوآورانه اما کماکان در مسیرهای افرنگیان برداریم، همچون نانو و سلول‌های بنیادین.

به‌اختصار تمام، برای **تغییر** این وضعیت و نه **بهبود** این وضعیت، ما نیازمند یک “تعویض پارادایمی” هستیم. به‌ویژه در علوم **پایه** انسانی-اجتماعی که بارزترین ارزش‌ها و بینش‌های میراث فرهنگی ما باید بیش و پیش از سایر عرصه‌ها در آنجا متجلی شود ما نیازمند تغییرات بنیانی ارزشی-بینشی هستیم. پارادایم جایگزین باید به‌گونه‌ای باشد که بدون کمترین التزام و اجبار و دستورالعمل‌ها و بخشنامه‌های بالادستی، به طور طبیعی نهادینه‌شده باشد. همان‌گونه که پژوهش‌ها و آموزش‌ها در دانشگاه‌های غربی عموماً معطوف به ارزش‌ها و بینش‌ها و مسائل و حاجات و آمال فرهنگ و تمدن غربی است.

اما جای طرح ظرایف و دقایق چگونگی این تحول و دگردیسی اینجا نیست و نیاز به فرصت فراخی دارد.

موضوع تحول در علوم انسانی تا چه حد موردتوجه قرار گرفته است؟ موانع و راهکارهای پیشنهادی را مشخص فرمایید.

اگر به نحو ناشناخته و بی‌تابلو، افکارسنجی‌ای در میان یک جامعه آماری هزارنفری از استادان دانشگاه انجام شود، آنگاه ابداً جای تعجب نخواهد بود اگر آشکار شود که اکثریت قاطبه آن هزار نفر هیچ احساسی یا فکری درباره “تحول علوم انسانی” ندارند. می‌ماند عده بسیار خیلی که به‌احتمال زیاد با دفتري روی‌هم‌رفته ناشناخته در ذیل **شورای عالی انقلاب فرهنگی** مرتبط هستند. نه فقط در میان استادان دانشگاهی که در میان دانشجویان هر سه مقطع، “تحول علوم انسانی” موضوعی عموماً ناشناخته و مایه تحیر و در بسیاری از مواقع مایه اعتراض است. به‌اختصار تمام، موضوع “تحول در علوم انسانی” در میان دانشگاهیان موضوعی روی‌هم‌رفته مهجور و مغفول و بعضاً مطعون است.

دربارهٔ موانع و راهکارهای پیشنهادی، در اینجا تنها به یک راهکار راهبردی سلبی اشاره می‌کنم زیرا هم پیش‌تر در مقالاتی (در کتاب‌های **خلاف جریان (یک)** و **خلاف جریان (دو)**) به برخی از موانع و راهکارها پرداخته‌ام و هم شکستن سیطرهٔ همه‌جانبهٔ علوم انسانی-اجتماعی غربی نیازمند برداشتن صدها گام ریزودرشت تدریجی و زمان‌بر است که در مواجهه موردی و موضعی می‌توان به آنها اندیشید و راه‌حل‌های موضعی ارائه کرد. و اما آن **راهبرد سلبی بزرگ: از صدور حکم یا بخشنامه یا فرمان یا ابلاغیهٔ حکومتی، ریاستی، وزارتی، و امثال آنها باید اکیداً اجتناب کرد**. باتوجه به فضای روی هم‌رفته تقابلی‌ای که عموماً در دانشگاه‌ها حاکم است این قبیل فرامین بیش از هر چیز ایجاد اکراه و بعضاً مقاومت می‌کند.

باتوجه به حوزه تخصصی جناب عالی، ارزیابی خود را از توجه نظام آموزش عالی به علوم پایه، پزشکی، زیستی، رشته‌های نوین بین‌رشته‌ای (NBIC) را بفرمایید.
راهکار مشخص شما برای بهبود چیست؟

اگر مبنای ارزیابی خود را بر توجه نظام مدیریتی آموزش عالی به علوم پایهٔ انسانی-اجتماعی بگذاریم آنگاه باید گفت بسیار بعید است نظام مدیریتی آموزش عالی توجه خاصی را در یک دههٔ گذشته به آن حوزه‌ها کرده باشد. البته اضافه کنم: گمان نمی‌کنم یک ارزیابی روی هم‌رفته دقیق میدانی در این زمینه کار دشواری باشد. می‌توان با تعیین کمیسیون تحقیق و تفحصی مرکب از تنی چند از اصحاب شجاع و نامرتب به باندها و رانت‌ها در آن حوزه‌ها، ارزیابی قابل اتکایی حاصل کرد.

میزان توجه به جذب و نقش‌آفرینی اساتید ارزشی و متدین و انقلابی در دانشگاه‌ها را چگونه ارزیابی می‌نمایید؟

این سؤال **واقعاً** مایهٔ شگفتی است! و مگر نمی‌دانیم در این قریب به چهل سال دانشگاهیان عموماً به کدام سمت و سوها سوق پیدا کرده‌اند؟ در حوزهٔ پایه و سرنوشت‌ساز علوم انسانی-اجتماعی، به‌ندرت می‌توان گروهی دانشگاهی سراغ کرد که داوطلب عضویت در آن گروه مورد غربال مواضع ارزشی انقلابی قرار نگیرد. از موارد بسیار نادر که بگذریم داوطلب عضویت برای عبور از غربال گروه، یا باید عموماً لائیک‌بودن و تلویحاً منتقد جدی و مبنایی‌بودن خود نسبت به انقلاب و نظام را بروز دهد و یا باید بعضاً بی‌تفاوتی بنیانی خود نسبت به عرصهٔ سیاست را پرچم خود کند و خود را شخصیتی کاملاً غیرسیاسی و غرق در نظریه‌ها و موضوعات آکادمیک جلوه دهد. در غیر این صورت تقریباً محال است استادی تعهدات ارزشی/دینی/انقلابی خود را بروز دهد و در گروهی جذب شود.

دو نکته مهم را بیفزاییم. نخست، این غربالگری بعضاً در سطح مدیریت دانشگاه‌ها و بعضاً در سطح مدیریت دانشکده‌ها و نیز گروه‌ها، و گاه در هر سه سطح صورت می‌گیرد. دوم اینکه اگر بحث را متمرکز بر حوزه پایه‌ای علوم انسانی-اجتماعی کردم به این معنا نیست که در سایر حوزه‌ها تساهلی نسبت به متعهدبودن استاد داوطلب وجود دارد. ابداً! لیکن در سایر حوزه‌ها حساسیت قدری کمتر وجود دارد. و این یعنی، اگر گروهی مهندسی احساس کنند داوطلبی دارای مواضع آشکار انقلابی است و دارای شخصیتی است که می‌تواند تأثیراتی بر دانشجویان بگذارد بسیار بعید است که وی را جذب کنند.

لازم است اضافه کنم اساتید ارزشی و متدین انقلابی انگشت‌شماری که برحسب تصادف و شرایط استثنایی به گروهی وارد شده‌اند نوعاً خود را در فضایی می‌یابند که یا مجبور می‌شوند تحت فشار تلویحی و خاموش رفتار عموم اساتید و نیز عموم دانشجویان، شخصیت اجتماعی-سیاسی انقلابی خود را مستور و مکتوم کنند و یا اگر فوق‌العاده شجاع و مقاوم باشند و مواضع خود را به تناسب بروز دهند به شدت مطرود و به حاشیه رفته خواهند گشت. آنچه کالبدشکافی کردم شامل گروه‌هایی نیز می‌شود که تمام یا اکثر اعضای آن متدین و مبادی احکام هستند.

یک مشاهده مهم و هشداردهنده دیگر اضافه کنم: هر چه می‌گذرد فضای فوق به نفع اساتید لائیک‌اندیش، غیرانقلابی، بی‌تفاوت به ارزش‌ها و آرمان‌های انقلاب، ضدانقلاب، و استکبارنواز، گسترده‌تر و آشکارتر می‌شود.

وضعیت دیپلماسی علم و فناوری را چگونه می‌بینید؟ با توجه به شرایط کشورهای

منطقه چه پیشنهادی به منظور بهره‌گیری از توانمندی‌های علمی و فناوری و

ظرفیت‌های خالی دانشگاه‌های کشور دارید؟

به نظرم بهره‌برداری از ظرفیت‌های دانشگاهی، اهداف متعددی را می‌تواند مد نظر داشته باشد. اگر اهداف درازمدت و کوتاه‌مدت را چکیده کنیم نهایتاً به دو دسته بزرگ فروکاسته می‌شوند: درآمدزایی، تأثیرگذاری فرهنگی-ارزشی. به اختصار تمام، هدف نخست می‌تواند چنانچه درست طراحی و مدیریت شود کامیاب از آب درآید. هدف دوم اما، در شرایط فعلی فضای فرهنگی-سیاسی دانشگاه‌ها نتیجه نامطلوبی به بار خواهد آورد.

با توجه به ظرفیت عظیم نیروی جوان، تحصیل کرده و مسلط بر دانش و فناوری،

چگونه می‌توان از این سرمایه در جهت تحقق شعار سال (اقتصاد مقاومتی، تولید

و اشتغال)، بهبود سطح زندگی مردم و اقتدار نظام استفاده نمود؟

اگر ظرفیت عظیم فعلی را چندبرابر هم کنیم باز هم نمی‌توان از آن در جهت تحقق شعار سال استفاده نمود! زیرا "استفاده کردن" موضوعی در فضاهای نظری و مابعدالطبیعی نیست. "استفاده کردن" از آن ظرفیت نیازمند فاعلان یا عاملانی است. و آن فاعلان/عاملان در درجهٔ نخست **قوة مجریه** و با کمی فاصله **قوة مقننه** و با فاصله‌ای بیشتر **قوة قضائیه** کشور است. با کمال تألم باید تصریح کنم نه دولت و نه مجلس هیچ‌کدام نه عزمی دارند که از آن ظرفیت استفاده کنند و نه برنامه‌ای دارند که چنین کنند و از اینها تأسفانگیزتر، هیچ‌کدام نمی‌خواهند چنین عزمی و برنامه‌ای داشته باشند! توصیه می‌کنم پیش از هر گونه قضاوتی دربارهٔ این تشخیص، سابقهٔ **دولت رانتهی-تجاری** موسوم به تدبیر و عقلانیت و ایضاً **مجلس کاملاً** همراه با این دولت را در چهار سال گذشته مرور کنیم. البته مجلس فعلی بیشتر از مجلس قبلی دچار بیماری مهلک زیرپا گذاشتن منافع ملی و آرمان‌های انقلابی است. متأسفانه این آرزوی خیرخواهانه را باید به گور ببریم که با دولت و مجلس فعلی بتوان از یک‌صدم ظرفیت موجود استفاده کرد. **باید این اصل راهبردی را نصب‌العین قرار دهیم که نمی‌توان با بهترین شیوه پند و موعظه، این دو نهاد تعیین‌کننده بی‌انگیزه فشل و فاسد و مفسد را انگیزه‌مند و توانا و سالم و مصلح کرد.** اگر این اصل مبنایی راهبردی غریب و شگفت به نظر می‌آید کافی است قدری عرصهٔ سیاست جوامع معاصر و نیز جوامع گذشتهٔ تمدن‌های مختلف را مورد بررسی و مطالعه قرار دهیم و سازوکار بهره‌برداری از امکانات و ظرفیت‌های آن جوامع را دقیق‌تر موشکافی کنیم.

سهم و نقش دانشگاهیان در مدیریت تحولات کشور به سمت اعتلا و پیشرفت را

چگونه ارزیابی می‌کنید برای تقویت این جایگاه چه پیشنهادی دارید؟

دانشگاهیان در امر اعتلا و پیشرفت کشور، بیشتر تابع عرصهٔ سیاست‌گذاری و اجرای سیاست‌ها هستند. باید این مشاهدهٔ مبنایی را به‌خوبی دریافت که دانشگاه و دانشگاهیان عمدتاً یک ظرفیت‌اند و نه یک کنشگر بالاصاله و مستقل. آری! البته سابقه و حال دانشگاهیان نشان می‌دهد که چنانچه آنها رجال سیاسی را فاسد و فریبکار ببینند در مقیاسی کلان دست به ایجاد فضای نارضایتی و اعتراضی خواهند زد. اما در مقیاس سیاست‌گذاری‌های ایجابی تحول‌آفرین نمی‌توانند ایفای نقش کنند. روشن است که این سخن شامل برخی دانشگاهیانی که خود پا به عرصهٔ سیاست می‌گذارند و عضو رانتهی از رانتهای موجود می‌شوند، نمی‌شود. ایضاً این سخن شامل نوادری از دانشگاهیان غیور نمی‌شود که در سلک دانشگاهی می‌مانند و به کل آن سازوکارها و رویه‌های ناسالم و مفسده‌آمیز خلاف منافع ملی اعتراض می‌کنند و با جان و مال و حیثیت و زندگی خود بازی می‌کنند.

آگاهی سیاسی-اجتماعی دانشگاهیان (اعم از اساتید و دانشجویان) و روند آن در سال‌های اخیر را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

آگاهی سیاسی-اجتماعی دانشگاهیان روی هم‌رفته توسط جراید سازش‌کار و سیاست‌باز و تا حدی شبکه‌های ماهواره‌ای تغذیه و تقویم می‌شود. شاید نیاز نباشد اعلام شود که این روند همچنان رو به تزاید است.

نشاط و امید به آینده در میان دانشگاهیان را چگونه ارزیابی می‌کنید و برای تقویت آن چه پیشنهادهایی دارید؟

در میان استادان نشاط برای گذراندن عمر و سرگرم‌شدن با ملعبه‌های مرسوم کاملاً عرفی از قبیل پول درآوردن و امثال آن کمابیش وجود دارد اما نه برای بهبود اوضاع و اصلاح رویه‌های ناسالمی که اینجا قابل مشاهده است. ماجرا در میان دانشجویان قدری متفاوت است. آنها که جان و قلب قدری سلیم‌تر دارند و کمتر آلوده به ده‌ها اشتغال و هوسرانی و تکاثرهای مرسوم و معروف بزرگ‌تر نشده‌اند و ظرفیت بسیار کمتری برای پذیرش خباثت‌ها و شیطنت‌های زندگی واقعی بزرگ‌ترها دارند البته نه چندان نشاطی دارند و نه چندان امیدی برای بهبود کلان رویه‌ها و امور اجتماعی-اقتصادی-سیاسی. توصیه اکید می‌کنم که با افکارسنجی‌های چراغ خاموش میان هر دو قشر ارزیابی‌های فوق مورد تحدّی قرار گیرد و بررسی شود.

پیشنهادهای **عدیده و ذوابادی** برای ایجاد نشاط و امید وجود دارد که در این فرصت، مجال ترسیم حتی کلیات راهبردی آن هم وجود ندارد. ما در این زمینه حیاتی، برنامه درازمدت و فراگیری را باید در سطوح و ساحات مختلف طراحی و اجرا کنیم. این امر، مطلقاً هیچ شباهتی به ساخت یک دستگاه فناوری ندارد که بتوان در بازه کوتاهی و با گردآوری مهندسی‌نی در آن حوزه، آن هدف را محقق ساخت.

فضای فرهنگی و اجتماعی حاکم بر دانشگاه‌ها را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ برای بهبود شرایط موجود چه انتظاری از مسئولان آموزش عالی، مدیران دانشگاه، دست‌اندرکاران فرهنگی و تشکلهای اساتید و دانشجویی متصور است؟

به‌اختصار تمام، فضای فرهنگی و اجتماعی حاکم بر دانشگاه‌ها، همان‌طور که در پاسخ به سؤال ۱۰ گفته شد، تحت تأثیر مطبوعات سازش‌کار غرب‌زده و تا حدی شبکه‌های ماهواره‌ای و اجتماعی روی هم‌رفته روند ناسالم بی‌تفاوتی، لائیک‌اندیشی، و در موارد عدیده‌ای پذیرش سبک زندگی افرنگیان (به‌استثنای ظواهر تند و شدید برهنگی و روابط کاملاً افسارگسیخته جنسی) را طی می‌کند. به‌زحمت می‌توان دانشجوی

ورودی کارشناسی را از نظر اعتقادات دینی، حبّ وطن، پابندی به برخی رسوم و آداب سنتی فرهنگی با زمانی که آن دوره را به پایان رسانده مقایسه کرد. عموماً استحالة بنیانی جدی‌ای در این چهار سال رخ می‌دهد. آری! موارد انگشت‌شماری به‌واسطه تربیت قوی و عمیق خانوادگی شاید به علت تحدّی‌ها در آن چهار سال آبدیده‌تر و استوارتر هم بشوند لیکن به یاد داشته باشیم که استثناها نشانه وجود قاعده هستند نه ناقض آن. همان‌طور که پیش‌تر تأکید کرده‌ام، بزرگ‌ترین **راهبرد سلبی** برای تغییر این روند ویرانگر، عدم صدور حکم و بخشنامه و دستور و فرمان حکومتی و صدارتی و وزارتی و غیر آن است. نظر به اینکه در زمینه جنبش نرم‌افزاری و تحول علوم انسانی به تفصیل درباره تغییرات ذوابعاد تدریجی بحث و فحوص کرده‌ام آنها را که در این زمینه هم قابل اعمال هستند تکرار نمی‌کنم.

اهتمام دولت در تخصیص اعتبارات پژوهشی از تولید ناخالص ملی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟ هم چنین ارزیابی جنابعالی از عملکرد دولت در حمایت از دانشگاه‌های برتر به‌ویژه در حوزه پژوهشی چیست؟

در مورد این سؤال، تنها مرجعی که می‌تواند به آن پاسخ دهد خود دولت است که مع‌الاسف بسیار بعید است آن را شفاف به اطلاع عموم رسانده باشد.

ملاحظات، موضوعات و محورهای پیشنهادی جنابعالی به‌منظور استفاده در دیدار اساتید؟

نظر به اینکه در زمینه دانشگاه و دانشگاهیان و تا حدی نیز حوزه و حوزویان به‌کرات در مناسبت‌های مختلف بحث و تحلیل‌هایی را در سنوات گذشته ارائه کرده‌ام در اینجا اطالة کلام نخواهم کرد.

و من الله التوفیق و علیه التکلان

چهارشنبه، ۲۴ خرداد ۱۳۹۶

[۱۶]

چگونه سیاست ما بی‌پدر و مادر شد؟^{۲۵}

- چرا مسئولان حکومتی نسبت به موضوع رساله دکتری آقای روحانی رئیس‌جمهور بی‌تفاوت هستند؟

: روشن است که از وزارت علوم و اداره مربوط به فارغ‌التحصیلان خارج کشور آن وزارت‌خانه مطلقاً هیچ حرکتی و بخاری برنخواهد خواست. می‌ماند کمیسیون آموزش و تحقیق مجلس شورای اسلامی (!)، سازمان بازرسی کل کشور، و شورای مقدس و ملکوتی نقدناپذیر نگهبان.

- چرا کمیسیون آموزش و تحقیق مجلس شورای اسلامی هیچ اقدامی در جهت برعهده‌گرفتن بررسی منصفانه و بی‌طرفانه موضوع دکترای آقای رئیس‌جمهور انجام نداده است؟ آیا امکان دارد اعضای این کمیسیون از موضوع بی‌خبر باشند؟ آیا امکان دارد این کمیسیون موضوع را در جلسه‌ای بی‌اهمیت یا کم‌اهمیت بررسی سرسری کرده و سپس بایگانی کرده باشد؟

: بدون اینکه خواسته باشم کمترین اتهامی نسبت به یکایک اعضای این کمیسیون مطرح کنم خوب است برای پاسخ به چرایی عدم بررسی کارشناسانه این کمیسیون، از خود سؤال کنیم چرا کمیسیون انرژی همان مجلس شورای اسلامی مجرای به لحاظ حیثیتی فوق‌العاده سنگین و به لحاظ مالی بسیار سهمگین کرسنت را مورد بررسی منصفانه غیر جناحی کارشناسانه قرار نداده است؟ و برای تمهید هر چه استوارتر و قوی‌تر پاسخ به سؤال اصلی‌مان، از خود سؤال کنیم چرا کمیسیون صنایع یا کمیسیون اقتصاد همان مجلس شورای اسلامی چگونگی واگذاری بزرگ‌ترین مجتمع آلومینیوم کشور (المهدی) به بخش خصوصی را بررسی منصفانه غیر جناحی کارشناسانه نکرد؟ و چرا کمیسیون حفظ محیط‌زیست همان مجلس شورای اسلامی درباره هیچ‌یک از فاجعه‌های زیست‌محیطی متعدد کشور هیچ تحقیق و تفحصی یا بررسی منصفانه غیر جناحی کارشناسانه نکرد؟ و چرا کمیسیون سیاست خارجی و امنیت ملی همان مجلس اسلامی هیچ تحقیق و تفحص غیر جناحی جدی کارشناسانه درباره روند مذاکرات شجاعانه و امینانه و راست‌گویانه و دین‌دارانه هسته‌ای و امکان توفیق بزرگ‌ترین هدف آن، یعنی رفع تحریم‌ها، نکرد؟ (دست‌کم یک نفر در بیست ماه، از آذر ۹۲ تا تیر ۹۴، در تمام سخنرانی‌های خود علی‌الدوام جیغ‌های بنفش می‌کشید که با این مذاکرات سرداران بی‌لیاقتی، نظام تحریم‌ها برچیده نخواهند شد و

^{۲۵} همچنین، رجوع کنید به یادداشت "صلاحیت با سرقت و جعل و دروغ" در همین اثر.

دست آمریکایی‌ها در سه حوزه دیگر کاملاً باز است تا هر مقدار که بخواهند بر تحریم‌ها بیفزایند!!! و چرا کمیسیون فرهنگی همان مجلس اسلامی هیچ تحقیق و تفحص کارشناسانه دقیقی درباره نحوه کارکرد و تأثیرات شبکه‌های اجتماعی در سایر کشورها و ایران نکرد؟ و چرا همان مجلس اسلامی و کمیسیون عمران آن به تحقیق و تفحص از ماجرای املاک نجومی شهرداری تهران رأی نداد؟ و چرا همان مجلس اسلامی هنگامی که به ماجرای حقوق‌های نجومی دادگستری پرداخت راه را برای همان حقوق‌های نجومی به طور قانونی باز کرد؟ و چرا کمیسیون حقوقی همان مجلس اسلامی همچون تماشاگری نظاره‌گر تعدی و ظلم دادگستری شهرکرد به منصور نظری و ضرب و شتم ناجوانمردانه وی ماندند و محض دل‌سیاه و دل‌مرده امثال بنده، یک آهی که به گاو و گوسفند کسی برخورد هم نکشیدند؟ بقیه این قصه را می‌گذارم بر عهده خواننده دردمند هوشیار پیگیرم.

- اینک امّا، پاسخ سؤال «چرا تاکنون کمیسیون آموزش و تحقیق مجلس اسلامی هیچ اقدامی برای بررسی منصفانه و کارشناسانه غیر جناحی موضوع دکتری آقای رئیس‌جمهور نکرده است» روشن نیست؟

: روشن نیست که عدم اقدام، معلول بی‌تفاوتی مسئولان و به‌ویژه کلیت مجلس شورا است؟

: روشن نیست مجلس شورا و به‌ویژه هیئت‌رئیس آن چه نسبتی با اسلام و موازین اسلامی دارند؟

: روشن نیست که بی‌تفاوتی مسئولان به نوبه خود معلول بی‌پدرومادرشدن سیاست در ایران است؟

: روشن نیست که بی‌پدرومادرشدن سیاست در ایران به نوبه خود معلول رهاشدن سیاست از سیطره اخلاقیات سیاسی و اجتماعی است؟ و این یعنی، این بی‌پدرومادرشدن معلول تابع‌شدن کامل سیاست در قبال منافع باندی و رانتی و جناحی است. بیفزایم که حتی اگر سیاست منحصرأ تابع مصلحت‌اندیشی‌های غیر باندی، غیر رانتی، و غیر جناحی می‌بود باز هم بی‌پدرومادرشدن صورت می‌گرفت. و مگر بنا نبود از بامداد انقلاب، سیاست عرصه مجاهدت‌ها و پاکدلی‌ها و شفقت‌ورزی‌ها و دلدادگی‌های الهی باشد و از بی‌پدرومادری مرسوم و دیرینه خود رهایی یابد و سر سفره پرفضیلت «خانه گلین فاطمه» بنشیند و امانت‌داری و وفاداری و مردانگی و پاک‌دستی و ساده‌زیستی و صداقت و سخاوت و شجاعت و مناعت طبع تناول کند و رشادت یابد؟ چنین شده است؟ آیا امروزه این سؤال جز واکنش کنایه‌آمیز، طاعنانه، و تمسخرآمیز ایجاد می‌کند؟ و مگر سخنان گفته و ناگفته مردم را نمی‌شنوید؟ و مگر حرف‌وحديث عموم

مردم را از تجربه زندگی روزمره‌شان نمی‌شنوید و نمی‌بینید که: «سیاست پدر و مادر ندارد و تو فرزندم! بچسب به زندگی‌ات و بی‌خیال شو»؟

: روشن نیست این سخن عرصه زندگی را محصور به خور و خواب و چریدن، و به هر قیمت کسب و کار و پول‌درآوردن می‌کند و عرصه سیاست را دچار چه کرس‌ها و گفتارها و گرگ‌های خون‌آشام لئیم ظاهرالصلاح و دروغگو و حقه‌باز می‌کند؟ آخر تا کی می‌خواهید در چنبره محافظان فکری و بولتنی خود محبوس بمانید؟

: به جوانان پاکدل غیوری که از سر غیرت نسبت به حیثیت و اعتبار کشور به دنبال رسوایی واضح رساله دکتری آقای **روحانی** هستند گفته‌ام: عزیزان! فایده ندارد! و مگر نمی‌بینید عموم مسئولان و مقامات حکومتی تا خرخره در مصلحت‌اندیشی‌ها فرورفته‌اند؟ به‌راستی می‌بینید که تحقیق و تفحصات افزون‌تر شما رجلی را به فغان آورد و ابوذروار نعره کشد و این پرونده شرم‌آور را سر دست گیرد؟ می‌بینید؟

: آری! چنین است ای برادر و خواهر حیرت‌زده و دلسوخته‌ام که از طرفی مدام آماج وعظ و شعارهای انقلاب هستی و از طرف دیگر، آماج تجارب و شعور خود و اطرافیانت. بدان که سیاست را عموم رجال سیاسی و عموم صاحب‌منصبان بدجوری بی‌پدرومادر کرده‌اند.

و سخن ماقبل آخرم: هر آدمی که یک جو انصاف و شرافت و مردانگی داشته باشد، نه! نه! به اندازه ارزنی به قیامت و حساب و کتاب باور داشته باشد می‌داند و می‌فهمد که این دردها و شیون‌ها و اشک‌ها نه برای تشویش اذهان عمومی که برعکس! برای رفع تشویش اذهان عمومی و برای دفع کسانی که ضمن حفظ ظاهری صالح و مؤدب و مهذب از قضا خود عمده‌ترین عوامل مؤثر ناکثانه و قاسطانه و مارقانه تشویش اذهان عمومی و اخلال در نظم و آرامش جامعه هستند. وای! که اگر خدا و قیامتی نمی‌بود ما باید چه خاکی بر سرمان می‌کردیم و سر به کدام ناکجاآباد می‌گذاشتیم؟

بارخدا! ما را یاری فرما که در بدمخمصه و بدزمانه‌ای گرفتار شده‌ایم: حرف بزنیمرتکب جرم می‌شویم. و اگر زنیمرتکب عهد و پیمانمان با آرمان‌های انقلاب چه کنیم و با این دل‌های آتش‌گرفته‌مان چه کنیم؟

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

”ای دنیا! آف بر دوستی تو!“

[۱۷]

جریان انحرافی (۱)

- گهگاه اینجا و آنجا سخن از جریان انحرافی در عرصه سیاست می‌شود و نوعاً به گونه‌ای صحبت می‌شود که گویی انحراف هم مفهوماً مقوله‌ای به‌خوبی تعریف و تحدید شده است و هم مصداقاً جای هیچ شک و شبهه‌ای نیست که چه کسی منحرف است.

- اینک اما: روشن است که "انحراف" نوعاً معطوف به موازین و معییری و یا چهارچوب مرجعی است که مقداری فاصله از آن موازین یا چهارچوب مرجع را انحراف می‌دانیم؟

- اینک می‌خواهم از تمام کسانی که به راحتی و با آسودگی خاطر تمام واژه انحراف را به کار می‌برند و به فرد یا جریانی فکری یا سیاسی نسبت می‌دهند سؤال کنم: آیا آن موازین یا چهارچوب مرجع ارزشی-بینشی برای شما روشن و دقیقاً تعریف شده است؟

- به احتمال قوی عموم کاربران واژه انحراف خواهند گفت: اسلام و یا اسلام ناب.

- اما آیا هیچ اندیشیده‌ایم که در پاسخ به سؤال "کدام اسلام؟" و یا "اسلام ناب چه ویژگی‌هایی دارد؟" چه پاسخی باید بدهیم؟

- آیا هیچ تأمل کرده‌ایم که چنانچه بگوییم "اسلام ناب" همان "اسلام شیعی" است بلافاصله با سؤال "کدام تشیع" مواجه می‌شویم؟ یعنی، از میان تلقی‌ها و تفسیرهای متنوع متکثر موجود و نیز سابق ناگزیریم یکی از آنها را انتخاب کرده "اسلام شیعی ناب" بخوانیم و مابقی را هم "اسلام شیعی غیر ناب" اعلام کنیم.

- اما آیا روشن نیست که انتخاب یکی از آنها، خود مستلزم معیار و میزانی و یا چهارچوب مرجعی است؟ و این، یعنی "اسلام شیعی ناب" خود سرک نمی‌کشد و یا ندا نمی‌دهد که از میان تلقی‌های متنوع و متکثر اسلام شیعی، فقط من ناب هستم! و آیا اینک دیده نمی‌شود که برای انتخاب و اختیار کردن معیار و میزان و چهارچوب انتخابگر، نیازمند معیار و میزان و چهارچوب مرجعی دیگر هستیم؟ آیا تسلسل را اینک می‌بینیم؟ آیا در این صورت انفسیت و صعوبت و پیچیدگی این انتخاب سرنوشت‌ساز را ملاحظه می‌کنید؟

- اینک اما فرض کنیم بر صعوبت و ظلمت آن انتخاب اعظم فائق آمده‌ایم و تلقی امام خمینی علیه السلام از اسلام شیعی را در مقایسه با تلقی‌های عالمان سابق بر امام (همچون آیت‌الله **بروجردی** علیه السلام و سایرین) و عالمان معاصر و عالمان لاحق امام (عالمان معاصر زنده) مقبول طبع یافته‌ایم. آیا ماجرای تمییز "ناب" از "انحرافی" تمام می‌شود؟

- آیا اینک ماجرای تفسیرپذیری "اسلام ناب امام خمینی" سر بر نمی‌آورد؟ آیا به یاد نمی‌آوریم که درون **سازمان مجاهدین انقلاب** که صدر تا ذیل "اسلام ناب امام خمینی" را در یک‌نفس سرکشیده بودند چگونه اختلافات بینشی و ارزشی جدی و اغماض‌ناپذیری در نظر و عمل رخ داد؟ آیا درون روحانیت طرفدار انقلاب شکافی در تفسیر از همان اسلام ناب واقع نشد تا نهایتاً منجر به ظهور **مجمع روحانیون مبارز** در کنار **جامعه روحانیت مبارز** گردید؟ ملاحظه می‌شود که **تفسیر همه‌جا حضور دارد و در همه‌جا رسوخ می‌کند**؟ آیا به یاد نمی‌آوریم هر از چند گاهی عالمی حوزوی که در فهم و تفسیر خود از "اسلام ناب امام خمینی" دچار ابهام و یا سردرگمی می‌شد طی نامه‌ای خطاب به امام خمینی علیه السلام حصار توورزیده برخی سیاست‌ها و رویه‌ها را مورد پرسش قرار می‌داد؟ آیا قابل‌تصور نیست که اگر عالمان حوزوی دیگر و نیز عالمان دانشگاهی زمینه را برای طرح ابهامات و سؤالات خود بدون هیچ هول و هراس و واهمه‌ای فراهم‌تر می‌دیدند چه سیلی از تفسیرهای متکثر و متنوعی در ساحات گوناگون سپهر "اسلام ناب امام خمینی" جاری می‌شد؟

- اینک می‌خواهم از کاربران سرمست و سرافراز و سرخوش واژه منحرف دعوت کنم "اسلام ناب امام خمینی" را از میان تفاسیر مختلف متغایر و بعضاً متعارض از "اسلام ناب امام خمینی" تمییز بدهند! به عبارتی دیگر، "اسلام ناب امام خمینی" را از دریایی از "اسلام‌های نه‌چندان ناب و بعضاً کمی منحرف و بلکه بیشتر منحرف امام خمینی" صید کنند!

- آری! البته می‌توانیم همچون کودکان و افراد صغیر عمل کرده و فردی یا نهادی یا مرجعی را انتخاب کنیم و بعد هم کرکره فکر و فهم را پایین کشیده، نه درباره آن انتخاب بیندیشیم و نه درباره تبعات آن. اما اگر خواسته باشیم خود را مسلوب‌الاختیار نکنیم و به‌عوض همچون انسان‌هایی صاحب اختیار و مسئولیت رفتار کنیم آنگاه ماجرای بسیار پیچیده تمییز ناب از منحرف مجدداً سر برمی‌دارد و ما را با چالشی ژرف و بسیار بنیانی مواجه می‌کند.

- اینک آیا دیده می‌شود که چقدر آن سرمستی و سرافرازی و سرخوشی و خودرضایت‌مندی صغارت‌پذیرانه، کودکانه، و متوهمانه است؟

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي هَدَانَا لِهَذَا وَمَا كُنَّا لِنَهْتَدِيَ لَوْلَا أَنْ هَدَانَا اللَّهُ﴾

نسیم آباد، ۲۳ آذر ۱۳۹۶

[۱۸]

جریان انحرافی (۲)

- نخست باید اظهار تأسف و بلکه تألم کنم که عرصه سیاست ما بدین شدت ملتهب، هیجان زده، و غیر متأملانه است.

- در دانشگاهی درباره جریان انحرافی و به ویژه انحراف آقای **مشایی** مورد پرسش قرار گرفتم. سپس آنچه را در این زمینه بر من گذشته بود و در دل داشتم در کمال آرامش و صداقت بیان کردم. در چند روز بعد آماج رگباری از تمجید و تقبیح واقع شدم درحالی که هنوز هم به رغم همه آن لعن و نفرین ها و احسنت و آفرین ها متحیرم که چرا عرصه سیاست ورزی ما باید این چنین بی قرار و احساساتی باشد.

- گفته بودم باتوجه به حرف و حدیث هایی درباره انحراف آقای **مشایی** کنجاو شدم که انحراف چیست و در کجا رخ داده است. مطالبی از ایشان یافتم و با دقتی مضاعف خواندم و گوش کردم. به علاوه، در چند شماره از روزنامه ای، حاج آقای **شریف زاده** که ظاهراً آشنایی زیادی با آقای **مشایی** دارند مفصلاً به شرح آراء و نظرات ایشان پرداخته بود و بنده آنها را نیز با دقتی بسیار زیاد مطالعه کردم بلکه رگه ای از انحراف در آنها پیدا کنم. سپس افزودم که باتوجه به آنچه **تاکنون** از ایشان خوانده و شنیده ام بنده هیچ گونه انحرافی در آراء و انتظار ایشان نیافتم.

- بلافاصله بیفزایم که نیافتن هیچ گونه رگه انحرافی در آراء ایشان نباید حمل بر آن شود که بنده با یکایک آراء و تحلیل های ایشان موافق هستم، همان طور که کاملاً قابل انتظار است که ایشان هم با تمام آراء و تحلیل های بنده موافق نباشند. روشن است که عدم توافق میان آراء افراد هیچ مجوزی برای منحرف خواندن هیچ کس نمی شود. همچنین روشن است که این عدم وجود توافق در تمام مواضع و تحلیل ها امری است که میان عموم فعالان و تحلیل گران هر عرصه ای کاملاً متداول و رایج است.

- اینک بیفزایم که همین سخن که «بنده تاکنون هیچ گونه انحرافی در آراء آقای **مشایی** نیافته ام»، سخنی که به نظرم چندان و بلکه اصلاً مهم هم نیست، هم قدری نادقیق نقل شد و هم غوغایی در فضای رسانه ای میان فعالان سیاسی برخی گرایش ها ایجاد کرد.

- اکنون بسیار متأسفم که چرا عرصه سیاست ما اولاً باید بدین میزان احساسی و التهاب پذیر باشد و ثانیاً جناح ها، به عوض طرح و معرفی سیاست ها و برنامه ها و عملکرد خود و نقد آن جناح های دیگر، باید با

برچسب‌هایی چون منحرف و امثال آن به ترور شخصیت یکدیگر پردازند. آری! البته جای تحلیل و نقادی از نوع نظری و اندیشه‌ای همچنان باقی می‌ماند که حاصل آن می‌تواند در مواردی منحرف‌خواندن مواضع یکدیگر بشود. اما این نوع نقادی دیگر مناسبتی با فضای سیاسی-رسانه‌ای ندارد و در محیط‌های آکادمیک باید صورت بگیرد.

- اما چرا ارزیابی بنده که «بنده تاکنون هیچ‌گونه انحرافی در آراء آقای **مشایی** نیافته‌ام» سخنی است که به نظرم چندان و بلکه اصلاً مهم نیست؟ اولاً برای اینکه جای این سخن در عرصه سیاسی-رسانه‌ای نیست. ثانیاً و بسیار بنیانی، چه اهمیتی دارد که بنده یا هر استاد دانشگاهی یا حوزوی دیگری چنین ارزیابی‌هایی حاوی «خودشیفتگی معرفت‌شناختی» اظهار کنیم؟ به‌راستی اگر مجاز بدانیم که هر استاد دانشگاهی یا حوزوی بدون ارائه شواهد و تحلیل و موازن ارزیابی خود بتواند احکامی از این‌قبیل نسبت به سایرین صادر کند از نقادی و تضارب آراء و «رشد» و «تعالی» اعضای جامعه چه باقی می‌ماند؟ آیا در این صورت عرصه حساس و پیچیده سیاسی به کودکستانی با چند تا آقا معلم تبدیل نخواهد شد؟ و آیا بدین ترتیب، عرصه سیاست را فوق‌العاده ضعیف و پوشالی نکرده‌ایم؟ آیا نتیجتاً و ناخواسته، انقلاب را به شدت تضعیف و نحیف نکرده‌ایم؟

- عزیزانم! جنبش‌های دانشجویی آرمان‌طلب مستقل! رجال سیاسی و رسانه‌ای مستقل و وطن‌دوست! بیاییم یاد بگیریم برای غنا و رشد و استحکام هر چه بیشتر عرصه سیاستمان، کمتر هورا بکشیم، کمتر برچسب بزنیم، و بیشتر درباره ارزش‌ها و بینش‌ها و تحلیل‌ها و سیاست‌ها و عواقب آنها فکر کنیم.

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

نسیم‌آباد، ۲۳ آذر ۱۳۹۶

[۱۹]

وحدت آفرینی پوشالی^{۲۶}

اینکه بر سر هر موضوع حسّاس ملّی، جریان گفتگو و تضارب آراء و تحلیل‌ها به‌خاطر وحدت و یا به بهانه وحدت تضعیف و حتی تهدید می‌شود نه‌تنها وحدت آراء حقیقی را فراهم نمی‌کند که گفتمان^{۲۷} لازم برای هر نوع وحدت ملّی غیر تصنّعی حقیقی را در نطفه منحل می‌کند. این “وحدت آفرینی” تصنّعی فرمایشی یکی از علل عدم ایجاد گفتمانی حیاتی برای آرمان‌های انقلاب است.

سیاست‌مداران حکومت‌های متوالی آمریکا همگی در چهل سال گذشته دارای راهبردی واحد نسبت به انقلاب اسلامی هستند و آن “براندازی رژیم ایران” است. این راهبرد واحد محصول وجود گفتمان پویا و روی هم‌رفته اجماع‌شده‌ای است میان جمیع سیاستمداران و اندیشمندان راهبردی و سیاسی و ارباب رسانه‌ها درباره حفظ و بسط حوزه منافع استکباری آمریکا و غرب. و این وحدت راهبردی بدون حتی یک‌بار “مرگ بر ایران” در کل این چهل سال گذشته!

به‌رغم روزی ۱۷ رکعت “مرگ بر آمریکا” و راهپیمایی‌های هر ساله مرگ بر آمریکا در ۲۲ بهمن و روز قدس، و به‌رغم سیاست رسمی بارها اعلام‌شده تندوتیز، ما هیچ راهبرد اجماع‌شده اصیل و جافتاده‌ای نسبت به استکبار آمریکا و استکبار اروپا نداریم، که برعکس! بسیاری از سیاستمداران مدعی خدمت درون نظام برای برقراری انواع رابطه با آمریکا، من جمله با رژیم آمریکا، بی‌سروصدا با هم رقابت می‌کنند و البته مشته‌های گره‌کرده‌شان برای تملّق به آرمان‌های انقلاب و عوام‌فریبی همیشه آماده پرتاب است!

“صغارت‌پذیری” یا همان شکل کادوپیچ‌شده و شرعی‌سازی‌شده آن، “ولایت‌پذیری”، نه‌تنها بزرگ‌ترین مانع شکل‌گیری گفتمانی درباره اهداف و آرمان‌های انقلاب است که برعکس هم حرکت‌مان می‌دهد: صغارت‌پذیری تدریجاً زمینه را برای پذیرش استیلا و سیطره استکبار آمریکا فراهم می‌کند.

^{۲۶} منتخبی از سخنرانی در دانشگاه صنعتی شریف، مورخ ۲۵ آذر ۹۶.

^{۲۷} منظورم از گفتمان در اینجا هر نوع فضای عرضه آراء و تضارب و نقد آنها از جانب استادان، کارشناسان، و حتی روزنامه‌نگاران است تا انظار و آراء پالایشی یافته، شاید به اجماعی نسبی یا اکثری منجر شود.

از جمله آثار دیگر صغارت‌پذیری و وحدت‌آفرینی‌های کاذب پوشالی اینکه ما ایرانیان مطلقاً گفتمانی در باب رهبر آتی انقلاب نداریم و نمی‌توانیم داشته باشیم لیکن آمریکاییان چندین سال است که درباره رهبر آتی ایران در اندیشکده‌ها و مطبوعات جدی‌تر سیاسی‌شان مشغول رازینی و گفتگو هستند!

یکی دو تن از تحلیل‌گران سیاسی وطنی در دوران مذاکرات هسته‌ای به‌کرات اعلام کردند که آمریکایی‌ها نظام تحریم‌ها را تحت هیچ شرایطی برنمی‌چینند مگر اینکه ایرانیان به سال ۵۷ بازگردند و از انقلابشان پشیمان شوند. سیطره غوغای وحدت‌خواهان صغیر، و غوغای غرب‌زده‌های سازش‌کار دنیاپرست درون نظام نه‌تنها مانع از شکل‌گیری گفتمانی در زمینه رابطه و مذاکره با آمریکا شد که شنیدن تحلیل چرایی عدم برچیدن نظام تحریم‌ها را در هیاهوسالاری خود غرق کردند.

در طول سال جاری (۲۰۱۷)، ماهی نگذشته است که یا آمریکاییان تحریمی به تحریم‌های سابق افزوده باشند و یا تحریم‌های سابق را ظریف‌تر و تنگ‌تر کرده باشند. و این همه بدون حتی یک خط‌ونشان و جیغ و فریاد. در مقابل، مقامات نظام مدام در حال خط‌ونشان‌کشیدن‌های توخالی و عوام‌فریبانه هستند. اگر راست می‌گویند که بسته‌های غیرمنتظره و شوکه‌کننده‌ای طراحی کرده‌اند چرا بخشی از آنها را برای تأثیر بازدارندگی مستکبران زورگوی آمریکایی اعلام نمی‌کنند.

نتیجه توافق‌نامه‌های ژنو و لوزان و برجام این شد که تأسیسات افتخارآفرین هسته‌ای ایران عملاً برچیده شد و آمریکایی‌ها به طور منظم نظام تحریم‌ها را تنگ‌تر و پیچیده‌تر می‌کنند و در عمل برجام را بارها و بارها پاره کرده‌اند. در مقابل، شیفتگان خدمت نظام مدام در حال احراز و اثبات پایبندی ایران به تعهدات خود هستند و گهگاهی هم توپ و تشری بر زبان می‌رانند. به‌راستی دیده نمی‌شود که ما نه راه پیش داریم و نه راه پس؟ چارچنگولی مانده‌ایم مگر دعای مادر شهید دل‌سوخته‌ای نجاتمان بدهد!

[۲۰]

فقدان گفتمان انقلاب اسلامی²⁸

سعید زیباکلام با بیان این که گفتمان انقلاب اسلامی در کشور وجود ندارد و تصویب **برجام** در بیست دقیقه از نشانه‌های آن است افزود: وقتی شما دانشجویان حق داشته باشید حرف بزنید و اختلاف نظر داشته باشید گفتمان شکل می‌گیرد و آلا تا وقتی گفته شود فلان شخص و فلان نهاد چنین و چنان می‌گوید، گفتمان شکل نمی‌گیرد و این خطری جدی برای انقلاب اسلامی است.²⁹

گفتمان سبب ثبات راهبردها

- اولین خسارت عدم وجود گفتمان، شخص محوری امور و تصمیمات است. هر کسی که بر مسند قدرت بنشیند تقریباً همه امور طبق نظر شخصی او پیش می‌رود.

- دومین خسارت، بی‌ثباتی راهبردهاست.

- و سومین خسارت هم کم‌رنگ شدن راه طی شده آرمان‌های انقلاب است.

یکی از آثار عدم وجود گفتمان بی‌ثباتی در راهبردهاست. یعنی از زمانی که ما انقلاب کرده‌ایم تاکنون سیاست ثابت و راهبردی **دولت آمریکا** براندازی رژیم دیکتاتوری **ایران** (به تعبیر آمریکایی‌ها) بوده است و شما هیچ راهبردی در هیچ اندیشکده یا روزنامه مهم سیاسی پیدا نمی‌کنید که نگاهشان متفاوت باشد. ولی اکنون در عرصه سیاست ایران بسیاری از رجال سیاسی ما برای برقراری رابطه با **آمریکا** رقابت می‌کنند. یکی از مهم‌ترین علل این تفرق فقدان گفتمان است. و این در حالی است که اصحاب سیاست و اندیشه و رسانه آمریکایی علی‌الدوام در حال تعامل و تضارب آراء یکدیگر هستند.

آمریکایی‌ها درباره براندازی **نظام جمهوری اسلامی** هیچ اختلاف نظری ندارند به‌طوری‌که این سیاست چهل سال است که سیاست ثابت و مستمر همه دولت‌های جمهوری خواه و دموکرات است.

²⁸ خطوط کلی سخنرانی در دانشگاه علامه طباطبائی به مناسبت روز دانشجو: (۱۳ آذرماه ۱۳۹۶).

²⁹ این عبارت از سایت مربوطه دانشگاه علامه طباطبائی نقل شده است.

بعضی در کشور به گونه‌ای سخن می‌گویند که گویی ما بودیم که کودتای ۲۸ مرداد را انجام دادیم، ما بودیم که هواپیمای مسافربری را با موشک زدیم و این در حالی است که **آمریکایی‌ها** در براندازی **نظام** ایران هم‌مبنا و هم‌عقیده هستند و تمام اختلاف‌نظرهای **آمریکایی‌ها** در چگونگی نیل به این هدف است، ولی مسئولین کشور ما در مقابله با براندازی **آمریکایی‌ها** تردید دارند.

صغارت‌پذیری نه ولایت‌پذیری

عده‌ای اکثراً از حوزویان صحبت از مقوله‌ای جدیدالولاده موسوم به “ولایت‌پذیری” می‌کنند ولی منظورشان در واقع “صغارت‌پذیری” است، یعنی ما کوچکیم و نمی‌فهمیم و شما بیایید برای ما فکر کنید و این بدعتی بسیار خطرناک است و به انقلاب اسلامی ضربه می‌زند. برای جلوگیری از این آسیب به گفتمان نیاز داریم.

[۲۱]

عرصه سیاست مردابی ما

دیروز دوشنبه ۲۱ خرداد ۱۳۹۷، مجلس ترحیم عزیز سلیم‌النفسی از تبار روحانیون دانشگاهی بود: دکتر احمد احمدی رحمته‌الله، ریاست سالیان متمادی سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی دانشگاهی (موسوم به سمت). گذشته از اینکه بیشترین تعداد کتاب‌هایم از سوی آن سازمان انتشار یافته بود، سابقه چندین ساله آشنایی و رفاقتی که میان ما حاصل شده بود و گهگاه منجر به دعوتی از جانب آن بزرگوار جهت گفتگویی و صرف نهار ساده با نان و شیرۀ انگور و گردوی ملایری می‌شد، به‌تنهایی مرا موظف به شرکت در آن مجلس کرد.

مجلس ختم با جمعیتی بسیار بیش از ظرفیت تالار بزرگ مسجد نور مواجه شده بود، جمعیتی مملو از استادان دانشگاهی، مسئولان و کارگزاران نظام. به علت حضور بسیاری از مقامات و مسئولان دولتی و حکومتی، فضای مجلس بسیار کمتر از معمول، حال و هوای مجلس ذکر و تنبه و هشدار نسبت به شتری که عن‌قرب در خانه یکایک ما می‌خوابد، داشت. برخی از کارمندان مسجد و بعضاً برخی از دست‌اندرکاران برگزاری ختم مدام رجال حکومتی و بعضاً استادان سرشناس‌تر را همراهی و راهنمایی می‌کردند تا جایی خالی برایشان فراهم کنند و در مواقعی از فردی درخواست می‌کردند تا جایش را در اختیار قرار دهد.

در میان انبوه رفت‌وآمدها و ازدحامی که در مدخل تالار وجود داشت ناگهان فضای ورودی تالار التهابی قابل توجه یافت: لحظاتی بعد روحانی نسبتاً جوانی با تعداد قابل‌توجهی از همراهان و تعداد بسیار زیادی از خبرنگاران عکاس وارد تالار شدند و بلافاصله جایی در همان ردیف اول برای وی فراهم شد. همراهان هر یک به سمت‌وسویی روان شدند لیکن فوج عکاسان تا دقایقی جلوی جایگاه مشغول شکارکردن تصاویر متعدد نابی از آن جوان روحانی بودند. در همین اثناء، مجری برنامه تشریف‌فرمایی روحانی جوان را برای همه حضار اعلام کرد: هم اکنون فرزند مقام معظم رهبری به مجلس تشریف‌فرما شدند. حقیر که به‌زحمت توانسته بودم عاقبت فاتحه‌ای برای آن سلیم‌النفس پرواز کرده بخوانم غرق در فعالیت خبرنگاران عکاس شدم: به‌راستی آنها مشغول چه کاری هستند؟

پیش خود گفتم حالا در بحبوحه یک خسارت ذلت‌بار و بلکه خیانت خفت‌بار بزرگ دیگری به مملکت — همان حفظ برجام پاره‌شده لغوشده بی‌اعتبار از سوی اکثریت رجال سیاسی حکومت — لب فروبند و درباره عرصه بسیار منحط و مکارانه ضداسلامی سیاست وطنی زبان فروکش. دیدم ماه رمضان را دارم

تیره‌وتار و ظلمانی می‌کنم. بنابراین، **یک کلام**: اکثر روندها و رویه‌های سیاسی ما عوام‌فریبانه و حيله‌گرانه و پوشالی است و ما فرزندان مستضعف این آب‌وخاک راه دراز و دشواری در پیش داریم تا اولاً آن روندها و رویه‌ها و شگردها را بشناسیم و ثانیاً با مجاهدت بسیار و بی‌امان آنها را از عرصهٔ مردابی سیاستمان بزداییم.

﴿رَبَّنَا غَفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا وَكَفِّرْ عَنَّا سَيِّئَاتِنَا وَتَوَقَّعْ لَنَا الْبَرَارِ﴾

”ای دنیا! اُف بر دوستی و دوستان تو!“

۲۲ خرداد ۱۳۹۷

[۲۲]

پیرامون شعار وحدت! وحدت!³⁰

- هر چند گاهی در عرصه سیاست ما فریاد ”وحدت! وحدت!“ از سوی تقریباً تمام جناح‌های حاضر در قدرت، همان شیفتگان خدمت، بلند می‌شود.

- در این سال‌های متمادی اما هیچ‌گاه نشنیدم و ندیدم که بیان شود: وحدت بر سر چه موضوعی؟ و یا بر سر چه موضعی؟

- از همه مهم‌تر، وحدتِ کی با کی؟ مثلاً وحدت دولت با مجلس؟ وحدت دولت با قوه عاده؟ وحدت مجلس با قوه عاده؟ وحدت مردم با دولت؟ وحدت حضرات آقاها و آقازاده‌های شریف و پاک‌دست با مستضعفان و محرومان؟

- شگفت‌انگیزتر اینکه به‌رغم این ظلمت هولناک ظلم و فساد، فضا سازی‌ها در تمام این سال‌ها چنان مدبرانه مهندسی شده که شیر و خامه و کره آن وحدت کاملاً در کام ذخایر نظام ریخته شده است!

- فرزندان شفیق و رفیق آرمان‌های انقلاب! اگر می‌خواهیم رایحه و جرعه‌ای از انقلاب بماند باید به هر قیمتی شده این جوسازی‌های عوام‌فریبانه و آن تاریکی‌های فسادخیز و خیانت پرور را رسوا کنیم.

یا علی مدد، دوشنبه ۱۸ تیر ۱۳۹۷

³⁰ نیز، رجوع کنید به: منتخبی از سخنرانی‌ام در دانشگاه شریف با عنوان ”وحدت‌آفرینی پوشالی“ در همین اثر.

[۲۳]

موانع آزادی اندیشه و علوم انسانی³¹

آزاداندیشی مخالفان و موافقان دارد. از نظر شما آزاداندیشی چه لزومی دارد و جایگاه آزادی اندیشه و آزاداندیشی در افزایش دین‌داری در جامعه چیست؟

“آزاداندیشی” نه تنها هیچ لزومی ندارد که اساساً “آزاداندیشی” امر محالی است. از طرفی دیگر، “آزادی اندیشه”، نه لازم و مفید که امری بسیار حیاتی است. و مراد از حیاتی، هم به یک معنای انسان‌شناختی است و هم به یک معنای اجتماعی-سیاسی. “آزادی اندیشه” حیاتی است زیرا اگر برای انسان آزادی و اختیار اندیشه و باور قائل نشویم، به‌راستی چه چیزی برای او قائل شده‌ایم؟ و برای تنویر بیشتر، انسان را مقایسه کنیم با سایر موجودات و کائنات. گمان می‌کنم به‌سختی می‌توانیم برای انسانی — انسان بدان گونه که او را در انواع تعاملات خود تجربه کرده‌ایم — قائل به آزادی و اختیار فکر و اندیشه و باور نباشیم و بالاین‌وصف او را انسان بدانیم. گویی در تجربهٔ عموم ما، این “اختیار اندیشه و باور” به‌گونه‌ای با انسانیت انسان درهم‌تنیده و انفکاک‌ناپذیر است. از طرف دیگر، “آزادی اندیشه و باور” برای تدبیر و تمشیت حیات اجتماعی و سیاسی انسان امری حیاتی است. حیاتی است که انسان برای مواجهه با جریان پرتلاطم و تموج زیست اجتماعی-سیاسی خود از این نوع آزادی و اختیار برخوردار باشد. او نمی‌تواند فاقد این نوع آزادی و اختیار باشد و معذک بتواند با تحولات حیات اجتماعی-سیاسی خود کنار آید. انسان هم برای فهم و تبیین تحولات اجتماعی-سیاسی پیرامون خود به نحو گریزناپذیری نیازمند این نوع آزادی است و هم برای بقاء خود. به نظر می‌رسد که اگر انسان را به‌گونه‌ای که در عرصه‌های مختلف تجربه کرده‌ایم ملاحظه کنیم غیرممکن می‌شود برای او فهم‌طلبی و بقاء‌طلبی را قائل نشویم. و “فهم‌طلبی” و “بقاء‌طلبی” را هم هر قدر نازل و دانی بپنداریم باز هم “آزادی اندیشه و باور” را ضروری می‌کند.

و اما چرا معتقدم که “آزاداندیشی” امر محالی است؟ اگر مراد ما از “آزاداندیشی”، اندیشیدن آزاد و فارغ از هرگونه تعلقات و تلقیات باشد آنگاه به نظر می‌رسد که “آزاداندیشی” افسانه‌ای بیش نیست. نظر به

³¹ متن سانسورنشدهٔ مصاحبهٔ مکتوب با مجلهٔ خیمه، ۲۸ تیر ۱۳۹۷.

اینکه در رساله‌ای موسوم به **افسانه آزاداندیشی**^{۳۲} مفصلاً بدین موضوع پرداخته‌ام در اینجا از تکرار آن مطالب خودداری می‌کنم.

و اما بخش دوم سؤال: «جایگاه آزادی اندیشه ... در افزایش دین‌داری در جامعه چیست؟» متأسفانه بنده در این جا رایحه غلیظ و تند مهندسی دین و فرهنگ را استشمام می‌کنم، رایحه‌ای بسیار گزنده و نامبارک. به نظر می‌رسد ما چهل سال تمام دین و فرهنگ و اعتقادات مردم را افتان‌وخیزان مهندسی و طراحی کرده‌ایم و اگر قدری در **میان** مردم و نه در گزارشاتی **درباره** مردم سیر کرده باشیم آثار آن را هم نه کم‌وبیش، که به طرز خیره‌کننده‌ای می‌توانیم ببینیم.

اساساً چه کسی گفته که اصحاب حکومت، هر قدر هم که صادق و صدیق و امین و شفیق و مردمی و خادم خلاق باشند، باید به فکر افزایش دین‌داری مردم باشند؟ بنده بر این گمان نیستم که **افزایش** ایمان و دین‌داری مردم، مردم هر قوم و قبیله و ولایتی، بر عهده حاکمان باشد. که بیشتر! حتی بر این باور نیستم که **حفظ** ایمان و دین‌داری مردم بر عهده حاکمان باشد. بی‌تردید بسیاری از مردم که در اثر عوام‌فریبی‌ها، دروغ‌گویی‌ها، و شیادی‌های بسیاری از حاکمان در این چند دهه گذشته از دین و دیانت رمیده و یا دست‌کم دل‌مرده و بی‌تفاوت شده‌اند از این سخن خرسند و دل‌شاد می‌شوند اما بلافاصله باید بیفزاییم که حتی اگر هیچ‌یک از آن عوام‌فریبی‌ها و دروغ‌ها و غارت‌ها و تجاوزات و پنهان‌کاری‌ها هم رخ نداده بود باز هم این سؤال به طور راهبردی موضوعیت دارد که بر چه اساسی می‌خواهیم قائل شویم که: حاکمان را باید که ایمان و دیانت خلاق را حفظ و بلکه افزایش دهند؟

- آیا در فرمایشات حضرت حق ﷻ چنین اشارت یا دلالتی رفته است؟

- آیا در ابلاغ و اندازهای انبیاء ﷺ اشارتی یا دلالتی بر این امر رفته است؟

- آیا در اقوال ائمه هدی و ایمان ﷺ چنین وظیفی اعلام و یا اشارت شده است؟

- مجال بحث در اینجا نیست که نشان دهم برعکس، آیات فراوانی در **کتاب‌الله** هست که وظیفه‌ای کمینه بر دوش رسولان گذارده شده است، وظیفه ابلاغ آیات و انذار از حساب و کتاب و عقاب، والسلام.

^{۳۲} رجوع کنید به کتاب **افسانه‌های آرام‌بخش** (۱۳۹۶)، ویراست دوم (قم، کتاب طه، ۱۴۰۲) از همین قلم.

- گذشته از مستندات مصرّح یا ضمنی در فرمایشات حضرت حق ﷻ و اظهارات انبیاء و ائمه علیهم السلام، تلقّی‌ای که بنده می‌توانم از دل آیات **کتاب‌الله** استخراج کنم با قابلیت مهندسی ایمان و دیانت‌ورزی مطلقاً هیچ‌گونه تلاثم و سازگاری ندارد.

- آری! البته کاملاً متصور است که فردی خود قلباً اراده کند تا از برخی رذایل و قبیح دوری کند و بالعکس بر کسب برخی از فضایل و حسنات مصمّم‌تر و قائم‌تر شود و از این رهگذر ایمان و دیانت‌ورزی‌اش افزون شود. روشن است که این تصمیمات فردی که به فرماندهی قلب فرد صورت می‌گیرد ربطی به طراحی و مهندسی حاکمان ندارد.

- آری! البته این هم قابل‌تصور است که تصمیم چنین فردی متأثر از عوامل متعدد بیرونی بسیاری باشد، همچون شنیدن تلاوت آیات‌الله، مشاهده اشک چشمی، آه و سوز دلی سوخته، شنیدن شرح رنج و نکبت خودساخته فردی، و یا بالعکس: شنیدن شرح آرامش و سعادت خودساخته فرد دیگری، و یا صدای جویباری و یا آوای مؤذنی، نسیم سحری، صدای انابه و تضرّعی در نیمه‌شب، نگاهی، لبخندی، آواز پرنده‌ای، و حتی نیز قطعه‌ای موسیقی، و یا شعری، رؤیایی، و هکذا. اما ما برای هیچ‌کدام از اینها نمی‌توانیم برنامه‌ریزی و مهندسی کنیم تا ایمان و دیانت‌ورزی افزایش یابد.

- آری! البته می‌توانیم برخی یا بسیاری از این رویدادها را برنامه‌ریزی کنیم لیکن **هیچگاه نمی‌توانیم حفظ و افزایش ایمان و دیانت‌ورزی را برنامه‌ریزی و مهندسی کنیم.**

- "ایمان" و "دیانت‌ورزی" یا همان "پایبندی به دین"، مقولات فوق‌العاده پیچیده و اسرارآمیزی هستند. ما، خیلی ساده، نمی‌توانیم برای آنها نقشه بکشیم. وقوع بسیاری از رویدادهای فوق را می‌توان برنامه‌ریزی و مهندسی کرد لیکن "حادثه" ایمان‌آوردن، "حادثه" افزایش ایمان، و "حوادث" دیانت‌ورزی را نمی‌توان به‌هیچ‌وجه برنامه‌ریزی کرد! اگر مقوله "ایمان‌آوردن"، "حفظ ایمان"، "افزایش ایمان"، و هکذا را می‌شد مدیریت و مهندسی کرد، پیامبران اولوالعزمی همچون حضرت نوح ﷺ پس از ۹۵۰ سال می‌توانستند نه همه، و نه نیمی، بلکه سالی یک نفر از قوم خود را به دین‌وایمان جدید مشرّف کنند. این هم نه! دست‌کم فرزند عزیزشان را از کفر و هلاکت و عقاب الهی می‌رهاندند! نیز، همسر حضرت لوط ﷺ را و نیز ماجرای یاران حضرت عیسی‌بن‌مریم ﷺ را به این فهرست اضافه کنید. به دلیل محدودیت زمان، این بحث خاص را در اینجا خاتمه می‌بخشم لیکن باب آن را با دعوت به تأمل بر قصص **قرآن حکیم** می‌گشایم. به اعتقاد این بنده، به‌رغم کم‌توجهی مرسوم و مستمر به قصص قرآنی، آنها فوق‌العاده گرانبار از معنا و بصیرت هستند. ما باید **مکرراً** بدین قصص رجوع و در آنها تأمل کنیم و دستاوردهای خود از این غور و غواصی‌ها را در

معرض مباحثه و مناقشه و معارضه قرار دهیم. ما هیچگاه نباید این باب بزرگ و بصیرت‌بخش قرآنی را ببندیم و یا تمام‌شده محسوب کنیم.

به نظر شما موانع آزاداندیشی در علوم انسانی در ایران چیست؟

اگر مراد از آزاداندیشی در اینجا همان "آزادی اندیشه و باور" باشد و اگر مراد شما از علوم انسانی در ایران، همهٔ علوم باشد که به نحوی از انحاء مربوط به انسان است به‌طوری‌که نه‌تنها شامل اقتصاد، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی، تاریخ، فلسفه، ادیان، عرفان، شهرسازی، حقوق، تعلیم و تربیت، ادبیات، زبان‌شناسی، باستان‌شناسی، و مردم‌شناسی شود که فقه و اصول را نیز شامل شود، آنگاه ما با یک کلان‌سؤالی مواجه هستیم که لازم می‌شود به تفصیل در هر یک از دو نهاد بزرگ و تأثیرگذار حوزه و دانشگاه مورد کاوش قرار دهیم.

باین‌وصف، پاسخ مرسوم می‌شود که به این سؤال داده می‌شود را می‌توان در هر دو نهاد بزرگ یافت. گفته می‌شود که مسئولان ریزودرشت هر دو نهاد به طور منظم و معمولاً بی‌سروصدا نه‌تنها از هر گونه نظر مخالف یا معارض و یا حتی انتقادی به نظر تثبیت‌شده و رسمیت‌یافته استقبال نمی‌کنند که برعکس به‌انحاء مختلف قائل آن نظرات را به تلویح و یا به تصریح مورد اهانت ملایم و بعضاً سرزنش و گاه حتی تهدید ضمنی قرار می‌دهند. بعضاً در یک گروه دانشگاهی، چنان نسبت به کسی که نظرات معارض با نظرات تثبیت‌شدهٔ مرسوم صف‌آرایی و موضع‌گیری می‌شود که وی *از درون* و بی‌آنکه تیری به وی شلیک شود تسلیم و در مواردی حتی چنان 'کشته' می‌شود که تا آخر عمر هیچ حرف و سخن متغایر و متعارضی دیگر از وی شنیده نمی‌شود. شبیه همین حرکت عمومی و صف‌آرایی اندیشه‌کش در حوزه نیز صورت می‌گیرد، به‌طوری‌که پژوهشگر متفاوت‌اندیش *از درون* تسلیم و پژمرده می‌شود.

در موارد دیگری که این قبیل فضا‌سازی‌های سرزنش‌آمیز و تحقیرکننده کفایت از اسکات پژوهشگر منتقد آراء تثبیت‌شده نکند، تحرکات جمع قدری فعال‌تر و محسوس‌تر می‌شود به‌گونه‌ای که فضای منفی‌ای در میان دانشجویان و طلاب ایجاد می‌شود به‌طوری‌که آنها بدون قیل و قال متوجه می‌شوند که تعامل کاری علنی با پژوهشگر منتقد آراء مرسوم و مشهور فقط مایهٔ دردسر خواهد شد. این قبیل تحرکات آرام و پنهانی جمعی باعث می‌شود که پژوهشگری که آزادانه آرای را اختیار کرده افزون بر فشار صرف روان‌شناختی، متحمل فشار اجتماعی و نیز فشار مالی/اقتصادی نیز بشود. مجموعهٔ این فشارهای ذوابعد منجر می‌شود به اینکه آزادی اندیشه و باور، *آرام و بی‌سروصدا*، به طور منظم و مستمر سرکوب و منکوب شود. و طنز

تلخ شگفت‌انگیز اینکه، در چنین جوامعی که این سرکوب‌ها امری کاملاً رویه‌مند و مسلط و حتی پذیرفته‌شده است، به مناسبت‌های متعددی برای آزادی اندیشه و برای نوآوری‌های بدیع و پیشگامانه، جشن و جشنواره و اهدای هدایا کاملاً رایج است. طنز تلخ ماجرا این است که همان مدیران و مسئولان و همان استادان غیر مدیر و بی‌منصب که بیشترین و مهم‌ترین سهم و نقش را در آن سرکوب‌گری‌ها دارند خود بیشترین و مهم‌ترین سهم و نقش را در برپایی پرهیاهوی آن جشن و جشنواره‌ها دارند. این سخن زرین و خطرخیز را به‌خاطر بسپاریم که به‌رغم معافیت و مصونیت دائم و ملکوتی حوزه از نقد و نقادی، حوزه‌های ما همچون دانشگاه‌های ما سخت نیازمند بازسازی و اصلاح اساسی هستند.

از خود سؤال کنیم: طلاب و دانشجویانی که ناظر و تماشاچی این خیمه‌شب‌بازی‌ها هستند چه فکر می‌کنند و چه برداشت می‌کنند؟ از استثنائات که بگذریم روشن است که عموم آنها از کاشت و زراعت معلمان و مربیان خود نان به نرخ روز خوردن، پذیرفتن مشهورات معاصر، و حقه‌بازی و ریا و نفاق و سرکوب اندیشه‌های نو برداشت می‌کنند و همان نقش‌ها را به‌نوبت خود کم یا زیاد ایفاء می‌کنند. چقدر حیاتی و بصیرت‌بخش است که بعضاً سر خود را از زیر برف‌های آرام‌بخش تملق و ریا و خودشیفتگی‌های ضد‌مردمی و ضدانسانی فرومایه و حقیر بیرون آوریم و کمی به اعمال و رویه‌های خود متأمّلانه و مسئولانه بنگریم.

آنچه گفته شد یکی از رویه‌های رایجی است که با آن “آزادی اندیشه و آراء” به طور فعال سرکوب و منکوب می‌شود. اکثریت اصحاب علم و اندیشه و پژوهش و مدیران و صاحب‌منصبان نهادهای حوزوی و دانشگاهی، و ایضاً مسئولان و کارگزاران نظام در این “آزادی‌کشی” و “شخصیت‌کشی” سهم و نقشی فعالانه ایفاء می‌کنند. اما این قبیل رویه‌های رایج که تنها به شرح مختصر معدودی از آنها پرداختم چیزی نیست که هم آن مجریان و بازیگران از آن بی‌خبر باشند و هم ناظرانی که در آینده نزدیک جانشین همان مجریان و بازیگران خاطی و مقصر می‌شوند.

اینک اما می‌خواهم از ساحتی دیگر خبر بگیرم که به‌واسطه آن، “آزادی اندیشه و آراء” در آن به نحو بسیار ملفوف و بسیار درونی یا انفسی در نطفه و قبل از انعقاد جنینی کشته می‌شود. در این ساحت بسیار نهانی، به شما تلقین می‌شود که اندیشه و آرایه هستند که “درست” اند، “عقلانی” اند. برای بانیان و پرده‌داران این ساحت، چگونگی تشخیص “درستی” و “عقلانیت” آن اندیشه‌ها ابداً مهم نیست! از این ژرف‌تر و مبنایی‌تر، اینکه خود موازین “درستی” و “عقلانیت” هم چیستند مطلقاً جای طرح و بحث ندارد! مهم اما این است که ما اندیشه‌ها و آرایه “درست” و “عقلانی” داریم و اندیشه‌ها و آرایه که مغایر و معارض آن‌ها

باشند بدون هیچ تردید و تعلّلی “نادرست” و “عقلانی” هستند. در این ساحت شبه ملکوتی، شایع و رایج است که آن اندیشه و آراء “درست” و “عقلانی” جای بحث و بررسی و به ویژه مناقشه و ارزیابی نقّادانه ندارند. تلقین می شود که اگر فردی آنها را تشخیص نمی دهد زهی سیه بختی، و **وانمود می شود** که اکثریتی هم هستند که آنها را تشخیص می دهند که زهی خوشبختی. در آن ساحت شبه ملکوتی “درستی” و “عقلانیت”، به نحو بسیار ظریف و نهانی و گاه علنی تلقین می شود که آن **معدودی** که اندیشه و آراء درست و عقلانی را تشخیص نمی دهند مشکل دارند، مشکلی از جنس روحی و روانی، و یا شاید هم اخلاقی، و یا شاید هم ذهنی. و اگر از آن اندیشه ها و آراء مغایر و معارض احساس خطر جدی تر شود می توان مشکل را از جنس انحراف فکری و یا بعضاً در مواردی انحراف سیاسی، و یا جن زدگی و یا طلسم شدگی اعلام کرد. و یا حتی اگر لازم (؟) شود و آراء معارض استمرار و استحکامی از خود نشان دهد، مشکل به لقمه حرام و یا اگر ضرورت (؟) ایجاب کند به نطفه حرام نسبت داده می شود. روشن است که از این مرحله تا طناب دار یا مهدورالدم شدن فاصله زیادی باقی نمانده است.

در تمام این فضا سازی ملفوف و نهانی متراکم و انبوه اما **هیچ گاه** تصریح نمی شود “درست” و “عقلانی” چیست؟ و چرا فلان اندیشه و آراء “درست” و “عقلانی” اند و بهمان اندیشه و آراء “نادرست” و “ناعقلانی”؟ آنچه اما به قوت و با ظرافت و با اطمینان خارق العاده ای به طور هماهنگ در معابر و منابر جار زده می شود کج اندیشی و نادرستی اندیشه ها و آرای است. در این فضا سازی های آرام و خزنده، ضمن دعوی اکثریت برای اندیشه و آرائی که درست و عقلانی خوانده شده، هیچگاه اما معلوم نمی شود که به واقع اکثریت با اندیشه هایی است که ادعا شده درست و عقلانی اند. و هیچگاه هم امکان مباحثه و مناقشه فراهم نمی شود که آیا اکثریت بودن حامیان اندیشه و آرای موجب درستی و عقلانیت آنها می شود. مباحثه و مناقشه آرام میان طرفین آراء و اندیشه هایی، **بدون** تحریک عواطف و احساسات عامه مردم و لشکرکشی از هواداران مردمی، گویی دامی است که هرگز نباید گام در آن نهاد. اینجاست که عرصه اندیشه ها و آراء، تبدیل به کارزار و نبرد عواطف و احساسات عامیانه می شود. و معلوم است که در این مهلکه اندیشه و آراء فتح و غلبه از آن چه کسانی است؟ و به چه قیمتی؟

طنز تلخ اما بسیار دیدنی اینکه پس از قلع و قمع اندیشمندان مغایر و معارض، و ختم مراسم تشییع و تدفین، نوبت به جشن و جشنواره و پایکوبی برای آزادی اندیشه و آراء می رسد و روز از نو، روزی از نو!

یادمان باشد مادامی که در عرصه اندیشگی و سیاسی قائل باشیم یک یا تنی چند عرش نشین هستند که آراء “درست” و “عقلانی” را نهایتاً می دانند هیچ جای جدّی ای نه برای آزادی اندیشه و آراء می ماند و

نه برای پژوهشی آزاد که به اندیشه و آرائی بدیع و نوآورانه بینجامد. در این صورت است که مابقی که فرش‌نشین‌اند کمابیش مشغول تئاتری می‌شوند، تئاتری بزرگ و ملی که اگر سالی سیصد همایش و نمایش برای جنبش نرم‌افزاری و تحول علوم انسانی در آن برگزار شود و سیصد هزار سکه هم در آنها جایزه اعطا شود به قدر عطسه بزی هم این تنور خاموش عقیم را گرم نخواهد کرد. آیا صادقانه نیست که دست‌کم دیگر شعار آزادی اندیشه و آراء هم ندهیم؟ و امانت‌دارانه نیست که آن هزاران هزار سکه را هم خرج مستضعفانی کنیم که صاحبان حقیقی آن سکه‌ها هستند؟

برخی معتقدند آزاداندیشی باعث سلب امنیت و ایجاد دردهای برای افراد

می‌شود. برای رفع این موانع چه باید کرد؟

اگر بخواهیم قدری دقیق‌تر و بی‌تکلف‌تر سخن بگوییم باید تأکید کرد که نه «برخی» بلکه هرآن‌کس که کمترین عقل و تجربه عرفی معاش داشته باشد در همان ابتدای حیات دانشجویی یا طلبگی خود متفطن می‌شود که اظهار کمترین میزان از آزادی اندیشه و آراء طیفی از تبعات ناگوار را به ارمغان می‌آورد. قابل‌تصور نیست فردی در یکی از دو نهاد حوزه یا دانشگاه چند صباحی زندگی کرده باشد و دردسرها فرینی و انواع مشکلات امنیتی را با قلب و جان خود حس نکرده باشد. شایسته است همین‌جا رفتار ناگوار و بسیار تنگ‌نظرانه حوزه علمیه قم با شهید مطهری و شهید بهشتی را به‌خاطر بیاوریم. قابل‌انتظار است که برخی در اینجا فریاد واحوزه‌ها سر خواهند داد که چرا این مطالب بازگو می‌شود و چرا منتشر می‌شود؟ به گمانم این عزیزان اشتباه می‌کنند. آنها به‌عوض باید فریاد و اسلاما سر دهند. این اسلام است که در اینجا مورد ستم واقع شده. حوزه به اعتبار دفاع از اسلام و انتشار اسلام است که موجودیتش موضوعیت پیدا می‌کند و گرنه مستقلاً و اصالتاً اعتبارش چه معنایی دارد؟ نیز بسیار روشن‌گر خواهد بود برخورد برخی از زعمای حوزه با علامه طباطبایی رحمه‌الله از آن روی که ایشان بر این نظر بودند که جامعه آن روز سخت در معرض آموزش‌ها و القاءات ضد دینی ماتریالیستی قرار دارد و آموزش مطالبی غیر از دروس مرسوم و متعارف فقهی، نه در مقیاس کلان حوزه بلکه تنها از جانب شخص ایشان، ضروری است. در کتاب **مهر تابان**، تفصیل ماجرا و تهدید علامه به قطع شهریه‌شان (همان حقوق ماهیانه) بسیار خواندنی و سخت‌عبرت‌انگیز است.³³ شایسته است همین‌جا ماجرای غم‌انگیز پراکندگی و فروپاشی حوزه درس معلم و استاد علامه

³³ در این مورد، رجوع کنید به کتاب سید محمدحسین حسینی طهرانی، **مهر تابان: یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه** (انتشارات باقرالعلوم).

طباطبایی را از زبان آقای دکتر **احمد احمدی** رحمته الله بشنویم: «مرحوم **قاضی طباطبایی** در وادی عرفان بوده و **اسفار** درس می‌داده است. ظاهراً فقه و اصول هم تدریس می‌کرده اما تکیه کارش بر روی همان عرفان بوده است. ... ولی محیط نجف و مرحوم حاج **سید ابوالحسن اصفهانی** تاب نمی‌آوردند و ایشان می‌گویند من به کسی شهریه می‌دهم که فقه و اصول بخواند و مجاز نیستم به کسانی که **اسفار**، عرفان و مانند اینها بخوانند شهریه بدهم. شهریه هم نان بود که وقتی قطع می‌شد نانوا دیگر به طلبه نان نمی‌داد. این است که حوزه **مرحوم قاضی طباطبایی** پراکنده شد.»³⁴

و اما رفع موانع آزادی اندیشه و آراء! اولین و مهم‌ترین اصل در اینجا این است که مقامات عالی‌رتبه مملکتی فریب برخی تکنوکرات‌های مهندسی‌اندیش که مع‌الاسف صدر تا ذیل نظام را امروزه اشباع کرده، نخورند. این اوج ساده‌لوحی و خام‌اندیشی است که تصور کنیم و یا باوراندند شویم که معضله بسیار قدیم‌العهد رسوخ کرده در هر سه فرهنگ اجتماعی، فرهنگ علمی، و فرهنگ سیاسی — معضله سرکوب آزادی اندیشه — را می‌توان با چند بخشنامه و دستورالعمل، برگزاری تعدادی مسابقه و کرسی آزادی اندیشه و همایش‌های سکه‌پراکنی، ایجاد صدها دفتر و اداره در دانشگاه‌ها و مدارس حوزوی، و دعوت از چند شخصیت بی‌اطلاع معروف یا غیرمعروف فرنگی برای شرکت در برنامه‌هایی که آنها چندان اطلاع از صدر و ذیل ماجرا ندارند اما البته بدون آگاهی‌شان تمام‌قد مصادره می‌شوند، به طور کامل و برای همیشه رفع و محو کرد. بی‌هیچ تعارف و تکلفی، تکنوکرات‌های مهندسی‌اندیش ما یا خام و ساده‌لوح‌اند و یا مقامات عالی‌رتبه را خام و سطحی‌اندیش می‌پندارند و کیسه دراز خود می‌دوزند.

در اینجا به اشارتی بسیار ملفوف و چکیده می‌گوییم: ما و نسل وطن‌دوست و شجاع ما با یک دنیا عشق و صدق و شفقت بر خلق و وطن‌دوستی و عدالت‌خواهی عازم بر انقلاب و ایجاد روابط و مناسبات سالم اجتماعی-سیاسی-اقتصادی شدیم و سپس کارمان به سرعت فروکاسته شد به حذف و هدم سران فاسد و مفسد نظام شاهنشاهی که البته باید می‌شد، و سپس اقداماتی سریع و زودبازده، و از جمله انقلاب فرهنگی، با بستن و بازکردن و اخراج و پاک‌سازی فیزیکی و صدور حکم و بخشنامه. چشم بر هم گذاشتیم و خشنود که بحمدالله شد آنچه آرزو می‌کردیم. و حال که چشمان خود را قدری باز کرده‌ایم با واقعیاتی بسیار تلخ و ناگوار مواجه شده‌ایم. مواجه شده‌ایم که صرف‌نظر از شخصیت‌های منفرد پاک‌دل و معتقد و با شفقت اینجا و آنجا، تقریباً تمام آن هنجارها و مناسبات ناسالم تبعیض‌آمیز و اجحاف‌انگیز و پرتجاوز محرومیت‌پرور

³⁴ رجوع کنید به اظهارات دکتر احمدی در *زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر احمد احمدی* (مؤسسه روان‌شناسی و علوم تربیتی دکتر کاردان، ۱۳۹۴).

و استضعاف آفرین منافقانه و عوام‌فریبانه **دربار زرو زور** ادامه حیات‌ی گسترده‌تر داده ساختی دیگر هم به آن افزوده شده، به‌طوری‌که امروزه حق است اعتراف کنیم ما با **دربار زرو زور و تزویر** مواجه هستیم. ولو بلغ مابلغ.

نمی‌خواهم بگویم **دربار زرو زور و تزویر** مولود و محصول **تمام‌عیار** برنامه‌ریزی‌ها و سیاست‌گذاری‌های تکنوکرات‌های مهندسی‌اندیش ما در این چهل سال است. اما بر این باورم که بخش قابل‌توجهی از تداوم و گسترش مجموعه هنجارها و رویه‌ها و مناسبات ناسالم فاسدِ مفسدِ ضد‌مردمی جاری حاصل همان نگرش‌های مهندسی‌اندیشانه است. اینک حیات‌ی است که عبرت بگیریم و گمان نکنیم با همان شیوه‌های مهندسی‌اندیشانه می‌توانیم با پدیدار بسیار شوم، کهن، و عمیقاً تعبیه‌شدهٔ سرکوب آزادی اندیشه مواجه شد.

نیک اگر بنگریم درمی‌یابیم که سرکوب "آزادی اندیشه و آراء" بخش مهم و دیرپای هر سه فرهنگ ماست و همچون سایر اجزاء فرهنگ در قلب و جان و احساس و نگرش‌ها و گرایش‌های ما عمیقاً خانه کرده، و با این بازی‌ها و بازیگری‌ها نه تنها آب از آب تکان نخواهد خورد که بدتر. در لایه‌های زیرین‌تر پنهانی‌تر به حیات ویرانگر خود ادامه خواهد داد: ظریف‌تر و مقاوم‌تر. **باید بسیار تدریجی**، هر گونه ظهورات "آزادی اندیشه و آراء" را به‌ویژه در عرصهٔ عمومی تحمل کنیم. و هر جا که می‌توانیم فردی یا جمعی از سرکوب آن ممانعت کنیم. **باید بسیار تدریجی** نسبت به سرکوب آن در هر جا و در هر عرصه‌ای حساس و معترض شویم. **باید بسیار تدریجی** فرهنگ تحمل "آزادی اندیشه و آراء" را جایگزین سرکوب "آزادی اندیشه و آراء" کنیم. از جمله لوازم ضروری این دگردیسی بسیار تدریجی این است که بینش "فلان رجل سیاسی یا علمی نظر و رأی درست و عقلانی را می‌داند و باید همه گوش‌به‌فرمان باشیم" باید از عرصهٔ عمومی ما رخت ببرند. آری! البته این سخن به معنای حذف سلسله‌مراتب مدیریتی و نظام تصمیم‌گیری در حکومت نیست. مطابق قوانین، هر مقامی دارای حوزهٔ اختیارات و تصمیم‌گیری است و باید هم چنین باشد، که هیچ‌گیزی از تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری نیست. و تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری را هم نه ملائکه که ما انسان‌ها باید انجام بدهیم. بنابراین، مقامات و اختیارات قانونی‌شان، در صورت عدم نیاز به جرح و تعدیلشان، حفظ می‌شود. آنچه به نحو بسیار بنیانی و تأثیرگذاری باید تغییر کند این "نگرش دوشاخه" است که **اولاً در فلان موضوع یا زمینه یا عرصه تنها یک رأی درست و عقلانی وجود دارد و ثانیاً آن رأی هم نزد فلان مقام یا منصب است**. این نگرش بنیاناً و از بیخ‌وبن، ریشهٔ آزادی اندیشه و آراء را می‌سوزاند که، به‌تبع، عرصهٔ سیاست را ضد علوی و استبدادی خواهد کرد. اگر می‌خواهیم

بی‌هیچ تعارف و تکلف و عوام‌فریبی به “آزادی اندیشه و آراء” میدان بدهیم لاجرم باید با این “نگرش دوشاخه” وداع کنیم.

بیفزاییم که ابدأً بر این باور نیستیم که برای رفع موانع “آزادی اندیشه و آراء” همه آنچه گفتنی است را گفتیم. بنده در این زمینه هم، همه آنچه گفتنی است را نگفته‌ام! نیز بیفزاییم که توصیه دیگرم این است که باب این سؤال را تا جایی که امکان دارد باز و بازتر کنیم تا رجال بیشتری امکان طرح رأی و اندیشه پیدا کنند، تا نهال بسیار نحیف و تقریباً خشک‌شده “آزادی اندیشه و آراء” بسیار تدریجی رشد یافته و جانی بگیرد.

دانشگاه نقش مهم‌تری در آزاداندیشی دارد یا حوزه، و آزاداندیشی چقدر در رشد دانشگاه مؤثر است؟

ای کاش از مقیاس اندازه‌گیری / **اهمیت** “آزادی اندیشه و آراء” خبری می‌داشتیم! به‌راستی آیا چنین مقیاسی وجود دارد؟ ایضاً ای کاش می‌دانستیم چه می‌شود که این قبیل سؤالات موضوعیت می‌یابند! چقدر خوب می‌شد مبنا و زمینه طرح چنین سؤالات مورد کاوش و تأمل جدی قرار می‌گرفت!

آیا توانسته‌ایم نظریه‌پردازی علمی را از بحث‌های سیاسی و امنیتی جدا کنیم؟ مثلاً اگر کسی نظریه “ولایت فقیه” را نقد کند — و لو به‌غلط — آیا پرونده‌سازی و تعقیب نمی‌شود؟

از این سؤال در شگفتم! چگونه هنگامی که پای ثابت تکبیر بعد از نمازهای جماعت مساجد و نمازخانه‌ها، شعار “مرگ بر ضد ولایت فقیه” است این سؤال تقویم و طرح می‌شود؟ نکند این مصاحبه با **گاردین** یا با **فارین افروز** است و بنده بی‌اطلاعم! نیاز نیست که بدانیم پرونده‌سازی می‌شود یا نه. مهم این است که بپرسیم آیا فضای علمی و نیز اجتماعی و هم نیز سیاسی اجازه بحث‌وبررسی در این موضوع را می‌دهد؟ آیا به‌کرات با استادان متدین دانشگاهی و حوزوی مواجه نمی‌شویم که با احتیاط تمام نه مستقیماً که غیرمستقیم آموزه‌های دینی‌ای را به‌صورت سؤال مطرح می‌کنند و هم‌زمان چند بار چپ و راست و اینور و آنور خود را مرتباً می‌پایند؟ و مقصودشان هم دقیقاً همین “ولایت فقیه” است!

ما بد مسیری رفته‌ایم! ما به شدت اشتباه کرده‌ایم که گمان برده‌ایم با فراهم کردن آرامش ظاهری از طریق برخورد‌های امنیتی هیچ مشکلی وجود نخواهد داشت. آخر کسی در آن اتاق‌های ان‌شاء‌الله فکر و اندیشکده‌ها و شوراهای پشت درهای بسته، پیدا نشده از حضرات سؤال کند: آخر مگر کشورهای معاند و معارض جمهوری اسلامی ایران، خود دارای چنین وحدت و یکپارچگی فراگیر هستند که شما می‌خواهید چنین فیلمی را به نمایش بگذارید؟ به‌استثنای چین و کره شمالی، کدام نظام سیاسی‌ای را سراغ دارید که همهٔ آحاد مردم و به‌ویژه آحاد تحصیل‌کردگان و خصوصاً متفکران و اندیشمندان‌شان همگی و بدون استثنا اعتقادی به نظام سیاسی کشورشان داشته باشند؟³⁵ آخر چرا دعاوی گزاف غیرضروری‌ای می‌کنید که ناچار شوید به ضرب زور و تهدید و ارباب و اسکات و هکذا آن را حاصل و سپس به نمایش بگذارید؟ افرنگیان — به تعبیر علامه اقبال لاهوری رحمته‌الله — خوب می‌دانند که این دعاوی دروغی بیش نیست و تنها با چوب و چماق و خفقان می‌شود آن را حاصل کرد. آخر چه نیازی به چنین دعاوی گزاف خلاف واقع؟ گذشته از تجربهٔ عرصهٔ سیاست خود، و سایر کشورهای همگون و همسوی خود، آیا افرنگیان از صف ایرانیان درخواست‌کنندگان مهاجرت به کشور خود خبر ندارند؟ آیا از اظهارات هم‌وطنان ما در مصاحبه‌ها و خارج از کشور اطلاعی ندارند؟ یعنی، آنها یک‌مشت انسان‌های بی‌شعورند که به فیلم‌های تصنعی و به آمار و ارقامی که رسماً در اختیارشان قرار می‌گیرد اعتماد می‌کنند؟

به‌راستی اگر چنین ظواهر متحد یکپارچهٔ مستحکمی در داخل وجود دارد چرا آنها مدام بر روی نارضایتی‌های چندلایه برای براندازی نظام علناً سرمایه‌گذاری می‌کنند؟ هم کدخدای هوشمند مؤدب و هم اروپاییان اخیراً نازوسملوس‌شده؟ و ما هم البته سخت نگران و مترصد خنثی کردن شیطنت‌های جنایت‌کارانه‌شان؟ از طرفی دیگر، حاکمان مکار و مستکبر و مستبد و غارتگر و آدم‌کش غربی هرگز دعوی همبستگی و یکپارچگی ملی نمی‌کنند و صداها و ندا‌های مخالف درویشان را هم سرکوب و محبوس و مخفی نمی‌کنند و درعین حال کمترین نگرانی از بابت هر طرح براندازانه با یا بی حمایت کشورهای دیگر ندارند. و جالب است که ما هم کمترین احتمال براندازی نظام آنها را نمی‌دهیم باوجوداینکه از تشنت آراء و اعتراضات کم‌وبیش گستردهٔ اصناف مختلف در کشورشان اطلاع داریم و رسانهٔ ضد ملی‌مان روزی ۱۷ بار آن اعتراضات و تظاهرات را با آب و تابی مبالغه‌شده در حلقوم ملت شهیدپرور فرومی‌کند.

³⁵ در چین و کره شمالی هم وجود ندارد لیکن از سر حماقت همبستگی و یکپارچگی و وحدت را به نمایش می‌گذارند

نخست برای تحمیق ملت خود و سپس برای فریب افرنگیان و غیر آنها! و زهی خیال باطل!

یک چیز را هر چه تلاش می‌کنم نمی‌فهمم! چرا ذخایر نظام در نمی‌یابند که ظواهر آرام و ساکت با بواطنی ناآرام و ناراضی و معترض فقط خوراک براندازی است و به درد جنایت‌کاران استیلاطلب و چپاولگر غربی می‌خورد؟ برعکس، چرا ذخایر نظام در نمی‌یابند که رضایت قلبی مردمی، نه رضایت قلبی نمایشی، پادزهر اصلی و پایدار هر گونه نقشه برای ایجاد تشّت و ازهم‌گسیختگی ملی، و بهره‌برداری از آن، و نهایتاً براندازی است؟

۲۸ تیر ۱۳۹۷

[۲۴]

چرا بخش بزرگی از اپوزیسیون نظام در بیرون مرزها؟

- آیا تاکنون هیچ فکر کرده‌اید چرا بخش بزرگی از ناراضیان و معترضان به سیاست‌های کلان نظام در خارج از کشور و به‌ویژه در کشورهای غربی به سر می‌برند؟

- آیا هیچ فکر کرده‌اید چرا حتی یک نفر از ناراضیان و معترضان به سیاست‌های کلان نظام‌ها و دولت‌های غربی در خارج از آن کشورها به سر نمی‌برند؟

- آنچه در ذیل می‌آید تنها یکی از عوامل بسیار مؤثر ایجاد دو پدیدار فوق است، دو پدیداری که در واقع دو رویه یک پدیدارند:

هنگام ظهر سه‌شنبه ۲۳ مرداد ۱۳۹۷، جلسه پرسش و پاسخ درباره مقاله پژوهشی جدید بنده با عنوان **”تمهیدی برای نیل به مناسبات عادلانه: موانع آزادی اندیشه و آراء“** در طرح دانشجویی ابوذر به پایان رسید و سپس نماز جماعت برگزار شد. دقایقی از اتمام نماز نگذشته بود که یکی از دانشجویان سراسیمه و ملتهب به بنده گفت: **مسئول مجتمع رفاهی-فرهنگی-اجتماعی بیت‌الزهر** یک ساعت مهلت داده تا مجتمع را ترک کنیم وگرنه به زور متوسل خواهند شد. امکان دارد شما با ایشان صحبت کنید؟

با دو تن از دانشجویان وارد اتاق فرمانده شدیم که بلافاصله جناب فرمانده با تحکمی بس زمخت و غضب‌آلود به دانشجویان عتاب کرد که: بیرون! به‌قدری دانشجویان را منقلب دیدم که متوجه نشدم جناب فرمانده جواب سلام را داد یا نه، لیکن بدون کمترین ابراز احترام و ادبی گفت: بله؟

پرسیدم میشه توضیح بدهید چی شده؟ گفت: من هیچ نیازی ندارم به شما توضیحی بدهم. دستور از بالاست و بنده هم موظف به اجرا هستم. گفتم: یعنی، همان ”المأمور معذور“؟ گفت: من این را نگفتم. این حرف شماسه. گفتم: بله بنده گفتم. واقعاً این طور نیست؟ گفت: من هم چنین نکنم فرد دیگری فرستاده می‌شود که اجرای دستور کند. پرسیدم: در این صورت کار شما توجیه می‌شود؟

پرسیدم: می‌دانید دارید با این جوانان شفیق و صدیق انقلاب چه می‌کنید؟ می‌دانید این نقض قول و قرار از جانب شما، به‌منزله یک نهاد قدرتمند حکومتی، چه تأثیراتی بر این جوانان می‌گذارد؟ گفت: من فقط انجام وظیفه و اجرای دستور مقامات بالا می‌کنم.

گفتم: پس عزیزجان! بنده سعید زیباکلام هستم. از طرف بنده به مقامات بالا و بالاتر و بسیار بالاتر بگو: آقایان! این درست است که با این دانشجویان توافق کرده‌اید بخشی از مجتمع را برای هشت روز در اختیار طرح دانشجویی بگذارید، و حالا در نیمه راه، یک ساعت مهلت می‌دهید که جل و پلاسشان را جمع کنند بریزند کنار خیابان، مبادا با ضرب و شتم دژبانان مواجه شوند؟

سپس از ایشان خداحافظی کردم درحالی که به نشانه احترام در حال برخاستن از جای خود بود.

اینک اما چند کلامی با فرماندهان فرهنگی و غیرفرهنگی سپاه پاسداران.

- شما می‌دانید که برای یکایک گام‌های شما برای تأمین استقلال و عزت و امنیت و آبادانی و تحکیم آرمان‌های انقلاب چقدر ارج و ارزش قائل هستم.

- باین وجود، چرا یکی از مبنایی‌ترین ستون‌های حیات **هر جامعه‌ای** را به همین راحتی و آسوده‌خاطری نقض می‌کنید؟ آخر مگر نمی‌دانیم که «**أَوْفُوا بِالْعُقُودِ**»³⁶، فرمان امر و زید و بکر و فلان مقام عالی و بهمان مقام اعلی نیست؟ که فرمان اکید حضرت حق ﷺ است؟ چطور در نیمه راه برنامه‌ای، نقض عهد و پیمان می‌کنید و ضرب‌الاجل یک‌ساعته تعیین می‌کنید؟ و سپس آن نقض را به ضرب تهدید و تخویف و ارعاب و وحشت اعمال می‌کنید؟ می‌فهمید عواقب کوتاه و درازمدت این رفتارتان چیست و کجا خود را نشان می‌دهد؟

- باتوجه به تحولات عمیقاً تأسّآور سیاسی و اجتماعی چند دهه گذشته و دورشدن نهادهای مختلف نظام از آرمان‌های متعالی و رشید انقلاب، انتظار نداشتم که **سپاهی** که قرار بود پاسدار آرمان‌های انقلاب باشد و نسبت به آرمان بسیار مبنایی عدالت سخت حساس و به‌شدت فعال باشد، در زمینه فسادستیزی و ظلم‌ستیزی با جریان‌های عدالت‌خواه همراهی و همگامی کند. لیکن انتظار داشتم که در نازل‌ترین سطح رفتار اجتماعی، دست‌کم به عهد و پیمان خود با جمع بسیار کوچکی از دانشجویان، خواه متعهد به انقلاب و خواه متعهد به ضدانقلاب، پایبندی بورزد.

- به‌راستی ادامه **طرح دانشجویی ابوذر** و سخنرانی چهار پنج تن از فعالان عدالت‌خواه برای پنجاه شصت دانشجو، این چنین خطیر و خطرناک و مخاطره‌انگیز و خلاف مصالح ملی و امنیت ملی تلقی شده

³⁶ سورة مبارکه المائدة: آیه ۱.

بود که می‌باید «بدون هیچ» تعلّل و درنگی از **مجتمع فرهنگی الزهرا** اخراج شوند؟ یعنی، واقعاً فاهمه و هاضمه امنیت و آرامش و قدرت نظام این‌قدر نحیف و ضعیف و ضربه‌پذیر شده است؟

- برادران سپاهی‌ام! برخی نه‌چندان انگشت‌شمار از شما این حقیر را می‌شناسید و می‌دانید قلبم برای تحقق آرمان‌های انقلاب از طرفی، و برای نقض همان آرمان‌ها از طرفی دیگر، بی‌هیچ تعارف و تکلفی، می‌تپد. نیز می‌دانید که نسبت به نقض آن آرمان‌ها، به‌قدر فهم و اطلاعاتم، با احدی عقد اخوت ندارم. از شما و به‌ویژه کسانی که فرمان اخراج را صادر کرده‌اند تقاضا می‌کنم در خفا یا در علن، هر طور که مایلید، باب بررسی و ارزیابی **طرح ابوذر** را با این بنده باز کنید. نکند مقاله بنده موجب این همه نگرانی عمیق و شدید شده همچون آواری بر سر این جوانان پاک‌باخته فرو ریخته است.

- به یاد می‌آورید در حین مذاکرات هسته‌ای و نه سال‌ها پس از آن، بی‌سواد بزدل ترسوی بی‌شناسنامه تازه‌به‌دوران‌رسیده‌ای مهم‌ترین دستاوردهای حماقت‌نامه‌های **ژنو و لوزان و وین** را تحلیل کرده نشان می‌داد که سرداران شجاع و امین و کاربلد دیپلماسی، نه امین و کاربلد هستند و نه شجاعت و صداقت دارند که به مسئولان و به ملت صادقانه و امانت‌دارانه و شجاعانه بگویند پشت درهای بسته مذاکرات دقیقاً چه گفته‌اند و چه شنیده‌اند و چه توافق کرده‌اند؟

- برادرانم! امروز همان بی‌سواد بزدل ... از شما سؤال می‌کند: از کدام آرمان‌های انقلاب در حال پاسداری هستید؟ و آیا می‌دانید که غارت و حیف و میل بیت‌المال، تبعیض در بهره‌مندی از منابع و مواهب ملی، شبکه‌های گسترده درهم‌تنیده مقامات مفسد و فاسد حکومتی، و فساد نهادینه‌شده در نظام اداری کشور کوبنده‌ترین و ویرانگرترین ضربات را به بنیانی‌ترین ستون نظام، همان رضایت‌مندی عامه مردم، می‌زند؟

- به‌راستی از فرهنگ سیاسی کف جامعه مردمی، نه جامعه بولتن‌ها و جامعه مقامات، اطلاع دارید؟ از قضاوت‌هایشان درباره دزدی‌ها و غارت‌ها؟ و مهم‌تر، درباره دزدان و غارتگران و نسبتشان با مقامات عالیه حکومتی؟ و از نومیدی‌شان؟ و از کفر و الحاد و عناد جدیدالولاده‌شان؟

بارخدا! تنها به تو پناه می‌برم، ای پناه بی‌پناهان! که بسیاری از مردم که رفتار این شیفتگان خدمت را می‌بینند و از نظام و انقلاب سرخورده و سیه‌بخت شده‌اند این بنده را به علت دفاع علنی از آرمان‌های انقلاب لعن و نفرین و، اگر بتوانند، سنگسار می‌کنند.

بارخدا! یکبار دیگر به تو پناه می‌برم که بسیاری از مقامات قدرتمند این سخنان را می‌شنوند و مرا از اینکه خود را به نفهمی و نادانی نمی‌زنم و سکوت و صغارت و عافیت‌طلبی دنیاطلبانه پیشه نمی‌کنم، خوارجی می‌خوانندم و در خفا و علن خشم و خنجر جهال و جانیان را هرچه تیزتر می‌کنند.

﴿وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ ۚ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِي ضَلٰلٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ﴾ (۱۲۷) إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ

هُمْ مُحْسِنُونَ (۱۲۸) ﴿³⁷

”ای دنیا! آف بر دوستی تو و بر دوستان شیفتهات!“

چهارشنبه ۲۴ مرداد ۱۳۹۷

[۲۵]

تسلیت به ملت مظلوم ایران

آقای دکتر علوی تبار در مصاحبه‌ای اخیراً گفته است: «شناخت من از آقای روحانی مثبت نبود. تصور می‌کردم اصولی ندارد.» نیز، گفته است: «ایشان کمی هم خوشگذران بود و سبک زندگی لوکسی داشت.»³⁸

- در این روزگار، به این مقدار بصیرت و حق‌گویی هم باید تبریک گفت.

- هم‌زمان باید به ملت مظلوم ایران عمیقاً تسلیت گفت که از میان این همه رجال سیاسی که با آشیخ حسن روحانی در طول چهل سال گذشته حشرونشر و تماس و ارتباط کاری و جناحی داشته‌اند تنها یک نفر تشخیص و با صدای بلند اعلام می‌کند که ایشان اصولی ندارد و اهل خوش‌گذرانی است.

- باین‌وصف، من کاملاً با آقای دکتر علوی تبار موافق نیستم زیرا معتقدم که آشیخ حسن روحانی به اصولی سخت اعتقاد دارد: ایشان به اصل اشرافی‌گری و ریخت‌وپاش و خوش‌گذرانی و زندگی تشریفاتی و مجلل شدیداً پایبند است. مهم‌تر از این، شیخ تدبیر ما به این اصل نیز عملاً و عمیقاً اعتقاد دارد: باید قدرت را به هر وسیله‌ای شده به دست آورد و با هر هزینه و تدبیری آن را حفظ کرد.

- ملت مظلوم ایران! آشیخ حسن روحانی سال‌های مدید در پست‌های کلیدی و حساس امنیتی و سیاسی قرار داشته است. آیا وقت آن نرسیده از خود سؤال کنید چگونه چنین شخصیتی حدود چهل سال در آن مناصب قرار داشته است؟

- ملت ستم‌دیده ایران! نباید از خود سؤال کنید که چگونه چنین شخصیتی توانسته پله‌های مناصب مهم و حساس سیاسی و امنیتی را چند پله یکی بالا رود؟

- ملت مظلوم و فداکار ایران! نباید از خود سؤال کنید که آیا بالا رفتن چنین شخصیتی بدون همکاری و معاونت و یا دست‌کم سکوت بسیاری از شخصیت‌های سیاسی دنیا طلب دیگر امکان دارد؟

- ملت مظلوم و تحت فشار ایران! آیا اینک عرصه سیاست پلید و سیه‌کار و تبهکار میهن عزیز را نمی‌بینید؟

³⁸ «شرح یک زندگی سیاسی و روشنفکری» گفتگو با علیرضا علوی تبار، ماهنامه اندیشه پویا (شماره ۵۴، آبان ۱۳۹۷).

- نمی‌بینید که یک چنین شخصیت فرزانه مدبر راست‌گویی محال است بدون حمایت و همراهی و بعضاً سکوت برخی از مقامات بزدل تبه‌کار و چپاولگر ظاهرالصلاحی دیگر ادامه حیات بدهد؟

- ملت مظلوم و فریب‌خورده ایران! برای انتخاب چنین شخصیت فرزانه خدمی، بنده به شما از صمیم قلب تسلیت می‌گویم. نیز، به شما تسلیت می‌گویم که **شورای نگهبان** صلاحیت همچون شخصیتی را برای منصب ریاست‌جمهوری تأیید کرد. نیز تسلیت می‌گویم که نمایندگان ما ملت در **مجلس**، شش سال است که علی‌الدوام همچون شخصیتی را حمایت و همراهی می‌کند. تسلیت می‌گویم که اکثریت رجال سیاسی با شبکه فاسد و مفسد تبه‌کار رانت‌خوار همگامی و همراهی می‌کند.

- ای شهدای شجاع و غیور انقلاب و دفاع مقدس و ای امام شهدا! اینک شما شاهدید که بر سر آرمان‌های انقلاب و بر سر ما ملت انقلاب‌کرده چه آمده و چه می‌آید؟ ما را به حق پیامبر حبیب خدا و فرزند شهیدش **امام حسن** (علیه السلام) شفاعت کنید و برایمان استغفار کنید. بنده و نسل ما اشتباهات بزرگی مرتکب شده‌ایم که چنین شخصیت‌هایی بر مناصب قدرت نشسته‌اند و تملق انقلاب و نظام را می‌گویند و آنگاه مست و خرامان به بیت‌المال هجوم می‌برند و به صغیر و کبیر این ملت مظلوم و شریف رحم نمی‌کنند.

- ای خدای **محمد** (صلی الله علیه و آله) به حرمت رحمه للعالمین، آن نبی حبیب، و به حرمت دل‌خونمان و چشمان گریانمان از این دریای فساد و فریب و مکاری، همه کسانی را که عالماً و عامداً از چنین شخصیت‌هایی حمایت و دفاع می‌کنند، در هر لباس و مقامی که هستند، لعنت بفرما و نزد این ملت رسوایشان بگردان. و تو ای دنیا! آف بر دوستی و دوستان مکار و ظاهرالصلاح تو!

﴿قُلْ لَنْ يُصِيبَنَا إِلَّا مَا كَتَبَ اللَّهُ لَنَا هُوَ مَوْلَانَا وَعَلَى اللَّهِ فَائِتَوَكَّلِ الْمُؤْمِنُونَ﴾

رحلت پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) و شهادت امام حسن مجتبی (علیه السلام)

چهارشنبه، ۱۶ آبان ۱۳۹۷

[۲۶]

چگونه استیفای حقوق خود کنیم؟

عباس آخوندی (وزیر راه و شهرسازی): «حضرات هر روز تبلیغ می‌کنند که این دولت حتی یک مسکن هم نساخته است، این افتخار دولت است که حتی یک واحد مسکونی نساخت.»³⁹

- ملت مظلوم و فریب‌خورده ایران! در انتخابات شش سال گذشته به چه کسی برای ریاست‌جمهوری و به چه کسانی برای نمایندگی در **مجلس شورا** رأی دادید؟

- اینک محصول کاشتتان را به‌وضوح می‌بینید؟

- اینک می‌بینید که **مجلس شورا** و **شورای نگهبان** و **مجمع مصلحت نظام** چگونه از منافع و مصالح شما ملت ایران و به‌ویژه مستضعفان و پابرهنگان حفاظت و حراست می‌کنند؟

- وزارت آقای **عباس آخوندی** تصادفی یا استثناء نیست! نمونه‌ای است از صدها شیفته قدرت و ثروتی که به علت خوش‌خیالی‌ها و خوش‌باوری‌های ما ملت، و رأی‌های ساده‌لوحانه و خام‌اندیشانه ما مستضعفان، مناصب قدرت را فریب‌کارانه تصاحب کرده‌اند.

- ببینید آتش نه شور که آن‌چنان زهرمار شده که وزیر مستعفی پس از ۶ سال وزارت، صریح و علنی و طلبکارانه اعلام می‌کند: «این افتخار دولت است که حتی یک واحد مسکونی نساخت، از ابتدا قرار نبود دولت خانه‌ای بسازد.»

- ای ولی‌نعمتان مظلوم و فداکار انقلاب! اظهار عجز و ناله هیچ سودی ندارد! باید مکاری‌ها و فریبکاری‌ها و نفاق‌ها را بشناسید و ببینید. باید بتوانید منافقان را از دل‌سوزان صالح، خائنان را از خادمان شفیق، و تبهکاران متجاوز به بیت‌المال را از پاک‌دستان امین و شفیق تشخیص بدهید. در غیر این صورت، سال ۱۴۰۰ هم می‌آید و سال ۱۵۰۰ هم به دنبالش، و آب از آب هم تکان نخواهد خورد.

³⁹ سخنرانی در مراسم تکریم و معارفه وزیر راه و شهرسازی مورخ ۱۹ آبان ۱۳۹۷:

- ای مستضعفان کماکان محروم پای کار انقلاب! بیدار شوید! که حتی اگر با اشک و آه و نفرین دل سوختگانی خانه‌ای پر از فساد و دروغ و نفاق ویران شود مطمئن باشید که در عمارت جدید چپاول و تضییع حقوق و تبعیض محو و نابود نمی‌شود. باید بیدار شوید و حقوق خود را بشناسید و آن را با نظارت و اعتراضات خود به دست آورید. این فرمایش نجات‌بخش و جاودانه **امیرالمؤمنین**، آن صدای عدالت انسانیت، را هرگز هرگز فراموش نکنید که: «مربه معروف و نهی از منکر را ترک نکنید که افراد شرور و بدکار جامعه بر شما مسلط می‌شوند و آنگاه هر چه دعا کنید به اجابت نرسد.»

- ای دوزخیان و پابرهنگان ایران زمین! باید حقوق خود را مطالبه کنید و برای استیفای آن خود باید رأساً انتقاد و اعتراض کنید! اینجا ایران است! اینجا جایی است که عموم رسانه‌ها به عوض شناسایی و پیگیری حقوق برجامانده و یا پایمال شده ملت ایران، علی‌الدوام در پی بزک کردن سیمای کربیه و منافقانه شیفتگان ثروت و قدرت، و پاک کردن دست‌های آلوده و تطهیر اموال غارت‌شده اشرار ظاهرالصلاح هستند. و ایضاً چنین است داستان عموم نهادهای نظارتی.

- آری! ای برادران و خواهران دوزخی هم‌سرنوشت! چهل سال است که امثال بنده و شما فرمایش ذوالفقاری آن بزرگ‌مرد عادل عدالت‌خواه عدالت‌پیشه را پشت‌گوش و بلکه زیر پای خود انداخته‌ایم. و بر این خیال واهی و کودکانه رفته‌ایم که خوبانی هستند که به نیابت از ما، حقوق بر زمین مانده و پایمال شده ما را احقاق و استیفاء خواهند کرد. نه چنین است ای برادر و ای خواهرم! که اگر چنین می‌بود آن شهید عظیم‌الشأن عدالت می‌فرمود.

- «آیا ایمن شدند آنان که زشتی‌ها و پلیدی‌ها را مکر و حیل می‌کنند از اینکه حضرت حق ﷻ آنها را به زمین فروبرد و یا از آنجایی که نمی‌دانند عذاب بر ایشان بیاید؟»⁴⁰

- بارالها! چقدر حق است این سخن: «هر نفسی در گرو مکتسبات خویش است». بارالها! جسارت نیست اگر به تبعیت از این سخن بگویم: هر ملّتی در گرو مکتسبات خویش است؟

”ای دنیا! اف بر دوستی تو و دوستداران شرور و عوام‌فریب تو!“

۲۰ آبان ۱۳۹۷

[۲۷]

خطوط راهبردی سراپا ویرانگر نظام!

برادر شفیقم سردار قاسمی! خدایا! ای کاش توضیح می‌دادید:⁴¹

- کدام خط خالیه؟ خط حفظ و تحقق آرمان‌های انقلاب مستضعفان و پابرهنگان؟

- و چگونه خط را خالی کردند؟ با ایجاد مجموعه‌ای از شبکه‌های اشراف صاحب‌منصب و صاحب ثروت

بی‌درد ظاهرالصلاح؟ همان شبکه‌هایی که سرجمع به آن می‌گویند **دربار زرو زرو و تزویر**؟

- و چه کسانی نیروهای خط را تارومار کرده‌اند؟ همان متکثران ثروت و قدرت که با حفظ وحدت برای

کسب قدرت و ثروت میان خود با آرامش کامل دروغ می‌گویند و عوام‌فریبی می‌کنند و بیت‌المال را غارت

می‌کنند؟ همان اعضای متحد و هماهنگ **دربار زرو زرو و تزویر**؟

اینک اما بیاییم قدری ژرف‌تر و دورتر را بادقت بیشتری بنگریم!

خطوط راهبردی سراپا اشتباه و ویرانگر چیست که در نتیجه آنها بسیاری از اقشار زحمت‌کش و

مستضعف از بیم نیروهای ویژه و سروکله شکسته و بازداشت و زندانی‌شدن دست به اعتراض نمی‌زنند؟ که

ناراضایتی در اقشار مختلف به‌ویژه در میان مستضعفان و مستمری‌بگیران موج می‌زند؟

- آیا یکی از آن خطوط راهبردی این نیست که اعتبار و حیثیت و قدرت و امنیت نظام را، به‌عوض

گره‌زدن به تحقق آرمان‌های انقلاب، به اعتبار و حیثیت و قدرت و امنیت مسئولان سطوح مختلف نظام و

خانواده‌های ایشان گره زدیم؟ و در نتیجه، مدام فساد و مفسدان را پنهان و لاپوشانی کردیم؟ و به‌تبع،

عموم مردم را از نظام و عرصه سیاست بیزار و متنفر کردیم؟

- آیا یکی دیگر از آن خطوط راهبردی مهلک این نیست که امنیت را انحصاراً در قدرت نظامی و

انتظامی و نهادهای اطلاعاتی و امنیتی و قضایی تعریف کردیم؟ بی‌تردید بخشی از سخت‌افزار امنیت را این

قبیل نهادها تأمین می‌کنند. اما آیا سیاست راهبردی منظم و مستمر تبعیض در بهره‌مندی از مواهب و

⁴¹ سردار سعید قاسمی: «نگاه نکنید در دیدار با رهبری دعوا بین صف اول و صف دوم؛ خط خالیه...»!

امکانات ملی، و نیز سیاست راهبردی هماهنگ در اختفای هر چه بیشتر اطلاعات و اخباری که انتشار آنها لازمه مقبولیت و مشروعیت هر چه گسترده‌تر نظام است، امنیت را نرم‌افزارانه از درون فرسوده و نابود نمی‌کند؟ آیا اینک امنیت نظام با سه سیاست راهبردی بزرگ فوق فراهم شده است؟

- آیا یکی دیگر از آن خطوط راهبردی ویرانگر این نیست که نهاد قضایی را که ملجأ و مرجع دادخواهی و دادگستری در هر نظامی است تابع مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی و جناحی کردیم و آن را تبدیل به ابزاری در خدمت **دربار زرو زور و تزویر** ساختیم؟

- آیا وقت آن نرسیده که در این خطوط راهبردی کلان نظام تجدیدنظر اساسی کنیم؟ که این خطوط راهبردی را ویرانگر مشروعیت و مقبولیت، و نتیجتاً امنیت و حیات نظام بدانیم؟

- آیا وقت آن نرسیده که مشروعیت و مقبولیت و امنیت ملک و مملکت و نظام را جملگی در تحقق حقیقی و نه پوشالی آرمان‌های انقلاب تعریف کنیم؟

- آیا وقت آن نرسیده که امنیت و حیات نظام را ظلّ و ذیل و تابع مشروعیت و مقبولیت نظام ببینیم؟

«و ای پیامبر! صبر پیشه کن که نیست صبر تو جز بر خدا (۱۲۷) و بر ایشان اندوهگین مباش و از آنچه مکر و حیل می‌کنند دلتنگ و دل‌آزرده مباش (۱۲۸)».⁴²

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيَّةٌ﴾⁴³

شب جمعه، ۲۴ آبان ۱۳۹۷

⁴² سورة مبارکه نحل: آیات ۱۲۸-۱۲۷.

⁴³ سورة مبارکه مدثر، آیه ۳۸: «هر نفسی در گرو مکتوبات خویش است».

[۲۸]

مصلحت چیست؟

صرفنظر از کم‌وکیف دقیق رفتار آقای درازهی نماینده سراوان، کارمند گمرک، و ارباب رجوع کاپشن‌مشکی، که به‌دشواری می‌توان امید به بررسی منصفانه و به لحاظ حقوقی متوازن مجلس شورا داشت، اینک اعلام شده که آقای درازهی، نماینده‌ای که از غربال بسیار دقیق و پیچیده شورای نگهبان عبور کرده، چندین فقره سرقت‌های علمی فضیحت‌بار هم داشته است.

- آیا اینک مردم نباید انتظار داشته باشند که مجلس شورا و یا شورای نگهبان به سوابق علمی آقای درازهی رسیدگی کنند؟

- پاسخ واقع‌بینانه و بسیار تلخ اما صادقانه این است که مردم نباید چنین انتظاری داشته باشند. زیرا همین مجلس شورا و همین شورای نگهبان نسبت به شواهد کارشناسی‌شده و متقن سرقت علمی آقای رئیس‌جمهور مدبر راست‌گوی امین شجاع وفادار به آرمان‌های انقلاب، چشم و گوش خود را تا توانستند محکم بستند و متمرکز بر مصالحی شدند. چقدر دیدنی است این صحنه که بزدل بی‌سوادی در میان جمعی از نخبگان حقوق‌دان دانشگاهی از آقای رئیس‌جمهور تقاضا می‌کرد سه چهار بند از رساله دکترایش را با صدای بلند بخواند و سپس به زبان انگلیسی و یا حتی فارسی توضیح دهد که مراد و منظور چیست! - اینک اما از شورای نگهبان و مجلس شورا سؤال می‌کنیم باتوجه‌به چه مصالحی از این سرقت‌های آشکار چشم‌پوشی می‌کنید؟

- آیا این دو نهاد یک چنین رفتاری را در هر یک از بلاد شرک و کفر سراغ دارند؟ آیا می‌توانند نام ببرند؟

- اسلام مظلوم و به‌سرعت در حال بی‌حیثیت‌شدن را ناگزیر بی‌خیال می‌شویم! امکان دارد این دو نهاد بالادستی سرنوشت‌ساز اعلام کنند این رویه‌های خانمان‌سوز مطابق کدام مکتب و آیین است؟

- امکان دارد ملت ایران را، همان ملتی که مدام تملّش گفته می‌شود و درعین حال مدام تحقیر می‌شود و مدام غارت می‌شود، فقط کمی بالغ و غیر صغیر پنداشته به ایشان توضیح دهید چه مصلحتی در این پنهان‌کاری‌ها، سکوت‌ها، سفیدنمایی‌ها، و چشم‌پوشی‌ها مطرح است؟

- ملت مظلوم ایران! می‌دانید: «هر کس ظالمی را کمک کند خداوند آن ظالم را بر خود او مسلط می‌کند» (رسول اکرم ﷺ).

”ای دنیا! اُف بر تو و بر دوستداران تو! همان قدرت و شهرت و محبوبیت و جاه‌طلبانِ مکار ظاهرالصلاح!“

۲ دی ۱۳۹۷

[۲۹]

پنهان کاری و منافع ملی

محسن رضایی: «در دو ماه گذشته به جای بحث فنی و استدلال، فشارهای سیاسی و رسانه‌ای زیادی به مجمع تشخیص مصلحت وارد کردند تا تصمیم عجولانه‌ای گرفته شود. مرتب گفته می‌شد آخر بهمن ما را در لیست قرار می‌دهند ... وقتی می‌توان با کوشش برای رفع ابهام و ایجاد شفافیت پیش رفت این حجم از فشار، تهدید و اولتیماتوم چه هدفی را دنبال می‌کند؟»^{۴۴}

- اینک اما چند سؤال از آقای سردار دکتر **محسن رضایی**، دبیر مصلحت نظام.

- چرا اسامی فاعلان آن "فشارهای سیاسی و رسانه‌ای زیاد" را اعلام نمی‌کنید؟ چرا به ملت ایران اعلام نمی‌کنید که فاعلان آن فشارها و تهدیدها و اولتیماتوم‌ها چه کسانی هستند؟

- آیا واقعاً به مصلحت نظام و به نفع آرمان‌های انقلاب نمی‌دانید که رجال ظاهرالصلاحی را که با این شگردها و مکاری‌ها سیاست‌بازی می‌کنند به مردم معرفی کنید؟

- آیا به راستی به نفع شفافیت هر چه بیشتر عرصه سیاسی و در نتیجه کمترشدن امکان حقه‌بازی و خیانت به ملت نمی‌دانید که موضع‌گیری و اقدامات پنهان‌کارانه رجال سیاسی مردم‌فریب را در کمال صداقت و امانت‌داری به مردم اعلام کنید؟

- آقای دکتر **رضایی**! امکان دارد بر این نظر باشید که این قبیل شفاف‌سازی‌ها صلاح نیست. در این صورت، امکان دارد مبنای این صلاح‌دید خود را به مردم اعلام کنید؟

- سردار **رضایی**! حقیقتاً عرصه سیاسی و موازین و مناسبات سیاسی ما را اسلامی یا تقریباً اسلامی و به هر حال، روی هم رفته روی ریل درستی می‌بینید؟ حقیقتاً؟

- آیا بر آن هستید که بیان صادقانه مکاری‌های رجال ظاهرالصلاح اوضاع را کم یا زیاد برهم خواهد ریخت؟

^{۴۴} فرستۀ اینستاگرامی در تاریخ ۴ اسفند ۱۳۹۷:

- آیا فکر نمی‌کنید این قبیل آشفتگی‌های موضعی و نسبی را، در مقایسه با شورش‌های فراگیر عمومی آتی، می‌توان مدیریت کرد و به‌هرحال نهایتاً به نفع استحکام حکومت و سلامت عرصه سیاست خواهد بود؟
- به‌راستی آرمان‌های انقلاب با حيله‌گری و دروغ‌گویی‌ها و لاپوشانی‌ها و تبنی‌های بسیار رایج عرصه سیاه سیاست امروز ما تناسبی دارد؟

- آیا اساساً ما برای چنین روابط و مناسبات پلید و پر حقه و حيله و پرتبعیض و پرجارنگری انقلاب کردیم؟
- آقای رضایی! چشم برهم بگذاریم در میعادگاه برگشت‌ناپذیری، همان "یوم لاینفع مال و لابنون"، با سلسله‌ای از شهدا و صدیقان مواجه می‌شویم که بار امانت عظیمی را برداشتند و سپس به امثال بنده و شما تحویل دادند.

- آقای رضایی! یادمان باشد آن روز، آن یوم‌الحق، همان یوم‌الحسره، در کمین همه ماست.

"ای دنیا! اُف بر دوستی تو و بر دوستان منافق و تبه‌کار تو!"

پنج‌شنبه، ۹ اسفند ۱۳۹۷

[۳۰]

رجال سیاسی دوتابعیتی

در رسانه‌ها گزارش شده که **حاجی دلیگانی**، نماینده **مجلس**، گفته است: «بحث دوتابعیتی استاندار **گلستان** و خانواده‌اش در مجلس پیگیری می‌شود.»⁴⁵

- ملاحظه می‌شود که راهبردهای کلان نظام چقدر از سال ۱۳۸۸-۱۳۸۹ به بعد موفق و بصیرتمندانه بوده که تازه **حاجی دلیگانی** می‌خواهد فقط موضوع دوتابعیتی بودن استاندار **گلستان** و خانواده‌اش را پیگیری کند؟

- نمایندگان شریف و غیرتمند و وطن‌دوست **مجلس شورای پاک‌دستی**! اصل موضوع دوتابعیتی‌ها چه شد؟

- امکان دارد شیفتگان خدمت، صادقانه و شفاف به ملت بگویند کدام مقامات وطن‌دوست دوتابعیتی هستند؟

- امکان دارد **مجلس شورای خدوم**، مواضع و آراء نمایندگان در موضوع دوتابعیتی‌ها را شفاف به ملت اعلام کند؟

- خدایا! نظام داره کجا میره؟ قرار بود **مجلس** خانه ملت باشد و میزان همه امور، و پاسدار انقلاب و میهن.

- بار خدایا! توفیقمان ده تا پرده نفاق و چرب‌زبانی و فریب‌کاری از چهره‌گرگان و کفتاران و لاشخوران این ملت بزداییم.

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

چهارشنبه، ۷ فروردین ۱۳۹۸

⁴⁵ فرستۀ توثیقی در تاریخ ۶ فروردین ۱۳۹۸:

[۳۱]

کجا اید ای! شهیدان خدایی؟

ای کاش مراسم بزرگداشت ۱۵۰ شهید در مجلس شورای اسلامی، در کاخ سعدآباد، در مجلس خبرگان رهبری و در مصلحت نظام برگزار می‌شد.

مردم عادی‌ای که با دنیایی از حسرت و قلبی محزون و چشمانی گریان به دیدار آن "سبک‌روحان عاشق" آمده‌اند که چندان نیاز مبرم و حیاتی‌ای به آن یادآوران "دشت کربلایی" ندارند.

ای کاش این مسئولان و مقامات فقط لحظاتی فرصت می‌کردند در عالم آن جوانان پاکدل بی‌حب دنیا فرومی‌رفتند.

فرومی‌رفتند تا خود را، و حیات خود را، و دادوستدهای روزمره خود را، و کارنامه اعمال خود را شفاف‌تر در آینه زلال آن جوانمردان "ز جان و جا رهیده" ببینند.

۶ تیر ۱۳۹۸

[۳۲]

ثمرات سیاست راهبردی تک‌قطبی کردن عرصه سیاست

دکتر حسین راغفر، استاد اقتصاد دانشگاه الزهرا اخیراً گفته است:

«بر اساس اعترافات برخی مدیران بانک مرکزی که در دستگیری‌های قوه قضاییه مطرح شد، افزایش قیمت ارز تصمیم خود دولت بود. همکاری دولت و مجلس در این رابطه کاملاً مشخص است.» و «از مدیران بانک مرکزی تا وزارت صنعت، معدن و تجارت بخش‌هایی درون دولت و مدیران میانه دستگاه‌های دولتی در این فساد که شکل گرفته (دلار ۴۲۰۰ تومانی) سهیم بودند.» و «اتاق‌های بازرگانی اصلی‌ترین عامل این نابسامانی‌ها بودند.»⁴⁶

اینک در کمال درد و رنج بیندیشیم:

- در کدام کشور دنیا این‌طور هماهنگی گسترده میان این تعداد نهادها و مقامات برای غارت بیت‌المال سراغ دارید؟

- در کدام کشور دنیا جنایات مقامات تبه‌کار و غارتگر مستمراً و بزرگوارانه لاپوشانی و یا اغماض می‌شود؟

- آیا روشن نیست که یکی از علل عمده این میزان از تعدی و تجاوز لاینقطع مقامات در اکثر نهادهای حکومتی و این گستردگی هماهنگی در پنهان‌کاری و یا غفلت تعمّدی از تبه‌کاری‌های مقامات، سیاست آبراهبردی تک‌قطبی کردن یا همان یکپارچه‌سازی عرصه سیاست است؟

- آیا هدف از این سیاست آبراهبردی این است که به خود و غربیان مزور سیطره‌طلب غارتگر بگوییم عرصه سیاست ما از یکپارچگی و وحدت نظر و عمل برخوردار است؟ آیا مستکبران غربی را این قدر ساده لوح یافته‌ایم که این نمایش مضحک را به همین راحتی باور کنند؟ و چنانچه به فرض که باور کنند، کدام منافع یا مصالح ما تحقق خواهد یافت؟

⁴⁶ گفت‌وگوی جهان‌صنعت‌نیوز در تاریخ ۲۲ شهریور ۱۳۹۸:

- آیا حاکمان و مقامات حکومتی این نمایش را باور خواهند کرد؟ آیا مردم ایران، از کارگران و معلمان مستضعف و محروم گرفته تا عموم مردم این نمایش را خواهند بلعید؟ و چنانچه ارکستر سمفونی رسانه‌ای وابسته به حکومت آن باور سراپادروغ را به مردم بیاوراند چه منافع و مصالحی برای حکومت و حیات و بقای آن و نیز برای مردم خواهد داشت؟

- آیا عرصه سیاست سراپا تنازع و تعارض را در میان رجال و مقامات سیاسی تمام حکومت‌های غربی نمی‌بینیم؟ آری! در اهداف بسیار محدود بسیار کلی آبراهبردی دول مستکبر غربی، از قبیل حفظ و بسط سلطه و قدرت جاری‌شان، وحدت نظری صوری و نه محتوایی وجود دارد. لیکن اولاً همه رجال سیاسی و علمی بر همین هدف بسیار کلی آبراهبردی صوری اتفاق نظر ندارند. ثانیاً و مهم‌تر، در طراحی سیاست‌های تحقق‌بخش آن آبراهبرد اختلاف و افتراق نظر تا ثریا می‌رود. و غربیان مطلقاً هیچ تلاشی نمی‌کنند تا وانمود کنند که عرصه سیاستشان سراپا آمیخته به وحدت نظر و عمل است.

- به فرض که وحدت نظر و عمل در سیاست‌ها و موضع‌گیری‌ها به طور طبیعی و نه نمایشی و فرمایشی وجود داشته باشد چرا باید این وحدت به وحدتی برای پنهان‌کاری و لاپوشانی و اغماض از تبه‌کاری و خباثت مقاماتی فاسد و مفسد و رانت‌خوار و دروغگو بینجامد، معمم باشند یا مکلّا؟

- آیا وقت آن نرسیده تا مقامات عالی‌مقام به‌طور جدّی سیاست آبراهبردی تک‌قطبی‌سازی عرصه سیاست، سیاست راهبردی نمایش وحدت نظر میان رجال و مقامات عرصه سیاست، و سیاست راهبردی مهلک و خانمان‌سوز لاپوشانی و اغماض از تبه‌کاری‌ها و خباثت‌های مقامات شیفته ثروت و قدرت را مورد بازنگری و ارزیابی اساسی قرار دهند؟

- آیا در اندیشه و عمل امیرالمؤمنین (ع) می‌توان توجیهی یا سابقه‌ای برای این سه سیاست راهبردی یافت؟

[۳۳]

اعتراضیه نسبت به حکم رد صلاحیت

هوالمحق الکریم

هیئت نظارت انتخابات یازدهمین دوره مجلس شورای اسلامی

با سلام و احترام،

به استحضار می‌رساند اینجانب سعید زیباکلام داوطلب انتخابات دوره یازدهم مجلس شورای اسلامی به رأی صادره شماره ۱-۵۹۵۳۷۷-ح-۱۱-م مورخ ۱۳۹۸/۰۹/۲۷ اعتراض دارم. این رأی به استناد بند ۶ ماده ۲۸ قانون انتخابات مجلس صادر شده است که مطابق آن سوءشهرت وجود دارد.

اینک از هیئت نظارت سؤال می‌کنم به‌راستی "سوء شهرت" مفهوماً چه حدود و ثغوری دارد؟ چند نفر و یا چه نوع افرادی باید سوءشهرت را گواهی دهند تا مقبول شود؟

- به‌راستی آیا روشن نیست که حتی برای اولیاءالله هم افرادی پیدا می‌شوند که سوءشهرت آنها را شهادت دهند؟

- آیا می‌توان فرد یا شخصیتی را در جامعه یافت که به‌هرحال عده‌ای شهادت به سوء روش و منش و یا سوءرفتارش ندهند؟

- آیا می‌توان حتی یک نفر از رجال سیاسی کنونی را نام ببرید که کثیری از مردم وی را مشمول سوءشهرت ندانند؟

- اگر صرف گواهی منفی یا سوءرفتار برای فردی، وی را واجد سوءشهرت کند آیا می‌توان کسی را یافت که دارای حسن شهرت باشد؟

- شایسته است بیندیشیم با وجود برخی اظهارات دالّ بر سوءشهرت، با اظهارات بسیار فراوان دالّ بر حسن شهرت چه باید کرد؟

- اینجانب هر چه تلاش کردم دریابم سوءشهرت معطوف به چه امر و حوزه و مقوله‌ای می‌شود به پاسخی نرسیدم.

- در این صورت لازم می‌شود اظهارات و گواهی منفی یا سوء مورد بررسی و ارزیابی قرار گیرد. و این یعنی، اتهام یا اتهامات به فرد متهم تفهیم شود و او فرصت دفاع از خود داشته باشد.

- آیا هیئت نظارت اجحاف و تضییع حقوق فرد متهم نمی‌داند که به وی فرصت و مجال دفاع از خود ندهد؟

- آیا هیئت نظارت منصفانه نمی‌داند که فردی که میان بسیاری از اقشار دانشگاهی و حوزوی واجد حسن شهرت است بتواند از خود در قبال اظهاراتی دالّ بر سوء شهرت دفاع کند؟

- هیئت نظارت انتخابات! مفهوم "سوء شهرت" قانون انتخابات و چگونگی ارزیابی آن سرتاپا دچار ابهام و معضلات زیادی است که می‌تواند حقوق مردم را، همان حق الناس را، از بن و ریشه تضییع کند. هیچ فردی را نمی‌توان و نباید به صرف وجود اظهاراتی فرضی درباره وی، بدون امکان تفهیم و دفاع، به سوء شهرت محکوم کرد. اگر این باب بسیار فراخ در اینجا مفتوح بماند قطعاً به تمام حوزه‌های دیگر حکومتی سرایت خواهد کرد، با آثار ویرانگر آشکار آن.

﴿وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتٰبَعِ الْهُدٰی﴾

[۳۴]

‘التزام عملی به نظام’ یعنی قیام برای آرمان‌های انقلاب

شورای محترم نگهبان

با سلام و احترام، و با آرزوی بصیرت و توفیق خدمات، به استحضار می‌رساند اینجانب سعید زیباکلام داوطلب انتخابات دوره یازدهم مجلس شورا به رأی صادره هیئت مرکزی نظارت بر انتخابات به شماره م-۱۱-ح-۵۹۵۳۷۷ مورخ ۱۳۹۸/۱۰/۲۲ قویاً اعتراض دارم. این رأی به استناد بند ۲ ماده ۲۸ قانون انتخابات صادر شده که مطابق آن اینجانب “التزام عملی به نظام مقدس” ندارم.

اینجانب به این اتهام شدیداً اعتراض دارم و آن را مصداق بارز افترا می‌دانم زیرا به گواهی اظهارات علنی ذیل بنده با تمام وجود و قلبم و جانم به حفظ آرمان‌های انقلاب و تداوم آنها در نظام نه “التزام” که “ایمان و اعتقاد و تعهد عملی” داشته‌ام و برخلاف کثیری از مقامات حکومتی ظاهرالصلاح مکار تبهکار، از تملق و بله‌قربان‌گویی دنیاطلبانه و ضدانقلابی و ضدملّی اکیداً و مستمراً اجتناب کرده‌ام. ذیلاً توجه شورای نگهبان را به برخی از شواهد و ظهورات بین آن ایمان و اعتقاد و تعهد عملی جلب می‌کنم. برخلاف تمام ملاحظات دنیوی عافیت‌طلبانه گفته‌ام:

- آیا وقت آن رسیده که مقامات عالی‌مقام سیاست‌آبراهبردی تک‌قطبی‌سازی عرصه سیاست را برای حفظ آرمان‌های انقلاب و تنقیح و تحکیم نظام بازنگری کنند.

- وقت آن رسیده که با سیاست‌راهبردی نمایش وحدت نظر میان رجال و مقامات عرصه سیاست وداع کنیم.

- لازم است سیاست‌راهبردی مهلک و خانمان‌سوز لاپوشانی و اغماض از تبهکاری‌ها و خباثت‌های مقامات شیفته ثروت و قدرت بازنگری اساسی شود.

- آیا مقامات عالی و اعلی مصلحت نمی‌بینند یک بازنگری ساختاری در نظام سراپا آغشته به فساد و چپاول اموال مردم را در رأس سیاست‌های راهبردی قرار دهند؟

- آیا امکان دارد مقاماتی فقط در عرصه مالی/اقتصادی سیه‌کار و تبهکار باشند اما در عرصه اخذ تصمیمات سیاسی سالم و صالح و وطن‌دوست باشند؟

- آیا به‌راستی این میزان از فساد مالی/اقتصادی در عموم ارکان نظام، هیچ دلالتی بر بی‌اعتقادی و نفاقِ ژرف و گسترده در میان اکثر مسئولان نظام ندارد؟
- آیا گستردگی فساد در اکثر نهادها و سازمان‌های نظام نشان از فرایند ویرانگر تشخیص صلاحیت‌ها برای مسئولیت‌ها در نظام ندارد؟
- آیا دوتابعیتی بودن بسیاری از مسئولان و مماشات تمام نهادهای نظام و اکثر مسئولان با این پدیدار ضدّ ملی، دلالت آشکاری بر بی‌اعتقادی گسترده و مهلک بسیاری از مقامات نظام به نظام ندارد؟
- آیا فرار برخی از مسئولان بلندپایهٔ تبهکار مالی/بانکی به غرب نشان از فساد عمیق سیاسی ندارد؟
- به‌راستی “دربار زرو زور و تزویر” باید تابلو و وزیر و ساختار مصوّب تشکیلاتی داشته باشد تا دیده شود؟
- تا کی می‌خواهیم فقط استکبار و تهدید “عظیم” افرنگیان جهان‌خوار خارجی را ببینیم و در بوق کنیم، و مصراً نه چشمانمان را بر روی استکبار و تهدید “اعظم” داخلی ببندیم؟
- تا کی می‌خواهیم عرصه سیاست و تصمیم‌گیری‌ها را منحصر به رجال دو جناح **ظاهراً** رقیب بی‌انگیزه فشل و فاسدی کنیم که سرمنشأ عموم مفاسد اقتصادی و سیاسی مملکت هستند؟
- تا کی می‌خواهیم به برخی از دستاوردهای بزرگ و غرورآفرین سخت‌افزاری تسلیحاتی و بعضاً صنعتی دل خوش کنیم و از نارضایتی گستردهٔ معیشتی در میان طبقات مستضعف و متوسط چشم‌پوشی کنیم؟
- آیا به‌راستی سیاست راهبردی پنهان‌کاری ساختاری منظم و گسترده **نظام**، امکان جدّی و مؤثری برای نظارت مردمی ولی‌نعمتان و صاحبان اصلی انقلاب باقی می‌گذارد؟
- آیا سیاست راهبردی مخفی‌کاری نظام، اصول سیاسی حیات‌بخش امر به معروف و نهی از منکر را عملاً عقیم و منتفی نکرده است؟
- آیا با سیاست راهبردی پنهان‌کاری، عرصه سیاست را نه مضیق که جولانگاه رجال مسلط بر بیت‌المال و سوءاستفاده از آن نکرده‌ایم؟
- آیا با سیاست راهبردی پنهان‌کاری گسترده، مشارکت سیاسی مردم و مردم‌سالاری را غیرمستقیم اما به نحو مؤثری منتفی نکرده‌ایم؟ یعنی، آگاهی، مسئولیت‌پذیری، و مشارکت سیاسی غیرصوری آحاد مردم را نابود نکرده‌ایم؟

- آیا از تبعات آن سیاست راهبردی گسترده این نیست که نظام را به شدت شایعه‌پذیر، ضعیف، ضربه‌پذیر، و نهایتاً براندازی‌پذیر کرده‌ایم؟

- آیا دیده نمی‌شود که سیاست راهبردی اعلام‌نشده پنهان کاری به ضمیمه سیاست راهبردی اعلام‌نشده لاپوشانی مفاسد و مفسدان درون نظام چه طوفان خانمان‌براندازی را نه در درازمدت، که در میان مدت تمهید می‌کند؟

- آیا موج نارضایتی‌ها در بسیاری از طبقات مستضعف و محروم‌شده جامعه را نمی‌بینیم؟

- آیا بصیرتمندانه نیست که مردم را، همان ولی نعمتان مستضعف انقلاب را، همان ولی نعمتانی که امثال سردار مجاهدت و مقاومت را تقدیم آرمان‌های آزادی‌بخش انقلاب و ایران کرد، قدری غیر صغیر و بل فهمیم محسوب کنیم؟

- آیا یکی از سیاست‌های راهبردی نظام این نیست که حیثیت و قدرت و امنیت نظام را، به عوض گره‌زدن به تحقق آرمان‌های انقلاب، به حیثیت و قدرت و امنیت مسئولان نظام گره زدیم؟

- آیا سه سیاست راهبردی الف) سیاست منظم و مستمر و گسترده تبعیض در بهره‌مندی از امکانات و منابع ملی، و ب) سیاست اختفای هرچه بیشتر اطلاعاتی که انتشار آنها لازمه مقبولیت و مشروعیت هرچه گسترده‌تر نظام است، و ج) امنیت را انحصاراً در قدرت نظامی و انتظامی و نهادهای اطلاعاتی و امنیتی و قضایی دیدن، امنیت را نرم‌افزارانه از درون فرسوده و نابود نمی‌کند؟

- آیا وقت آن نرسیده که مشروعیت و مقبولیت و امنیت ملک و مملکت و نظام را جملگی در تحقق حقیقی و نه پوشالی آرمان‌های انقلاب تعریف کنیم؟

- آیا حیاتی دیده نمی‌شود که امنیت و حیات و دوام نظام را ظلّ و ذیل و تابع مشروعیت و مقبولیت نظام ببینیم؟

- صغارت‌پذیری یا همان ولایت‌پذیری، نه تنها بزرگ‌ترین مانع تقویم گفتمانی درباره اهداف و آرمان‌های انقلاب است که برعکس، صغارت‌پذیری با عقیم‌کردن سیاسی عامه مردم، تدریجاً زمینه را برای پذیرش استیلا و سیطره استکبار آمریکا فراهم می‌کند.

- چرا منابع و امکانات ملی که مطابق انقلاب قرار بود میان مردم یکسان توزیع شود پشت قباله رجال ظاهرالصلاح مکار و فرزندان و دامادها و احزاب و باندهایشان زده شد؟

- چرا سی سال است که پیوسته هرگونه فریاد و تجمع اعتراضی را بی هیچ دلیل و مدرکی از همان ابتدا به دول مستکبر و مکار غربی و سرویس های اطلاعاتی خیانت کارشان منتسب کرده اید؟

- خطاب به سید مقاومت (سید حسن نصرالله): دعا کن! بلکه سیاستمداران راهبردی ما بیدار شوند! آنها یادشان افتد که حکومتی با تمام پیشرفته ترین نهادهای اطلاعاتی/امنیتی و قدرت نظامی چشمگیرش، اگر نزد ولی نعمتان مستضعف خود جایگاه مقبولی نداشته باشد همچون گلوله برفی، در روزی روشن و نه چندان دیر، آب خواهد شد و آن اقتدار و تشکیلات همچون خس و خاشاک روی آب کنار خواهد رفت.

حقیقت این است که این نامه بسیار بیشتر و فراتر از یک اعتراض است. به واقع از **شورای نگهبان** صریحاً دعوت می کنم صادقانه و راست گویانه به مردم رسماً و علناً و با تمام امکانات رسانه ای اعلام کنید: آیا شواهد و مستندات شما دال بر عدم التزام عملی اینجانب به **نظام**، چیزی جز همین نصایح شفیقانه و اندازهای صادقانه عاشقانه فوق الذکر است؟

آری! اینجانب برای تحقق آرمان های حیات بخش انقلاب و ادای دین به خیل شهیدان انقلاب عاشقانه و مستانه نعره کشیده ام، که سخت از درد و رنج و تبعیضی که به نام اسلام مظلوم — آری! اسلام مظلوم! — بر مستضعفان ستم دیده وطنم (همان کارگران رنجبر و معلمان زحمت کش و سایر طبقات محروم شده)، روا می شود در رنج و دردم. و اگر از نظر **شورای نگهبان** اینها همه خود شواهد بین و آشکاری است بر عدم ایمان و اعتقاد و عشقم به آرمان های انقلاب و احیای آن آرمان ها در خون و جون وطنم، صادقانه و شجاعانه اعلام کنید تا بسیاری از مردم بفهمند و بدانند و چاره ای ببندیشند.

﴿وَمَنْ يَغْلُلْ يَأْتِ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ﴾⁴⁷

۲۴ دی ۱۳۹۸

⁴⁷ سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۶۱: «وَأَنَّا نَحْنُ غَدَاةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَأَنظِرُوا إِنَّا كَادِمِينَ» و آنان که حيله می کنند روز قیامت بیابند با آنچه حيله کرده اند، سپس هر کسی داده شود آنچه را کسب کرده است».

[۳۵]

نگران آرمان‌های انقلاب هستم⁴⁹

عبدی: آقای دکتر، روال این‌گونه است که گفت‌وگوی‌مان را از قبل انقلاب شروع می‌کنیم و بعد تا هر کجا که روند گفت‌وگو مجال دهد، جلو می‌آییم. سال ۴۳ اوایل نخست‌وزیری آقای هویدا است و از آن سال به بعد آقای هویدا دست به یک سری تحولات اقتصادی می‌زند. از سال ۴۳ تا انتهای دههٔ چهل را بعضی دوران شکوفایی اقتصادی ایران می‌دانند. اگر به یاد دارید، برایمان تبیین کنید که در آن زمان چه گذشت.

زیباکلام: بسم الله الرحمن الرحیم و به نستعین. بنده متولد ۱۳۳۲م. ابتدای دههٔ چهل، هشت‌ساله بوده‌ام و به دههٔ پنجاه که می‌رسیم، یک جوان هفده‌هجده‌ساله مشغول تحصیل در خارج از کشور، و هم‌زمان فعال و مبارز و عضو اتحادیهٔ انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا. درست این است که اذعان کنم که در آن دوره بنده شخصاً نمی‌توانستم تجربهٔ حتی تقریبی از اوضاع اقتصادی، رشد یا رکود اقتصادی داشته باشم.

عبدی: به یاد می‌آورید در انتهای دههٔ چهل وضعیت اقتصادی جامعه چه‌طور بود؟

زیباکلام: اگر اواخر دههٔ چهل و به‌ویژه بعد از آغاز دههٔ پنجاه، سال پنجاه و یک و دو و سه، مدنظر باشد، اعتقاد این‌طور نبود که کل ملت ایران در آن زمان در یک وضع خوب اقتصادی به سر می‌بردند و مشکل اقتصادی و معیشتی نداشتند؛ این‌طور باور نداشتیم و یا بر عکس نمی‌توانیم بگوییم کل ملت ایران در آن زمان در محرومیت و استضعاف به سر می‌بردند؛ این اعتقاد را هم نداشتیم. اقشاری بودند که زندگی متوسط و خوبی داشتند؛ اقشاری را هم می‌دیدم که زندگی سطح پایینی داشتند و در محرومیت به سر می‌بردند؛ بنده خودم می‌دیدم با این‌که در یک خانوادهٔ طبقهٔ متوسط متولد شده بودم و به مدرسه رفته بودم.

فکر می‌کنم اگر سؤال این باشد: «انگیزه‌های مردم برای شرکت در انقلاب را چه می‌دانید؟»، بهتر است. معتقدم که عوامل متعددی وجود داشت. این‌طور نبوده است که فشارهای اقتصادی خاصی و استضعاف

⁴⁸ مصاحبه با عبدالله عبدی در تاریخ ۱۲ اسفند ۱۳۹۸ که در «عبدی مدیا» منتشر شده است.

⁴⁹ لازم است از دختر عدالت‌خواهم فاطمه عظیمی‌پسند برای پیاده‌سازی و تایپ منقح مصاحبه تشکر کنم.

خیلی جاافتاده‌ای وجود داشته است و به همین خاطر هم مردم به‌هر حال قیام می‌کنند. خیر؛ فکر نمی‌کنم که بتوانیم روی یک علت دست بگذاریم.

عبدی: آن زمان به‌عنوان دانشجویی که اهل مطالعه و مبارز بودید و بنابراین در جریان بسیاری از مقالات و یادداشت‌ها و نشریات مبارزاتی و ضد رژیمی قبل انقلاب بودید و آنها را می‌خواندید، از میان علل مختلف کدام علت را برای پاسخ‌دادن مردم به فراخوان‌های اعتراضی و انتقادی و مبارزاتی مبارزان مهم‌تر می‌دانستید؟ چه حال و هوا و احساس و برداشتی داشتید؟

زیباکلام: بیش‌ترین انگیزه مردم و به‌ویژه جریان نخبگان پیش‌گام که هدایت انقلاب مردم را بر عهده داشتند، انگیزه‌های فرهنگی و فرهنگ سیاسی بود. اگر به وضعیت تنور انقلاب نگاه می‌کردیم، می‌دیدیم که انگیزه‌های اقتصادی نقش کمتری دارند.

عبدی: مقصود شما از فرهنگ سیاسی چیست؟ فرهنگ سیاسی چه بوده است؟

زیباکلام: یکی از مهم‌ترین آنها اینکه آزادی نداریم. ما نمی‌توانیم اعتراضی به یک نهاد یا یک شخصیت سیاسی دربار شاه داشته باشیم. اگر کارگران در مقابل اجحافی در حقشان یا تضییع حقوقی می‌خواستند اعتراضی بکنند، روشن بود که با چوب و چماق ساواک و گارد ویژه مواجه می‌شدند. این برای ما ناگوار بود؛ برای مایی که جریان معترض نوک پیکان مبارزات بودیم قابل قبول نبود.

علاوه بر آزادی، نابرابری‌های اقتصادی و سیاسی و تبعیض‌هایی که سرچشمه این نابرابری‌ها بود به‌نوبه خود از جمله مهم‌ترین کانون‌های انگیزنده مبارزات بود. بلاتردید، استقلال هم بسیار مهم بود. دست‌نشانده‌گی شاه برای ما جریان دانشجویی اعم از جریان‌های اسلامی و چپ فوق‌العاده اهمیت داشت که شاه دست‌نشانده است و در مجموع هم رژیم شاه، رژیمی دست‌نشانده و فرمان‌پذیر آمریکاییان است. علاوه بر این، ریخت‌وپاش‌ها و اختلاس‌ها و چپاول بیت‌المال را از دربار زرو زور شاهنشاهی می‌دیدیم که برای ما بسیار ناگوار بود و از طرفی هم گاه سیمای فقر و محرومیت را شاهد بودیم.

عبدی: رژیم را دست‌نشانده چه کسانی یا کجاها می‌دانستید؟

زیباکلام: دست‌نشانده آمریکا و بعد هم در مجموع غرب.

عبدی: آقای دکتر! آیا شعار «مرگ بر آمریکا» قبل از انقلاب هم وجود داشت؟

زیباکلام: پرواضح است که وجود داشت. بررسی این موضوع کار پیچیده‌ای نیست. خیلی ساده، فیلم تظاهرات‌های قبل از انقلاب را که در آرشیوها موجود است، ملاحظه کنید؛ شعارها را بشنوید و پارچه‌نوشته‌ها و ... را ببینید. همچنین به سخنرانی‌های سال‌های ۵۶ و به‌خصوص ۵۷ رجالی که نقش رهبری پیدا کرده بودند، دقت کنید. ضدیت با سیطرهٔ مستکبرانهٔ آمریکایی‌ها در سخنرانی‌ها موج می‌زند. فقط کسانی این را منکر می‌شوند که امروزه روز مشکلاتی دارند؛ دستور کار مستوری دارند؛ عواطف و احساسات دیگری آنان را به حرکت درآورده است. بسیار تعجب می‌کنم که فضای سیاسی ما بعد از چهل سال چگونه شده است که این سؤال‌ها مطرح می‌شود: «آیا واقعاً چنین شعاری وجود داشته است؟» یا «آیا واقعاً مردم به آمریکا و دست‌اندازی‌ها و چپاول ایران احساس منفی داشتند؟».

عبدی: من هم در فیلم تظاهرات‌ها شعار «مرگ بر آمریکا» را شنیده‌ام و حتی در شعارنویسی‌هایی که از آن به‌عنوان فرهنگ انقلاب یاد می‌کنم، این شعار را دیده‌ام. سؤال قبل را به این دلیل عرض کردم چون برخی از افراد گفته‌اند که امام هیچ‌گاه در صحبت‌هایشان نگفته‌اند ما با آمریکا مخالفیم و بحث حضور و نقش آمریکا جزء دلایل انقلاب نبوده است.

زیباکلام: این چیز عجیبی است!

عبدی: آقای دکتر! اشاره‌ای به فساد اقتصادی **پهلوی** داشتید. چقدر اقتصاد **پهلوی** را فاسد می‌دانستید و می‌دانید و چه مواردی از فساد اقتصادی رژیم **پهلوی** در ذهن شما نقش بسته است؟

زیباکلام: باید اذعان کنیم از نظر اقتصادی رژیم **پهلوی** فاسد بود. غارت و چپاول بیت‌المال امر رایجی بود. اگر چه امروزه روز هم رفتارهای بسیار کج‌ومعوج و تجاوز منظم و سازمان‌یافته به بیت‌المال را می‌بینیم اما دیدن این رفتارهای متعدیانه نسبت به بیت‌المال نباید مانع دیدن فساد اقتصادی رژیم **پهلوی** بشود. بعضی قلمو برمی‌دارند و به دورهٔ رژیم شاهنشاهی رنگ سفید می‌زنند و می‌گویند به‌به! آن زمان چه‌قدر وضعیت گل‌وبلبل بوده است؛ خیر؛ واقعیت این‌گونه نیست؛ حد و اندازه‌ها را نگه داریم. من ارزیابی‌ای که قبل از انقلاب داشته‌ام را هنوز قبول دارم و به آن پایبندم؛ رژیم شاه از نظر اقتصادی رژیم فاسدی بود.

به‌عنوان دانشجوی پژوهشگر قبل انقلاب که عنوان پایان‌نامهٔ ارشدم "سیاست تسلیحاتی شاه در پرتو سیاست خارجی ایران" بود، شخصاً روی نظام تسلیح شاهنشاهی و سیاست و قراردادهای خرید سلاح، سلاح‌های پیشرفته و غیرپیشرفته، کار کرده‌ام. نمی‌توانم بگویم تمام اما اکثر موارد را احصاء کرده‌ام و این موضوع فصل اول پایان‌نامهٔ بنده بود. به مقدار بسیار زیادی روی داده‌های مؤسسات پژوهشی خارجی نظیر مؤسسهٔ بین‌المللی تحقیقاتی صلح استکهلم که در حوزهٔ تسلیح کشورها و خلع سلاح تمرکز دارند و

اگر نگویم در دنیا موقعیت منحصر به فردی دارند، دست کم باید گفت که جایگاه ممتازی دارند، کار کرده‌ام. همچنین دادوستدهای فسادآمیزی که آن زمان در حال رخ دادن بود را در مطبوعات غرب پیگیری می‌کردم. در حالی که مطبوعات غرب عموماً می‌بایست اینها را لاپوشانی می‌کردند و بیان نمی‌کردند ولی نه به صورت دائم و مستمر اما در مواردی بیان می‌شد که مثلاً ژنرال **حسن طوفانیان**، معاون وزارت جنگ رژیم شاه، رشوه‌هایی برای خرید جنگنده‌های F-16 و F-4 و F-14 و انواع سلاح‌های دیگر دریافت می‌کند. فقط یک قلم را برای شما بگویم: رژیم شاه در مرحله تحقیق و توسعه F-18 سرمایه‌گذاری می‌کند؛ چرا؟ ما هم مثل هر کشور دیگری اگر F-18 نیاز داشتیم، باید می‌خریدیم البته درباره خرید هم بحث‌هایی است؛ بنده خود خوانده‌ام که برخی از رجال سیاسی آمریکایی در مصاحبه‌ها و گزارشاتی می‌گفتند که ما مانده‌ایم؛ هواپیماهای F-16 یا F-18 مورد نیاز و مناسب برای کشوری است که ناوگان دریایی داشته باشد؛ ایران که چنین ناوگانی ندارد پس اینها را برای چه خریداری می‌کند؟

بنده به خاطر دارم که شرکت بزرگ فراگیری به نام **کروپ**، کروپ آلمان، ورشکسته شد؛ **کروپ آلمان**، مجتمع بزرگ فولادسازی و صنایع فلزی آلمان که هنوز هم هست، ورشکسته می‌شود. **رژیم شاه** بخشی از سهام کروپ را می‌خرد تا از ورشکستگی این شرکت جلوگیری کند. چرا ما باید **کروپ آلمان** را نجات بدهیم؟ برای چه رژیم شاه این کار را می‌کرد؟ وقتی عموماً دانشگاه‌ها و کتابخانه‌ها و آزمایشگاه‌های ما منابع بسیار کمی در اختیار داشتند، اگر نگویم بسیار عقب‌افتاده بودند، چرا رژیم شاه باید به **دانشگاه جانز هاپکینز** کمک مالی کند؟ رقم را الآن دارم تردید می‌کنم اما با یک جستجوی اینترنتی خیلی سریع پیدا خواهید کرد. در ایران، حتی قبل از امکانات تحصیلی و آموزشی، وضعیت بهداشتی و آب آشامیدنی مان در سطحی بود که کسری بودجه **دانشگاه جانز هاپکینز** را برطرف کنیم و به این دانشگاه آمریکایی هدیه چند میلیون دلاری، چند میلیون دلار آن زمان، بدهیم؟

عبدی: آقای دکتر! اگر در زمان شاه در صنایع نظامی آمریکا، اگرچه بی‌ربط با نیازهای خودمان، سرمایه‌گذاری می‌کرده‌ایم، امروز هم داریم در کشورهایی مثل سوریه و عراق و ... هزینه‌های نظامی می‌کنیم یا ممکن است این تصور به وجود بیاید که هدیه شاه به دانشگاه آمریکایی در واقع نوعی زمینه‌سازی برای حضور دانشجویان ایرانی در دانشگاه‌های معتبر دنیا بوده است کما این که جناب عالی و خیلی از انقلابیون در دانشگاه‌های آمریکا و اروپا تحصیل کرده‌اید.

زیباکلام: خیر؛ این گونه نیست؛ در واقع چنین زمینه‌ای به وجود نیامد. اگر در زمان شاه می‌خواستیم سرمایه‌گذاری کنیم، می‌بایست قراردادی امضا می‌شد یا توافقی صورت می‌گرفت یا برای استادان فرصت

مطالعاتی فراهم می‌گشت یا دانشجوی بورسیه به دانشگاه‌های مدنظر شما اعزام می‌کردیم یا شرایط تبادل استاد و دانشجو پیش‌بینی می‌شد. چنین مواردی وجود نداشت. ما فقط هدیه می‌دادیم.

عبدی: آیا از مصادیق فساد در صنایع در رژیم شاه اطلاعی دارید؟

زیباکلام: خیر؛ به‌خاطر نمی‌آورم الّا یک مورد که یکی از سازمان‌هایی که قبل از انقلاب مبارزه مسلحانه می‌کرد، مدیرعامل و صاحب کارخانه جهان را که وابسته به دربار بود، اعدام انقلابی کرد. بنده به‌خاطر دارم که اجحاف در حق و حقوق کارگران امر رایجی بود؛ این را می‌توانم گواهی بدهم. گزارشاتی که آن زمان از وضعیت کارگران به‌ویژه کارگران کارخانه‌ها دریافت می‌کردیم، این بود که تضییع حقوق کارگران به‌راحتی صورت می‌گرفت.

عبدی: آقای دکتر! برای مبارزین انقلابی علیه رژیم شاهنشاهی از چه زمانی امام به‌عنوان رهبریت واحد شناخته شد؟

زیباکلام: اگر جریان‌های مختلف را در مجموع بخواهیم در نظر بگیریم، از حدود سال ۵۶ به بعد این حالت ایجاد شد.

عبدی: قبل از سال ۵۶ امام را رهبر واحد انقلاب و مبارزات نمی‌دانستند؟

زیباکلام: ممکن است این سخن برای برخی تلخ باشد اما این احساس و ارزیابی نسل دانشجویان مبارز مسلمان قبل از انقلاب، به‌ویژه در خارج از کشور است که به شما می‌گویم. ما آن موقع با امام مرتبط بودیم. این گونه نبود که ارتباطی نداشته باشیم؛ ارتباطات وجود داشت. سالی چند بار به مناسبت‌های مختلف، آقا برای ما و به نام ما، **اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان در اروپا**، پیام می‌فرستادند. ما هم اطلاعات و اخباری ارائه می‌دادیم و تبادل نظر و گفت‌وگو اتفاق می‌افتاد.

تا آنجایی که حافظه من یاری می‌کند، در فاصله سال‌های ۵۰ تا ۵۶ امام موضوعیتی برای اکثر جریان‌ات مبارز سیاسی نداشت اما برای ما، **اتحادیه انجمن‌های اسلامی اروپا**، امام موضوعیت داشت البته نه به‌عنوان تمرکز و تبلور رهبری امّا به‌عنوان یکی از رهبران قابل‌اعتماد مبارزات ضد رژیم شاه برای ما موضوعیت داشت. البته برای اکثر تشکّل‌ها و جریان‌ات سیاسی این گونه نبود و امام به‌عنوان رهبر چندان موضوعیت نداشت. سال ۵۶ که فردی به نام **رشیدی مطلق** یادداشت کوتاه اهانت‌آمیزی خطاب به آیت‌الله خمینی نوشت و بعد هم اعتراض مردم قم به این ماجرا با برخورد سختی روبه‌رو شد و قصه متوالی چهل‌ها شروع شد و جریان کم‌کم بزرگ و بزرگ‌تر شد، امام به‌عنوان رهبر انقلاب مطرح نبود اما قبل از آن، حتی

در اوایل سال ۵۶، شما ظهورات یا نشانه‌هایی برای رهبری ایشان نمی‌بینید. به اعتقاد من رسانه‌های آن زمان، حتی با وجود سانسور شدیدی که ساواک اعمال می‌کرد، قدری بازگوکننده‌اند و از لابه‌لای همان مطالب اندکی که منتشر می‌شد، می‌توان به نشانه‌هایی دست یافت.

عبدی: چه موقع به ایران بازگشتید؟

زیباکلام: اسفند ۵۷ به ایران آمدم.

عبدی: پس در روزهای منتهی به انقلاب همچنان انگلیس بودید؟

زیباکلام: بله؛ چهار سال حالت خودتبعیدی داشتم چون دوستانم در انجمن‌های اسلامی و در رده‌های بسیار پایین‌تر با ورود به ایران در همان **فرودگاه مهرآباد** دستگیر شده بودند و متوجه شده بودم بعضی کارهایی که کرده‌ام، لو رفته است و بنابراین در بازگشت به ایران قطعاً دچار بازداشت و شکنجه‌های معروف **ساواک** می‌شوم. تابستان ۱۳۵۷ بود که احساس کردم الآن اوضاعی است که می‌توانم به ایران بیایم؛ این کار را کردم و حدود یک ماه در ایران بودم.

عبدی: با صحبت‌هایی که از امام شنیده بودید، آیا امام تئوری اقتصادی برای اداره حکومت داشت یا خیر؟

زیباکلام: آیا امام خمینی نظریه‌ای، برنامه کلانی برای نظام اقتصادی داشتند یا خیر؟ خیر؛ بنده چنین موردی سراغ ندارم؛ نه در آثار ایشان، نه در اعلامیه‌های ایشان، و نه در مصاحبه‌های ایشان با چنین مطلبی برخورد نکرده‌ام.

عبدی: این جمله برای امام است که ما قصد نداریم حکومت کنیم؟

زیباکلام: این جمله خیلی معروفی است.

عبدی: منظورم این است که خود شما چنین جمله‌ای را شنیده‌اید؟

زیباکلام: بله؛ عرض کردم که خیلی معروف است.

عبدی: یعنی امام، زمانی که در پاریس بودند، قصد حکومت نداشتند؟

زیباکلام: خیلی سخت است که بخواهیم در قلب امام فروبرویم و ببینیم که نیتشان چه بوده است؛ می‌خواستند حکومت کنند اما این‌گونه بیان می‌کردند یا در واقع قلباً چنین اراده و نیتی نداشتند اما بعدها

شرایط و تحولات طوری دست‌به‌دست هم می‌دهد که امام سوق داده می‌شوند که حکومت کنند. ما که بر باطن اشخاص احاطه‌ای نداریم و به قلوب آدم‌ها نمی‌توانیم سرک بکشیم که ببینیم در درونشان چه خبر است اما این‌طور به نظر نمی‌آید که امام از سر سیاست‌مداری و مکاری و برای آرامش افکار عمومی می‌گفتند که ما برای حکومت کردن نیامده‌ایم. ما برای رفع ظلم و اجحاف و دست‌نشانده‌گی آمده‌ایم. ما برای عزت و استقلال و آبادانی ایران قیام کرده‌ایم.

عبدی: این سخن عجیب است چون انقلاب‌ها همیشه با یک مجموعه از اغتشاش‌ها و نارضایتی‌ها و ناآرامی‌ها و اعتصاب‌ها همراه‌اند اما در انقلاب ۵۷ به مدت بسیار کمی بعد از اعتراض‌ها و آشوب‌هایی که در مملکت به وجود آمد، امام یک مدل حکومتی ارائه می‌دهند که در ۱۲ فروردین ۵۸ به رأی گذاشته می‌شود پس حتماً امام در پاریس که بوده‌اند به این مدل حکومتی فکر کرده‌اند؛ راجع به آن بحث کرده‌اند؛ مطلب نوشته‌اند.

زیباکلام: بنده ۱۲ فروردین ۵۸ را روز ارائه مدل حکومتی نمی‌دانم.

عبدی: “جمهوری اسلامی” نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد. منظور همان است.

زیباکلام: بله؛ این در واقع فقط یک عنوان است؛ یک تابلوست، به این معنی که درباره محتوای نظامات و کلان‌سیاست‌ها تقریباً هیچ چیزی به ما نمی‌گوید.

عبدی: آقای دکتر! این یک مدل حکومتی است.

زیباکلام: الآن می‌شود این‌طور دید اما در آن زمان عمدتاً یک تابلو بود. به اعتقاد من پشت این عنوان، نظریات و سیاست‌های بحث و طراحی‌شده‌ای وجود نداشت و پاسخ این سؤالات مشخص نبود: عرصه سیاست ما باید چه‌طور باشد؟ حدود و ثغور آزادی‌های مختلف اجتماعی-سیاسی چیست؟ نظامات اجتماعی‌مان باید چگونه باشد؟ چرخه اقتصادمان می‌بایست چه‌طور بگردد؟ اموال و منابع طبیعی و توانمندی‌های انسانی که در مملکت وجود دارد، چگونه باید مدیریت بشود؟ نظام آموزش و پرورش‌مان باید چه‌طور باشد؟ نگاه بکنید در چه وضعی به سر می‌بریم؛ کاش بتوانیم بگوییم شترگاوپلنگ است. من اطمینان دارم که در این زمینه‌ها هیچ کار مدوئی نشده بود. از کسانی که قائل‌اند قبل از انقلاب درباره این موضوعات آثار مکتوب وجود داشته است، تقاضا دارم آن مکتوبات را ارائه دهند تا ما هم ببینیم. تنها اثری که بنده به‌عنوان یک مبارز اهل مطالعه قبل از انقلاب سراغ دارم، رساله بسیار کوچکی موسوم به **ولایت فقیه** از امام است.

عبدی: آقای دکتر! منظورم این است: آیا موافقید که “جمهوری اسلامی ایران” یک مدل حکومتی است؟

زیباکلام: این فرق می‌کند. آیا امروز “جمهوری اسلامی ایران” یک مدل حکومتی است؟ بله.

عبدی: همان زمان هم؟

زیباکلام: اصلاً و ابداً!

عبدی: یعنی اعتقاد دارید که امام “مدل حکومتی” ارائه ندادند؟

زیباکلام: در سال‌های ۵۶، ۵۷ و تاندازه‌ای ۵۸ هیچ مدلی وجود نداشت. در پاییز ۵۸ به **قانون اساسی** رأی داده شد. خیلی به تدریج یک کریستال‌هایی پیرامون این نخ نبات شکل گرفتند. ماده خام اولیه و اصلی **قانون اساسی** را چه کسی نوشت؟ مرحوم دکتر **حسن حبیبی**. دکتر حبیبی چه درس و مشقی خوانده بود؟ ایشان دانش‌آموخته حقوق و جامعه‌شناسی بود. دوره حقوق را در کجا گذرانده بود؟ حقوق را در غرب، در فرانسه، فراگرفته بود. من معتقدم یک طرح مدون که در کلیات، نظام را و ساختارهای درون نظام را طراحی کرده باشد، وجود نداشت؛ نه مکتوب، نه شفاهی و نه حتی در ذهن امام. توصیه می‌کنم برای این که این نگاه قدری بیش‌تر **فهم** بشود، نه این که پذیرفته بشود، رساله یا کتابچه **ولایت فقیه** امام را یک‌بار با دقت بخوانید. قسمت‌های افشاگری ضد رژیم شاه، که این رژیم دست‌نشانده است، مردمی نیست، بیت‌المال را حیف‌ومیل و غارت می‌کند و هکذا، را حذف کنید. ببینید چه مقدار گوشت لخم فلسفه سیاسی از آن درمی‌آید؛ چه مقدار آن کارشده‌ای که مد نظرتان است را در آنجا می‌توانید پیدا کنید. اگر حتی از بنده بپرسید: «آیا امروزه روز یک طرح مدوتی وجود دارد؟» پاسخ می‌دهم: خیر! بعد از چهل سال هم چنین طرحی وجود ندارد. اما باید گفت که یک کلیاتی شکل گرفته است؛ چگونه؟ با پراکسیس، با عمل، با اقدامات و تصمیمات مأخوذ. بعد مطالبی را نوشته‌ایم و به **مجلس**، **مجمع تشخیص مصلحت نظام**، این طرف و آن طرف داده‌ایم تا تصویب کنند اما در واقع از ابتدا فکرناشده بوده است. فکر مدون و متقنی در زمینه نحوه یا شکل حکمرانی مطلقاً وجود نداشته است.

عبدی: آقای دکتر! در سال ۵۷ شاه چند مصاحبه دارد که در آنها شاید از سر غرور ابراز می‌کند که می‌خواهد دروازه‌های تمدن بزرگ را باز کند و تحولاتی ایجاد کند و همچنین می‌گوید که ما دیگر نمی‌گذاریم شما، چشم‌آبی‌ها، نفت ما را همین‌طور ببرید؛ باید بهای آن را بپردازید. در مصاحبه‌هایش نشان می‌دهد که به‌نوعی می‌خواهد با غرب، آمریکا و انگلیس، در بیفتد. بعد از انقلاب هم شاه در مصاحبه‌های

خودش می‌گوید که من نمی‌دانم چرا انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها من را کنار گذاشتند. در جریان انقلاب هم رادیو بی‌بی‌سی، رادیو شوروی و دویچه‌وله اعلامیه‌های امام را پخش می‌کنند و به‌نوعی تنور انقلاب ایران را گرم می‌کنند. در مقیاس کلی چقدر انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها در شکل‌گیری انقلاب ایران نقش داشتند؟ بعضی‌ها می‌گویند که این آخوندها را انگلیسی‌ها و آمریکایی‌ها آوردند؛ اصلاً قرار نبود این‌ها بیایند؛ شاه به‌اندازه‌ای که می‌خواستند، باج نداده بود؛ این‌ها می‌خواستند انقلابی‌ها را بیاورند بلکه بتوانند روی نفت ایران تسلط بیش‌تری داشته باشند؛ شما اینها را تبیین بفرمایید.

زیباکلام: این که با اشاره به یک مصاحبه اعلام می‌شود که شاه داشت پرچم استقلال ایران را به اهتزاز درمی‌آورد و می‌خواست پول نفت و پول فلان را از فرنگی‌های چشم‌آبی بگیرد، ساخته و بافته‌های امروزین سرخوردگان و نادمان از انقلاب و نظام است که به‌هرحال احتمالاً گهگاه چوب‌های ناروایی خورده‌اند و گاهی هم روا و اکنون برای انتقام دارند کل انقلاب ملت ایران را یک انقلاب انگلیسی-آمریکایی معرفی می‌کنند. واقعاً قبل از انقلاب شاه داشت به سمت استقلال میل می‌کرد؟ رژیم شاه که رژیم کودتای ۲۸ مرداد بود. استقلالی وجود نداشت. ایشان پس از ترک یا فرار از ایران در سال ۵۸ در آمریکا، مصر و جاهای مختلف که حضور پیدا می‌کند، می‌گوید که هنوز متحیرم که آمریکایی‌ها و انگلیسی‌ها چه‌طور به من پشت کردند. این شگفتی و تعجب و اظهار دردمندی ایشان سند است. در واقع می‌گوید که قرار نبوده است. معنایش این است که من که فرد خوبی بودم. من که آدم حرف‌شنوی بودم. من که هر کاری می‌خواستند، کردم. استان چهاردهم، بحرین، را واگذار کردم. با ذوب‌آهن همان کاری را کردم که می‌خواستند. صنعت ملی‌شده نفت را به وضعیت قبل از مبارزات ملت ایران به رهبری دکتر مصدق و ملی‌سازی آن صنعت برگرداندم و کنسرسیومی برای سیطره و غارت هر چه بیشتر نفت ایران ایجاد کردم. سایر منابع را هم که دارند تاراج می‌کنند. چرا رهایم کردند؟ این انقلاب یک انقلاب مردمی اصیل بود. انگیزه مردم را هم در آرمان‌خواهی سیاسی-اجتماعی، در عرصه سیاسی و بیش‌تر فرهنگ سیاسی می‌دانم که مردم نسبت به آن حساس شده بودند. البته فشار اقتصادی را منکر نیستم اما به تنهایی آن را عامل تعیین‌کننده نمی‌بینم. ابداً معتقد نیستم که بی‌بی‌سی و صدای آمریکا و رادیو اسرائیل و دویچه‌وله و هکذا دست‌به‌دست هم دادند تا انقلابی علیه رژیم مستقل شاه صورت بگیرد و مجموعه‌ای از آخوندهای وابسته به سلطه‌طلبان غرب را بر سرکار بیایند. این‌ها قصه‌هایی است سرتاپا دروغ که جدیداً پرداخته شده است و من به‌هیچ‌وجه قبول ندارم.

عبدی: آقای دکتر! چه شد که رژیم شاه سرنگون شد؟

زیباکلام: ظاهر سؤال خیلی کوچک است: چه شد که **رژیم شاه** فروپاشید؟ این رژیم که سیطرهٔ خوفناک ساواک را داشت و از حمایت همه‌جانبهٔ رژیم‌های آمریکا و انگلیس و اسرائیل برخوردار بود. به اعتقاد من از سال ۵۶ و به طور فزاینده‌ای از سال ۵۷ و خصوصاً در نیمهٔ دوم ۵۷ مردم تدریجاً همبستگی پیدا می‌کنند و رهبران انقلاب، **امام خمینی**، **مرحوم آیت‌الله طالقانی**، **مرحوم مهندس بازرگان** و ...، وجاهتی نزد مردم داشتند و مردم در مجموع به جریان‌ات مبارزاتی‌ای که بعد از کودتای ۲۸ مرداد شکل گرفته بود اعتماد می‌کنند. وحدت مردم و تجمع نیروها و فرمان‌پذیری از رهبریت انقلاب من‌حیث‌المجموع کار را به جایی می‌رساند که آمریکایی‌ها مجموعاً و به تبعشان سایر کشورهای اروپایی به این نتیجه می‌رسند که با این جریان توفنده و گسترده دیگر نمی‌شود رژیم شاه را حفظ کرد لذا از شاه می‌خواهند که از ایران برود بلکه این فضای بسیار ملتهب و طوفانی قدری آرام گردد و با یک سری اصلاحاتی از شدت وحدت و عزم بر انقلاب فروکاسته بشود. اصلاحات هم این بود که شورای سلطنت تعیین شود و **شاپور بختیار** و ... را یکی پس از دیگری بیاورند و ببرند. یک‌جور گام‌هایی بود برای خارج کردن انقلاب از ریلش که در کشورهای دیگر هم انجام شده بود و در برخی از موارد هم موفق بود. رهبریت انقلاب، انقلابیون و مردم همهٔ این اقدامات مسکنی را رد کردند.

آمریکایی‌ها با شخص شاه که عقد اخوت نداشتند. می‌خواستند که به آنها خدمت بکند. آمریکایی‌ها نام "ژاندارم منطقه" را روی شاه گذاشته بودند. این عنوان رسمی و جدی بود که در رسانه‌ها با افتخار بیان می‌شد. یک برجسب افتراآمیز و دروغ نبود که سازمان‌های مبارزاتی مسلحانه مانند سازمان **مجاهدین خلق**، **چریک‌های فدایی** یا برخی رجال سیاسی آن را جعل کرده باشند. این‌طور نبود که به یک‌باره با یک فروپاشی مواجه بشویم. میزان حضور مردم به طور فزاینده‌ای افزایش پیدا می‌کرد و از طرف دیگر هم ترس‌ولرز از ساواک و سایر نهادهای امنیتی سرکوبگر به‌شدت در حال ریزش و زائل شدن بود. از سوی دیگر اعتماد آمریکایی‌ها به شما، حامیان اصلی رژیم، به سرعت در حال زوال بود البته هر چند هفته یک‌بار ترفندی می‌زدند یا کاری می‌کردند بلکه بتوانند به یک صورت تعدیل‌شده‌ای این رژیم دست‌نشانده را حفظ کنند.

عبدی: جملهٔ مربوط به مجانی شدن آب و برق را از امام شنیده‌اید؟

زیباکلام: شخصاً نشنیده‌ام اما از دیگران شنیده‌ام که گویا اوایل انقلاب جمله‌ای شبیه به این بیان شده است.

عبدی: یعنی شنیدهٔ مستقیم شما نیست؟

زیباکلام: خیر، نیست.

عبدی: راجع به اتفاقاتی که در مدرسه رفاه افتاد، اعدام‌های انقلابی، نظرتان چیست؟

زیباکلام: به نظرم می‌آید ما آنجا یک مقدار زیادی تعجیل کردیم. کاش می‌شد با صبوری این محاکمات انجام بشود. اساساً محاکمات باید صورت بگیرد. معتقدم محاکمه‌ای نبوده است. محاکمه شرایطی دارد که در آن متهم بتواند از خودش دفاع بکند. اطلاع موثق دارم که در مواردی قاضی شرع، شیخ صادق خلخالی، محاکمه برگزار نمی‌کرد.

عبدی: مثال بزنید.

زیباکلام: در سال ۵۸ مدیرکل رادیو و تلویزیون استان کردستان بودم. زمان شدت فعالیت‌های دموکرات‌ها و کومله و اقدامات شیخ عزالدین حسینی و ... بود. اوج سربریدن‌ها و حملات ناجوانمردانه علیه نیروهای جهاد سازندگی در کردستان بود. یک‌بار قرار بود که از تهران بیایند و محاکمه‌ای برگزار بشود. در صداوسیما مرکز سنندج هماهنگ کرده بودیم که مراسم دادگاه را خبرنگاران ما پوشش بدهند. ایشان می‌آید. بنده خبرنگارانم را به فرودگاه فرستادم که گزارش تهیه کنند. همان جا در فرودگاه سنندج ظرف نیم‌ساعت تا یک‌ساعت پرونده بسته می‌شود. افراد محاکمه و اعدام می‌شوند.

رؤسای رژیم، مقامات عالی‌رتبه رژیم سابق، به‌ویژه نظامیان، تا آنجایی که من می‌دانم، محاکمه‌ای برایشان صورت نگرفته است. اعتقاد دارم ما می‌توانستیم محاکمه برگزار کنیم گرچه قابل فهم است که در آن شرایط این طمأنینه و احساس آرامش و امنیتی که امروزه داریم، وجود نداشته است. این توجیه را بنده شنیده‌ام و فکر هم نمی‌کنم که کاملاً بی‌جا باشد؛ یعنی یک‌قدری این نظر قابل اعتناست که ما در شرایطی نبودیم که بتوانیم اینها را در یک مکان امن برای ماه‌ها نگه داریم و بعد که تا اندازه‌ای آب‌ها از آسیاب افتاد، آن زمان شروع کنیم طی یک فرایند آیین دادرسی سنجیده متعارفی محاکمه برگزار کنیم. اما با وجود این که این حرف را کاملاً رد نمی‌کنم ولی فکر می‌کنم که می‌شد با مقداری دردسر روند دادرسی را به عقب انداخت و محاکمات را برگزار کرد.

عبدی: یک مقطعی هم آقای خلخالی قهر می‌کند و دانشجویان تظاهرات می‌کنند که آقای خلخالی

بایستی برگردد و اگر برنگردد ما خودمان اقدام انقلابی می‌کنیم. آیا این ماجرا را شنیده‌اید؟

زیباکلام: خیر؛ نشنیده‌ام.

عبدی: راجع به آقای **بنی صدر** می‌خواهم بپرسم. اسفندماه سال ۵۷ که جناب‌عالی هم به ایران برمی‌گردید، آقای **بنی صدر** ده-پانزده جلسه درس اقتصاد اسلامی با موضوع تئوری‌های اقتصادی انقلاب در **دانشگاه صنعتی شریف** امروز برگزار می‌کند. آیا اساساً **بنی صدر** را شما یک تئوریسین می‌دانید؟ و اگر می‌دانید، آیا ایشان را یک تئوریسین اقتصادی می‌دانید؟ چون به‌رحال نظریه‌هایی را در حوزه اقتصاد بیان کرده‌اند.

زیباکلام: من اقتصاددان نیستم که راجع به نظریه پرداز بودن شخصیتی بتوانم اظهار نظر بکنم و بگویم که رجلی اقتصاددان است یا خیر. نمی‌توانم قضاوت کنم. اما قبل از انقلاب در اروپا از جمله اقداماتی که برای افشاگری و ساختن فرهنگ سیاسی می‌کردیم، این بود که برخی رجالی را که احساس می‌کردیم، تحلیل سیاسی، اقتصادی یا اجتماعی قابل‌اعتنایی دارند را دعوت می‌کردیم. از مرحوم دکتر **ابراهیم یزدی** دعوت می‌کردیم. از دکتر **ابوالحسن بنی صدر** دعوت می‌کردیم. **بنی صدر** نوعاً قبل از انقلاب به‌عنوان اقتصاددان، یک اقتصاددان مبارز، شناخته می‌شد. سخنرانی‌ها، کتاب‌ها و مقاله‌های ایشان در قبل از انقلاب موجود است. وقتی ایشان به ایران می‌آید، با حمایت اطرافیان و هواداران و دوستانشان آثار ایشان انتشار پیدا می‌کند و پخش می‌شود. هم قبل از انقلاب و هم بعد از انقلاب کتاب‌هایی از ایشان را دیده‌ام. به‌خاطر دارم که قبل از انقلاب کتاب‌هایی از ایشان را خوانده‌ام اما بعد از انقلاب درگیر کارهای مدیریتی بودم و خیلی فرصت مطالعه نداشتم. اقتصاددانان باید در این مورد اظهار نظر کنند.

عبدی: آقای **بنی صدر** در فرانسه به منزل امام سر می‌زند. در پرواز انقلاب همراه با امام است. رئیس‌جمهور می‌شود. چه می‌شود که از قطار انقلاب پیاده می‌شود؟ چرا رأی عدم کفایت برای آقای **بنی صدر** صادر می‌شود؟ اگر آقای **بنی صدر** در مملکت خودش می‌ماند و فرار نمی‌کرد، چه اتفاقی برایش می‌افتاد؟

زیباکلام: این سؤال خوب و مهمی است: چرا **بنی صدر** از قطار انقلاب پیاده شد؟ من خیلی مطمئن نیستم! باید قدری با حزم و احتیاط در این قبیل وادی‌ها قدم برداشت: آیا با اختیار تمام پیاده شد یا مجموعه تنازعات و تعارضات با شخصیت‌های رقیب تدریجاً به‌گونه‌ای شکل گرفت که نهایتاً منجر شد وی از حکمرانی کنار کشیده شود؟ من در جریان فعالیت‌های ایشان بعد از فرارشان از ایران نیستم؛ هیچ نوع، ارتباط فکری‌ای وجود ندارد اما به اعتقاد من برای تبیین این رویدادها لازم است از قضاوت‌های صفر و یکی یا دیو و فرشته‌ای جداً اجتناب کنیم. ثانیاً، لازم است تحلیل‌مان کل‌نگرانه باشد تا بتوانیم دقیق‌تر هم به نیت و مقاصد همه فعالان دخیل پی ببریم و هم اعمال همه بازیگران عرصه سیاست را به‌دقت شناسایی

کنیم. ثالثاً، باید هنگام تبیین پدیدارها و رویدادهای اجتماعی-سیاسی، به تأثیرات *متقابل* اعمال کنشگران موثر توجه تام کرد. ما اغلب به گونه‌ای تحلیل و ارزیابی می‌کنیم که گویی شخصیت مدنظرمان در خلأ کنش می‌کرده! رابعاً، باید آثار و تبعات ناخواسته یا قصدناشده اعمال همه کنشگران را ملاحظه کرد. چنانچه امر «تبیین» را قدری حرفه‌ای‌تر و غیرروزنامه‌نگارانه لحاظ کنیم آنگاه نخستین اتفاقی که می‌افتد این است که صورت‌بندی سؤال‌مان از این خامی و شسته‌رفتگی به مقدار زیادی رها می‌شود.

همچنین سؤال می‌کنید: چه‌طور **بنی‌صدر** که یکی از نزدیکان به امام محسوب می‌شد، که من هم تأیید می‌کنم و شاهد بودم البته نه فقط درباره ایشانش بلکه در ارتباط با مرحوم دکتر **یزدی** و **صادق قطب‌زاده** هم، به فاصله دو سال و نیم بعد از انقلاب، در سال ۶۰، خلع که می‌شود هیچ، فرار هم می‌کند. به اعتقاد من خلع‌شدن امری است نادر و باید دید آیا رویه‌های قانونی طی شده است؟ بنابراین فی‌نفسه خودش مشکلی نیست؛ منتها چه‌طور کار به بی‌کفایتی می‌کشد؟ معتقدم که رقابت‌های بسیار شدیدی در آن زمان وجود داشته است که باید سیاست‌ها و اعمال **بنی‌صدر** را در مجموعه آن سیاست‌ها و اعمال دید و فهم و تبیین کرد.

و می‌پرسید: اگر در ایران می‌ماند و فرار نمی‌کرد، چه می‌شد؟ خلع می‌شد که شد آن هم با آن شکل و اوضاع. به ضرس قاطع نمی‌توانم بگویم اما میزان حقد و حسد، و همچنین فضای بسیار دیو و فرشته‌ای حاکم به گونه‌ای بود که خیلی باور ندارم که رفتار متین مدنی مقبول امیرالمؤمنینی با ایشانش می‌شد.

عبدی: امام از تسخیر لانه جاسوسی به‌عنوان انقلاب دوم یاد می‌کند. بعضی می‌گویند که امام مخالف بوده و خبر نداشته است حتی قبل از آن چند بار دیگر هم دانشجویان به **سفارت آمریکا** وارد شده بودند که امام به آنان می‌گوید، خارج شوید. صحبت‌های زیاد و متفاوتی در این مورد هست. شما چه شنیده‌اید؟ می‌خواهم نظر خودتان را هم راجع به تسخیر **سفارت آمریکا** بفرمایید.

زیباکلام: بله؛ من این را شنیده‌ام که امام اشغال **سفارت آمریکا** را انقلاب دوم نامیده‌اند. به نظرم ما آنجا قدری شتاب‌زده عمل کردیم. می‌توانستیم با روش‌های دیگری احقاق حقوق از دست‌رفته و ضایع‌شده ایران را حاصل کنیم. می‌پرسید: آیا اطلاعی دارید که قبل از این که امام رسماً از اشغال سفارت حمایت کند از دانشجویان خواسته بودند که از **سفارت آمریکا** خارج بشوند؟ آن‌طور که بنده می‌دانم قبل از حمایت علنی و رسمی یکی از نمایندگان دولت موقت، شخص خود مرحوم مهندس **بازرگان** و در یک مورد هم شاید مرحوم دکتر **یزدی** با ایشانش ملاقات داشته‌اند و صحبت کرده‌اند و امام ظاهراً تصمیمشان بر این می‌شود که اشغال را نه تأیید که تقبیح کنند و بگویند که دانشجویان هر چه زودتر **سفارت آمریکا**

را ترک کنند. آیا به روایت رسمی‌ای که معمولاً بر طبل زده می‌شود و غالب و رایج است، اطمینان بکنم یا روایت دیگری که وقتی از طرف دولت موقت با امام صحبت می‌شود، ایشان نظر نمایندگان دولت را قبول می‌کند، بپذیرم؟ خیلی نمی‌توانم به ضرس قاطع نظری بدهم که به لحاظ واقعیت امر در آن چند روز بسیار حساس و پرغلیان چه اتفاقی افتاد؛ لازمه‌اش این است که اطلاعات طبقه‌بندی‌شده‌ای در اختیار داشته باشم که متأسفانه ندارم.

عبدی: آیا آن موقع چون مسئولیت رادیو و تلویزیون **سنندج** را بر عهده داشتید، در **کردستان** بودید؟
زیباکلام: بله؛ به نظر.

عبدی: شما با آقای قطب‌زاده رفیق بودید؟

زیباکلام: خیر.

عبدی: چه‌طور می‌شود که ایشان شما را مسئول می‌کند؟

زیباکلام: این‌ها قضاوت‌هایی روی هواست که برخی با تمسک به برخی قرائن می‌کنند. خیر؛ بنده قبل از انقلاب با ایشان رفاقتی نداشتم و بعد از انقلاب هم همین‌طور. ایشان مدیرعامل **صداوسیما** بودند. بنده مدیرکل **رادیو و تلویزیون کردستان** بودم. قاعدتاً از روی این شواهد می‌شود گفت که پس باید خیلی به هم نزدیک باشیم که مسئولیت **رادیو و تلویزیون کردستان** را، آن هم در شرایط بحرانی مناطق کردنشین، به من واگذار کند؛ پس خیلی به من اعتماد داشته است و می‌بایست شناخت زیادی از من داشته باشد.

عبدی: شاید نه خیلی اما به‌هرحال باید شما را بشناسد.

زیباکلام: اصلاً این‌گونه نیست. اساساً ایشان بنده را منصوب نکرده بود؛ پس چه کسی نصب کرده بود؟ مرا 'رئیس‌جمهور' منطقه کردنشین، شهید دکتر **مصطفی چمران**، نصب کرده بود. ایشان در دوره‌ای همه‌کاره منطقه کردنشین بود. از کمی بالاتر از ایلام تا مهاباد در آذربایجان غربی حیطه ریاست‌جمهوری شهید **چمران** بود. شهید چمران فقط فرمانده یک گروه چریکی برای جنگ‌های نامنظم نبود.

عبدی: آیا حضور شما در رادیو و تلویزیون **سنندج** ربطی به نقش برادران در غائله **کردستان** داشت؟

زیباکلام: خیر؛ این‌طور نبود که هماهنگی و ارتباطی در میان باشد. اخوی آنجا کارهای امدادسانی، جابه‌جایی پرستاران و این نوع کارها را انجام می‌داد.

عبدی: پس هیچ ارتباطی بین جناب عالی و آقای قطب‌زاده وجود نداشت؟

زیباکلام: خیر. ماجرای انتخاب و انتصاب برای مدیرکلی **رادیو و تلویزیون کردستان** را توضیح دادم. در ارتباط با **وزارت خارجه** هم با کنار هم گذاشتن تقارن‌ها نمی‌توان به‌سادگی نتیجه‌گیری کرد و باید قدری احتیاط کرد. اگر ادعا می‌شود که چنین ارتباطی بوده است، قاعدتاً باید اسنادهایی، مکاتباتی، نامه‌هایی، نشست‌و‌برخاست‌هایی، وجود داشته باشد. زمانی که مسئولیت سفارت ایران در **فیلیپین** را انتخاب کردم، آقای **قطب‌زاده** وزیر خارجه نبود. آن زمان آقای **محمدکریم خدائپناهی** کفیل **وزارت خارجه** بود. معاون سیاسی ایشان **کمال خرازی** بود. آقای **کمال خرازی** قبل از انقلاب در آمریکا و کانادا فعالیت‌ها و مبارزات سیاسی داشت و بنده هم در اتحادیه اروپا. همدیگر را می‌شناختیم و در یک روابط مطالعاتی مربوط به حکومت اسلامی شناخت بیش‌تری از هم حاصل کرده بودیم. به **وزارت خارجه** رفته بودم که ایشان تصادفی بنده را دید. جالب اینکه بنده ابداً نمی‌دانستم که **خرازی** معاون سیاسی **وزارت خارجه** است. **خرازی** در اتاق را باز کرد که مهمانش، که او نیز دوست بنده بود، را بدرقه کند. چشمش به من افتاد و گفت: «شما ایرانی؟!» بعد من را کشان‌کشان برد در اتاقش. به نشستن و چایی و اینها نرسید. مرا برد مقابل نقشه‌ای. دست‌هایش را روی چند تا کشور و همین‌طور روی قاره‌ها از منطقه‌ای تا منطقه دیگری می‌کشید و می‌گفت که اینجا دست نیروهای شاهنشاهی است و ادامه داد: **زیباکلام**، اینجاها هیچ‌کس را نداریم. یکی از اینها را انتخاب کن تا سریع حکم بزنم که بروید. گفتم: آقا **کمال**، این‌طور که نمی‌شود انتخاب کنم. بگذار اسامی کشورها را بنویسم. پس از یکی دو روز یکی از آنها را انتخاب کردم و رفتم. ارتباطی به آقای **قطب‌زاده** نداشت.

عبدی: پس خودتان با تسخیر لانه جاسوسی یا همان **سفارت آمریکا** مخالف بودید؟

زیباکلام: آن موقع اوضاع و احوال را این‌طور نمی‌دیدم. الآن می‌بینم که چه تبعات و آثار فوق‌العاده مهمی این رویداد داشته است. آن موقع سیطره آمریکا، نفوذ و دخالت در امور ایران و انقلاب و ... را می‌دیدم و از کل ماجرا بسیار راضی و خشنود بودم اما امروزه روز قدری تحفظ دارم که اصل ماجرا چه بوده است. این ماجرا برای جلوگیری از فعالیت‌های یک مفری که می‌توانسته است در رابطه با انقلاب سنگ‌اندازی‌هایی، دخالت‌هایی، شیطنت‌هایی بکند، بوده است یا ماجرای دیگری بوده است؟ در حال حاضر احتیاط فوق‌العاده‌ای برای اظهارنظر دارم.

عبدی: آقای دکتر! انقلاب اسلامی ایران چه چیزی را از پهلوی تحویل گرفت؟ میراث پهلوی برای جمهوری اسلامی ایران چه بود؟

زیباکلام: این تعبیر که انقلاب از **رژیم پهلوی** چه چیزی را تحویل گرفت، گمراه کننده است. انقلاب یک اراده ندارد. یک فرد نیست. یک گروه نیست. انقلاب یک تحول اجتماعی-سیاسی بزرگی است که فاعلانی دارد. آن فاعلان ما، ملت ایران با تأثیرگذاری‌های کم‌وزیادمان، بودیم. دقیق‌تر این است که ما، انقلابیون، فرهنگ سیاسی منحطی، اقتصاد و صناعی وابسته به غرب و دلارهای نفتی که بخش عمده‌ای از قدرت اقتصادی و مالی کشور را تأمین می‌کرد از **رژیم شاه** تحویل گرفتیم. ما، انقلابیون، عادت‌ها و هنجارها و ارزش‌ها و رویه‌های فاسد اجتماعی-سیاسی را از **رژیم شاه** گرفتیم. انقلاب برای ما انقلابیون، به‌نوعی خلاصه شد در این که شخصیت‌هایی را از **رژیم** سابق تعلیق، بازنشسته، برکنار و منفصل از کار حکومتی و دولتی یا محاکمه، حبس، اعدام یا تبعید کنیم. معتقدم باید بگوییم ما **رژیم شاه** را برکنار کردیم و در **گام اول** انقلاب موفق بودیم اما رویه‌ها و رفتار و فرهنگ شاهنشاهی را به‌هیچ‌وجه کنار نگذاشتیم به‌طوری‌که امروزه‌روز ما در برخی زمینه‌ها، فوق‌العاده دست گشاده‌تری در فساد، تضییع حقوق مردم و تبعیض داریم. آرمان‌های انقلاب چه بودند؟ آرمان‌های انقلاب این نبود که چند مترمربع به مساحت خانه‌مان اضافه بشود، دوچرخه‌مان موتور بشود، موتورمان تبدیل به ماشین بشود، و هكذا. واقعاً اعتقاد دارم ما برای اینها انقلاب نکردیم. همان‌طور که قبلاً اشاره و تأکید کردم، این به این معنا نیست که مشکلات معیشتی برای برخی از اقشار مردم وجود نداشت؛ اصلاً وجود مشکلات معیشتی را نفی نمی‌کنم اما روی هم‌رفته من این انقلاب را یک انقلاب در عرصه فرهنگ سیاسی می‌بینم. آرمان‌های انقلاب رسیدن به استقلال، آزادی، عدالت، رفع تبعیض و از بین بردن درباری به نام **دربار زرو زور** بود. ما چه کردیم با این آرمان‌ها؟ تبعیض، شبکه قبیلہ‌سالاری، همان شبکه هزار خانوار درهم‌تنیده ثروتمند قدرتمند شاهنشاهی را جمع کردیم؟ از آن دقیق‌تر، آیا **دربار زرو زور** را جمع کردیم؟ منصفانه‌تر و بصیرت‌مندانه‌تر نیست که امروزه ما از **دربار زرو زور و تزویر** سخن بگوییم؟ اعتراف کنیم که ما در این زمینه‌ها عقب رفتیم. بله؛ البته ممکن است بپرسید که آیا پیشرفت نداشتیم؟ در زمینه‌هایی پیشرفت داشتیم. آیا در فناوری هسته‌ای، فناوری تسلیحاتی، فناوری نانو، داروسازی و سلول‌های بنیادی در دوران ستم‌شاهی این‌گونه بودیم؟ این دستاوردها البته مایه افتخار است. اما هم‌زمان باید اعتراف کنیم که ما در عرصه‌هایی بسیار مبنایی و محوری همچون عدالت فقط پسرفت نداشتیم بلکه کارنامه سیاهی داریم. این کارنامه عموم رجال سیاسی است. ابداً منحصر به افراد خاصی، شاغلان در نهاد خاصی، و یا اعضای جناح خاصی نیست. امروزه‌روز یک کارمند، یک کارگر، هر جای ایران که باشد اگر برای فرزندش مریضی یا مجروحیتی پیش آید غم دنیا بر

دلش می‌نشیند که هزینه بیمارستان را چگونه باید پرداخت کند. یا اگر بخواهد به یک اداره‌ای مراجعه کند برای این که مثلاً یک سیم برقی، یک کابل تلفنی تعمیر یا تعویض شود، عزا می‌گیرد که چه کار باید بکند. قبل از هر کاری از این‌و آن پرس‌وجو می‌کند که فلانی، آشنا داری در اداره مخابرات؟ فلانی، در فلان بیمارستان، فلان اداره، دانشگاه و ... آشنا داری؟ این قبیل سؤالات بسیار رایج چه معنایی دارد؟ اینها به معنای بی‌عدالتی، تبعیض و نظام اداری فاسد است. فساد که بسیار قوی‌تر از قبل از انقلاب است. اینها را نباید لاپوشانی کنیم؛ وقتی اعتراف کنیم و عرق شرم از پیشانی روان کنیم، بعد به فکر خواهیم افتاد که کاری انجام دهیم. اما می‌گویند اینها را نگویند چرا که مردم نومید می‌شوند. و من می‌خواهم بگویم که از قضا مردم از عملکرد ما حاکمان ناامید هستند و این کتمان‌ها و لاپوشانی‌ها آنها را نومیدتر می‌کند. چرا نمی‌خواهیم موضوعی به این سادگی را فهم کنیم؟ ما بسیار بد کردیم. آرمان‌های انقلاب بسیار آرمان‌های والایی است. کار بسیار شرافت‌مندانه و عزت‌بخشی کردیم که انقلاب کردیم و آن رژیم وابسته ضد‌مردمی فاسد را برداشتیم برای این که آزادی‌های اجتماعی و سیاسی داشته باشیم، تبعیض را کنار بگذاریم. استضعاف، یعنی ضعیف کردن طبقاتی و خوردن حق و حقوقشان، را متوقف کنیم. اما آیا این سیاست‌ها را پیگیری و محقق کردیم؟ وضعیت کارگران نیشکر هفت‌تپه، معدن آق‌دره، هیکو، آلومینیوم المهدی و وضعیت کارگران اکثر قریب به اتفاق کارخانجات را در سراسر کشور پیش چشم ماست. آیا کارگران حق و حقوقشان سر ماه داده می‌شود؟ من اصلاً به این موضوع نمی‌پردازم که آیا حق و حقوق اختصاص داده شده عادلانه است یا خیر، چون بحث پیچیده‌ای است؛ اما همان حقوقی که طبق قرارداد با کارگر در قبال انجام کار توافق شده است، آخر ماه پرداخت می‌شود؟ آیا من و شما به‌کرات نمی‌شنویم که کارگران فلان کارخانه پنج ماه است که حقوق دریافت نکرده‌اند؟ کارگر و حقوق‌نگرفتن؟ آن هم پنج ماه؟ اینها تحقق آرمان‌های انقلاب است؟

آرمان‌های انقلاب، عزیز و شریف و تعالی‌بخش‌اند. هر ایرانی وطن‌دوست غیوری رفع تبعیض و محرومیت برایش مهم است. هر ایرانی در هر جای ایران باید در بهره‌مندی از همه منابع و امکانات شریک باشد؛ این حق هر ایرانی است. آیا ما در حال تحقق این آرمان بسیار مردمی انقلاب هستیم؟

عبدی: چقدر انقلاب در عملکرد دولت‌های بعد از انقلاب تجلی پیدا کرد؟ چقدر مسئولان ما انقلابی شدند، ماندند و هستند؟

زیباکلام: سؤال پرابه‌دای است. عملکردهای دولت‌به‌دولت و نهاده‌به‌نهاده فرق می‌کند. رفتارهای رجل سیاسی، مسئولان سیاسی و کارگزاران نظام هم متفاوت است. اگر کسی بگوید که تمام نهادهای مختلف

و مسئولان نظام از ابتدای انقلاب با آرمان‌های انقلاب بیگانه بوده‌اند و آرمان‌های انقلاب برایشان ارزشی نداشته است و به آن آرمان‌ها بی‌توجه بوده‌اند، واقعاً جفاست. ابدأً این را نمی‌شود گفت؛ و از آن طرف عکسش را هم نمی‌شود گفت که همه مسئولان نظام آرمان‌های انقلاب برایشان مهم بوده است. اما این را هم نمی‌شود گفت که عموم مسئولان سیاسی، کارگزاران و مدیران نظام، البته نه رجال شریف و امین وطن‌دوست، عضو یک شبکه رانتی ذیل **دربار زرو زرو و تزویر** نیستند. برای وجود مسئول سالم در این اندازه که فقط برای بیت‌المال کیسه ندوخته باشد، باید خدا را شکر کرد! البته ما باید سعه صدر داشته باشیم و باظرافت ببینیم. امکان دارد که مدیری را در دولتی پیدا بکنیم که انسان سالمی است و می‌خواهد سالم باشد اما یک جاهایی با مجموعه فسادهایی مواجه می‌شود که ناگزیر چشم‌هایش را می‌بندد چون می‌داند اگر حرفی بزند و مخالفت کند، به یک هفته نمی‌کشد که باید کنار برود. اما به‌هرحال هستند از این انسان‌هایی که دست‌کم خودشان آدم‌های تبهکاری نیستند. انصاف حکم می‌کند این را اعتراف کنیم اما بنده جریان عمومی را فسادآمیز می‌دانم. صرف‌نظر از دولت، هر سه قوه و فراتر از سه قوه، تمام نهادهای حکومتی ما کم یا زیاد آغشته به فسادند، اعم از مفاسد اقتصادی و مالی و یا سیاسی. ابدأً این به این معنا نیست که همه انسان‌هایی که نقشی در حاکمیت دارند، فاسدند. انگشت‌شمار ممکن است آدم‌های سالمی را اینجا یا آنجا پیدا کنید اما در مجموع روندها، رویه‌ها و هنجارها آلوده است.

عبدی: فساد در جمهوری اسلامی بیش‌تر است یا در حکومت پهلوی؟

زیباکلام: سؤال دقیقاً صورت‌بندی‌شده‌ای نیست. فساد سیاسی و مفسده‌آمیزبودن رویه‌ها و مفسده‌انگیزبودن سیاست‌ها را نمی‌توان کیل و اندازه‌گیری کمیتی کرد.

عبدی: به دلیل مبارزات انقلابی‌تان این نوع مقایسه‌ها را نمی‌پسندید؟ آیا انقلاب‌کردنتان کار خوبی بود؟

زیباکلام: به‌هرحال آرمان‌های انقلاب برای من عزیز است. از این‌که بنده ولو به‌قدر قلیل، به سهم خودم، برای وقوع انقلاب فعالیت‌هایی کردم و علیه رژیم شاه مبارزاتی کردم، اصلاً و ابدأً پشیمان نیستم بلکه افتخار می‌کنم. احساس وجود می‌کنم. من به‌خاطر وضعیت ویژه علمی‌ای که داشتم، از خیلی امکانات در آن رژیم می‌توانستم بهره‌مند شوم و موقعیت و منزلتی برای خود دست‌وپا کنم ولی نکردم و رفتم در خط مبارزه. بنده فکر می‌کنم که ما اگر هزاران نفر از مسئولان فعلی را به‌خاطر فساد و آلودگی‌شان برکنار بکنیم، باز هم باید به آرمان‌های انقلاب پایبند بمانیم. هر ایرانی وطن‌دوست شریفی که یک جو فهم عادی داشته باشد، از آرمان‌های انقلاب حمایت می‌کند. کدام ایرانی باغیرت میهن‌دوستی است که آرمان بزرگ

و بلند استقلال مملکت برایش اساسی نباشد و قبول کند که یک کشور وابسته فرمان برداری باشیم که دیگران برای ما تعیین تکلیف کنند.

عبدی: آقای دکتر! آیا امروز نسبت به دوره پهلوی مستقل تر شده ایم؟

زیباکلام: بله؛ اساساً جای مقایسه وجود ندارد! البته در عرصه هایی محدودیتهایی داریم؛ توانمندی های لازم را نداریم؛ جاهایی ناچاریم سکوت کنیم ولی دیگر کسی به ما دستور نمی دهد. رژیم شاه از سفارتخانه آمریکا دستور می گرفت. در برخی زمینه ها خودش را با سفیر بریتانیا هماهنگ می کرد. ما این کارها را نمی کنیم. ممکن است یک شخصیت فاسد و منافقی را اینجا و آنجا حتی در سطوح بالای نظام پیدا کنیم که برود و خودش را هماهنگ کند اما در مجموع جریان نظام ابداً این نیست که ما از مکانی، کشوری، حکومتی بیرون از مرزهای ایران دستور بگیریم. من حقیقتاً از سؤال شما به شدت تعجب می کنم.

عبدی: شعار اصلی انقلاب "استقلال، آزادی، جمهوری اسلامی" بود. چه قدر این شعار محقق شده است؟

زیباکلام: البته در اینجا با سه آرمان بزرگ مواجه هستیم. در ارتباط با "آزادی" معتقدم که در حوزه هایی آزادی وجود دارد. قدر مسلم این است که من قبل از انقلاب هیچگاه نمی توانستم علنی راجع به نظام اظهار نظر و انتقاد کنم. من آن زمان بوده ام و حضور و چهره اختاپوسی و به شدت خفقانی و مخوف ساواک را با تمام وجودم حس کرده ام؛ به هیچ وجه قابل مقایسه نیست. اما در عین حال متأسفانه ما به آرمان هایمان در حوزه آزادی نرسیدیم. امروزه با کمال تأسف می بینیم که یک نفر که قدری نماینده ولی فقیه در استانی را زیر سؤال می برد که یک گروه و شبکه رانته وجود دارد و دارایی های اهالی این استان دارد کم یا زیاد چپاول می شود و اوضاع از سوء مدیریت بیشتر است یا به بخشی از قوه قضائیه معترض می شود، به جای این که از این فرد قدردانی شود، او را دستگیر می کنند، به زندان می اندازند و شلاق هم می زنند. بنابراین آزادی به آن معنا که ما، انقلابیون، می خواستیم و انتظار داشتیم، محقق نشده است. البته امروزه برخی رجل سیاسی و دانشگاهی به رئیس قوه قضائیه نامه می نویسند و انتقاد و اعتراض می کنند. این که بگوییم در مقوله آزادی وضع امروز ما از زمان شاه بدتر است، واقعاً کمال بی انصافی است. ما کجا بدتریم؟

من یادم هست در دبستان دولتی ای که درس می خواندم، معلم سرودمان می خواست گروهی از بچه هایی که صدای خوبی داشتند و می توانستند هماهنگ بخوانند را جمع کند. بنده هم انتخاب شدم و تمرینات را با گروه شروع کردم منتها خانواده ام از ابتدا یک خانواده سیاسی بود. پدر عضو جبهه ملی و مصدقی بود

بنابراین به محض این که متوجه شدم که این برنامه قرار است به مناسبت ۲۸ مرداد در مراسمی برای شاه و درباریان اجرا شود، صدایم را خراب کردم و مدام ناهماهنگ می خواندم که حذف بشوم و می فهمیدم که نباید این خواسته را علنی بگویم. معلم ما آدم سیاسی و در ضمن با دقتی بود. من را از گروه بیرون برد و گفت که ما چند ماه است که داریم تمرین می کنیم. تو، یکی از بهترین صداها را داشتی و هماهنگ و منظم و دقیق می خواندی و پرسید که چرا اجرای این گونه شده است؟ من بچه دبستانی همین طور مانده بودم چه کنم؟ و به شدت ترسیده بودم که مبدا انگیزه ام برای عدم شرکت در مراسم بر ملا شود.

آیا شما سراغ دارید قبل از انقلاب کسی خیلی ملایم گفته باشد که مثلاً این سیاست فلان این طور اجرا شود، بهتر است؟ همین! کجا کسی قبل از انقلاب جرئت می کرد به شاهنشاه، به نخست وزیر، و هر یک از وزرا نامه سرگشاده بنویسد؟ وضعیت قبل از انقلاب را با امروز مقایسه کنید. امروزه روز سر کلاس در دانشگاه و در محافل مختلف دانشگاهی که دعوت می شوم، به صدر تا ذیل نظام انتقاد می کنم. اعتراض می کنم. بنده امروزه به بالاترین مقامات نظام نامه سرگشاده انتقادی می نویسم.

عبدی: به شخص ایشان در برنامه زنده انتقاد می کنید.

زیباکلام: دقیقاً به شخص ولی فقیه انتقاد می شود. به آقا نامه سرگشاده نوشته می شود. اعتراض می شود. اینها را باید قدر دانست. اگر بگوییم که ما در این زمینه ها هیچ تغییری نکرده ایم حتی بدتر شده ایم، به اعتقاد من نه کم انصافی بلکه بی انصافی است.

عبدی: آقای دکتر! بعضی ها می گویند اگر شاه هم بود، همین میزان توسعه ایجاد می کرد و به جبر زمان تکنولوژی وارد کشور می شد؛ جمهوری اسلامی چه تخم دوزرده ای کرد؟

زیباکلام: این اتفاق نمی افتاد. این نظر درستی نیست. باید برای این تحلیل دلیل آورد. این طور نیست که یک جبر زمانه ای وجود دارد به نوعی که از آسمان بر کشورها تحمیل می شود و شاه هم ناگزیر می شد که آن را بپذیرد. وقتی سیاست های شما را بیرون از مرزها تعیین می کنند، به شما ابلاغ می کنند و شما هم اجرا می کنید، کجاست جبر زمانه؟ در زمان شاه هم تا دلتان بخواهد، فرار مغزها داشتیم و البته این را اضافه کنم که افزایش تعداد دانشگاه ها و دانشجوها در حال حاضر را هم پیشرفت نمی بینم. اما همان طور که در پاسخ برخی از سؤالات عرض کردم، امروزه به برکت وجود دانشمندانمان، نیروهای فکورمان، در فناوری هسته ای و نانو فناوری توانمندی های قابل توجهی پیدا کردیم؛ البته با عملکرد ننگین دولت فعلی، ما خیلی از دستاوردها را به باد دادیم که امیدوارم زمینه هایش از بین نرفته باشد. صنایع دفاعی ما مایه افتخار است. در حوزه داروسازی قدم های خوبی برداشته ایم. در زمینه های صنعتی و کشاورزی پیشرفت هایی

داشته‌ایم. در مقوله سلول‌های بنیادی دستاورد چشمگیر داریم. در عرصه هوا و فضا فعال شده‌ایم و ... البته بی‌بی‌سی، صدای آمریکا و دیگر رسانه‌های معاند و معارض دنبال سیطره قبل از انقلاب خودشان، سیطره سابق رژیم شاهنشاهی خودشان هستند؛ و طبیعی است که واقعیت را طور دیگری بازنمایی کنند؛ نظام بین‌المللی غربی این‌گونه است. ما هم باید به دنبال منافع خودمان باشیم. ما در بعضی عرصه‌های سخت‌افزاری انصافاً چیزهایی را که امروزه داریم، نداشتیم و این تفاوت‌ها را نمی‌توان نادیده گرفت. این موقعیت‌ها را ما چه‌طور می‌توانستیم در رژیم شاه داشته باشیم؟ نادیده گرفتن اینها به نظر من خیلی کم‌انصافی و بلکه بی‌انصافی است.

عبدی: آقای دکتر! مردمی که زمان جنگ حاضر بودند طلاهایشان و هر دارایی دیگری که داشتند را برای تقویت جبهه‌ها در اختیار رزمندگان بگذارند و خودشان به خوردن نان و پنیر قانع بودند تا از مملکت دفاع بشود، امروز دلار می‌خرند و انبار می‌کنند یا با گرانی هر کالایی، بیش‌تر از آن کالا می‌خرند که داشته باشند و ... چرا رفتار مردم این‌طور تغییر کرده است؟

زیباکلام: سؤال خیلی خوبی است. چرا مردم آن احساسی که به آرمان‌های انقلاب و نظام در اوایل انقلاب و در هشت سال دوران جنگ داشتند، امروزه روز ندارند؟

عبدی: چرا گله‌مندند؟

زیباکلام: بله؛ خیلی سؤال متینی است. برای این‌که به آرمان‌های انقلاب در عرصه‌های حساس و مهم و محوری مثل عدالت پشت شده و زیر پا گذاشته شده است. ما یک طبقه ممتاز داشتیم منتها قدرتی نداشت. باید بپذیریم این طبقه ممتاز امروز قدرت فوق‌العاده‌ای در جامعه و به‌ویژه در حکومت دارد. چرا باید این‌گونه باشد؟ ما بچه‌های انقلاب، ما نیروهای انقلاب، انقلاب نکردیم که طبقه ممتاز را بر سرکار بیاوریم. چگونه باید این را فریاد بزنیم؟ شایسته‌سالاری، تعهد، وطن‌دوستی، شفقت و خدمت به خلق و امانت‌داری از آرمان‌های انقلاب بوده‌اند که به آنها کم‌اعتنایی و در مواردی بی‌اعتنایی آشکار شده است. مردمی که به‌واسطه حضور در برخی برنامه‌های صداوسیما یا سخنرانی‌هایم در فضاهای گوناگون و دانشگاه‌ها یک مقداری بنده را می‌شناسند، در اتوبوس، مترو، عزا، عروسی و محیط‌های مختلف از من می‌پرسند: «چرا این‌گونه شده است؟ چرا دردها و تضییع حقوق ما را بیان نمی‌کنید؟» همین‌ها برای تغییر رفتار مردم کافی نیست؟ دنبال چه می‌گردیم؟

پیش‌ازاین عرض کردم؛ خیلی خوب به این دعوی دقت کنید: **تمام** کارگران شرکت‌های دولتی، خصوصی و خصوصیتی (خصوصی-حکومتی) از وضعیتشان ناراضی‌اند. مراجعه کنید و ارزیابی کنید. البته

هنوز در مرحله‌ای نیستیم که دربارهٔ **رضایت** کارگران از شرایطشان بپرسیم تا بدانیم چند درصد آنها راضی‌اند. در حال حاضر، سؤال کردن دربارهٔ رضایت برای ما زیاد است. فقط بپرسیم چند درصد قرارداد فی ما بین کارگر و کارفرما، برای نمونه فلان ساعت کار در هفته در ازای دریافت فلان مقدار حقوق، که به‌هرحال توافق شده است، عملی می‌شود؟ یعنی در اینجا یک مسئلهٔ ابتدایی زیر پا گذاشته شده است و به‌طور مستمر این اتفاق در حال وقوع است. معلوم است که نارضایتی ایجاد می‌شود. مردم به وضعیتی می‌رسند که همان‌طور که در سؤال‌تان مطرح کردید، اگر سرمایه داشته باشند، دلار، سکه و ... جمع می‌کنند یا اگر وضعیت مالی‌شان در سطحی نباشد که طلا و ... ذخیره کنند و دستشان به خرید مایحتاج روزانه برسد، ارزاق عمومی را در خانه انباشته می‌کنند؛ اگر وسعتشان به تهیهٔ کالاهای اساسی هم نرسد که دیگر آه و ناله و فریاد اعتراضشان بلند است. وضع بسیار نگران‌کننده‌ای است.

عبدی: آقای دکتر! چشم‌انداز آیندهٔ انقلاب و نظام را چگونه می‌بینید؟

زیباکلام: چشم‌انداز نظام را من خیلی مثبت و خوب نمی‌بینم. به‌کرات هم این را در سخنرانی‌ها و در مکتوباتم بیان کرده‌ام. نظام سالیانی است که از آرمان‌های انقلاب فاصله گرفته است و هر چه می‌گذرد این فاصله در حال بیش‌تر شدن است.

عبدی: منظورتان از نظام را توضیح می‌دهید؟

زیباکلام: **نظام** یعنی رویه‌ها، روندها، هنجارها، مناسبات، شبکه‌ها و رجال سیاسی مانند من و وزیر فلان وزارت‌خانه، شهردار بهمان شهر، نمایندهٔ مجلس، عضو مجلس خبرگان رهبری، عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام، مدیرعامل فلان بانک و نظام عملکرد همین آقایان و خانم‌هاست. نظام یک چیزی در آسمان‌ها نیست. عامهٔ مردم البته به‌خاطر فضایی که **بی‌بی‌سی**، **من‌و‌تو**، **ایران اینترنشنال** و ... به خواست اربابان مستکبر و جنایت‌کارشان دارند می‌سازند، می‌گویند که اصلاً ما بی‌خود کردیم که انقلاب کردیم. برویم دنبال فلانی و رژیم شاهنشاهی را دومرتبه بر سرکار بیاوریم. نظام و انقلاب را نیز با هم می‌بینند. این‌گونه موضوعات خلط می‌شود و از سر اشتباه می‌گویند: «مرگ بر این انقلاب؛ این انقلاب برای ما چه داشته است؟» چرا برنامه‌ریزی‌های **کاخ سفید** تدریجاً و به‌آرامی دارد نتیجه می‌دهد؟ چرا عامهٔ مردم آن‌طور که آمریکایی‌ها می‌خواهند، فکر می‌کنند؟ حیف! چه کرده‌ایم؟!

خیلی دوست دارید که وضع موجود را با قبل از انقلاب مقایسه کنید؟ قبل از انقلاب چه در دورهٔ دبیرستان و چه بعدش هرگز از هیچ‌کس نشنیدم بگوید که آقا در کنکور پارتی‌بازی شده است. زید با سفارش فلان شخص به فلان‌جا رفته است. بنده نشنیده‌ام، این‌که وجود داشته یا نداشته است را خدا داند.

من عضو مجمع تشخیص مصلحت نظام، عضو شورای چه و چه، عضو مجلس شورای رانت خواری یا دولت و ... چون با رئیس سازمان سنجش و کجا و کجا ارتباطات دارم، فرزندم آسانسوری بالا می‌رود و جای یک بچه معمولی جامعه را می‌گیرد. این اجحاف‌ها در خلأ رخ می‌دهد و خبرش پخش نمی‌شود؟ مردم مطلع نمی‌شوند؟ ممکن است خبر یک مورد از این حق‌کشی‌ها چندین سال طول بکشد تا در بین یکی دو میلیون نفر پخش شود اما یک مورد و دو مورد نیست. یک مورد را هم که مردم بشنوند و به گوینده اعتماد کنند و بعد شواهد و قرائنی دال و مؤید بر آن پیدا کنند، باور می‌کنند. این باورها من حیث المجموع به چه منجر می‌شود؟ چرا فرزند من رجل سیاسی یا سرمایه‌دار و ... نسبت به فرزند یک کارگر، کاسب جزء، کشاورز، پیشه‌ور خرد، کارمند ساده و ... باید از امکانات ویژه‌ای برخوردار باشد؟ به‌کرات دارم می‌شنوم و شرمنده می‌شوم؛ چرا؟

خبر اعمال من مدیر کارگزار نظام، من حقه‌باز عوام‌فریب ظاهرالصلاح، که ویژه‌خواری و چپاول می‌کنم و با شبکه‌های فساد در ارتباطم و عامل دربار زوروروتزویرم، پخش نمی‌شود؟ چرا خود نظام افشاگری و برخورد نمی‌کند؟ اگر هم جرئتش را ندارند، اجازه بدهند ما برملا کنیم. دست آدم‌هایی که پیوندهایی با ایران، وطن‌دوستی و آرمان‌های انقلاب دارند، باز بگذارند؛ اما در عوض تا جایی که زورشان می‌رسد، گستره این فعالیت‌های خیرخواهانه را محدود می‌کنند؛ چرا؟

این اتفاقات فرهنگ سیاسی مردم را شکل می‌دهد. هر ایرانی‌ای که تبعیض را حس کند، دل‌زده و ناراحت و عصبانی می‌شود. کم‌تر جایی در اماکن عمومی نظیر مترو، اتوبوس یا ... است که حضور پیدا کنم و مردم من را بشناسند و نپرسند: «این چه وضعی است؟» بعضی‌ها که یقه می‌گیرند و می‌گویند: «شما، مسئولید برای این که انقلاب کردید و از انقلاب دفاع می‌کنید» و من هم می‌گویم: «بله؛ عزیزم، انقلاب خوب است اما این آقایان فاسدند». نظام به‌سرعت از آرمان‌های متعالی و حیات‌بخش انقلاب ایران جدا می‌شود و در حال پوک‌شدن است. آقایان نظام دارند اشتباه می‌کنند که به آرمان‌های انقلاب پشت می‌کنند. به‌سوی آرمان‌های انقلاب برگردند تا ببینند مردم چه کار می‌کنند. همواره تأکیدم بر این بوده است که هیچ ایرانی وطن‌دوست و باشرافتی نیست که آرمان‌های انقلاب را نخواهد. آرمان‌های انقلاب یکی از یکی عالی‌تر است. چه کسی است که استقلال، آزادی و عدالت را نخواهد؟ تا وقتی امام زنده بودند، هیچ احدی جرئت نکرد در کاخ‌ها را باز کند. امام که سرشان را بر زمین گذاشتند، رئیس‌جمهور مملکت دوید به سمت کاخ‌ها و کاخ‌نشینی‌ها مجدداً شروع شد.

عبدی: آقای هاشمی رفسنجانی؟

زیباکلام: بله؛ قابل انکار است؟ ایشان مقدار زیادی فرهنگ منحط و فاسد شاهنشاهی را در ایران احیا کرد. امامی که قبل از انقلاب می‌شناختم و امامی که بعد از انقلاب شناختم اگر بود، عمامه‌اش را بر زمین می‌کوبید؛ نمی‌گذاشت این اتفاق بیفتد؛ اجازه نمی‌داد این اشرافیت‌سالاری شکل بگیرد.

عبدی: یعنی تسامح شد؟

زیباکلام: جزئیات امر را باید رفت بررسی کرد. امام ما در زمینه عدالت بسیار حساس بود. زمانی که امام در قید حیات بودند، این میزان افساد و لاپوشانی نمی‌دیدیم به بهانه اینکه آی! ایشان برادر رئیس‌جمهور یا برادر رئیس مجلس یا برادر رئیس قوه قضائیه یا ... است. این چه وضعی است؟ کجای دنیا کشورهایی که یک‌میزان قدرتی دارند، نه کشورهای توسری‌خور تحت‌الامر، این‌گونه حکومت می‌کنند؟ اگر می‌خواهیم در عرصه استقلال، صنعت، دانش، کشاورزی و ... قدرت بیشتری پیدا کنیم باید عرصه را بر فساد و رانت‌خواری تنگ کنیم اما در عوض به سرعت با آرمان عدالت و شاخه‌هایش، بیش از عرصه‌های دیگر، در حال وداع‌کردنیم؛ این ریشه بروز وضع امروز است.

عبدی: آقای دکتر! امام با قانون اجباری کردن حجاب موافق بودند؟

زیباکلام: اطلاعی ندارم.

عبدی: با شناختی که از امام دارید، به نظرتان موافق بودند؟

زیباکلام: با شناختی که از امام دارم، به نظرم اجباری نمی‌کردند. شواهد و قرائنی دارم که نمی‌کرد. روی هم رفته فکر می‌کنم برخی از تحولات و ماجراها و رویه‌ها و روندها شرایط را به صورت امروز درآورده است.

عبدی: آقای دکتر! اگر مایل بودید، پاسخ بدهید. اختلاف دیدگاه شما با برادران چقدر است؟ یا چرا این قدر زیاد است؟ البته با ایشان هم مصاحبه کرده‌ام و به نظر می‌آید که اشتراکاتی بین نظرات شما و برادران وجود دارد که کم هم نیست.

زیباکلام: این که "چقدر" اختلاف هست، یک سؤال است و این که "چرا" اختلاف هست، یک سؤال دیگر است. این دو سؤال خیلی با هم فرق دارند.

عبدی: بله.

زیباکلام: “چقدر” را می‌شود بررسی کرد و درباره‌اش سخن گفت اما “چرا” خیلی پیچیده و دشوار است. پاسخ چرا به پدیدارهای ژرف نهانی برمی‌گردد که ما انسان‌ها خیلی بر آن وقوف نداریم حتی در ارتباط با خودمان؛ برای نمونه، آیا می‌توانید توضیح دهید که چرا بینش‌های خودتان این‌گونه است؟

بخش‌هایی از اختلافات ما مبنایی است. ایشان نگرش مدرنیستی دارند البته شاید خودشان خیلی ندانند که مدرنیسم چیست. نگرش لیبرالیستی دارند اگرچه بعید می‌دانم مطالعاتی ولو اجمالی راجع به لیبرالیسم داشته باشند و بدانند لیبرالیسم دقیقاً یعنی چه. در مجموع ایشان معتقد به مدرنیته‌اند؛ بنده معتقد نیستم و انتقاد دارم. معتقد به مدرنیته بودن هم معنایش این است که شما نگاه سکولاریستی و لیبرالیستی و سیانتیستی دارید. بنده به هیچ کدام از این سه شاخه اعتقادی ندارم. اینها مبانی است اما وقتی به غیر از مبانی می‌رسیم شاید برخی نظراتمان به هم نزدیک باشد. البته بعضاً در عرصه‌های غیرمبنایی هم این نزدیکی وجود ندارد؛ مثلاً قابل توجه است که نوعاً به لحاظ رویه‌ای، جناحی عمل می‌شود یا خیر؛ بنده جناحی رفتار نمی‌کنم؛ تابه‌حال که نکرده‌ام.

عبدی: آقای دکتر! در پایان چه مطلبی به یادگار می‌گذارید؟

زیباکلام: بنده سخت نگران آرمان‌های انقلابم. من سخت نگران ایرانم. نگران مردم ایرانم. مردم ایران مورد تهدیدند؛ از یک سو استکبار غرب جنایت کارانه مردم ایران را تهدید می‌کند و از طرف دیگر امروزه مردم با یک استکبار داخلی مواجه‌اند از جانب کسانی که خودشان را برتر می‌بینند و به واسطه منابع و امکاناتی که در اختیار دارند برای خودشان جایگاه ویژه‌ای قائل‌اند. با وجود این دو جریان استکباری، فوق‌العاده برای آینده ایران و آرمان‌های انقلاب بیمناکم؛ برای انقلابی که چه قبل از وقوع و چه در جریان وقوع و چه بعد از وقوع آن و چه در حال حاضر جوانان و غیر جوانان پاکدلی جانشان را کف دستشان گرفته‌اند و فداکاری می‌کنند، به شدت دلم می‌سوزد و نمی‌توانم بپذیرم عده‌ای با اختیاراتی که به دست آورده‌اند، طوری که میل دارند با حق و باطل هر کاری بکنند و از سران نظام هم بشوند.

بنده به طور خاص نگران عدالتم. آرمان عدالت آرمان محوری و مبنایی است که اگر نباشد، خیلی چیزهای دیگر هم معنی نمی‌دهد. فرض کنیم که ما به فناوری موشک‌های بین‌قاره‌ای با قابلیت حمل کلاهک‌های هسته‌ای دست پیدا کنیم یا در صنعت هسته‌ای یا صنعت سمعی و بصری یا ... دوش‌به‌دوش آلمان و آمریکا و ژاپن قرار بگیریم اما در داخل حقوق کارگران و کشاورزان و ... مورد تعدی قرار بگیرد و اعتراضاتشان سرکوب شود و تضییع حقوقشان لاپوشانی شود، چه به دست آورده‌ایم؟ کشوری قدرتمند با مردمی بی‌قدرت؟ و مگر چنین تعارضی ممکن است؟ دیدن یک طبقه اشرافی کامجو و مترف و هوسران

در کنار مردمی که آه در بساط ندارند، بسیار مایهٔ نگرانی است. در چهلمین سال انقلاب مهم‌ترین موردی که دلم می‌خواهد به آن پردازیم و فقط کمی آن را لحاظ کنیم، عدالت است و عدالت.

عبدی: خیلی متشکرم. نکته‌ای باقی نمانده است؟ بفرمایید.

زیباکلام: خواهش می‌کنم. مطلب خاصی به نظر نمی‌آید.

عبدی: خیلی ممنونم از شما برای محبتی که کردید و وقتی که گذاشتید.

زیباکلام: در پناه حق.

[۳۶]

رئیس‌جمهور بعدی!

تیترو روزنامه *جوان* وابسته به سپاه پاسداران دو روز قبل از حکم حکومتی رهبری برای بودجه ۹۹ نوشت: «بدعت هیئت‌رئیس‌ه مجلس برای تصویب‌نشدن بودجه ۹۹ در صحن پارلمان».⁵⁰

به گزارش خبرگزاری فارس، علیرضا سلیمی عضو فراکسیون نمایندگان ولایی مجلس شورا درباره تماس چند روز اخیر هیئت‌رئیس‌ه مجلس با نمایندگان مجلس درباره اصل هشتادوپنجمی بودن لایحه بودجه ۹۹ گفت: متأسفانه هیئت‌رئیس‌ه مجلس بدعتی خطرناک را آغاز کرده است و بنا دارد اختیار بررسی لایحه بودجه را به کمیسیون تلفیق تفویض کند. وی اضافه کرد قطعاً این اقدام هیئت‌رئیس‌ه مجلس خلاف قانون است؛ اصل ۸۵ شامل لایحه بودجه نمی‌شود و حتماً تیر خلاص به مجلس دهم است. این بدعت خطرناکی که هیئت‌رئیس‌ه مجلس در اصل هشتادوپنجمی کردن بودجه سال آتی دارد در طول تاریخ از زمان مشروطه تاکنون رخ نداده است.

- روشن نیست هیئت‌رئیس‌ه مجلس را چه رجلی به‌آرامی مدیریت و تدبیر می‌کند؟

- ملت شریف ایران! این سیاست‌مداری است که نه سال تمام مجلس را با همین شیوه‌ها به‌آرامی ریاست کرده!

- این همان سیاست‌مداری است که با تمهیدات سیاست‌مدارانه، برجام‌ننگین را به‌آرامی و مدبرانه در ۲۰ دقیقه به تصویب رساند!

- این همان سیاست‌مداری است که در آشوب بنزینی نیز به‌آرامی و مدبرانه نقش مؤثری داشت.

- این سیاست‌مداری است که همه زمینه‌سازی‌ها انجام شده تا به‌آرامی و مدبرانه رئیس‌جمهور بعدی شود!

- ملت فهیم ایران! نشینید به امید اینکه «خسروان» صلاح مملکت خویش می‌دانند! شما امروزه‌روز به‌خوبی می‌دانید که خسروان چقدر صلاح مملکتان را می‌دانند.

⁵⁰ روزنامه ۱۱ اسفند ۱۳۹۸:

- ملت نجیب ایران! باید بشناسیم رجالی که با این رویه‌ها **مجلس شورا** را به شدت تضعیف و جمهوریت را تحقیر کرده‌اند!

- ملت شریف ایران! با این روندِ تصمیم‌گیری‌های کلان، از جمهوریت جز مضحکه و ملعبه‌ای باقی نخواهد ماند: مضحکه برای دشمنان غارتگر و مکار خارجی و ملعبه برای دشمنان غارتگر و مکار داخلی!

۱۶ اسفند ۱۳۹۸

[۳۷]

جایگاه کارگران در عرصه سیاست ما⁵¹

مصاحبه به مناسبت روز جهانی کارگران

جایگاه تشکلات کارگری در تعیین حقوق کارگران چیست؟

اگر مقصود شما از تشکلات کارگری، اتحادیه‌های کارگری مستقلی است که از سوی کارگران و بدون مداخلات مخفیانه و نفوذهای ضد استقلالی نهادهای حکومتی و مدیریتی تشکیل شده باشد، در این صورت باید بی‌هیچ ملاحظه‌ای اعتراف کرد که اساساً چنین اتحادیه‌های مستقل نیرومند و قانونی در عرصه سیاست ما وجود ندارد تا از حضور و نقش آنها در تعیین حقوق و سایر شرایط کاری کارگران سخنی بگوییم.

آرمان تشکلات کارگری چیست و در ایران ما در کجای مسیر رسیدن به این**آرمان‌ها قرار داریم؟**

اگر مایل باشید کاملاً صادقانه و صریح سخن بگوییم باید در کمال شرمندگی اعلام کنم که چنین آرمانی در سطح نهادهای حکومتی و در عرصه سیاست ما بنیاناً وجود ندارد. چنین آرمانی نه در ابتدای تشکیل نظام و نه امروزه هیچگاه موضوعیتی از سوی نهادهای بالادستی حکومتی نداشته است. و با کمال درد، کارگران هیچگاه به علت موانع مدیریتی و معیشتی نتوانسته‌اند درباره آرمان‌های خود دست به بحث و هم‌فکری و اجماعی بزنند. و این یعنی، کارگران در تمام این سال‌ها عموماً چنان در چنبره خفقان‌آور مهار و موانع و فشار مدیریتی و امنیتی قرار داشته‌اند که مجال کمترین تنفسی در این قبیل موضوعات طبیعی مربوط به معاش خود نداشته‌اند. روشن است که با این وضع، ما در هیچ کجای آن مسیر قرار نداریم. ما در “خانه اول” هم قرار نداریم زیرا تمام نهادهای حکومتی کمترین حرکت در این مسیر را با سرکوبی فراگیر قلع و قمع و منهدم می‌کنند. و وقتی می‌گوییم “تمام نهادها”، یعنی تمام نهادهای اجرایی و تقنینی و رسانه‌ای و اطلاعاتی و امنیتی، “همه با هم” و کاملاً هماهنگ و یکپارچه.

آیا وضعیت امروزی کارگران ایرانی در تاریخ جهان تکرار شده است؟

⁵¹ مصاحبه با انجمن فرهنگ و سیاست دانشگاه صنعتی امیرکبیر، به مناسبت روز جهانی کارگران در تاریخ ۱۳۹۹/۰۲/۱۱.

فراوان! تقریباً در تمام کشورهایی که کم یا زیاد دارای صنایعی هستند کارگران در آغاز دارای حقوق شناخته‌شده‌ای نبوده‌اند. برخی کشورها این مسیر را با رنج و محنت و مبارزات فراوان و طولانی طی کرده‌اند و برخی دیگر قدری کوتاه‌تر و کم‌هزینه‌تر.

راه حل شما برای حل مشکلات کارگری در ایران چیست؟

به نظرم باید موضوع معضلات حیات کارگری را در چند سطح ملاحظه کرد. همان‌طور که به طور ضمنی در بالا اشاره کردم، حیات کارگری در جامعه معاصر ما در عرصه‌های مختلف با مشکلات ساختاری و نیز نگرشی مواجه است. برخی از این مشکلات به نبود قوانین لازم در جهت حفظ حقوق کارگران معطوف است. صادقانه باید اعتراف کنیم در مجموع عموم دوره‌های **مجلس شورای** ما اساساً یا هیچ دغدغه و دردی نسبت به حیات و حقوق کارگری وجود نداشته و یا بسیار ناچیز. و برای همین هم هست که تقریباً در هیچ دوره‌ای کمترین اقدامی در جهت وضع قوانینی در جهت ممانعت از تضییع حقوق کارگران در مقابل تجاوزات کارفرمایان و صاحبان سرمایه مشاهده نمی‌شود. به‌طوری‌که امروزه کارگران هیچ بخشی تقریباً هیچ‌گونه سازوکار و ابزار قانونی و حقوقی و نیز سیاسی و رسانه‌ای در اختیار ندارند تا در صورت تعدی و تجاوز به حقوق خود بتوانند بدان متوسل شوند. به‌رغم معدود اظهارات رجال ظاهرالصلاح، کارگران عملاً در **جمهوری اسلامی ایران** در مقابل هر نوع اقدامات کارفرمایان بی‌دفاع هستند. شواهد برای این سخن الی‌ماشاءالله وجود دارد. کافی است نگاهی به سرنوشت کمترین اقدامات مطالباتی-اعتراضی کارگری در همین دو سه سال گذشته کنیم تا به‌وضوح خیره‌کننده‌ای ببینیم که کارگران مطلقاً هیچ ابزار قانونی تعریف‌شده مورد احترامی در نظام ندارند. بی‌جهت نیست که در عموم موارد که با چنین تجمعات کارگری مواجه می‌شویم به‌سرعت با سرکوب و ضرب و شتم و بازداشت کارگران مواجه می‌شویم. و شگفت‌انگیزتر اینکه، هیچ آه‌وافسوس و فریاد و اعتراضی از هیچ‌یک از نمایندگان **مجلس شورا**، **مجمع مصلحت نظام**، دولت و به‌خصوص وزارت کار، اعضای **مجلس خبرگان رهبری**، **بازرسی بیت رهبری**، **خانه کارگر**، **قوه قضائیه**، رجال سیاسی و رسانه‌ای هر دو جناح رانت‌خوار دوشنده بیت‌المال، **صداوسیما** (همان رسانه موسوم به ملی) و بالاخره **نمایندگی ولی فقیه** در استان مربوطه به آسمان بر نمی‌خیزد. گویی ماجرا مربوط به کشور گمنام و بسیار کوچکی در آفریقا یا آمریکای مرکزی بوده است. در سنوات اخیر و به‌رغم پروژه بسیار فعال و قدرتمند عقیم‌سازی تشکلهای دانشجویی از سوی برخی نهادهای اطلاعاتی-امنیتی، از حرکت معدودی از دانشجویان جوانمرد و غیور و دلاور خبردار می‌شویم که خود را بی‌باکانه در مهلکه نامشخصی می‌اندازند و در واقع دل به دریا می‌زنند و خود را به تجمع می‌رسانند و سعی می‌کنند به ماجرا

دست کم پوششی خبری بدهند. و اگر سرکوب فراگیر و شدید نباشد، قدری در رسانه‌های اجتماعی بسیار محدود خود اعتراض کنند. چنین است ماجرای عمیقاً اسفبار جایگاه کارگران در عرصه سیاست ما.

ساختار سیاسی حقوقی و رفتاری را دیدیم اینک بپردازیم به ساحت نگرشی. از خود سؤال کنیم: چرا چنین است؟ و پاسخ این است که پیش از انقلاب، تا جایی که بنده اطلاع دارم، هیچ فکری در این زمینه فوق‌العاده مهم صورت نگرفته بود، دست کم در میان عموم مقاماتی که ظرف دو سه چهار سال بعد از گام اول انقلاب، در مناصب مهم سیاست‌گذارانه قرار گرفتند. همچنین، طبقه اصلی و مسلط در تحولات بعدی نظام، یعنی حوزویان، اصولاً و از گذشته نه تنها چندان دغدغه‌ای نسبت به موضوع نداشت که فاجعه‌بارتر: هنگامی که در همان سال‌های اولیه شکل‌گیری نظام، رویدادهای ناگوار کشمکش میان کارگران و کارفرمایان رخ می‌دهد و جبر شرایط ایجاب می‌کند در این زمینه گامی ولو کوچک و کمینه‌ای برای قانونمند کردن روابط کارگر و کارفرما برداشته شود، معلوم می‌شود اساساً کارگران چندان حقوقی ندارند و صاحبان سرمایه عملاً مبسوط‌الید هستند که هر آنچه منافعشان ایجاب می‌کند تصمیم بگیرند و اجرا کنند. کارگران هم من حیث‌المجموع ناگزیرند یا تمکین کنند و یا به ارتش بیکاران بپیوندند.

ما باید شجاعانه بپذیریم که در این زمینه، همچون اکثر زمینه‌های دیگر، هیچ پیش‌بینی جدی و روزآمدی نکرده‌ایم و قوانین فی‌البداهه اجتهادنشده موروثی نوعاً فقهی جز فضاقت و بی‌اعتبار کردن خود هیچ حاصلی نداشته است. و مگر ما و رهبران انقلاب در آستانه گام اول انقلاب به‌کرات به ملت ایران و به افکار عمومی دنیا اعلام نکردیم که نظام ما نه کاپیتالیستی است و نه کمونیستی؟ اما اینک با قوانینی مواجه شده‌ایم که در مقام مقایسه، باید قوانین کار مهد و اسوه سرمایه‌داری را سجده کنیم. اینک معلوم شد که ”ما نه چینیم و نه چنان“، سخنی پوچ و بی‌محتوا بوده که صرفاً برای مصلحت آن زمینه و آن زمانه گفته شده است.

ما فقط در صورتی می‌توانیم در جهت رهایی از اوضاع رقت‌بار و دردناک کارگران تمهیداتی صورت بخشیم که در گام اول بپذیریم جایگاه کارگران در عرصه سیاست ما عمیقاً ضد کرامت انسانی است. مادامی که با زحمت‌کش‌ترین و محروم‌ترین طبقه چنین معامله می‌کنیم تمام حرف‌ها و حدیث‌های فصیح و بلیغمان از انسانیت و کرامت انسانی و فضایل و مکارم اخلاقی و رشد و کمال و تعالی، جز تبلیغات دروغ و مردم‌فریبی نیست. ما باید با نگرش‌ها و بینش‌های موروثی و بسیار خام سنتی در حوزه کار و کارگر وداع کنیم. این بینش‌ها منحصر به حوزویان هم نمی‌شود. در میان دانشگاهیان هم کم نیستند افرادی که کمابیش همان نوع نگرش‌های ضدانسانی و ضد کرامتی حوزوی را دارند. اگر بخواهیم این بحث را تا همین جا جمع‌بندی کنیم باید تصریح کنم که ما رجال سیاسی، دانشگاهی، حوزوی، فرهنگی، و رسانه‌ای

به‌شدت و فوریت نیازمند بازنگری بنیانی در بینش‌های خود در زمینه کار و حیات کارگری هستیم. این سنگ بنیانی یا شالوده اولیه‌ای است که باید بگذاریم. تا این بینش‌های منحط و ضدبشری هست وضع کارگران ما و، به‌تبع آن، وضع تولید و اقتصاد ما هم کمابیش همین‌گونه خواهد ماند.

برای رفع مشکلات طبقه کارگر، نخستین و مبنایی‌ترین گام، تغییر بینش‌ها در عرصه سیاست است. اگر در این زمینه کمترین تردیدی وجود دارد کافی است به اظهارات عموم رجال عرصه سیاست و نیز عموم دانشگاهیان و حوزویان و ارباب رسانه‌ها در چند دهه گذشته رجوع کنیم و ببینیم کارگران در کجای منظومه آمال و آرزوهایشان قرار دارند و به‌علاوه چه جایگاه و منزلتی برای کارگر قائل هستند.

و اما نقش جنبش دانشجویی مستقل غیرجیره‌خوار در این میان بسیار تعیین‌کننده است. زیرا در صورت استقلال مالی و سیاسی، دانشجو می‌تواند و باید در این عرصه پیش‌گام و پیش‌تاز باشد. زیرا، اگر خواسته باشیم واقع‌بینانه سخن بگوییم، نمی‌توان از خود طبقه کارگر که زیر چنبره فشار حداکثری معیشتی قرار دارد انتظار پیش‌گامی داشت. نیز، نمی‌توان از بسیاری از رجال سیاست‌پیشه انتظار اقداماتی داشت که بسیاری از آنها به طرق مختلف، کم یا زیاد، مستقیم یا غیرمستقیم، هم از این شرایط منتفع هستند و هم در مواردی به طور مستقیم یا غیرمستقیم وامدار سرمایه‌داران هستند، اگرچه برخی از ایشان به لحاظ عاطفی و احساسی از وضع طبقه کارگر رضایتی ندارند. کار روشنگری جنبش دانشجویی مستقل و غیرحکومتی برای ایجاد فرهنگ سیاسی فراگیر در دانشگاه‌ها و هم‌زمان در میان کارگران و سایر صنوفی که از برخی جهات مهم معیشتی چندان فاصله زیادی با کارگران ندارند — از قبیل معلمان، کارمندان دون‌پایه بسیاری از نهادها، پرستاران — کاری بنیانی است اگرچه زمان‌بر است و صبوری و سوز دل و رنج و محنت بسیار می‌طلبد. و برای تأثیرگذاری هر چه بیشتر در پویش آگاهی‌بخشی به کارگران، یکی از مهم‌ترین گام‌های اولیه این است که دانشجوی جوانمرد مستقل غیرتمند غیرجیره‌خوار در مواجهات کارگران با مدیریت، ضمن برقراری تماس و ابراز همبستگی، از حقوق آنها حمایت کند و بازتاب‌دهنده اعتراضات به‌حق آنها باشد. و دیگر اینکه، با کارگران بخش‌های مختلف ارتباطات برقرار کند تا فضای تعاملی و اشتراک‌مسابی تدریجاً به وجود آید. عجلتاً به همین مقدار اکتفا می‌کنم تا چنانچه عمری باقی مانده باشد در فرصتی دیگر به طرح و تفصیل گام‌های دیگر بپردازم.

یادمان باشد که ”کف و خاشاک روی آب به کناری می‌رود و آنچه به نفع مردم باشد در زمین باقی می‌ماند.“

”ای دنیا! آف بر دوستی و فریبندگی تو!“

سحر روز سوم ماه عظیم و شریف و کریم رمضان

۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۹

[۳۸]

موانع جمهوریت، مردم‌سالاری، و تحزب^{۵۲}

اصلاحات ساختاری عرصه سیاست

در این مقاله می‌خواهم ساحات مختلفی که در آن جمهوریت و مردم‌سالاری و تحزب منکوب و مسدود شده تشریح کنم و هم‌زمان به خطوط کلی احیا و بازسازی عرصه سیاست اشاراتی کنم.

بعد اول انسداد: فقدان گفتمان سیاست‌گذارانه

برای اینکه وضعیت جمهوریت و مردم‌سالاری را قدری بهتر بتوانیم ببینیم بهتر است با این سؤال شروع کنیم که ما قبل از بهمن ۵۷ در رژیم دست‌نشانده شاه چه وضعیتی داشتیم. به‌سختی می‌توانم تصور کنم که کسی با این بینش مناقشه کند که در عرصه سیاست آن دوره، به علت خفقان و سرکوب رجال ملی و میهن‌دوست، هیچ نوع گفتمان کارشناسی و حرفه‌ای سیاسی وجود نداشت. اعلیحضرت بود و دربارش و نظرات دولت وقت آمریکا و بعضاً برخی دول غربی بسیار نزدیک به آن. وی با نظرخواهی و یا استمراج برخی از سفارتخانه‌های غربی نزدیک به خود و نهایتاً تنی چند از اعضای نزدیک‌تر خود در **دربار زروزر**، موضعی و سیاستی را اتخاذ می‌کرد. فرایند تصمیم‌گیری علی‌الاصول و علی‌المبنا به‌شدت غیرکارشناسی و غیرگفتمانی بود.

^{۵۲} این مقاله صورت بسیار بسط‌یافته‌تر دو سخنرانی‌ای است که به دعوت جامعه اسلامی دانشجویان دانشگاه صنعتی شریف در تاریخ ۳ دی ۱۳۹۸ و سپس به دعوت تشکل دانشجویی آرمان دانشگاه صنعتی اصفهان در تاریخ ۱۰ دی ۱۳۹۸ ارائه گردید. سپس گونه منقح بعدی آن در ماهنامه **نسیم بیداری**، سال یازدهم، شماره ۹۶، تیر و مرداد ۱۳۹۹ منتشر شد. وظیفه خود می‌دانم از برخی از استادان و فعالان عرصه سیاست، آقایان دکتر محمدحسین بادامچی (استاد مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم)، محسن خادمی (دانشجوی مقطع دکتری فلسفه علم)، سلمان کدیور (نویسنده و فعال عدالت‌خواه)، و به‌ویژه دکتر محمدجواد رضایی (استاد دانشگاه شاهد)، که مقاله را مطالعه و انتقادات و پیشنهادات اصلاحی چندی را مطرح کردند صمیمانه تشکر کنم.

همچنین بایسته می‌دانم از فرزندان عدالت‌خواهم فاطمه عظیمی‌پسند و امیررضا رحمتیان برای زحمت پیاده‌سازی و تایپ سخنرانی اولیه تشکر کنم.

هنگامی که ما انقلاب کردیم، ما و نسل ما فعالان سیاسی آن دوران فوق‌العاده خام و ساده‌دل و ساده‌بین بودیم. عموم ما در واقع تلقی بسیار کارتونی‌ای از تحولات اجتماعی-سیاسی و نیز از انقلاب داشتیم. بر این باور خام بودیم که ما رجال غیرمردمی فاسد و غارتگر را اعدام کردیم، برخی هم فرار کردند و برخی را هم زندانی کردیم و برخی دیگر را هم منفصل از هرگونه کار و سمت دولتی. درب زندان‌ها هم که از مدت‌ها پیش بازشده و خوبان و صالحان از زندان‌ها بیرون آمدند و در مصادر کار قرار گرفتند و باتوجه‌به حضور امام و امثال ایشان، زین‌پس ویرانه گلستان می‌شود. به همین خامی و سادگی! به‌استثنای عده بسیار معدودی، عموم ما فعالان سیاسی داخل و خارج کشور نوعاً غرق در چنین افسانه‌ای بودیم.

ما فقط گام اول انقلاب را در بهمن ۱۳۵۷ برداشتیم و آن صرفاً این بود که برخی از موانع شخصیتی و معدودی از موانع ساختاری بر سر راه رشد و اعتلای کشور را کنار زدیم. پس از بهمن ۱۳۵۷، ساختارها و رویه‌های غیرگفتمانی و به‌شدت غیرکارشناسی سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی — نامش را بگذارید استبدادی — کاملاً از قبل از انقلاب به بعد از انقلاب منتقل شد و هیچ اتفاق بزرگ دیگری رخ نداد. اگر چه ما تعدادی از امیران نظامی و رجال سیاسی را بازداشت و سپس اعدام و یا عزل کردیم اما، این نکته حائز‌نهایت اهمیت است که، فرایندهای تصمیم‌گیری، بدون کمترین تغییر و تعدیل ساختاری جدی از قبل انقلاب به بعد از انقلاب منتقل شد. اگر آفتابه‌لگن‌ها را کنار بزنیم تصویر عریان عرصه سیاست ما روی‌هم‌رفته چیزی در این حدود است که ریش‌سفیدان معتمد مصلحت‌سنجی‌هایی می‌کنند و نهادهای رسانه‌ای هم باید آنها را تلقین و تبلیغ کنند و نهادهای سیاسی ذی‌ربط هم باید آنها را تصویب و اجرا کنند. می‌خواهم بی‌هیچ مقدمه‌ای کاملاً روشن تصریح کنم که امروزه بعد از چهل سال، و به‌رغم برخی تلاش‌های منفرد فعالان سیاسی دانشگاهی و رسانه‌ای، ما تقریباً هیچ گفتمانی راجع به هیچ مسئله‌ای نداریم. عرصه سیاست، من‌حیث‌المجموع در وضعیت بلاتکلیفی و انتظار به سر می‌برد تا از سوی مقامات عالیه تصمیمی اخذ و سپس ابلاغ شود. به‌عنوان نمونه، تصمیم‌گیری برای آغاز مذاکرات هسته‌ای را ملاحظه کنید.

از خود سؤال کنیم ما با چه گفتمانی به اینجا رسیدیم که باید مذاکراتی با **آمریکاییان** داشته باشیم. در سال‌های پیش از ۱۳۹۲ چه گفتمانی در این موضوع به وجود آمده بود؟ از دل کدام مجموعه تعامل و تضارب فکری و اندیشه‌ای کارشناسان سیاسی، نخبگان دانشگاهی و فعالان رسانه‌ای^۱ مذاکره با **آمریکایی‌ها** درباره برنامه هسته‌ای ایران مناسب ارزیابی شده بود؟ این سیاست یا تصمیم محصول کدام گفتمان است؟ **ایضاً، چگونگی** انجام مذاکرات، محصول کدام گفتمان است؟ آیا به‌راستی می‌توان آن گفتمان‌ها را شناسایی و مختصات آن را تعیین کرد؟ آیا تبادل نظر و تضارب آرای در سطح نخبگان سیاسی در این دو موضوع رخ داد؟

به یاد بیاوریم که چه تعداد زیادی از رجال صاحب‌منصب و مهم سیاسی و نظامی و هم نیز برخی علمای اعلام و مراجع تقلید چه تبریکاتی گفتند و بعد هم آن رجال حکومتی با چه واکنشی از سوی رهبر مواجه شدند؟ که، چه جای تبریک است؟ از خود سؤال کنیم آن رجال سیاسی و نظامی و روحانی باتوجه‌به چه کارشناسی و چه گفتمانی تبریک می‌گفتند؟ و پاسخ بی هیچ تردیدی این است که باتوجه‌به **هیچ چیز!** باتوجه‌به خلأ گفتمانی و کارشناسی اظهارنظر کردند. زیرا گفتمانی وجود ندارد، زیرا هیچ‌گونه فضای تبادل و تضارب انتقادی و تحلیلی و تبیینی وجود ندارد. آری! البته فضا سازی فرمایشی یک‌سویه‌ای از جانب برخی نهادها و در رأس آن از سوی دولت به نحو سرسام‌آور و احمق‌کننده‌ای صورت گرفت و رسانه‌ها عموماً مبلّغ و موید تصمیمات و اوامر دولتمردان بودند.

بیاییم مجموعه رسانه‌ها از سال ۱۳۹۰ تا ۱۳۹۴ را، همان سالی که تفاهم‌نامه نهایی **وین** (همان **برجام**) حاصل شد، بررسی کنیم. آیا به‌راستی می‌توان در میان اصناف و جناح‌های مختلف نخبگان، گفتمانی را یافت؟ وضع از این هم فاجعه‌بارتر است زیرا حتی در میان رجال حکومتی هم، اعم از دولتی و غیردولتی، تحلیل و تضارب و تبادل آراییی صورت نگرفته است. وضعیت ما در عرصه سیاست، به نحو بسیار نگران‌کننده‌ای روشن است: عموم تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری‌های ما در اکثر عرصه‌ها تابع هیچ میزان از تبادل و تضارب آراء و انظار در میان رجال و کارشناسان ذی‌ربط نیست. **چیزی وجود ندارد.** و به همین علت است که تعداد قابل‌توجهی از رجال سیاسی و نظامی و دانشگاهی و حوزوی، همه با هم — در نوع خود یادآور “صحیح است، احسنت”‌های مرسوم مجلسین **سنا و شورا** در رژیم کودتا — در تبریک و شادباش‌گویی گوی سبقت از هم می‌ربودند. و اگر نبود خطاب و عتاب رهبری، مطمئناً آن کفوسوت و شادمانی‌های اسفبار کماکان تداوم می‌یافت. و این خود، پدیدار درخور تأملی است که همه آن تبریکات به یکباره و به‌سرعت تبدیل شد به سکوت و بعضاً اظهار ندامت و تأویل و تفسیر، شاهی بر پوشالی بودن تبریکاتی از سر بی‌فکری تمام‌عیار. به‌راستی چرا پس از تذکر رهبری، تمام “تبیین‌ها و تحلیل‌های” مقامات عالیه به یکباره نیست و نابود شد؟ و پاسخ، خیلی ساده، این است که از ابتدا تحلیل و تبیین و تضاربی وجود نداشته که نیست‌ونابود شود و گرنه می‌باید شاهد بحث و تحلیل‌هایی می‌شدیم و تضارب آراء، به‌رغم تذکر آقا، ادامه حیات و خفیف‌تر می‌یافت. ملاحظه می‌شود عرصه سیاست ما چقدر منحن و فقیر و متکی به یک یا چند فرد است؟

این فقر و انحطاط هیچ علتی جز نبود گفتمان ندارد. گفتمان‌هایی که به صور مختلف و به نحو ظریفی جمهوریت و مردم‌سالاری را تقویم می‌کنند. و احزاب یکی از شرکای مهم این گفتمان‌سازی هستند. ما باید یاد بگیریم که جمهوریت/مردم‌سالاری **رویداد واحد خاصی** نیست که در جایی و در زمانی رخ

دهد، همچون رأی‌گیری و انتخابات، اگر چه این‌گونه رویدادها یا رویه‌ها خود می‌تواند در مواقعی نمودی یا تجلی مشهودی از جمهوریت/مردم‌سالاری باشد. بخش بسیار مهمی از جمهوریت/مردم‌سالاری عبارت است از حضور و مشارکت احزاب و سازمان‌های مردم‌نهاد و شخصیت‌های دانشگاهی و فعالان سیاسی و رسانه‌ای در تمام فرایندهای گفتمان‌سازی زمینه‌ساز تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری و نظارت و ارزیابی.⁵³

کمترین سخن در این زمینه این است که بندگان⁵⁴ جمهوریت و مردم‌سالاری، گفتمان در تمام زمینه‌هایی است که به نحوی از انحاء به زیست اجتماعی، سیاسی، و معیشت جمهور مردم ربط دارد، گفتمان‌هایی که نهایتاً به سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی منجر شود. بخش لاینفک و اجتناب‌ناپذیر تمام جمهوری‌ها و دموکراسی‌هایی که به‌واقع مردم نقشی و مشارکتی ولو کمینه در تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری آن دارند این است که گفتمان‌هایی وجود داشته باشند تا از مجرای آنها حاجات و آلام و خواسته‌های جمهور مردم در سیاست‌گذاری‌ها بازتاب پیدا کند. و روشن است که هر قدر حضور و مشارکت اقشار مردم در آن گفتمان‌ها بیشتر و جدی‌تر باشد به همان میزان می‌توان از عمق و استحکام آن جمهوری‌ها و دموکراسی‌ها و تصمیمات حاصله بیشتر اطمینان حاصل کرد. هنگامی که گفتمانی نباشد، چه کسی یا کسانی و با کدام پشتوانه فکری و تحلیلی، سیاست‌گذاری یا تصمیم‌سازی می‌کنند؟ فرایند یا سازوکار تصمیم‌گیری چگونه می‌شود؟ دقیق‌تر است سؤال کنیم در صورت فقدان فضای گفتمانی و تبادل و تضارب آراء میان احزاب و فعالان سیاسی و رسانه‌ای، آیا می‌توان اساساً از چیزی بنام **«فرایند»**

⁵³ امکان دارد به نظر برسد که: با وجود گفتمان یا احزاب **شاید** نتایج مدنظر حاصل شود. درعین حال باید نگران بود که از دل گفتمان یا احزابی که متکی به اصل «هر فرد یک رأی» هستند واقعیت بسیار ناگوار و نقض غرضی چون «هر دلار یک رأی» ظهور کند. زیرا قدرت اقتصادی توانایی انحراف خواسته‌های اصیل مردم را دارد و می‌تواند با به‌کارگیری قدرت رسانه قلوب و ابصار را به‌سوی مطامع کلان‌ثروتمندان و سرمایه‌داران بزرگ سوق دهد. می‌دانیم که «جریان‌های فکری ضد دموکراسی که برای انسان بماهو انسان ارزشی قائل نیستند و همواره بازاری‌شدن تمام شئون جامعه را طلب می‌کنند به‌راحتی با افزایش عده و عده خود می‌توانند تمام کرسی‌ها و موقعیت‌های نخبگان جامعه را تصاحب کنند و ... بنابراین باید روی «نخبگان مردمی» و پویایی‌های مربوط به ظهور و افول آن بیشتر فکر کرد». این نکته سنجی بجا یکی از معضلات شناخته‌شده عمده **تمام انواع** دموکراسی‌هاست، معضله‌ای که هیچ راه‌حل قطعی، نهایی، و شسته‌رفته‌ای برای آن وجود ندارد الا دیده‌بانی و مقاومت و مبارزه نیروهای بیدار و وفادار به اهداف دموکراسی. مقاومت و مبارزه‌ای که مع‌الاسف هیچ سازوکار و الگوریتم مشخص و معینی برای توفیق آن وجود ندارد! **دموکراسی فرایند و سازوکاری است همواره بسیار لغزنده و نقض‌پذیر** که در نتیجه همواره نیازمند حراست و حفاظت از گزند راهزنان و مردم‌فریبان و قدرت‌طلبان و متکثران ثروت است.

⁵⁴ لازم است بیفزاییم که بندگان حیات و نشاط جمهوریت و دموکراسی — همان فعالیت گفتمانی — به‌نوبه خود سخت نیازمند مقوله حیاتِ گسست‌ناپذیر دیگری است به نام آزادی. در این باب، رجوع کنید به مقاله **«موانع آزادی اندیشه و اندیشیدن»**، در همین کتاب. در آنجا نیز، یکبار دیگر با مقوله **«ولایت فقیه»** و نقش بسیار تأثیرگذار آن مواجه می‌شویم.

سیاست‌گذاری و تصمیم‌سازی“ سخن گفت؟ آیا به‌راستی، به لحاظ فرایندهای تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری، تفاوت بارزی میان قبل و بعد انقلاب دیده می‌شود؟

بدین ترتیب است که ما قبل از انقلاب، جمهوریت و مردم‌سالاری نداشته‌ایم و بعد از گام اول انقلاب هم ایجاد نشد و بلکه دقیق‌تر است قائل شویم، **ایجاد نکردیم**. برای برداشتن نخستین گام اصلاح ساختاری عرصه سیاست منحنی و غیر مردم‌سالارانه میراث نظام شاهنشاهی، ما هیچ مفردی نداریم جز اینکه اولاً، گفتمان‌های **متعدد** غیرفرمایشی و خودجوش را تمهید و تقویت کنیم. و ثانیاً، احزاب خودجوش طبیعی بومی مردمی را تمهید و تقویت کنیم. باید به تأکید تمام بیفزاییم که پیش‌شرط برداشتن این گام دوشاخه، پذیرش صادقانه و اعتراف شجاعانه این حقیقت بسیار تلخ است که رجال سیاسی ما در صبحدم انقلاب ۵۷ **علی‌العموم** چنین بلوغ و تربیت سیاسی را نداشتند. چنین آگاهی و آرمانی، و خواست و اراده‌ای علی‌العموم وجود نداشت. از استثناهای بسیار نادر مذهب خودساخته‌ای همچون زنده‌یاد مهندس **بازرگان** علیه‌السلام که بگذریم فضای عموم انقلابیون دانشگاهی و به‌ویژه حوزوی حاوی چنین عبارات مناقذانه‌ای بود: «بینیم ایشان چه می‌گویند»، «ایشان تعیین می‌کنند»، «کار درست را ایشان تصمیم خواهند گرفت»، «اگر لازم باشد ایشان وارد خواهد شد».

فضای عمومی عرصه سیاست ما از ابتدای تشکیل جمهوری اسلامی چنین بوده و در کمال تألم و حسرت، کماکان چنین است. در این فضا البته می‌توان با شعر و سرود و خطابه و شرعی‌سازی انتخابات، فضای هیجانی برای به‌خط کردن عموم مردم در صفوف رأی‌گیری ایجاد کرد. اما، خوشمان آید یا نه، عرصه سیاست ما، کمی بیشتر اینجا و کمی کمتر آنجا، من‌حیث‌المجموع جمهوریت و مردم‌سالاری را منظم‌اً و مستمراً نفی می‌کند. لازم می‌بینم همین‌جا اضافه کنم که در این سال‌های بسیار اخیر، سیر تحولات به‌گونه‌ای بوده که ضروری است اذعان کنیم همان میزان بسیار قلیل جمهوریت و مردم‌سالاری روبه‌زوال بیشتر هم گذاشته است. آنچه جمهوریت/مردم‌سالاری را در نطفه خفه می‌کند این است که در بسیاری از مواضع و مواقف، عرصه سیاست ما انتظار می‌کشد تا تصمیم‌های صحیح و حکیمانه و درست، به لطف الهی، از جانب مقامات اعلیٰ اخذ شود.

با طرح **ناگهانی و بدون سابقه** و پرتنش نهادی به نام ولایت فقیه در مذاکرات منتهی به **قانون اساسی** و ورود آن در عرصه سیاسی کشور، این فرایندهای تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری غیرگفتمانی و

غیرکارشناسی برای نخستین بار^{۵۵}، نهادینه و قانونی هم شدند. **قانون اساسی** را ملاحظه کنید. در سرتاسر فعالیت‌های مبارزاتی سازمان‌یافته گروهی در دو دههٔ چهل و پنجاه، و به‌ویژه در فعالیت‌های گسترده و مردمی‌تر دو سال ۵۶ و ۵۷ چقدر و چه میزان مقولهٔ ولایت فقیه به‌عنوان شاکلهٔ اصلی و یا فرعی و یا حاشیه‌ای نظام سیاسی و سازوکار تصمیم‌گیری‌های اصلی حکومت آینده مطرح بود و مطرح می‌شد؟ کدام احزاب و گروه‌ها و حتی رهبران سیاسی انقلاب در آن دو سال منتهی به سقوط رژیم کودتا، از ولایت فقیه به‌منزلهٔ شاکلهٔ اصلی حکومت اسلامی سخنی به میان آوردند؟ در این سال‌های اخیر و به‌طور بسیار مؤکدی در سال‌های ۹۷ و ۹۸، برخی فعالان سیاسی به نحو روزافزونی معترضان سؤالی می‌کنند که: چرا جمهوریت و مردم‌سالاری به‌شدت تضعیف شده و در برخی موارد، آیا چیزی از آن باقی مانده است؟ گرچه بسیار دیر هنگام، لیکن باید جامعهٔ فکری و سیاسی ما به این بلوغ و رشد برسد که **ما فعالان سیاسی آن دوران، همان دهه‌های چهل و پنجاه، نمی‌دانستیم و نمی‌فهمیدیم داریم چه کار می‌کنیم!** یکی از نقاط بزرگ عزیمت برای ایجاد **“جریان بازسازی و احیای مجدد عرصهٔ سیاسی”** باید تفتن به این امر بنیانی باشد که ما فعالان سیاسی شناخت سنجیده و کارشناسی‌شده‌ای از نهادهای پر قدرت اجتماعی — از قبیل نهاد موسوم به روحانیت — و سرچشمه‌های قدرت آنها نداشتیم و با تأکید تمام، هنوز هم نداریم. این امر، فوق‌العاده بنیانی است که ما باید به این جهل و نادانی وقوف یابیم. آگاهی بدین نادانی ژرف و سهمگین، سرمایهٔ اولیهٔ بزرگی است برای هرگونه برنامه‌ریزی و مبارزه برای تقویم بنیانی مرصوص برای جمهوریت و مردم‌سالاری. امروزه روز هستند نخبگانی که این فرایند غیرگفتمانی-کارشناسی را به جد طالب هستند و از آن حمایت می‌کنند تا بدان حد که از شعار تند “مرگ بر ضد ولایت فقیه” پشتیبانی می‌کنند. که بیشتر، منشأ مشکلات را بهای درخور ندادن به مقام و منزلت الهی یا شبه‌الهی ولی فقیه می‌دانند.

هنگامی که حیات گفتمانی و کارشناسی فراگیری وجود ندارد و حضور و احساس مشارکتی در فرایندهای سیاست‌گذاری وجود ندارد چه رویدادهایی ممکن‌الوقوع می‌شود؟ از جملهٔ آنها که واقع هم شد اینکه شما دارای **شورای عالی سران سه قوه** می‌شوید به‌طوری‌که هنگام فوران خشم و اعتراض عموم مستضعفان و پابرهنگان و سرکوبشان و کشته و زخمی شدن چند صد نفر و بازداشت‌های گسترده، یکی از اعضای این **شورای عالی** می‌گوید من نمی‌دانم، من نبودم. و آن دیگری هم می‌گوید اصل آن تصمیم، از آن **قوه مجریه** بوده است. آن یکی هم که در حيله‌گری و شیادی بسیار مجرب است مسرت‌آمیزانه و

^{۵۵} اینکه شرعی را در تک‌ویرگول وارونه قرار داده‌ام به این معناست که به‌زعم برخی شرعی دانسته می‌شود و در این زمینه هیچ اجماعی میان محققان، اعم از دانشگاهی و حوزوی، وجود ندارد.

خندان، در بحبوحه درگیری‌ها و ضرب و شتم‌ها و خسارات سنگین به جان و مال مردم، صراحتاً می‌گوید که اصلاً خود او هم نمی‌دانسته کی می‌خواهد اجرا بشود. به عبارت دیگر، از تبعات خسارت‌بار فقدان چنین گفتمانی این است که در بحبوحه شورش بنزینی، سران قوا تجاهل می‌کنند یا تقصیرات و قصورات را به گردن این‌و آن می‌اندازند و در نهایت هیچ نهادی مکلف به پاسخگویی نمی‌گردد و فقط مردم تهی دست کف خیابان تنها قربانیان ماجرا خواهند بود و بس.

به همین ترتیب، هنگامی که فرایند تصمیم‌سازی و سیاست‌گذاری، غیرگفتمانی و متمرکز می‌شود فراخوانی برای “جنبش نرم‌افزاری تولید علم” صادر می‌شود و سپس برخی نهادهای حکومتی شروع به ایجاد تشکیلات و دفتر و اخذ بودجه و استخدام نیرو می‌کنند. امروزه، نزدیک به بیست سال از شروع جریان جنبش نرم‌افزاری می‌گذرد. از خود سؤال کنیم به‌واقع چه گشایش‌های ثمربخش و مبارکی در امر سیاست‌گذاری در این نزدیک به بیست سال در این عرصه فوق‌العاده حیاتی بنیانی رخ داده است؟ شایسته است بیفزایم که پیش از انقلاب، بنده و بیش از پانزده تن از دانشجویان مقاطع ارشد، دکتری، و پس‌دکتری در خارج از کشور به دنبال چپستی و چگونگی نظامات اجتماعی و اقتصادی و سیاسی حکومت اسلامی افتادیم که با وقوع انقلاب ۵۷ کل آن جریان از هم گسیخته و محو شد. می‌خواهم بگویم که بنده اهمیت و بلکه حیاتی‌بودن چنین جنبش معطوف به نظام حکمرانی‌مان را از سال‌ها پیش از گام اول انقلاب با تمام ذرات وجود اندیشه‌ای‌ام فهم کرده بودم. باین وجود، از خود سؤال کنیم آن جنبش امروزه به کجا رسیده است؟ و چه ثمراتی را به ارمغان آورده است؟ آیا می‌توان سراغی از آن در میان پژوهش‌های استادان دانشگاه و نیز رساله‌های دکتری گرفت؟ با فرض اینکه مقوله “پژوهش” در میان حوزویان موضوعیتی داشته باشد و فهم روی هم‌رفته درستی از آن داشته باشند آیا می‌توان سرنخی از آن جنبش و اهداف آن در میان پژوهش‌های استادان حوزوی یافت؟ به راستی چه سرنوشتی برای آن جنبش رقم خورده است؟ برای فرهنگ و جامعه و تمدن حال و آینده‌مان چه دستاوردهایی داشته است؟ صادقانه باید اعتراف کنیم که حاصل ملموس و ارزشمندی وجود ندارد. زیرا دانشگاه و حوزه هر کدام راه خودش را می‌رود و چندان و بلکه اصلاً گوش شنوایی برای این قبیل فرامین و فراخوان‌ها ندارند. در حوزه نوعاً فعالیت‌هایی انجام می‌شود که ربط ناچیزی به عرصه مشحون از مسائل و معضلات و حاجات حکومت و سیاست دارد. دانشگاه هم اصلاً نیازی به یک چنین جنبش نرم‌افزاری نظریه‌سازی و اندیشه‌ورزی نمی‌بیند.

رهبری در بالاترین سطح مملکت تصمیمی می‌گیرد و سپس فراخوانی هم صادر می‌شود، اما چه اتفاقی افتاد؟ تعدادی دفتر در دانشگاه‌ها و در مدارس حوزوی ایجاد و بر دوش بودجه مملکت اضافه و نهایتاً

حیف و میل شد، والسلام! سؤال اساسی این است که آن فراخوان باتوجه به چه فضای فکری و چه نیازها و چه اهداف و آرمان‌هایی و کدامین آراء و انظار و تضاری در میان اندیشمندان و متفکران جامعه صادر شد؟ به عنوان یک نمونه دیگر، فرمان هشت‌ماده‌ای به سران سه قوا برای مبارزه با مفساد اقتصادی را، صادره در ۱۰ اردیبهشت ۱۳۸۰، ملاحظه کنید^{۵۶}. این فرمان فرجام کدام گفتمان است؟ آن گفتمان چه مختصات و چه ورودی اطلاعاتی و کارشناسی و چه مباحثینی داشته است که منتهی می‌شود به صدور فرمان به سران سه قوه‌ای که اساساً خود، بخش مهمی از اصل صورت مسئله‌اند. و مع ذلک فرمان می‌گیرند که **ستاد مبارزه با مفساد اقتصادی** درست کنند؟! در مناسبت‌های پرشماری در دانشگاه‌های مختلف، سیر تحولات این ستاد بسیار بالادستی را ترسیم کرده‌ام. در اینجا تنها بدین مقدار باید بسنده کرده بگویم پس از قریب به بیست سال، اولاً هیچ گزارش عمومی رسمی از این **ستاد** وجود ندارد. هیچ نهاد بالادستی — **مجلس خبرگان رهبری** و یا **مجمع مصلحت** — نه هیچگاه رسماً و علناً مطالبه گزارشی از اقدامات و دستاوردهای این **ستاد** کرده است و نه هیچگاه این **ستاد** خود رأساً اقدام به ارسال گزارشی به این نهادها کرده است. فاجعه‌بارتر اینکه، هیچگاه شنیده و گزارش نشده که **بیت رهبری**، یعنی نهاد صادرکننده فرمان، مطالبه گزارشی کرده باشد. در طول نزدیک به بیست سال که از صدور آن فرمان می‌گذرد، تنها یک بار آقای **هاشمی شاهرودی**، در مقام رئیس وقت **ستاد**، در سال ۱۳۸۴ گزارشی ظاهراً محرمانه به شخص **رهبری** می‌دهد، گزارشی که هیچگاه برای ممیزی فعالان عرصه سیاست رسانه‌ای نشد. حیرت‌انگیز اینکه، هیچگاه شنیده یا گزارش نشده که نهاد یا دفتری در **بیت** این گزارش را بررسی و ارزیابی کرده و سؤالات یا انتقاداتی را متوجه عملکرد این ستاد کرده باشد.

آیا وقت آن نرسیده که پس از گذشت نزدیک به بیست سال، سؤال کنیم **ستادی** که قرار بود به طور سازمان یافته و قدرتمندانه با فساد در تمام نهادهای حکومتی مبارزه کند فرجامش چه شد؟ و چرا برخی از نزدیک‌ترین افراد به برخی از رؤسای همان **ستاد** به طور سازمان یافته و با مصونیتی بی نظیر و تاریخی عمیقاً نقش فعالی در غارت و چپاول بیت‌المال داشته و دارند؟ آیا دیده نمی‌شود که این قبیل صدور فرامین و احکام، **در خوش‌بینانه‌ترین حالت**، نقش مخدّری برای طبقات محروم و مستضعف جامعه دارد و به تشجیع و جسارت هر چه بیشتر غارتگران اموال عمومی منجر می‌شود؟ آیا وقت آن نرسیده از خود سؤال کنیم چرا از زمان تشکیل این **ستاد**، غارتگران بیت‌المال این چنین به قوت احساس مصونیتی فراگیر می‌کنند و هم به‌واقع مصونیت یافته‌اند؟ آیا وقت آن نرسیده که از این قبیل اقدامات بدون گفتمان عبرت

^{۵۶} رجوع کنید به ضمیمه شماره ۱.

بگیریم و به بی‌ثمری و سترونی آن پی ببریم؟ اگر حسن‌نیت و شفقتی صادقانه در میان باشد باید که درس‌های گران‌بهای از نازیبا و ناکارآمدی این شیوه عمل حکمرانی گرفت. برای همه فعالان سیاسی، اعم از مدیران و غیر آن، بایسته است که یاد بگیریم با صدور فرامین فرضاً الهی اما بدون گفت‌وگو و مشارکت عموم نخبگان مردمی نمی‌شود امور را سامان بخشید. باید گفت‌وگو و تضارب *طبیعی*، و نه مهندسی‌شده تصنعی، میان نخبگان را تمهید و تقویت کنیم. و با تأکید تمام، *این ما فعالان فکری و سیاسی و رسانه‌ای هستیم که باید با چنگ‌و‌دندان این امکان و این فضا را تقویم کنیم*. ثمربخش و کارساز نیست که تنی چند از محرمان و معتمدان بنشینند و به یکباره فرمانی یا سیاستی صادر شود. این شیوه حکمرانی ده‌ها سال است که عمل نکرده و جواب نداده. آن پیازی است که ریشه نمی‌دواند و پا نمی‌گیرد. مگر اینکه به ضرب زور منابر رسمی و حدیث‌تراشی و سوءاستفاده حداکثری از سرمایه ایمانی و اعتقادی مردم، از ملت و خصوصاً از نخبگان‌شان چاکرانی بله‌قربان‌گو بسازیم صغارت‌پذیر و خوار و ذلیل، یادآور آدمک‌های رمان ۱۹۱۴ جورج اورول. و البته که در این صورت، کاروان حکمرانی پیچیده این روزگار باز هم به سرمنزله سامان‌یافته‌ای نخواهد رسید. نه ولی‌فقیه آن رجل الهی است که برخی دعوی می‌کنند و نه پیچیدگی عرصه‌های مختلف سیاست و سیاست‌گذاری را می‌شود در پستیوی در میان محفلی از امینان معتمد به‌درستی شناخت و سیاست کرد.

آنچه تا اینجا گذشت شرح و تحلیل یکی از ساحات انسداد جمهوریت و دموکراسی است: عدم وجود گفت‌وگو کارشناسی و نخبگانی برای تصمیم‌گیری و سیاست‌گذاری، و نقش نهاد ولایت فقیه در مسدود کردن قانونی و 'شرعی' و نهادی گفت‌وگو و گفت‌وگو سازی.^{۵۷} گفت‌وگویی که هم بستر رویش و فعالیت احزاب است و هم احزاب به‌نوبه خود حیات و بسط گفت‌وگو را تحکیم و تقویت می‌کنند.

بعد دوم انسداد: انقیاد تمام نهادهای حکومتی و عقیم‌بودنشان

^{۵۷} در اینجا امکان دارد این سؤال مطرح شود که «آیا نمی‌توان تصور کرد که قانون اساسی مبتنی بر نظام جمهوری باشد اما این انسداد وجود داشته باشد؟» پاسخ این است که چنانچه قانون اساسی به‌واقع، و نه صرف نام‌گذاری، مبتنی بر جمهوری باشد آنگاه چنین انسدادی نمی‌تواند به وجود آید زیرا جمهوریت می‌طلبد که گفت‌وگوهای متعددی درباره خواسته‌ها و نیازهای جمهور مردم شکل بگیرد. جمهوریت لازم می‌سازد که سازوکارها و نهادهای احصاء و تحقق خواسته‌ها و امیال و آرمان‌های جمهور مردم تقویم شود.

نهادهای حکومتی ما علی‌العموم منقاد سیاست‌های بالادستی خودشان هستند، مسلوب‌الاراده و مطیع. اغلب نهادهای حکومتی در تمام یا عموم موضوعات و مواقع منتظر تصمیم یا دستوری از بالا هستند. این امر و این پدیدار به قوت تحکیم‌کننده مناسبات استبدادی شاهنشاهی و ویرانگر مناسبات مردم‌سالارانه است. نظام حکمرانی ما به‌شدت خواهان این انقیاد و اطاعت محض است و مقامات هیچگاه پذیرای حتی شنیدن انظار مدیران و کارشناسان مادون خود نیستند. مهم نیست چه میزان در مدح و ثنای مردم‌سالاری و میانگین برگزاری انتخابات هر ساله در چهل سال گذشته در همایش‌های پوشالی و یا بر سر منابر سخن بگوئیم و به خود ببالیم. مهم اما این است که حاصل آن انتخابات چه میزان برآمده از گفتمان‌های سیاست‌گذارانه احزاب و نخبگان مردمی است و چه میزان تحقق‌بخش آمال و آرمان و حاجات و خواسته‌های عموم مردم می‌شود، و چه میزان منتخبین پاسخگوی انتخاب‌کنندگان خود باشند.

این انقیاد بدین معنی است که عموم نهادهای نظام هیچ نوع وظیفه کارشناسی و بازتاب معضلات حاصل از مواجهات ملموس با عموم مردم به سطوح بالادستی خود نمی‌بینند. که بیشتر، اساساً نهادهای حکمرانی به‌گونه‌ای تعریف و تعبیه شده‌اند که فقط باید کارگزار و مجری تصمیمات، دستورالعمل‌ها، و بخشنامه‌های مقامات فوقانی باشند. آنها مطلقاً هیچ‌گونه صلاحیت یا اختیار یا رخصتی ندارند تا در هنگامه‌های تصمیم‌گیری، تجارب اجرایی خود را به‌صورت کارشناسانه دست‌کم *ابراز* کنند و از این رهگذر، نقش و مشارکتی در فرایند تصمیم‌سازی‌ها ایفا کنند. روشن است که سطوح پایین‌تر اجرایی در موقعیت ویژه‌ای قرار دارند تا بتوانند کفایت‌مندی و یا کاستی‌های تصمیمات سطوح بالای حکومتی را دست‌اول تجربه کنند، تجربه‌ای که نوعاً مقامات عالی و بسیار عالی مؤثر در صدور آن دستورات هرگز از آن برخوردار نیستند، و یا به‌ندرت. با این وصف، یکی از ساحاتی که نقش جمهور مردم را در امر حکمرانی ضعیف و بلکه ناچیز می‌کند این است که کارشناسان و مدیران نهادها و ادارات تحتانی هیچ نوع امکان اظهارنظر کارشناسی و در مواقعی حتی انتقاد و اعتراض نسبت به رویه‌ها و تصمیمات مقامات عالی‌ه ندارند. این روند رفتاری و مناسبات آمرانه ضدمردم‌سالارانه به‌نوبه خود بی‌تفاوتی نسبت به سرنوشت میهن و به‌تدریج نسبت به هم‌وطنان را برای خیل عظیم کارمندان و مدیران دون‌پایه به ارمغان می‌آورد. نکته بسیار مهم دیگر اینکه در لایه‌ای ژرف‌تر، این روند رفتاری حکمرانی آمرانه و اطاعت محض بدنه اداری از طریق همین عوامل میانی و دون‌پایه به جمهور مردم سرایت می‌کند. و حاصل این سرایت، نه فقط جمهور مردم را نسبت به مردم‌سالاری و جمهوریت نظام بدبین و نومید می‌کند که در سطحی زیرین‌تر و سرنوشت‌سازتر، به بی‌تفاوتی نسبت به میهن و هم‌وطنان می‌انجامد. نیاز به تبیین ندارد که چرا برای آحاد جمهور مردم، مردم‌سالاری و جمهوریت چندان معنای محصل مفهومی یا نظری روشنی ندارد و نیاز هم نیست که داشته باشد! لیکن

این به نحو سرنوشت‌سازی حیاتی است که دریابیم این مردم با تمام جان و قلبشان، بی‌تفاوتی به “وطن” و سپس بلاموضوع‌شدن مقوله‌ای بنام “هم‌وطن” را فرامی‌گیرند. و چنین است تبیین *نسبی* مهاجرت‌های انبوه، پدیدار *فرار مغزها*، میهن‌نادرستی‌ها، و وطن‌فروشی‌هایی که به نظر می‌رسد سهم ما ایرانیان بسیار بیشتر از سایر ملل است. آیا تابه‌حال ملاحظه کرده‌اید که چه تعداد زیادی از هم‌وطنان ما در اندیشکده‌های راهبردی، امنیتی، و بین‌المللی در *آمریکا* کار می‌کنند؟ آیا می‌توان این تعداد را با اتباع سابقاً چینی یا روسی یا هندی در همان اندیشکده‌ها مقایسه کرد؟

بعد سوم انسداد: بله‌قربان‌گویی و بله‌قربان‌خواهی

در ساحت سومی که جمهوریت و مردم‌سالاری به‌شدت تضعیف و بل مسدود می‌شود نوع انتصاب مسئولینی است که برجسته‌ترین خصلت آنها “بله‌قربان‌گویی” و به‌نوبه خود، “بله‌قربان‌خواهی” است. مسئولینی که از تجربه حیات اجتماعی خود در جامعه و دانشگاه و یا حوزه بیش از هر چیز محافظه‌کاری معطوف به حفظ موقعیت یاد گرفته‌اند و به‌ندرت از تجارب ملموس کاری خود برای بهبود رویه‌ها و سیاست‌ها جهت چاپک‌سازی امور و افزایش توانمندی نهاد تحت مدیریت خود استفاده می‌کنند.

از اوایل سال ۵۸ که بنده در پست‌های مختلف مدیریتی بودم، به‌کرات اخراج می‌شدم، همیشه هم پست داشتم، اما مرتب اخراج می‌شدم. اخراج می‌شدم برای اینکه می‌گفتم آقای وزیر! آقای معاون! این تصمیم غلط است. شما مقام فوقانی هستید و دستور شما لازم‌الاجراست لیکن این دستور، رویه، یا سیاست غلط است. و نظر به اینکه هیچ‌گاه و هیچ‌جا از بیان نظراتم خودداری نمی‌کردم مکرراً اخراج می‌شدم.

بعد چهارم انسداد: رسانه‌های منقاد و محافظه‌کار

رسانه‌های ما، اعم از حکومتی و غیرحکومتی^{۵۸}، عموماً منقاد و خودسانسور و محافظه‌کارند. یکی از ارکان مهم هر نوع مردم‌سالاری — سکولاریستی، لیبرالیستی، سوسیالیستی، کانسرواتیستی، فدرال، غیر فدرال، سوسیال و در کل هر نوع مردم‌سالاری — رسانه آزادی است که چشم و گوش و زبان مردم باشد و بیش و پیش از هر چیز متعهد به منافع ملی به معنای وسیع کلمه باشند. دردمندان باید بپذیریم که ما درمجموع فاقد چنین رسانه‌هایی در عرصه سیاست خود هستیم. رسانه‌های ما علی‌العموم مسلوب‌الاختیار

^{۵۸} اگر اساساً رسانه غیرحکومتی و مستقل به معنای حقیقی آن داشته باشیم.

و فرمان‌پذیر هستند و بدون اعتنا به مصالح و منافع ملی، در پی منافع و قدرت جناح و باند خاصی فعالیت می‌کنند.⁵⁹ از **رسانهٔ موسوم به ملی** گرفته تا سایر رسانه‌ها، به عبارت دیگر، رسانه‌های ما عموماً نقشی برای حاکمیت جمهوریّت و دموکراسی ایفا نمی‌کنند. برای تمهید و تحکیم جمهوریّت و دموکراسی ناگزیریم این رکن رکن و بسیار مؤثر را مستقل و مردمی بخواهیم. استقلال و مردمی بودن هم پیچیدگی خاصی ندارد: رسانه‌های ما به هر مرام و مکتبی پایبند هستند، باشند لیکن در هر حال باید نسبت به درد و رنج و حقوق عموم مردم و به‌ویژه عموم طبقات محروم و مستضعف فوق‌العاده حساس باشند. نیز، واضح است که رسانهٔ مستقل نمی‌تواند همه یا بخشی از بودجه‌اش از منابعی در خارج از کشور تأمین شود.

بعد پنجم انسداد: مصونیت از نظارت و نقّادی عموم مسئولان و نهادها

آیا لازم است تصریح کنم که در دوران **دولت سرمایه‌سالاری افسارگسیخته**، نه فقط هیچ‌یک از ارکان دولت را نمی‌شد مورد انتقاد و اعتراض قرار داد که هیچ‌یک از سایر نهادهای حکومتی را هم نمی‌شد مورد کمترین سؤال قرار داد؟

و این یعنی، نه فقط دولت و به‌ویژه شخص رئیس‌جمهور در جایگاهی نقدناپذیر و خطاناپذیر قرار داشت که نهادهای پرنفوذ دیگری چون **بیت رهبری، مجلس خبرگان رهبری، مجمع مصلحت نظام، شورای نگهبان**، و تمام نهادهای امنیتی و نظامی و انتظامی نیز به نحوی نانوشته و پیش‌فرض‌شده، درون حلقهٔ مصون و محفوظ از خطایی قرار داشتند که طرح کمترین انتقاد و حتی پرسشی جرم بزرگی محسوب می‌شد. آن سنگ بنای مهلکی که در آن دوران و بدون هیچ مبنای موجهی بنا گذاشته شد در کمال نادانی و نیز خفتگی فعالان و نخبگان سیاسی در دوران بعد روی هم‌رفته حفظ شد. سپس، این سنگ بنای ضدجمهوریت و ضد مردم‌سالاری به سنگ بنای ناکاویدهٔ دیگری که در دههٔ شصت ساخته و پرداخته شده بود ملحق شد: **نظام مقدس است. سنگ بنای "نظام مقدس است" در کنار سنگ بنای مهلک "مصونیت**

⁵⁹ واضح است که چنین رفتار بزدلانه و مقادانه‌ای به‌نوبهٔ خود ریشه در نهادهای منحل آموزشی ما دارند. چه تعداد از معلمان را سراغ داریم که انتقاد جدی، صریح و تند دانش‌آموز را صبورانه بشنود و ضمن اظهارنظر محترمانهٔ خود در رد یا اصلاح یا قبول نقد آن دانش‌آموز، در هر حال وی را صرفاً به‌خاطر طرح انتقادش مورد تشویق قرار دهد؟ از این ریشه‌ای‌تر، اصلاً کدام معلم چنین روحیهٔ انتقادگری را به دانش‌آموزان خود آموزش می‌دهد؟ نهاد آموزشی ما پایه‌ای رسانه‌ها در ترویج و تحکیم چنین روحیهٔ پرتبعاتی سهمیم است. بنابراین باید نهاد آموزشی را به‌عنوان یکی از عوامل **مبنایی** انسداد جمهوریّت و مردم‌سالاری دانست.

مسئولان نظام از انتقاد و اعتراض، به نوبه خود و به نحو تلویحی منجر به مولود نانوشته سومی شد: **”مسئولان و مقامات نظام کمابیش مقدس‌اند“**. این سه بینش کلان در کنار هم ترکیبی ایجاد کردند که تبدیل به بخشی از قانون اساسی نانوشته و ضمنی اما فعال و مؤثر در عرصه سیاست جمهوری اسلامی شد: **”مسئولان و کارگزاران نظام مقدس همگی شیفته خدمت و مصون از هرگونه مظلومه یا مفسده‌ای هستند، مگر در مواقع بسیار نادری که باتوجه به مقدس بودن نظام و خدمات آن مسئول، در مجموع قابل اغماض است“**. نیاز به تحلیل و سپس تصریح دارد که چرا یکایک این بینش‌ها جمهوریت و مردم‌سالاری و تشکیل و فعالیت احزاب مستقل و مردمی و پاسخگو را نه منکوب و مسدود که نرم‌افزارانه و به نحو خزنده‌ای با خاک یکسان می‌کند و جز نامی از آنها باقی نخواهد گذاشت؟ گرچه دیرنگام است لیکن برای بازسازی و احیای عرصه سیاست باید نخبگان و فعالان سیاسی مستقل و وطن‌دوست و پاسخگو با این **”ترکیب“** ضد رشدی و ویرانگر آرمان‌های رفیع انقلاب بنیاناً وداع و بلکه علیه آن مجذانه مجاهدت کنند.

پیش از انقلاب، برخی پندارهای موروثی ناکاویده و ناسنجیده در فرهنگ اجتماعی ما حیاتی ضمنی داشته است. از جمله اینکه، دین لباس خاصی دارد، و پیامبر اکرم ﷺ و ائمه هدی و ایمان علیه السلام آن لباس را بر تن داشته‌اند. مرتبط با همین پندار، عالمان و ناقلان دین هم لباس خاص دین دارند. به نحو ناموجه و توجیه‌ناشده‌ای، از این پندارها این پندار به طور تلویحی و اعلام‌نشده نتیجه‌شده که لابد این عالمان و ناقلان هم همچون نبی اکرم ﷺ و ائمه علیه السلام مطهر و مصون از لغزش و گناه‌اند، و هکذا. **پس از انقلاب**، این مجموعه از پندارها روی هم رفته از فضای اجتماعی و فرهنگی عامیانه در حاشیه منابر پا به عرصه سیاست گذارد و به مدد فقدان گفتمانی اندیشمندانه و نقادانه در همین زمینه، تبدیل به اصول نقض‌ناپذیر **قانون اساسی** نانوشته‌ای شد که مطابق آن اولاً، روحانیون (همان ملبسین به لباس مزعوم دین⁶⁰) علی‌الاصول مبرا و مصون از لغزش و خطا و جرم هستند. ثانیاً، آنان حافظان و نگهبانان راستین دین و نظام هستند. به همین علت است که ملاحظه می‌شود در کنار مقامات حکومتی، در اکثر نهادهای حکومتی، نماینده ولی فقیه و یا نهاد نمایندگی ولی فقیه وجود دارد. به معنایی ضمنی، نظر به اینکه عمود خیمه نظام ولایت فقیه است

⁶⁰ برای فهم هر چه مستدل‌تر اینکه چرا از لباس مزعوم دین سخن گفته‌ام رجوع کنید به **محمد تقی اکبرنژاد** (بی تاریخ) **لباس دین** (بدون نام مکان انتشار، بدون نام ناشر).

و این روحانیون هم فقه خوانده‌اند، حضور آنها در آن مناصب لازم است تا فقه⁶¹ در آن نهاد حکومتی حاکم و جاری شود.

به یمن شجاعت و بصیرت‌های برخی شخصیت‌ها و فعالان سیاسی عدالت‌خواه و غیر عدالت‌خواه در این سال‌های اخیر، امروزه **قوه مجریه** و بسیار کمتر **قوه قضائیه** می‌توانند بالنسبه مورد انتقاد و پرسش قرار گیرند. باین‌وصف، هنوز هیچ‌یک از نهادهای حاکمیتی قدرتمند — از قبیل **بیت رهبری** (و نهادهای بسیار ذیل آن)، **مجلس خبرگان**، **مجمع مصلحت**، تمام نهادهای نظامی و انتظامی و امنیتی، نمایندگان ولی‌فقیه⁶² در تمام مراکز استان‌ها و شهرها — مورد کمترین ممیزی و انتقادی نمی‌توانند قرار گیرند. به گمان بنده، وقت آن رسیده که ما از خطاناپذیری و نقدناپذیری تمام این نهادها عبور کنیم. برای احیای آرمان‌های انقلاب و از جمله تحکیم و تقویت جمهوریت و مردم‌سالاری ضروری است تا این پندارها و رویه‌های حاصله یا مرتبط با آنها مورد بازاندیشی و تجدیدنظر بنیانی قرار گیرند.

چه باید کرد؟

امیدوارم از خلال بحث و تحلیل فوق آشکار شده باشد که استیلای جمهوریت و جریان یافتن دموکراسی در هر عرصه سیاستی امری فرمایشی، دستوری، فرمانی، و تصویبی نیست. که بیش و پیش از هر چیز، امری فرهنگی است، امری تربیتی، رفتاری، و رویه‌ای است.⁶³ و به همین روست که در کشورهای موسوم

⁶¹ برای شناخت بیشتر نقش فقه در امر حکمرانی معاصر و چرایی ضرورت دگردیسی بنیانی آن، رجوع کنید به مقاله سعید زیباکلام، «امتزاج فقه و علوم اجتماعی»، *فلسفه علم*، سال ۹، شماره ۱۷، ۱۳۹۸.

⁶² به یاد بیاوریم چگونه چهار عدالت‌خواه شیرازی به اتهام صرفاً طرح سؤالاتی از نماینده ولی‌فقیه در استان فارس و نیز **منصور نظری** به اتهام مستندکردن فساد **دادگستری چهارمحال و بختیاری** چگونه تحت تعقیب و محاکمه قرار گرفتند و با وجود اعتراضات گسترده، عاقبت الامر محکوم به مجازات شدند.

⁶³ در اینجا امکان دارد منتقدی بگوید: «مهم‌ترین دلیل نبود گفتمان‌ها یا دغدغه پیگیری و پابندی به خط‌مشی‌ها یا گفتمان‌ها در میان مردم، فقدان تصور روشنی از امر حکمرانی و سناریوهای مختلف و بدیل در عرصه‌های اقتصادی و سیاسی و حقوقی و غیره است». در پاسخ باید تصریح کنم که **ابتداءً** گفتمان‌ها در عرصه حکمرانی در میان **نخبگان** جامعه می‌تواند و باید تقویم شود نه میان مردم کوچه و بازار. البته مطلوب‌ترین و آرمانی‌ترین شکل حکمرانی جمهوریتی و دموکراتیک این است که جمهور مردم به‌تبع و تحت تأثیر گفتمان‌های نخبگانی چنان آگاهی و ورزیدگی سیاسی یافته و داشته باشند که بتوانند در گفتمان‌های حکمرانی شرکت آگاهانه، فعالانه و مؤثری داشته باشند. واضح است که انتظار این آگاهی و ورزیدگی سیاسی در غیاب گفتمان جامعه نخبگانی جمهوریت‌خواه، انتظاری رؤیایی و قطعاً تحقق‌ناپذیر است.

به دموکراتیک، به‌رغم شباهت‌هایی اینجا و آنجا، هر یک از آنها موازین و قواعد و رویه‌های ویژه خود را دارند. **بزرگ‌ترین اصل در دموکراسی خواهی و جمهوریت خواهی عبارت است از اینکه همه کسانی که کمابیش اعتقادی به روندها و رویه‌هایی که دموکراتیک می‌دانند و برای جمهوریت و پاسخگویی به نیازها و خواسته‌های مردم ارزش و اعتباری قائل هستند باید هر چه بیشتر به این اعتقاد و اعتبار و الزامات آن عمل کنند.** تجمیع و امتزاج این مجموعه از رفتارها و کنش‌های سیاسی و نیز اجتماعی فردی و گروهی است که **بسیار تدریجی**، پایبندی رفتاری مردم‌سالارانه، جمهوری‌خواهانه، پاسخ‌گوینا، و نظارت‌پذیرانه را تقویم می‌کند. بدین ترتیب است که فرهنگ سیاسی جمهوریتی و مردم‌سالاری طی یک **فرایند طولانی آگاهانه و صعب و پریپیچ‌وخم** بنیان و ساخته می‌شود. آری! البته باتوجه‌به نهادینه‌شدن بسیاری از باورهای ضدجمهوریتی و ضددموکراتیک در عرصه سیاست ما، که فوقاً تفصیل آن گذشت، و باتوجه‌به فرهنگ دیرپای تحکیم‌شده باورهای موروثی عمومی فردپرستی، قهرمان‌خواهی، قدیس‌طلبی، و کرامت‌بینی، این عمل کردن کاری بسیار دشوار و همت‌طلب و طولانی، و در مواقع بسیاری توأم با هزینه‌های جانی و مالی و حیثیتی خواهد بود. باید دریابیم و بپذیریم که **نهادینه کردن هر چه ژرف‌تر رویه‌ها و روندهای جمهوریتی و دموکراتیک راهی است طولانی و صعب و پرهزینه و پریپیچ‌وخم.**

برای حسن ختام بحث، می‌خواهم برای تمهید بازسازی و احیای عرصه سیاست مسدود کنونی، برخی از بینش‌های بنیانی بعضاً **مضمر** در تحلیل فوق را به تصریح تمام اعلام کنم.

بینش‌های مبنایی زیرین

۱. قدرت متمرکز و بی‌نظارت، استبداد رأی و جباریت می‌آورد.
۲. استبداد رأی و جباریت، قانون‌شکنی و حق‌کشی می‌زاید.
۳. جباریت و استبداد، به تکاثر ثروت می‌انجامد.
۴. تکاثر ثروت، فساد و اشرافیت درو می‌کند.
۵. تکاثر ثروت، قانون‌شکنی و تضییع حقوق عامه مردم را تمهید و تولید انبوه می‌کند.
۶. نهادینه‌شدن تکاثر ثروت، فقر و محرومیت و استضعاف را تولید انبوه می‌کند.

۷. فقر و محرومیت و استضعاف به نوبه خود همچون طاعون، رضایت و مقبولیت مردمی و از این رهگذر، مشروعیت را می‌بلعد و نابود می‌کند.

۸. فقر و محرومیت و استضعاف، مکارم و فضایل اخلاقی را به طور گسترده‌ای ویران می‌کند.

۹. پنهان‌کاری‌های رویه‌مندشده گسترده و بعضاً شرعی‌شده نه برای حکومت علوی که برای یک حکومت غیر علوی هم غده سرطانی مهلکی است حتی اگر حاکمان از **ابتدای عزیمت** در راه کسب قدرت، حسن‌نیت و شفقت‌برخلقِ اصیلی داشته باشند.

این بینش‌های بنیانی زیرین است که برای هر جامعه‌ای صدق می‌کند.

بینش‌های بنیانی خاص ایران

ایران ۱: ما، هم وارث یک فرهنگ سیاسی فسادخیز و مفسدپرور هستیم، هم وارث فرهنگ سیاسی‌ای که در آن قدرت نوعاً از ضابطه‌مندی و نظارت گریزان است.

ایران ۲: فساد در **نظام** نهادینه شده است. این بینش بدین معنی است که چنانچه دست‌برقضا فرد سالمی به منصبی مدیریتی گمارده شود نه‌چندان دیر متوجه خواهد شد که شبکه‌ای متکثر و متجاوز وجود دارد و هیچ راهی برای مقابله یا اصلاح آن هم ندارد.

ایران ۳: نظام خصلت افسادی یافته است بدین شرح که کم نیستند کسانی که در ابتدای ورود به نهادی، هم سوابق خدمات روشنِ وطن‌دوستانه‌ای دارند و هم شخصیتی وظیفه‌شناس و پاک‌دست دارند. لیکن اکثریت این افراد تدریجاً دچار دگردیسی نهانی شده به رجالی ظاهرالصلاح، ریاکار، متملق، و رانت‌خوار تبدیل می‌شوند. تبیین این دگردیسی این است که تدریجاً متفطن شبکه متکثر متجاوز از پیش موجودی می‌شوند و درمی‌یابند که یا باید بدان شبکه بپیوندند و یا علی‌الدوام باید چشمانشان و هم نیز دهانشان را محکم ببندند، وگرنه زودآزود یا ناچار به استعفا می‌شوند و یا با مخدوش شدن کمابیش حیثیت کاری خود نهایتاً عزل خواهند شد. این چشم‌وگوش‌بستن تدریجاً به استحاله آن افراد می‌انجامد.

ایران ۴: اصلاحات ابداً این نیست که ده‌ها و یا حتی صدها تن از مقامات میانی یا عالی‌رتبه از هر سه قوه بازداشت و پشت درهای **بسته** یا **نیمه‌بسته** محاکمه و سپس به مجازات‌های سبک یا نیمه‌سبک و یا حتی سنگین محکوم شوند.

﴿وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ﴾

نسيم آباد، ۲۴ خرداد ۱۳۹۹

[۳۹]

رهبری و فرهنگ سیاسی مستبدپرور

اخیراً در فرستۀ⁶⁴ یکی از عدالت‌خواهان خوش‌سابقه، سؤال بسیار مبنایی‌ای برای عرصۀ سیاست بسیار منحنی ما مطرح شده که به نظرم شایسته است مورد بحث و بسط قرار گیرد. سؤال این است که: چرا پس از برملاشدن نقش آشکارا متخلفانه و مجرمانۀ **فاضل لاریجانی** در ارتباط با **شیخ صادق لاریجانی**، نه تنها ایشان از ریاست **قوه قضائیه** عزل نمی‌شود و نه تنها هیچ توضیحی یا توجیهی از سوی **رهبری** برای عدم عزل ارائه نمی‌شود که، تکان‌دهنده‌تر، شیخ پس از پایان دوره ریاست بسیار ناصواب و قانون‌شکنانه و مناقشه‌انگیز بر قوه، در سمت فوق‌العاده تأثیرگذار ریاست **مجمع تشخیص مصلحت نظام** منصوب هم می‌شود؟ سؤال بنیانی‌ای که مرتبط با این سؤال مبنایی مطرح می‌شود این است که: آیا اساساً **رهبری** دست‌کم در حوزه‌هایی که مستقیماً اختیارات قانونی نصب و عزل دارند مسئولیت‌پذیر هم هستند؟

- گمان نمی‌کنم کسی در اینکه پاسخ به این سؤال بنیانی به نحو قاطعی منفی است بتواند تردید کند: همه می‌دانند پاسخ منفی است و فوق‌العاده مهم‌تر اینکه هیچگاه بدین پاسخ روشن منفی هم هیچ تصریحی در هیچ جا نمی‌شود! و این، به‌نوبۀ خود، پرتو مهمی بر عرصۀ سیاست فوق‌العاده غبارآلود و منحنی ما می‌افکند: همه فعالان سیاسی و حتی غیرسیاسی می‌دانند که مسئولیت‌پذیری در این مورد قاطعانه منتفی است و مع‌هذا در هیچ سندی، اساسنامه‌ای، مصوبه‌ای، منشوری، و قانونی کمترین اشارتی هم بدان نشده است!

- بخشی از تبیین رفتار فعلی بازمی‌گردد به سابقه و زمینه روند رفتاری رهبری از ابتدای تأسیس جمهوری اسلامی. یعنی، ما باید **نوع** رفتار رهبری را از همان حدود زمستان ۵۷ به‌خوبی و روشنی می‌دیدیم. باید می‌دیدیم که عموم رجال سیاسی دخیل در گام اول انقلاب چگونه بینش و تلقی‌ای از رهبر، منزلت، و قدرت او داشتند. این بینش و تلقی به‌وضوح در رفتار سیاسی عموماً خسران‌خیز عموم رجال سیاسی، من جمله چهره‌سازی‌هایی که از رهبر می‌کردند، کاملاً قابل‌رؤیت است. بخش بسیار مهم دیگر تبیین رفتار فعلی رهبری، معطوف است به فرهنگ سیاسی استبدادی و منحنی موروثی عموم مردم که

⁶⁴ t.me/adalat_khaneh/2343

طبق آن برای برخی از اقشار و شخصیت‌ها، به طور خودآگاه و عموماً به نحو ناخودآگاه، هویتی شبه‌ماورایی، قدسی، "ظل‌الاهی"، "قبله‌عالمی" قایل بودند و البته کمابیش هستند.

- به یاد بیاوریم که در سال‌های اوج نهضت انقلابی، در میان اقشار وسیعی از مردم انقلابی و قیام‌کرده، و البته در میان غیر دانشگاهیان بسیار وسیع‌تر و شورانگیزتر، این باور کاملاً رایج و شایع بود که تصویر رهبر انقلاب در ماه دیده شده است. چندان مهم نیست که به‌راستی مشاهده شده بود یا نه. آنچه مهم است منشأ و منبع این استعداد و میل شدید به چنین باورهایی است که باید جداً و اصالتاً مورد تأمل نخبگان جامعه قرار گیرد. نیز به یاد بیاوریم که عموم اقشار مردم با چه شور و ولع زایدالوصفی در تجمعات شدیداً به‌هم‌فشرده تلاش مجدانه‌ای می‌کردند تا برای لحظاتی بسیار کوتاه فقط سیمای "آقا" را ببینند. اصلاً و ابداً برای انبوه آن جمعیت‌های بسیار متراکم مهم نبود که آقا درباره‌ی چه موضوعی، چه می‌خواهند بگویند. مهم این بود که چهره‌ی آقا را رؤیت کنند و برای سالیان سال آن دیدار نقل مجالشان شود. ما فعالان سیاسی جوان‌تر و ریش‌سفید در آن بحبوحه‌ها یا نمی‌فهمیدیم ترویج و شیوع این رفتارها چه تبعات ساختاری ویرانگری برای سازوکارهای یک نظام سیاسی قاعده‌مند احتساب‌پذیر تبعیض‌ناپذیر پاسخگو دارد و یا می‌فهمیدیم و از سر عافیت‌طلبی اعتراضی هم سر ندادیم.

- مصیبت عمیق‌تر است: هنگام دیدار جمع ما سفرا و کارداران اکثراً دارای تحصیلات عالی از کشورهای **اروپا-آمریکایی** جمهوری اسلامی ایران در سال ۱۳۵۹ با "آقا"، پس از شنیدن صحبت‌های سابقاً به‌کرات شنیده‌شده بسیار پیش‌پافتاده "آقا" تقریباً همگی، همچون محصلان دبیرستانی، سرازیر پاشناخته با مشت‌های گره‌کرده فریاد می‌زدیم "تا خون در رگ ماست خمینی رهبر ماست!" یادم نمی‌آید مقاماتی را یافته باشم که از این رفتار خود احساس حقارت و صغارت کرده باشند.

- اگر مجموعه این قبیل رفتارها در سال‌های قبل و بعد از گام اول انقلاب را در بستر تاریخ فرهنگ سیاسی بسیار منحن موروثی قرار دهیم نباید از رویداد تکان‌دهنده بعدی چندان شگفت‌زده شویم: نامه هشت تن از نمایندگان مجلس شورا در آبان ۱۳۶۵ و پاسخ رهبری به آن.⁶⁵ مطابق **قانون اساسی**، هشت نماینده مجلسی که قرار است در رأس امور باشد نامه‌ای به رئیس **مجلس** می‌نویسند که آقای وزیر خارجه در رابطه با سفر مشاور امنیت ملی **آمریکا، مک‌فارلین**، به ایران برای پاره‌ای توضیحات در مجلس حاضر شود. واکنش **امام** به این نامه به قدری شدید و غلیظ است که به‌قرار مسموع برخی از نمایندگان تا مدت‌ها از بیم هرگونه تعرض واقعی یا واهی مخفی شده بودند. آن نامه و آن واکنش را باید مورد پژوهش قرار داد:

⁶⁵ رجوع کنید به ضمیمه شماره ۲ و ۳.

نمایندگان نه اعتراض کرده بودند و نه انتقاد، و نه حتی سؤالاتی کنایه‌آمیز و نیش‌دار. صرفاً سؤالات ساده‌ای کرده بودند دربارهٔ سفر **مک‌فارلین**. فوق‌العاده تأمل‌انگیز، هیچگاه دیده یا شنیده نشد که اصحاب سیاست یا دانشگاه یا رسانه معترض به این رفتار رهبر شده باشند.

- به نظرم لازم است پیش‌گامان راستین مدافع آرمان‌های انقلاب که، برخلاف جناح‌های موجود در حاکمیت، برای کسب قدرت/ثروت هم‌پیمان نشده‌اند این قبیل پدیدارهای کثیرالانواع و دائم‌الوقوع را مورد تأمل جدی قرار دهند که چگونه قدرت و اختیارات بی‌کرانی با تمهیداتی در سالیان گذشته به‌سهولت و ارزانی به شخصیت‌هایی عطا می‌شود. این قبیل پدیدارهای ظاهراً بی‌غرض و بلامرض و از سر حسن‌نیت، همان پدیدارهای مسموم و مهلکی هستند که زمینه را برای بدترین نوع استبداد و قانون‌گریزی و احتساب‌ناپذیری (همان مسئولیت‌ناپذیری) هموار می‌کنند. به اعتقاد این جهول کفور می‌رسد که مجاهدان مصلح عرصهٔ سیاست مفسدپرور و مستبدزا باید هر چه دقیق‌تر انواع آن پدیدارها و تمهیدات فرهنگی موروثی کاملاً تثبیت و ترویج‌شده را شناسایی و به غربال آنها از فرهنگ سیاسی همت گمارند.

- مقصود از این رویکرد تبیینی برای شناخت روند رفتاری رهبری ابداً این نیست که این نوع روندهای رفتاری را تلویحاً غسل تعمید داده به نحوی توجیه کنم. اصلاً و ابداً! بلکه می‌خواهم توجه بدهم که برای اصلاح روندهای ناسالم و ناصواب الگوهای رفتاری فعلی، علاوه بر انتقاد و اعتراض و مطالبهٔ اصلاح رفتار مقامات، باید بر پدیدارها و فعالان فرهنگی‌ای که تمهیدکننده و تحکیم‌کنندهٔ فرهنگ سیاسی مستبدپرور و احتساب‌ناپذیر هستند به طور منظم و فراگیری متمرکز شد. به عبارتی دیگر، دو راهبرد بزرگ اصلاحی فرهنگ سیاسی را باید هم‌زمان در دستور کار قرار داد: یکم، مصادیق رفتارهای مستبدانه و احتساب‌ناپذیرانهٔ مقامات تمام سطوح را باید مورد شناسایی، تبیین، انتقاد، و اعتراض قرار داد. دوم، فرهنگ‌سازان و پدیدارهای تحکیم‌کنندهٔ روندهای رفتاری مستبدانه و مسئولیت‌ناپذیرانه را مورد شناسایی، تبیین، انتقاد و اعتراض قرار داد.

- برای هر چه بهتر دیدن فرهنگ سیاسی استبدادپرور استکباری و غیرپاسخگو، پدیدار سیطرهٔ بلامنازهٔ **علی لاریجانی** بر **مجلس** را بگذاریم در کنار سیطرهٔ بلامنازهٔ **ابراهیم رئیسی** بر **دستگاه قضا** و امور جاریهٔ آن، و سپس همین مقایسه را با رؤسای سابق همین دو نهاد عظیم انجام دهیم. سپس رفتار منقادانه و توأم با تسلیم و انقیاد **مجلس خبرگان رهبری** نسبت به **رهبر** را بگذارید در کنار تسلیم و انقیاد عموم مردم در مقابل مدیران و مسئولان دستگاه‌های مختلف حکومتی. در سطحی دیگر، سیطرهٔ جدید سردار خلبان مدیر جهادی و هم‌زمان استاد دانشگاه بر **مجلس** را بگذارید در کنار رفتار **علی لاریجانی**. آیا

روندهای تثبیت‌شده خودکامگی را اینک می‌توان بهتر دیدید؟ آیا تاکنون شنیده یا دیده‌ایم که نمایندگان **مجلس** دوره‌های گذشته به این سیطره اعتراض کرده باشند؟ آیا در دوره جدید، نمایندگان معترض شده‌اند که: **مجلس** جای رئیس‌بازی نیست. **همه** به یک اندازه نماینده هستند و یک نفر هم **مدیریت** جلسات را برای جریان آرام و منظم امور و نه برای تصمیم‌گیری **به جای** نمایندگان برعهده دارد؟ و ضمناً آن یک نفر هم الزامی ندارد که نماینده باشد؟ ملاحظه می‌شود عرصه سیاست ما چقدر عمیقاً منحط و مستبدپرور است؟

– در اینجا عجلتاً بدین مقدار مقدماتی بسنده می‌کنم که ما باید با فرهنگ سیاسی موروثی استبدادی در **تمام** تجلیات و چهره‌های آن مبارزه کنیم. برای مبارزه‌ای موزون، یکپارچه، غیرخشونت‌آمیز، غیرخشونت‌انگیز، آرام و بدون تخریب و خونریزی و با کمترین هزینه، باید هم‌زمان برای اصلاح ساختاری و رفتاری فرهنگ استبدادی و خودکامگی در سطوح و لایه‌های **گوناگون** جامعه مجاهدت صبورانه و طولانی‌مدت کرد.

﴿وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَأُولَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾

[۴۰]

روضه ولایت‌پذیری⁶⁶

برادران و خواهران جوانمرد و غیور!

- یادتان می‌آید حدود چهار، پنج ماه پیش، در یادداشتی متذکر شدم که سازمان بسیج دانشجویی کشوری و برخی نهادهای بالادستی دیگر مانع رشد سیاسی و بالندگی بسیجیان هستند و آنها را تدریجاً به آدمک‌های رمان ۱۹۸۴ جرج اورول تبدیل می‌کنند و نشاط و سرزندگی آرمان‌خواهانه را از ایشان سلب کرده‌اند، چه وا اسلاما! و وا انقلاب‌هایی از اطراف‌واکناف بلند شد که چرا بسیجیان را تضعیف و تحقیر می‌کنید؟ آخر شما که عمری با آنها نان‌ونمک خورده‌اید و حامی و الهام‌بخشان بوده‌اید چطور اینک این‌گونه آنها را مورد اهانت قرار می‌دهید؟

- اینک مشاهده کنید و بیندیشید چه کسانی با درایت دنیاطلبانه، این عزیزان انقلاب را این‌گونه منقاد و ذلیل اهداف شرم‌آور قدرت‌طلبانه خود کرده‌اند.

- برایم بسیار سخت است لیکن باید سؤال کرد این سرمایه‌های انقلاب را چه کسانی و چگونه تبدیل به آن آدمک‌ها می‌کنند؟

- فرزندان غیور پای‌کار انقلابم! بیدار شوید و دریابید چه کسانی سال‌ها روضه ولایت‌پذیری (همان صغارت‌پذیری) برایتان خواندند تا امروز دست‌به‌سینه در مقابل اشرافیت نوین زانو بزنید و سرخم کنید و عزت و مشروعیت برایشان تدارک کنید؟

⁶⁶ یادداشت در واکنش به دیدار دانشجویان بسیجی دانشگاه‌های ایلام با امام‌جمعه استان.

[۴۱]

سرگشاده به رئیسِ قوهٔ قضائیه

هوالمحق الکریم

جناب آقای رئیسی، رئیسِ محترم قوهٔ قضائیه،

سلام و رحمت خدا بر شما. مزید توفیقات شما در خدمت به ملت ایران و به‌ویژه مستضعفان این مرزوبوم را از حضرت حق ﷻ مسئلت دارم.

پنجشنبه ۳۰ مرداد ۱۳۹۹، از طریق کانال تلگرامی آقای مهندس **کیوان صمیمی**، سردبیر ماهنامهٔ **ایران فردا**، آگاه شدم که حکم محکومیت ایشان در شعبه ۲۶ دادگاه انقلاب به سه سال زندان به اتهام شرکت در تجمع غیرقانونی **روز کارگر** مقابل **مجلس شورا**، در دادگاه تجدیدنظر تأیید شده و شعبهٔ ۱ اجرای احکام کیفری دادسرای عمومی و انقلاب وی را احضار کرده است. سه اتهام دیگر مهندس **صمیمی** تبلیغ علیه نظام، توهین به امام و توهین به رهبری بوده که از آنها تبرئه شده است.

- جناب آقای رئیسی! نمی‌دانم چقدر آقای مهندس **صمیمی** را می‌شناسید اما، به‌عوض سخنرانی در موضوع جهش تولید و **برجام** فجیع و خسارت‌بار و ده‌ها موضوع دیگری که هیچ ربط مستقیمی به دستگاه قضای کشور ندارد، فرصت بدهید به اطلاع شما برسانم که ایشان جزء معدود رجال سیاسی امروز ماست که به‌رغم سال‌ها مبارزه و مجاهدهٔ مخفی مسلحانه پیش از انقلاب، به‌شدت معتقد به فعالیت سیاسی مسالمت‌آمیز غیرخشونت‌آمیز است و برای این خط‌مشی راهبردی خود دارای تحلیل و تبیین است.

- جناب آقای رئیسی! از فضای عمومی قضاوت‌ها و تحلیل‌های سیاسی **دانشگاهیان** اساساً اطلاعی دارید؟

- آقای رئیسی! از فضای عمومی آراء و قضاوت‌های سیاسی طبقهٔ رنجبر فوق‌العاده ناراضی و در عسرتِ کارگران اطلاع دارید؟

- آقای رئیسی! چقدر از عمق نارضایتی‌های معیشتی و احساس ناکامی مستمر و منظم طبقهٔ زحمت‌کش معلّمان خبر دارید؟

- جناب آقای رئیسی! آیا می‌دانید که مهندس صمیمی، با وجود سوابق طولانی مجاهدت و حبس در راه استقلال و آزادی و تعالی مام وطن، چه میزان از جانب برخی از فعالان سیاسی روبه تزايد جوان، امروزه مورد انتقاد و سرزنش و بعضاً اتهام به سازش‌کاری و دفاع از نظام است که چرا با راهبرد براندازی و کنش سیاسی خشونت‌آمیز به‌هیچ‌وجه موافق نیست؟

- آقای رئیسی! پس از برداشتن اولین گام انقلاب در بهمن ۵۷، جنابعالی از بیست‌سالگی لاینقطع در مصادر و مناصب مختلف قضایی قرار داشته‌اید، درحالی‌که این ظلوم و جهول و کفور اما عاشق کرامت و رشادت ملت ایران در این چهل و اندی سال سعی کرده‌ام در حد بضاعت مزجات خود گوش و چشمی برای شنیدن و دیدن مشکلات و مصائب و آلام مردم ایران باشم.

- آقای رئیسی! نگویید اما تعدادی بولتن‌های محرمانه و سری و به‌کلی سری در قوه و برخی نهادهای امنیتی/اطلاعاتی تهیه می‌شود و بنده آنها را به‌دقت می‌خوانم.

- آقای رئیسی! این بنده برخی از آن بولتن‌ها را که به رؤیت اعلیحضرت می‌رسید تصادفاً در یکی دو ماه بعد از انقلاب دیده‌ام. ایضاً، رفتار سرشار از اطمینان و ایقان وی و چاکرانِ بله‌قربان‌گوش را.

- جناب آقای رئیسی! بنده بر خود فرض می‌دانم که به‌واسطه تجارب مبارزاتی و نیز دانشگاهی قبل و بعد انقلاب و مطالعات درباره جنبش‌های اجتماعی-سیاسی، بدون هیچ ملاحظه و تحفظی، به شما اعلام کنم که این رویه قوه قضائیه و سایر قوا و نهادهای نظام درباره فعالان عرصه سیاسی، فضای سیاسی را هر چه مهلکانه‌تر کین‌توزانه و براندازانه می‌کند. آری! امکان دارد بگویید: چه باک! امکانات امنیتی و اطلاعاتی ما نسبت به زمان آن مستبد دست‌نشانده بی‌سواد، ده‌ها برابر شده است.

- آقای رئیسی! بخشی از حرف بنده با شما و جمیع مقامات عالی نظام دقیقاً همین است که این راهبرد امنیتی (شامل سرکوب و رعب و وحشت و زندان و انفرادی) بنیاناً خودویرانگر است و نه‌تنها به ویرانی اخلاقیات و هنجارهای سیاسی می‌انجامد (و مگر عدم پایداری کثیری از مقامات نظام به ابتدائیات اخلاق سیاسی را نمی‌بینید؟) که جامعه ایران را همچون تمام جوامع مشابه در قرن بیستم در انحطاط و عقب‌ماندگی و جهالت و ظلمت نگه می‌دارد، نامش را هر چه خواهی، بگذار: جمهوری اسلامی، جمهوری ولایت مطلقه فقیه، جمهوری دموکراتیک...

- آقای رئیسی! نظام ما امروزه لبریز از فساد نهادینه‌شده در تمام ارکان خود است. و جامعه امروز ما لبریز از معضلات و مشکلات و مفسد تودرتو و چندوجهی شده است. به‌استثنای اقلیتی در حال

کوچک‌ترشان از مردم که به‌رغم دیدن گستردگی معضلات و مشکلات و مفاسد، بر این باور هستند که وظیفه شرعی دارند که تا غرق‌شدن کامل نظام، از آن باید دفاع کنند، اکثریت مردم روند سیاست‌گذاری‌های کلان و راهبردی مدیریتی کشور را ناعادلانه می‌بینند.

- آقای رئیسی! راه‌حل رفع این معضلات و مشکلات و مفاسدی که مردم هر روزه می‌بینند و یا می‌شنوند و یا در هر حال به لحاظ معیشتی تجربه می‌کنند این نیست که صداها را اصلاحی شفقت‌آمیزی چون مهندس صمیمی را با حبس و انفرادی خفه کنید، بلکه کاملاً به‌عکس!

- آقای رئیسی! با سلسله مداومی از موعظه و تذکر و ارشاد به مسئولان مختلف نظام، و برگزاری غیرعلنی دادگاه تنی چند از تبهکاران درجه دو و سه، و قیچی کردن ماجرا در همان جا، نمی‌توان دریای موجی از معضلات و مفاسد را سروسامان داد و مردم را به رضایت‌مندی رساند تا ملک و مملکت را از آن خود ببینند.

- آقای رئیسی! باید مجموعه مقامات عالی نظام به این درایت برسند که اولاً، نارضایتی در میان عموم مردم، خصوصاً طبقات محروم و مستضعف، موج می‌زند. و ثانیاً، با راهبرد امنیتی نارضایتی‌ها رفع نمی‌شوند بلکه موقتاً زیر خاکستری گدازان از ارباب و سرکوب ادامه حیات پیچیده‌تر می‌دهند. ثالثاً، نمی‌توان تا بی‌نهایت مردم را با دعوی نظام اسلامی، دولت اسلامی، جامعه اسلامی، و ده‌ها دعوی خالی از حقیقت به غفلت بخوانیم تا رنج و عسرت معیشتی روزمره خود و هم‌زمان چپاول و غارت اموال خود توسط مسئولان و مقامات را نفهمند و نبینند و یا اگر می‌بینند به موعظه‌های بی‌پایان و بی‌ثمر مقامات عالیه دل خوش کنند.

- آقای رئیسی! پانزده سال پیش (آذر ۱۳۸۴) در سخنرانی‌ای مقابل **قوه قضائیه** خطاب به رئیس اسبق آن قوه با تمام وجود و ایمانم توصیه کردم که باید توبه کنید و ذکر توبه هر روزه‌تان باید "ای دنیا! آف بر دوستی تو!" باشد. اینک می‌خواهم به شما توصیه کنم اگر نمی‌خواهید با "هنگامه بی‌بازگشت" این **نظام** مواجه شوید اصلاح ساختاری **دستگاه قضا** را کاملاً جدی بگیرید و با مردم صادقانه آن بگویید که انجام می‌دهید.

جناب آقای رئیسی! «وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ»⁶⁷

۲ شهریور ۱۳۹۹

[۴۲]

تعطیلی کارخانه‌های تولید آسفالت تهران و البرز

جلیل طباطبایی رئیس انجمن آسفالت:

«از ۶۵ کارخانه فعال در صنعت آسفالت کمتر از ۱۰ کارخانه فعال است و بقیه کارخانه‌ها بیش از دو سال است که هیچ فعالیتی ندارند. هر سال به طور متوسط هفت کارخانه از چرخه تولید خارج می‌شود. این کارخانه‌ها با سرمایه‌گذاری بیش از ۱۰ هزار میلیارد تومانی و به همت بخش خصوصی راه‌اندازی شده‌اند، اما بیش از دو سال است که متأسفانه این سرمایه‌گذاری کلان هیچ منفعتی برای صاحبان سرمایه نداشته است.»⁶⁸

- دولت اعتدال که وظیفه خود نمی‌داند توضیحی به مردم بدهد.

- مجلس شورا هم که به لطف و برکت شبکه‌های بده‌بستان پشت پرده، وظیفه نظارتی‌اش را مستمراً نقض می‌کند.

- مصلحت نظام هم که به‌قدری مشغول مسائل بسیار مهم و حیاتی است که معیشت و اوضاع اقتصادی مردم جزو اولویت‌های دست چندمش هم به حساب نمی‌آید.

- رسانه‌ها هم که عموماً مشغول تمجید و تکریم از شیفتگان خدمت و لاپوشانی خلاف‌کاری‌های مسئولان هستند و گاهی حمله‌ای به جناح رقیب.

- آیا وقت آن نرسیده که دست‌کم شورای نگهبان ملاحظات و موازین احراز صلاحیت آشیخ حسن روحانی را به اطلاع مردم برساند؟

- آیا اینک که ولی‌نعمتان و مستضعفان این مرزوبوم تجلی اعتدال و تدبیر را با گوشت و پوست و حرمت و کرامت خود تجربه کرده‌اند نباید شورای نگهبان گزارشی از بررسی‌های خود را به آنها اعلام کند؟ نباید بدانند که شورای نگهبان از چه و چگونه نگهبانی می‌کند؟

- آیا به راستی این مطالب جزو اسرار سرّی حکومتی محسوب می شود که ملت ایران نباید از آن کمترین خبری داشته باشند؟

[۴۳]

نظام را بیشتر بشناسیم؟

واضح است که مناظرات انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۹۶ را ده‌ها میلیون ایرانی در صداوسیما به طور زنده دیده‌اند. همان طور که می‌دانیم آقایان روحانی، قالیباف، رئیسی، و جهانگیری در دقایقی چند برخی از موارد فساد و تجاوز به بیت‌المال یکدیگر را به طور موردی و مشخص به‌عنوان شاهی علیه ادعاهای مبارزه با فساد رقیب مطرح کردند.

لازم است برای آگاهی همگان و به‌ویژه نسل‌های آتی و ثبت در تاریخ خاطرنشان کنم که به‌رغم اتهامات آشکار دزدی یا معاونت در دزدی یا مقاومت در مقابل تعقیب قضایی دزدی یا لاپوشانی دزدی، و یا اغماض از تجاوز به بیت‌المال که نامزدهای مذکور به یکدیگر زدند به نحو خارق‌العاده‌ای هیچ نهاد حکومتی (اعم از بیت رهبری و قوه قضائیه و مجلس شورا و مجمع مصلحت نظام و مجلس خبرگان رهبری) مطلقاً هیچ اقدامی پس از برگزاری انتخابات در این زمینه انجام نداد. پرواضح است که این رویه نه تنها با رویه امیرالمؤمنین (علیه السلام) مطلقاً کمترین نسبتی ندارد، که کاملاً ضد آن است. فضیحت‌بارتر اینکه با رویه‌های حکومت‌های معاصر در بلادی که آنها معمولاً بلاد کفر و شرک خوانده می‌شوند کمترین قرابت و شباهتی ندارد.

خارق‌العاده‌تر از همه اینکه، شورای ملکوتی نگهبان، نه به‌عنوان سرآشپز بلکه به‌عنوان آشپز مجری این آش فضیحت‌بار، نه آن هنگام و نه بعد از برگزاری انتخابات، نه توضیحی داد و نه عذرخواهی کرد و نه استعفا داد. همه اعضای شورای نگهبان با سکوتی مرگبار و با کمال متانت به خدمات گهربار خود ادامه دادند و کماکان هم ادامه می‌دهند.

بیفزایم که افزون بر رویه "شتر دیدی؟ ندیدی!" نهادهای نظام، با کمال درد و حسرت کمترین انتقاد و اعتراضی از جانب انواع رسانه‌های نظام، به‌عنوان یکی از مؤثرترین بازوان مردم‌سالاری، شنیده نشد.

نهایتاً، بعد از انتخابات، تمام این رجال پاک‌دست و خدوم (همان نامزدهای ریاست جمهوری) در کمال احترام و عزت به مناصب خود بازگشتند و هیچ آبی از آب تکان نخورد. گویی نمایشی اجرا شده و این بازیگران حرفه‌ای عرصه سیاست هر یک نقش خود را جهت شورانگیز کردن فضای انتخاباتی و به‌پای صندوق انتخابات‌کشاندن مردم شریف و حرف‌شنوی ایران به‌خوبی اجرا کرده است.

خوب است مسئولان عالی‌مقام **نظام** بدانند که در حکومت‌های معاصر که خود را نه علوی و اسلامی می‌دانند و نه ادعای استکبارستیزی دارند نه مدعی رسالت برقراری عدالت در نظام بین‌المللی هستند نه دارای یک‌دهم میراث بی‌نظیر حکومتی نبوی و علوی در سابقه تاریخی خود هستند، یک‌دهم این اتهامات سنگین مالی، آن هم در مناظرات انتخاباتی، کافی است تا زلزله‌ای در نظام حکومتی‌شان ایجاد کند و پاک‌سازی‌های گسترده و محاکمات مقامات را دامن بزند. در آن حکومت‌های بی‌دین و لامذهب غربی و شرقی که کم‌وبیش متعهد به اصول مبنایی اخلاق سیاسی داخلی (همچون امانت‌داری، راست‌گویی، وظیفه‌شناسی ملی) هستند آن اصول کم‌وبیش در برخی موارد اینجوانجا مورد بحث و نقد و تفسیر و مناقشه قرار می‌گیرد اما هیچگاه علنی و صریح نقض نمی‌شود و به سخره گرفته نمی‌شود.

حاکمان عالی‌مقام **نظام**! اگر گرایش شدید و آشکار کثیری از دانشگاهیان و هم حتی حوزویان به سکولاریسم و حکومت غیردینی برایتان مایه تعجب و سؤال است و به دنبال تعلیل و تبیینی هستید توصیه می‌کنم توجه خود را نه به تبلیغات مسموم افکارسازی و درهرحال ضدایرانی **بی‌بی‌سی** و **ایرانیترنشنال** و **من‌وتو** و امثال آنها، که **عمدتاً** معطوف به سیاست‌های راهبردی خود در این چهل سال گذشته کنید، آن هم با قلب خود و در خلوت خود.

یکی از سیاست‌های آبراهبردی هرگز اعلام‌نشده این است که **نظام** با مسئولان و کارگزاران تعریف شده است نه با اصول و ارزش‌های اخلاق سیاسی منبعث از میراث فرهنگی مبارزات سیاسی این مرزوبوم و آرمان‌های انقلاب! و این، یعنی نظام مبتنی بر رفتار و رویه‌های مسئولان است و اصول و ارزش‌ها همگی تابعی از آن حضرات می‌شوند! این سیاست آبراهبردی اوج خیانت به مردم‌سالاری و جمهوریت است و، اگر خوب تأمل کنیم، تمهیدکننده بدترین نوع خودکامگی و استبداد.

از تبعات این سیاست آبراهبردی یکی این سیاست کلان است که در صورت ارتکاب مقامی به هرگونه و به هر تعداد دروغ‌گویی و فساد و تبعیض و خانواده‌سالاری و قبیله‌سالاری و تباری و تعاون برای تجاوز به بیت‌المال و تبعیض، نظام با انواع حیل‌ها و حقه‌ها ابتدا آن فساد را لاپوشانی و سپس حاشا و سپس مقام مربوطه مبراّ اعلام می‌شود. و در صورتی که موضوع بیش از حد رسانه‌ای و رسوا شده باشد، پرونده به خاک‌ها و عنکبوت‌های یکی از انباری‌های **قوه قضائیه** سپرده می‌شود و آن ذخیره **نظام** بی‌سروصدا برکنار و زودازود در منصبی شاید بالاتر نصب می‌شود! به‌عنوان یک نمونه مستند از این سیاست کلان مهلک و اضمحلالی، رجوع کنید به **خلاصه گزارش تحقیق و تفحص از قوه قضائیه** (۱ خرداد ۱۳۸۷) و رفتار متعاقب **قوه قضائیه** با رؤسای متخلف دادگستری‌های بسیاری از استان‌ها.

این بندهٔ ظلوم جهول کفور وظیفهٔ خود دانستم که در این روز عاشورا و از سر شفقت روند رفتاری کلان نظام را تشریح و تبیین کنم باشد که به خیر و صلاح و اصلاح امور بینجامد و روند گستردهٔ فساد و افسادِ رو به تزاید ابتدا متوقف و سپس معکوس شود.
یا رب الحسین! به حق الحسین، قبول فرما.

”ای دنیا! اُف بر دوستی تو!“

عاشورا، ۹ شهریور ۱۳۹۹

[۴۴]

شورای نگهبان و صلاحیت آشیخ حسن فریدون

- شورای نگهبان این روزهای رئیس دولتی که در یکی دو سال اول عنوان راست‌گویی را تابلو کرده بود می‌دیدند؟

- شورای نگهبان احتمال می‌داد که آقای حسن فریدون (موسوم به روحانی) اقتصاد کشور در حال تحریم و تعرض مبنایی حکومت آمریکا را روزی با مذاکرات و توافق با آمریکا پیوند بزند؟

- شورای نگهبان احتمال می‌داد که روزی دکترای حقوق آقای حسن فریدون (موسوم به روحانی) به‌قوت تمام مشکوک به سرقت علمی از آب درآید؟

- شورای نگهبان احتمال می‌داد آقای حسن فریدون روزی اقتصاد مملکت را به خاک سیاه بنشانند و کمترین نشانی از شرمساری و پاسخگویی و مسئولیت‌پذیری از خود نشان ندهد؟

- شورای نگهبان نمی‌دانست و احتمال هم نمی‌داد که آشیخ حسن فریدون دوتابعیتی بوده، تبعه یکی از کشورهای اروپایی است؟

- شورای نگهبان احتمال نمی‌داد که آشیخ حسن فریدون (معروف به روحانی) کمترین تعهدی نسبت به حفظ و امانت‌داری از بیت‌المال ندارد و با ترفندهای مختلف (از جمله خصوصی‌سازی) آن را در اختیار غارتگران و تبهکاران می‌گذارد؟

- شورای نگهبان احساس شرمساری نمی‌کند؟

- شورای نگهبان لازم نمی‌بیند به ملت ایران پاسخگوشده، توضیح بدهد که به‌راستی چه شناختی از آشیخ حسن فریدون داشته است؟

- شورای نگهبان احساس مسئولیت نمی‌کند که با این اوضاع فشار و عسرت معیشتی که برای مردم حاصل شده و با این میزان از فساد گسترده ساختاری به‌ویژه در دولت، دست‌کم درباره سازوکار و موازین و رویه‌های تشخیص صلاحیت نامزدها به ملت توضیح بدهد؟

- آیا به‌راستی هیچ مرجعی برای پاسخگوکردن و مسئولیت‌پذیرکردن شورای نگهبان در قانون اساسی و در ساختار حکومتی وجود ندارد؟

- شورای نگهبان! بدانید اگر رویه‌های مسئولیت‌ناپذیری و عدم پاسخگویی و رفتار عرشی-ملکوتی با ملت ایران ادامه پیدا کند روزی نه‌چندان دور و دیر خواهد آمد که مردم کلّ این نهاد را نه اصلاح که برمی‌چینند.

- شورای نگهبان! بدانید که به‌احتمال بسیار قوی در آن هنگامه و بحبوحه ملت فقط شورای نگهبان را مضمحل نمی‌کند.

- شورای نگهبان! می‌دانم زمین‌وزمان، هر کدام مرا به علل و دلایل خود، برای این انذارها لعن و نفرین‌ها خواهند کرد و بعضاً دشمنی را به نهایت تکفیر و تفسیق خواهند رساند. اما باکی نیست که نمی‌توانم در گذاردن بار امانت و پیمانی که در قلبم دارم خلف کنم. «وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ».

بارالها! تو شاهد باش که این بندهٔ ظلوم جهول کفور آنچه به خیر و صلاح میهنم و میراث متعالی آن می‌دانستم بی‌هیچ خوف و هراسی بیان کردم.

«كَلِّى يَا لَهِ شَهِيدًا»

[۴۵]

استعفای سرافراز و فساد سیستمی نظام

نقد و بررسی کتاب *روایت یک استعفا*

این کتاب متن مصاحبه‌ای است با دکتر محمد سرافراز، رئیس سابق سازمان صداوسیما، که آقای میلاد دخانچی با وی انجام داده است. علت اصلی نام‌گذاری و محوریت کتاب این است که به‌رغم سنتی دیرینه که رؤسای سازمان دو دوره پنج‌ساله بر سازمان ریاست می‌کنند سرافراز تنها پس از گذشت یک سال و نیم از ریاستش و مواجهه با فشار و موانع گوناگون *سازمان یافته* سیاسی از بیرون سازمان، *مجبور* به استعفا می‌شود. صرف‌نظر از چیستی آن فشارها و موانع، این پدیدار بسیار بسیار نادری است که یکی از مقامات عالی‌نظام پس از مدت کوتاهی از مدیریت خود استعفا داده و، از آن مهم‌تر، از قدرت بالکل کناره‌گیری کند.

صرف‌نظر از سیاست‌ها و نحوه مدیریت دکتر سرافراز و صرف‌نظر از ماهیت آن فشارها و موانع سیاسی بیرون از سازمان، نفس این استعفا باید برای هر ایرانی وطن‌دوست عدالت‌خواه آزادی‌خواهی مایه سؤال و تفکر باشد. آیا تعداد مقامات عالی‌های که در این چهل سال گذشته از مقام خود استعفا کرده‌اند به تعداد انگشتان حتی یک‌دست هم می‌رسد؟ آیا غیر از این است که اکثر مقامات عرصه سیاست ما به‌سهولت و بدون کمترین پافشاری بر اصولی معطوف به منافع ملی و رشد و تعالی وطن، برای حفظ منصب خود معامله می‌کنند، آن‌هم بدون کمترین رسوایی سیاسی و کمترین احساس شرم و حیای قلبی؟

کتاب *روایت یک استعفا* برای کسی که با موضوعات فنی رسانه‌ای، به‌ویژه سازوکارهای خاص رسانه ملی آشنایی و سابقه‌ای دارد بسیار مفید و جالب‌توجه است. اما اگر کسی می‌خواهد چم‌وخم صرفاً سیاسی مربوط به مدیریت صداوسیما و علل پشت پرده استعفای محمد سرافراز را پس از تنها ۱۸ ماه از ریاستش بداند باید هم قدری صبوری بورزد و هم قدری بیندیشد. ناگفته پیداست که من دلم می‌خواست حال که دکتر سرافراز پس از ۲۴ سال مناصب مدیریتی در رسانه ملی و ۱۸ ماه ریاست بر آن، و به‌رغم توفیقات بسیار و اصلاحات کم‌وبیش عمده ساختاری، *مجبور* به استعفا شده، هم سازوکار شبکه‌های فساد در سازمان را و هم درهم‌تنیدگی حیات این شبکه‌های فساد مالی با شبکه‌های قدرت بیرون از سازمان را، یعنی فساد سیاسی را، تا حد امکان بشکافد و به تحلیل معرفی کند. این کار گرچه حس کنجکاوی برخی از خوانندگان را ارضا می‌کند لیکن سخت موردنیاز جوانان وطن‌دوست مستقل عدالت‌خواهی است که ربط و

نسبت درهم‌تنیدهٔ فساد مالی با فساد سیاسی را عموماً در نمی‌یابند و سال‌هایی از عمر گران‌بها و انرژی غیرتمندانه و وطن‌دوستانهٔ جوانی خود را صرف اموری می‌کنند که سال‌ها بعد به بسیاری از آن امور و فعالیت‌ها پوزخند تأسف می‌زنند. به‌راستی برای جریان دانشجویی متعهد به آرمان‌های انقلاب که از آلت فعل‌شدن نهادهای حاکمیتی و دو جریان عمدهٔ سیاسی مؤثر در ایجاد شبکه‌های استضعافی و تبعیضی، بصیرتمندانه اجتناب کرده‌اند، روایتی از آن نوع که به‌اختصار اشاره کردم، از نان شب واجب‌تر است. بسیاری از این جوانان شفیق وطن، نه‌تنها ربط و نسبت فساد مالی/اقتصادی با فساد سیاسی را نمی‌دانند که بنیانی‌تر و حیاتی‌تر، مفهوم **فساد سیاسی** عموماً چندان معنای محصل و روشنی برایشان ندارد. برای بسیاری از این عزیزان، فساد سیاسی هیچ معنایی ندارد زیرا «هر چه آن خسرو کند شیرین کند»!

باین‌وصف، باید تصریح کنم که روایت **سرافراز** به برخی از آن ربط و نسبت‌ها اشاراتی و گاه بیشتر از اشاراتی ضمنی می‌کند. ذیلاً برخی از عبارات و نکات قابل‌تأمل در این روایت را به‌منظور ترغیب هر چه بیشتر عدالت‌خواهان و آزادی‌خواهان هم‌وطنم به خواندن و تأمل در سطور نوشته و مطالب نانوشتهٔ لایه‌لای سطور آن، نقل می‌کنم. امید که روزی نه‌چندان دور جناب **سرافراز** به تشریح و تفصیل هر چه شفاف‌تر آن سازوکارهای مفسده‌آمیز ضدانقلابی بپردازد و به رشد و غنای فرهنگ سیاسی ایران‌زمین کمکی اساسی کند.

سرافراز: «وقتی مقرر شد که سگان رسانه‌ملّی را در دست بگیرم، می‌دانستم به سبک مرسوم مدیران کار نخواهم کرد. به فکر شهرت و محبوبیت نبودم و می‌خواستم بزرگ‌ترین رسانهٔ کشور را با اصلاحات ساختاری به رسانه‌ای چابک، کارآمد، مستقل، مؤثر، الگو، و حرفه‌ای تبدیل کنم.» (ص. ۹).

سؤال: «احساس نمی‌کردید بهتر بود هم‌زمان با چند دشمن و نیروی متخاصم نجنگید؟ به نظر می‌رسید شما در تلاش بودید تا در آن واحد در چند جبهه بجنگید.»

سرافراز: «نه! اصلاً این تعبیر درست نیست. من با کسی سر جنگ نداشتم. کدام دشمن؟! من پنج اقدام مهم داشتم و آنها را برای کشور ضروری می‌دانم.

اول: اصلاح ساختار به شکل اساسی.

دوم: کاهش هزینه‌ها در تمام سطوح.

سوم: مبارزه کامل با فساد و زدوبند مالی.

چهارم: واقعی کردن درآمدها و آشکار کردن درآمدهای پنهان.

پنجم: افزایش کیفیت به جای افزایش کمیت (تعداد شبکه‌ها).

این امور باید هم‌زمان انجام می‌شد. سازمان دچار یک عقب‌ماندگی بود و تحولات حوزه رسانه به سرعت پیش می‌رفت. زمانی برای ایجاد تأخیر وجود نداشت.» (ص. ۱۶۶).

سرافراز: «... [خانم میرقلی خان] با توصیه مسئول مربوطه در وزارت اطلاعات به من معرفی می‌شود تا در اینجا کار کند.» (ص. ۱۸۶).

سرافراز: «[خانم میرقلی خان] هم توانایی، هم صداقت و هم اعتقاد به مبارزه با فساد داشت. اینها حاصل سابقه کار در مجموعه شبکه‌های جدید برون‌مرزی بود.» (ص. ۱۸۸).

سؤال: «خوب کی ایشان [خانم میرقلی خان] را خواست در این مرحله؟»

سرافراز: «اطلاعات سپاه، در یک جلسه ۹ ساعته از همه چیز سؤال کردند و جالب این است که پرسیدند چرا شما کتاب نوشته‌اید و چرا مصاحبه کرده‌اید؟» (ص. ۱۸۹).

سرافراز: «وقتی در تاریخ ۱۳ دی‌ماه ۱۳۹۴، باز هم مستقیماً نماینده اطلاعات سپاه ایشان را فرامی‌خواند، آنجا می‌رود و به او می‌گویند از کشور بیرون برو و گرنه دستگیرت می‌کنیم!» (ص. ۱۹۱).

سؤال: «شما در این نامه — نامه‌ای که سرافراز در تاریخ ۱۸ اردیبهشت ۹۵ به رهبری می‌نویسد و در آن اتفاقات مهم پس از آخرین ملاقات تا زمان نگارش را به ایشان توضیح می‌دهد، نامه‌ای دارای ۱۳ بند که به اقدامات قابل توجه ۱۸ ماه مسئولیت در صداوسیما را تشریح می‌کند — گلایه می‌کنید به روندی که رخ می‌دهد. بازخوردی هم گرفتید؟»

سرافراز: «هیچ‌وقت بازخوردی نگرفتم؛ و هیچ‌وقت دلایل پذیرش استعفا به من اعلام نشد.» (ص. ۱۹۶).

سرافراز: «... داشتم ساختارهای غلط را به هم می‌ریختم، با فساد در همه سطوحش مبارزه می‌کردم و اهل معامله نبودم. حاضر نبودم استقلال شخصیتی خود را زیر پا بگذارم.» (ص. ۱۹۷).

سرافراز: «اگر رئیس صداوسیما منافع سیاسی و اقتصادی قدرت پنهان یا قدرت آشکار را تأمین کند دوام می‌آورد اما تلاش من این بود که استقلال سازمان را حفظ کنم، منافع ملی را در نظر بگیرم و با فساد شبکه‌ای مقابله کنم. اهل زدوبند و معامله با افراد نورچشمی و بانفوذ و جریانات سیاسی یا قبیله‌های قدرت‌طلب و شبکه‌های فسادزای ثروت‌اندوز نبودم.» (ص. ۲۰۱).

سرافراز: «... منجر شد به ملاقات مجددی که با آقای **حجازی** در اردیبهشت‌ماه ۹۵ داشتم و گله کردم این چه روش کشورداری است که شما به کسی می‌گویید برو در خط مقدم جنگ نرم مبارزه کن و کارت را انجام بده و در چنین شرایطی چرا از پشت خنجر می‌زنید، سنگ می‌زنید؟ (منظور من شخص آقای **حجازی** نبود بلکه این روش بود)» (ص. ۲۰۵-۲۰۴).

پیوست شماره ۱۳: «جزئیات مزایده ۱۷۰۰ میلیاردی **صداوسیما** که برنده‌اش با فشار جا زد!»

پیوست شماره ۱۵: «نامه به حجت‌الاسلام والمسلمین آقای طائب رئیس سازمان اطلاعات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، مورخ دی‌ماه ۱۳۹۴».

هر خواننده وطن‌دوستی، به‌ویژه جوانان شفیق و غیور دانشجو و غیردانشجو، پس از خواندن متأملانه کتاب با این سؤال بسیار بنیانی مواجه می‌شود که پس چگونه می‌توان یا باید اصلاحاتی متناسب با آرمان‌های انقلاب را در **نظام** ایجاد کرد؟ این سؤال هنگامی سخت‌تر و پیچیده‌تر می‌شود که **سرافراز** به‌گونه‌ای، تربیت‌شده این انقلاب است. پدر وی از حوزویانی بوده که هوادار امام خمینی بوده و دو برادر شهیدش، یکی از مقربان شهید بهشتی بوده در انفجار مقرّ حزب **جمهوری اسلامی** به شهادت می‌رسد و دیگری در عنوان نوجوانی در شناسنامه‌اش دست می‌برد تا بتواند به جبهه‌های جنگ اعزام شود. وی خود سالیان متمادی در سطوح مختلف **صداوسیما** مناصب مدیریتی داشته، سابقه‌ای روشن و بدون کمترین حاشیه مالی یا سیاسی یا اجتماعی داشته است. با وجود چنین عقبه همراهانه و همدلانه کاملاً **سفید** و بدون کمترین نشانه‌هایی از انتقاد یا اعتراض در حوزه سیاست‌های کلان و راهبردی نظام در موضوع مفاسد نظام‌یافته در میان مقامات، و یا حتی در حوزه توزیع بسیار ناعادلانه قدرت و ثروت، **سرافراز** در کمتر از هجده ماه با انبوهی از حمله‌های فلج‌کننده از سوی **نهادهای بالادستی نظام** مواجه می‌شود به‌گونه‌ای که تنها گزینه استعفا برایش باقی می‌ماند. شرح اقدامات اصلاحی‌اش را در کتاب بخوانید و از خود سؤال کنید: چرا مدیری عالی‌مقام با دنیایی از تعهد و عشق به ایران و آرمان‌های متعالی انقلاب و عزم بر اصلاحات فراگیر در سازمانی که سال‌های سال با روابط و مناسبات رانتی و درباری، فرتوت و بسیار هزینه‌بر و بسیار کم‌ثمر شده است این چنین از درون نظام محاصره و سرکوب می‌شود؟

شایسته و بلکه حیاتی است که میهن‌دوستان وفادار به آرمان‌های انقلاب مسئولانه و با تمام وجود به این **مخمسه** بپردازند که چگونه می‌توان و باید برای اصلاح مناسبات و رویه‌های درباری سیاست‌گذاری و

تصمیم‌سازی‌های حکمرانی اقدام کرد؟ راه از درون **نظام**، بدان گونه که ماجرای **سرافراز** سربلند نشان می‌دهد، بسته است. راه از بیرون **نظام** از طریق تجمعات اعتراضی مدنی آرام و کاملاً غیرخشونت‌آمیز، برخلاف صریح **قانون اساسی**، بسته است. دو جناح بزرگ سیاسی هم، هر دو شریک و بلکه از ستون‌های برپاکننده **انسداد** موجودند. رسانه‌ها هم علی‌العموم تحت قیمومیت نهادهای حکومتی و دو جناح متکثر ثروت و قدرت قرار دارند. اینک آیا مقامات عالیه **نظام** انسداد وضع موجود را نمی‌بینند؟ آیا «در زمین سیر نمی‌کنند» تا سرنوشت حاکمان و اقوام پیشین را ببینند؟

یا برآن‌اند که: کدام انسداد؟ کدام مخمسه؟ کدام درباره؟ اصلاح برای چه؟ مگر فقر و فساد و غارت بیت‌المال و محرومیتی وجود دارد؟ آیا دچار توهمی تمام‌عیار و فراگیر نشده‌اید؟

- و من فقط ایمان دارم که ﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ﴾ (۱۴) ﴿وَلَوْ أَنِّي مَعَاذِيرُهُ﴾ (۱۵)»⁶⁹.

- پناه بر خدای سمیع بصیر! پناه بر خدای سریع الحساب! شدیدالعقاب!

- پناه بر خدایی که «پنهان و پیدای شما را می‌داند و می‌داند آنچه را که برای خود فراهم می‌کنید»⁷⁰.

﴿وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾

۲۲ بهمن ۱۳۹۹

⁶⁹ سورة مبارکه قیامه: آیات ۱۵-۱۴.

⁷⁰ سورة مبارکه انعام: آیه ۳.

[۴۶]

اولین سرگشاده به رهبری نظام⁷¹

بسم رب الشهداء والصدّیقین

– در این یکی دو ماه گذشته، با برخی از مردم به‌ویژه طبقات محروم و در عسرت دربارهٔ انتخابات ریاست‌جمهوری آتی بحث و گفتگوهای داشته‌ام. از آنجاکه به نظرم آمد حرف و حدیثشان در میان بسیاری از اقشار و طبقات دیگر عمومیت دارد بر آن شدم تا بینش و استدلالات آنها را به زبان خودم منتقل کنم، شاید مقامات عالیه آنها را مورد تأمل و اندیشه قرار داده، راهی نو آغاز کنند.

۱. آقا می‌گویند: در نتیجهٔ انتخابات، افراد تازه‌نفسی وارد میدان می‌شوند و در دستگاه اجرایی کشور یک نوسازی‌ای می‌شود که این خیلی چیز مهمی است (۱ فروردین ۱۴۰۰).

– اما از نظر ما مردم عادی، همان ولی‌نعمتان و پابرهنگان انقلاب، همان‌ها که هر چه می‌گذرد تعدادمان بسیار بیشتر می‌شود و وضعیتمان فلاکت‌بارتر و عسرت‌آمیزتر، چه فرقی می‌کند که شبکهٔ وسیعی از مدیران نالایق بی‌تعهد حقوق‌واملاک نجومی‌بگیر اغلب دزد و دروغگو و غارتگر اموال عمومی بروند و عده‌ای تازه‌نفس نقش و نقشهٔ آنها را ادامه دهند؟ ویژه‌خوارانی با کیسه‌های پروپیمان بروند و مدیران تازه‌نفس بیایند و روز از نو، غارت و دروغ و فریب‌کاری از نو؟ به‌راستی اهمیت بسیار این تغییر و تحول در کجا نهفته است؟

۲. رهبر می‌گویند: انتخابات و مشارکت مردم نشان‌دهندهٔ اقتدار ملی و عزّت ملت است (۱ فروردین ۱۴۰۰).

– برای ما مردم عادی کوچه و بازار، ”اقتدار ملی“ کم یا زیاد، چه معنایی باید داشته باشد؟ اگر معنایش این است که نظام تابع نظرات و خواسته‌های ما عموم مردم است که واقعیت این است که ابداً چنین نیست. ما قدرت مردم و تحقق خواسته‌های مردم را اصلاً و ابداً نمی‌بینیم.

– ما از ”اقتدار ملی“ (همان اقتدار و عزّت ملت)، تحقق یک زندگی شرافتمندانهٔ معمولی مردم مستضعف را می‌فهمیم. ما نظارت عمومی مردم بر همهٔ نهادها — به‌استثنای نهادهای نظامی — و بر همهٔ مسئولان

⁷¹ این سرگشاده در ۸ اردیبهشت ۱۴۰۰، با عنوان اولین سرگشاده ولی‌نعمتان مفلوک به مقام عالیهٔ نظام در فضای مجازی منتشر شد.

را می‌فهمیم. می‌فهمیم که تمام مسئولان باید به میزان اختیاراتشان به طور شفاف مسئولیت تصمیمات و مدیریت نهاد تابعه خود را بپذیرند و پاسخگو باشند. آیا به‌راستی "اقتدار ملی" به‌واقع چنین معنایی در نظام جمهوری اسلامی دارد؟

- آیا "اقتدار ملت" در نظام جمهوری اسلامی جز این است که هر چهار سال یکبار، پس از اِعمال انواع مصلحت‌اندیشی‌های علنی شورای نگهبان و مصلحت‌اندیشی‌های پنهان برخی نهادهای دیگر که همه باید با یا بی واسطه به ما مردم پاسخگو باشند، پای صندوق رأی می‌رویم و سپس "نخود نخود، هر که رود خانه خود". ما ملت می‌مانیم و بدبختی‌ها و رنج‌های کهنه زندگی روزمره‌مان، و درهای بسته نهادهای نظام.

- حضرات منتخب و منتصب هم، بی حساب و کتاب و بی نظارت همان ملت، بر کرسی‌های مدیریتی تکیه می‌زنند. هیچ نهاد و هیچ مسئولی پاسخگوی تصمیمات و اقداماتش نیست و آن می‌کند که منافع شبکه مدیران تازه‌نفس طلب می‌کند. و مگر کثیری از شرکت‌های دولتی خصوصی‌شده را ندیده‌اید که چگونه به ثمن بخش به نورچشمی‌ها واگذار شدند و چگونه تولید در آن شرکت‌ها نابود شد و چگونه کارگران آن شرکت‌ها یا اخراج شدند و یا وضعیت استخدامی‌شان پادرها شد و یا در صورت تجمع برای احقاق حقوق معوق و تضییع‌شده‌شان، حرمت و کرامتشان مورد ضرب و شتم پلیس امنیت قرار گرفت؟

- آبان ۱۳۹۸ را به یاد می‌آورید که هیچ‌کس مسئولیت آن تصمیم سراپا ضد‌مردمی ضدکارشناسی شورای عالی هماهنگی سران قوا را به عهده نگرفت؟ به یاد می‌آورید که هیچ‌یک از نهادهای نظارتی و قضایی نظام کمترین اقدامی جهت بررسی هم آن تصمیم نابخردانه و هم ضرب و شتم و تیراندازی به‌سوی مردم معترض را انجام نداد؟ این است معنا و تحقق "اقتدار ملی" (همان "عزت و قدرت ملت") در نظام جمهوری اسلامی؟ اگر این رویدادهای بزرگ را نمونه و مصداق عزت و اقتدار ملی نمی‌دانید شایسته است به ولی‌نعمتان انقلاب توضیح بدهید کجا می‌توان این آرمانی که برایش انقلاب کردیم را بیابیم؟ وضع عزت و اقتدار ملی و پاسخگویی مقامات به ملت به‌قدری رسوا و فضیحت‌بار است که رئیس‌جمهور امین شجاع مدبّر دارای تابعیت انگلیسی و دکترای حقوق جعلی، پس از طوفان اعتراضات کاملاً طبیعی پابرهنگان به خاک سیاه نشسته، مسرور و خندان بی‌اطلاعی خود را شیرین‌زبانی می‌کند. و آب از آب هم تکان نمی‌خورد! آری! آب هم از آب تکان نمی‌خورد! و این یعنی، اوج مذلت و ضعف و ناتوانی بی‌کران یک ملت انقلاب‌کرده در مقابل نهادهای حکومتی.

بارالها! به برکت و شرافت این ایام و لیالی شریف و مبارک، ما را از شقاوت و شیفتگی دنیا برحذر دار!

احياء انقلاب ميهنم | ۲۲۳

مشهدالرضا، ۸ اردیبهشت ۱۴۰۰

[۴۷]

دومین سرگشاده به رهبری نظام

بسم رب الشهداء والصدّیقین

سلام و رحمت خدا بر رهبر نظام جمهوری اسلامی،

حضرت آیت‌الله حاج سید علی خامنه‌ای.

ضمن آرزوی قبولی طاعات و عبادات و رحمت و مغفرت الهی، و پر خیر و برکت بودن عید سعید فطر، نکات چندی را که به نظر می‌آید نظر کثیری از ملت ایران است به استحضار می‌رسانم.

۱. جنابعالی به مناسبتی فرمودید: «چون پای آبروی نظام در میان است، چون پای امنیت کشور در میان است، مردم می‌آیند وسط میدان، این نشان‌دهنده عزم ملی، اقتدار ملی و بصیرت ملی است» (۱۶ بهمن ۱۳۹۸).

حضرت آیت‌الله! کسی که فقر و تنگ‌دستی آبرو و حرمتی نزد خانواده و خویشان و دوستان برایش باقی نگذاشته. که بیشتر، کسی که نه امنیت شغلی دارد و نه از هیچ‌گونه امنیت درآمدی (همچون بیمه بیکاری و بیمه از کارافتادگی) برخوردار است. و نه، چنانچه بخواهد حقوق معوقه چندین ماهش را مطالبه کرده اعتراض کند و دست به تجمعی کاملاً صنفی غیرسیاسی بزند هیچ‌گونه امنیت شغلی و قضایی و حتی جانی ندارد، چگونه می‌توانیم انتظار داشته باشیم او برای آبروی نظام و امنیت نظام کمترین ارزشی قابل شود؟ این استدلالی فلسفی نیست که تخیل متافیزیکی فردی در ناکجاآباد تراشیده باشد! اینها استدلال‌های وجودی و زیسته هر موجودی است که ما بشر می‌نامیمش. هیچ فکر کرده‌ایم که منشأ و مبنای اعتبار ضرب‌المثلی چون «دیگی که برای ما نجوشه، سر سگ توش بجوشه» چیست؟

رهبر جمهوری اسلامی! آیا روشن نیست که اگر به این ده‌ها میلیون نفر هم‌وطن مستضعف و محروم شده بگوییم: اما این مشکلات معیشتی ربطی به نظام ندارد و مولود دولتی مزور و حقه‌باز و مفتون غرب و اشرافی و بی‌درد است که با کمال شرمندگی از غربال شورای نگهبان خطاناپذیر عبور کرده، برای آنها تفکیکی بلاموضوع است و ابداً فرقی نمی‌کند؟ روشن نیست که برای آن اکثریت مستضعف‌شده به‌درستی دولت و مجلس و قوه قضائیه و مجمع مصلحت نظام و شورای نگهبان و بیت حضرت‌عالی مجموعاً یعنی حکومت، یعنی نظام؟ و آنها مصائب و رنج و دردهایشان را از جانب مقامات نظام می‌دانند؟

۲. نیز، فرموده‌اید: «کسانی که ناظران بین‌المللی هستند، قضاوتشان نسبت به کشورها و برخوردی که باید با این کشورها داشته باشند به این چیزها خیلی وابسته است. بینند مجلس این کشور — اگر مجلسی دارد — رؤسای این کشور چه جور انتخاب می‌شوند؟ به وسیله چه کسانی انتخاب می‌شوند؟ با چه حجمی از پشتیبانی انتخاب می‌شوند؟ اینها تأثیر دارد.» (همان جا).

— آیا حضرت‌عالی به‌راستی تصور می‌کنید که ناظران بین‌المللی و به‌ویژه رژیم‌های تجاوزکار و استکباری ضددموکراسی سیطره‌طلب غربی یا غیرغربی این چنین ساده‌اندیش‌اند که فقط به تعداد شرکت‌کنندگان در انتخابات توجه می‌کنند؟ یعنی، به وضعیت معیشتی فلاکت‌بار اکثریت مردم ایران توجه نمی‌کنند؟ به تورم کاملاً افسارگسیخته، به اختلاس‌های بی‌نظیر نجومی، به حقوق‌های نجومی، و به املاک نجومی توجهی نمی‌کنند؟ به آبرسیاست پنهان‌سازی مفاسد و تبهکاری‌های مقامات نظام، مقدس‌سازی مقامات نظام، معافیت تعداد قابل‌توجهی از نهادهای اقتصادی-تجاری-مالی بسیار بزرگ از هر نوع حسابرسی و نظارت نهادهای عمومی و رسانه‌ای توجهی نمی‌کنند؟

— آیا آنها ده‌ها شرکت ملی و بزرگی را که با خصوصی‌سازی مورد بدترین شکل چپاول و غارت اشراف سیاسی قرار گرفته، نمی‌بینند؟

— آیا آنها نمی‌بینند که نه کارگران، و نه معلمان، و نه بازنشستگان، و نه پرستاران، و نه دانشجویان، و نه کارمندان سراسر کشور حق قانونی برای ایجاد اتحادیه صنفی برای هیچ نوع مطالباتی ندارند؟

— آیا آنها نمی‌بینند که کارگران حق هیچ تجمع مطالباتی صنفی ندارند و به‌محض این نوع تجمعات دستور کتبی و علی‌القاعده حمله نیروهای امنیتی یا پلیس امنیت به آنها، و ضرب و شتم و بازداشت آنهاست؟

— آیا آنها چند میلیون سرمایه‌گذار مؤسسات مالی-اعتباری امثال کاسپین را نمی‌بینند که در روز روشن کلاهشان توسط این قبیل مؤسساتی که به مدد و با حمایت رجال حکومتی تأسیس شده، برداشته می‌شود و دستشان هم به هیچ جایی بند نیست؟

— آیا آنها صدها هزار سرمایه‌گذار در بورس کشور را نمی‌بینند که با حمایت و تضمین مقامات عالی‌رتبه کشور به این وادی ورود کردند اما به خاک سیاه نشاندند، و هیچ‌یک از مقامات هم ابداً پاسخگو نیست؟

— آیا به‌راستی آن ناظران بین‌المللی و حکومت‌های حيله‌گر سیطره‌طلب و قدرت‌طلب غربی به هیچ‌یک از این پدیدارهای فزاینده و رسوای ضددمردمی نظام ما نمی‌نگرند و فقط به صف‌های پای صندوق‌ها و آمار منتشره وزارت کشور نگاه می‌کنند؟

۳. حضرت آقا! فرمودید که «این جور نباشد که ما به زبان به مردم بگوییم که در انتخابات شرکت کنید، منتها یک‌جوری حرف بزنیم که مردم را از ورود در انتخابات دل‌سرد کند، این درست نیست، این غلط است.» (همان‌جا).

از این سخن چنین استنباط می‌شود که حضرت‌عالی آمدن و نیامدن مردم پای انتخابات را صرفاً منوط به **نحوه حرف‌زدن** مسئولان و مقامات دانسته‌اید. گویی، چنانچه مقامات نظام و نامزدها همگی حرف‌ها و وعده‌های خوب بدهند و مفاصد متعدد یکدیگر را افشاء نکنند مردم، و به‌ویژه طبقات به‌شدت محروم و مستضعف‌شده، تجارب زیستی مالا مال از درد و رنج، کاستی‌ها، تحقیرها، سرشکستگی‌های حیثیتی، توسری خوردن‌های معیشتی، بعضاً ضرب و شتم‌ها، و گاهاً محاکمات پشت درهای بسته به اتهام بی‌ضابطه «تشویش اذهان عمومی» را در هنگامه انتخابات به یکباره و دفعه‌تاً فراموش می‌کنند و دوان‌دوان پای صندوق‌های رأی می‌دوند بلکه رژیم جعلی خون‌ریز نژادپرست بی‌رحم اسرائیل و رسانه‌های اروپایی-آمریکایی از استقبال نسبی مردم ایران گزارشی بالنسبه مثبت تهیه کنند تا بشود مقبولیت و مشروعیت نظام را از آن نتیجه گرفت، و تمام! و تمام هم یعنی، مردم کمافی‌السابق با همان عدم پاسخگویی جمیع مسئولان و عدم شفافیت در تمام نهادها، به‌ویژه نهادهای اقتصادی و مالی و بانکی، و همان سیاست راهبردی پنهان‌سازی مقامات مفسد و فاسد سارق مواجه خواهند بود و زندگی‌شان هم یعنی علی‌الدوام با انبوهی از مصائب و بدبختی‌هایشان کلنجار رفتن.

رهبر ارجمند نظام! آیا تصور نمی‌کنید به‌عوض امیدبخش **حرف‌زدن**، لازم است امیدبخشی در سیاست‌های رجال **نظام عملاً** تحقق پیدا کند؟ به نظر حضرت‌عالی تا کی می‌توان با حرف‌و‌حدیث، حمایت مردمی را برای **نظام** تدارک و جلب کرد؟ به نظر حقیر، نظام مدت‌های مدیدی است که از سرمایه اصلی می‌خورد، سرمایه‌ای که به‌سرعت در حال اتمام است.

و بالاخره، شفیقانه از جنابعالی استدعا دارم با این‌گونه تعاملات انتقادی موافقت و مراقت کنید که وضعیت معیشتی ویران اکثریت مردم، جامعه ما، عرصه سیاست بسیار آلوده و منحط ما، و نظام غیرپاسخگوی ما، سخت و عاجل بدان نیازمند است.

﴿إِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾⁷²

با آرزوی خیر و خدمت و عاقبت‌به‌خیری برای جنابعالی،

احياء انقلاب ميهنم | ۲۲۷

مشهدالرضا، ۲۵ اردیبهشت ۱۴۰۰

[۴۸]

سومین سرگشاده به رهبری نظام

بسم رب الشهداء والصدیقین

سلام و رحمت خدا بر رهبر نظام جمهوری اسلامی،

حضرت آیت‌الله حاج سید علی خامنه‌ای، و با آرزوی مزید سلامتی و خیر و رستگاری.

نظر به اینکه در ایام انتخابات سیزدهمین ریاست جمهوری با نقش بی‌بدیل و فوق‌العاده تعیین‌کننده شورای نگهبان مواجهیم توجه حضرت‌عالی را به پاره‌ای نکات جلب می‌کنم.

۱. حضرت‌عالی پیش‌تر گفته‌اید: «تشخیص شورای نگهبان، تشخیص یک عده انسان‌های عادل، بی‌طرف، و بصیر نسبت به صلاحیت‌هاست» (۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۲).

- امیدوارم روشن باشد که «عدالت»، «بی‌طرفی»، و «بصیرت» هر یک مفاهیمی گرانبار از ارزش‌ها و بینش‌هایی هستند، ارزش‌ها و بینش‌هایی که این مفاهیم را گرانبار و برنده می‌کنند و گرنه الفاظی تهی و نتیجتاً آلت دست این‌و آن بیش نخواهند بود. اینک سؤال این است که آیا آن ارزش‌ها و بینش‌ها من‌حیث‌المجموع برای جناب‌عالی روشن هستند؟ آیا می‌توان آنها را برشمرد؟ نیز، در صورتی که این سه میزان مفهوماً روشن باشند آیا نباید مصداقاً بررسی شوند تا آشکار شود چگونه اطلاق آنها به افراد خاصی موجه و مقبول است؟ باتوجه‌به اظهارات آقای شیخ محمد یزدی درباره آقای شیخ صادق لاریجانی، عملکرد فاجعه‌بار ایشان در زمان ریاست بر قوه قضائیه، و پاسخ‌نامه آقای لاریجانی^{۷۳} به اظهارات آقای یزدی، و برخی اظهارات سایر اعضای آن شورا، آیا دیده نمی‌شود که چگونگی اطلاق آن موازین به‌نوبه خود چقدر موضوع مهم و قابل بحثی است؟ امیدوارم روشن باشد مادام که شورای نگهبان چنین نقشی محوری در انتخابات داشته باشد بحث به‌شدت حیاتی فوق و سؤالات مندرج در آن، نیازمند شفاف‌سازی و پاسخ خواهند ماند.

۲. همچنین، اظهار داشته‌اید: «تخریب شورای نگهبان، اینکه آن را زیر سؤال ببریم و بگوییم که تصمیم‌گیری‌هایشان بر خلاف قانون بوده است» (۲۸ بهمن ۱۳۹۴).

^{۷۳} رجوع کنید به ضمیمه شماره ۴.

- آیا مراد حضرت‌عالی این است که تصمیم‌گیری‌های شورای نگهبان **موافق** قانون است و هرگونه تردید و انتقاد و اعتراض به **تصمیم‌گیری‌های** این **شورا** خلاف قانون است؟ در این صورت با این سؤال مواجه می‌شویم که خلاف کدام قانون؟ آیا مراد این است که اساساً هرگونه تردید و انتقاد و اعتراض به **شیوه کار** شورای نگهبان خلاف قانون است؟ که باز هم با این سؤال مواجه می‌شویم که خلاف کدام قانون؟ و یا آیا مراد این است که هرگونه تردید و انتقاد و اعتراض به **وجود نهاد شورای نگهبان** خلاف قانون است؟ که مجدداً سؤال خلاف “کدام قانون” مطرح می‌شود. واضح است که چنین قانونی در **قانون اساسی** وجود ندارد. بیفزاییم که تاکنون بنده نه خوانده‌ام و نه شنیده‌ام که قانونی در این زمینه وجود داشته باشد.

از منظری دیگر، آیا به‌صرف اینکه ادعا یا پیش‌فرض کنیم اعضای **شورای نگهبان** همگی انسان‌هایی عادل، بی‌طرف، و بصیر هستند می‌توان قائل شویم آنها همواره تصمیماتی عادلانه، بی‌طرفانه، و بصیرتمندانه گرفته و خواهند گرفت و آن تصمیمات مطلقاً نیازی به هیچ‌گونه ممیزی و بررسی ندارد؟

آیا به‌راستی می‌توان چنین پیش‌فرض بزرگی کرد؟ این پیش‌فرض زمانی به‌ویژه بسیار متزلزل می‌نماید که به خود یادآوری کنیم آن دوازده نفر، با فرض بسیار مناقشه‌پذیر وجود آن ویژگی‌ها، النهایه دوازده انسان هستند همچون همه انسان‌ها. و لذا در معرض هم لغزش‌های نفسانی‌گرایشی و هم در معرض لغزش‌های شناختی هستند. اینک، با این پیش‌فرض عظیم و بسیار قابل مناقشه که هر دوازده تن اعضای **شورای نگهبان** عادل و بی‌طرف و بصیر هستند، آیا درست است که بنا را بر خطاناپذیری و مصونیت از لغزش هر دوازده تن بگذاریم و تصمیم آنها را همچون آیات الهی بر قلبمان بنهیم؟

۳. جنابعالی درباره فلسفه وجودی **شورای نگهبان** گفته‌اید: «در همه دنیا یک چنین چیزی وجود دارد — حالا اسمش چیز دیگری است — مراقباند، ببینند آن کسی که وارد میدان انتخابات می‌شود، آیا صلاحیت دارد یا نه؛ و باید احراز کنند صلاحیت را...» (۲۸ بهمن ۱۳۹۴).

- آری! در همه جوامعی که مردم‌سالاری و حاکمیت و اقتدار مردم مبنای حکمرانی است سازوکاری برای غربال نامزدها وجود دارد. بدون اینکه بخواهم همه این سازوکارها را هم‌ارز و هم‌طراز و به یک اندازه معتبر بدانم، باید اما به قوت تمام تصریح کنم که در آن جوامع نظر یا تصمیم آن سازوکارها را هیچگاه خطاناپذیر، نقدناپذیر، و اعتراض‌ناپذیر نمی‌دانند. نیز، هیچگاه تصمیم آن سازوکار و افراد مؤثر در آنها را “قانون” نمی‌دانند. البته در اکثر مواقع احزاب و نامزدها در آن‌گونه جوامع تسلیم آن فرایند غربال می‌شوند لیکن چنانچه آن تصمیم به هر دلیل و علتی مورد شک و تردید قرار گیرد هیچ‌کس نمی‌گوید معترض یا منتقد یا مطالبه‌کننده شفافیت، خلاف قانون عمل می‌کند. تفاوت کلیدی در اینجا این است که راه برای

انتقاد و اعتراض و تجدیدنظر و بررسی مجدد باز است درحالی که اگر قائل شویم آن تصمیمات قانون است راه بر هر نوع مناقشه و بازنگری بسته می ماند. از آثار بسیار مهلک قانون دانستن تصمیمات **شورای نگهبان**، اینکه آن سازوکار و افراد مؤثر در آن خود را به نحوی حاکم مطلق العنان تلقی خواهند کرد. روشن است که این آغاز نضج گیری و تقویم نوعی استبداد و خودکامگی عده ای خواهد شد، ولو اینکه آن افراد از ابتدا **فی الواقع** انسان هایی فوق العاده شریف و شفیق و امین و مصلحی بوده باشند.

۴. همچنین حضرت عالی تصریح کرده اید که: «بخشی از این حق الناس، همین حق شورای نگهبان است، همین حق نظارت استصوابی و مؤثر شورای نگهبان است، این جزو حق الناس است» (۲۸ بهمن ۱۳۹۴).

- این حق الناس دانستن رأی شورای نگهبان، بینش خارق العاده ای است: یعنی، در صورتی که یکی از احاد مردم یا این سازوکار را قبول نداشته باشد و یا به تصمیم آن در موردی تردید و اعتراض داشته باشد، در واقع حق الناس را پایمال کرده است! واقعاً جای بحث دارد. اولین سؤال این است که چرا؟ این حق الناس از کجا نشئت گرفته؟ آیا بدین دلیل که نظارت شورای نگهبان در **قانون اساسی** قید و ذکر شده؟ و یا دلیل و حجت دیگری دارد؟

اگر به دلیل و حجتی دیگر است، آن دلیل و حجت چیست؟ اگر هم به اعتبار درج در **قانون اساسی**، در این صورت این حق الناس می تواند، همچون هنگام نضج و تقویم و درج آن در **قانون اساسی**، مورد جرح و تعدیل و یا حتی بالکل تعویض شود. در این صورت، روشن است که این «حق الناس» تابعی از گفتمانی است که در زمانی وجود داشته و یا بعداً وجود خواهد یافت؟

در هر حال، اگر مبنای حق الناس بودن را همین ذکر در **قانون اساسی** بدانیم، در این صورت تمام اصول دیگر **قانون اساسی** هم حق الناس خواهند شد. آیا به واقع، امروزه رجال سیاسی و مهم تر از آن، استادان دانشگاهی و حوزوی **تمام** اصول **قانون اساسی** را حق الناس می دانند؟ آیا باید بدانند؟

اگر فرض کنیم که می دانند، با این وضعیت ناگوار مواجه می شویم که برخی از اصول **قانون اساسی** در این چهل و اندی سال کم یا بیش مورد بی اعتنائی و یا نقض بسیاری از مقامات نظام قرار گرفته است. اصلی که به سهولت و به سرعت به ذهن خطور می کند آموزش رایگان برای هر سه مقطع تحصیلی در سراسر کشور است. ملاحظه می کنید حق الناس دانستن نظارت شورای نگهبان چه تبعات ناگواری دارد و چگونه بسیاری از مقامات نظام را دچار اتهام تضييع حق الناس می کند؟

سرگشاده را با سخنی نورانی، فوق‌العاده ژرف، و مقوم حکمرانی عادلانه از امیرالمؤمنین علیه السلام تحکیم می‌کنم: «از حق‌گویی یا مشورت به عدل بازناستید که من در نظر خود بالاتر از آن نیستم که مرتکب خطا نشوم و در اعمال خود از اشتباه ایمن باشم» (بخشی از خطبه ۲۰۷).

با آرزوی مجدد توفیق خدمت و رستگاری برای جنابعالی و زندگی آبرومندانه و شرافتمندانه، و رستگاری برای هم‌وطنان عزیزم.

﴿وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى﴾

۴ خرداد ۱۴۰۰

[۴۹]

ضرورت فهم نقض میثاق ملی

به گزارش خبرگزاری فارس، آیت‌الله محسن اراکی، عضو جامعه مدرسین حوزه علمیه قم و دبیرکل مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، در جمع دانشجویان افسری و پاسداری سپاه علویون قم، با بیان اینکه معنای اصلی انتخابات اعلام فرمان‌برداری از نظام تشکیلات الهی است اظهار کرد: در رأس این تشکیلات رسول اکرم محمد مصطفی ﷺ و بعد از رسول خدا در عصر ما امام زمان (عجل الله تعالی فرجه) که از سوی حضرت ولی‌عصر هم ولی‌فقیه قرار دارد. وی با اذعان به اینکه معنای انتخابات این است که مردم اعلام می‌کنند که ما فرمانبر این نظام تشکیلاتی هستیم و برای کمک به آن فرمانروای فعلی ما که ولی‌فقیه است یک بازوی اجرایی خوبی می‌خواهیم انتخاب کنیم.» (۶ خرداد ۱۴۰۰).

- برخی از حوزویان و بسیاری از مقامات نظام اعتقاد دارند نظام جمهوری اسلامی الهی و مقدس است. در نتیجه، هر تصمیم یا سیاستی را اتخاذ کند الهی یا با یکی دو واسطه از جانب خداوند قادر مقتدر است و بنابراین مقدس.

- جا دارد این بینش مبنايي کاملاً جدیدالولاده در ایران پس از گام اول انقلاب در بهمن ۱۳۵۷ را کنار موضع^{۷۴} قویاً تأکیدشده رهبر فقید انقلاب بگذاریم. البته این امکان وجود دارد که برخی پاره‌ای از اظهارات دیگر امام که مغایر یا معارض با این سخن ایشان است را مطرح کنند. در این صورت، لازم می‌شود این مطرح‌کنندگان تبیین همسازی از موضع امام در این زمینه ارائه کنند. واضح است که این اقدام، خود مقدمه مهمی است در جهت شناخت هر چه عمیق‌تر و منسجم‌تر چگونگی تقویم اندیشه امام.

- صرف‌نظر از مجموعه موضع‌گیری‌های متنوع بعضاً متعارض یا متغایر امام پس از بهمن ۵۷، آیا شایسته نیست از خود سؤال کنیم:

- آیا امام در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های کثیر بسیار تعیین‌کننده و به لحاظ سیاسی حسّاس در دوره اقامت چندماهه در پاریس، حتی یک‌بار از مقدس و الهی‌بودن نظام آتی و سیاست‌های آن ذکری و یا حتی اشارتی کردند؟

^{۷۴} رجوع کنید به ضمیمه شماره ۵.

- آیا امام در همان مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها، که در مواقع بسیاری ساختار کلی **نظام**، کلان‌سیاست‌های راهبردی، و شاکله‌های بنیانی **نظام** آتی را پی‌ریزی می‌کردند، حتی یک‌بار ذکری یا اشارتی به مقام "ولایت فقیه" و نقش "مشروعیت‌بخش"، "راهبری"، و "تعیین‌کننده" آن در جمیع سیاست‌گذاری‌های راهبردی کردند؟

- آیا **حتّی یک مورد** هم نمی‌توان در بیانات متعدد امام در آن دوره یافت که ایشان مقام یا نهادی را فوق رأی جمهور مردم اعلام کرده باشند؟

- آیا می‌توان چنین اظهاراتی را حتّی پس از بهمن ۵۷ و تا مدت‌ها پس از **رفراندوم جمهوری اسلامی** سراغ کرد؟

- و بالاخره، آیا به‌راستی وجود اظهاراتی حاکی از شأن و منزلت **شبه‌ملکوتی**، **مشروعیت‌بخش**، و **فیصله‌بخش** ولی‌فقیه در دوره استقرار **جمهوری اسلامی**، حکایت از چرخش مواضعی بنیانی و نقض میثاق ملی، همان که تدریجاً از سال ۵۶ تا استقرار نسبی **نظام** در اوائل دهه شصت با مردم منعقد شد، نمی‌کند؟

﴿وَالِلّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾

[۵۰]

تَلَقّی خام اعضای شورای نگهبان!

«آن کس که نمی‌داند مفاهیمی مانند "مدیر و مدبّر"، "حسن سابقه"، "امانت"، "تقوی"، "مؤمن" و "معتقد"، و "مبانی جمهوری اسلامی" (مندرج در اصل ۱۱۵ قانون اساسی درباره شرایط ریاست جمهوری) آکنده از ارزش‌ها و بینش‌هایی است به طور مضاعفی مرتکب جانب‌داری و اسیر ناآگاهانه تمایلات و آرزوها و اغراض و آرمان‌های خود می‌شود.»

جناب آقای علیرضا اعرافی از فقیهان شورای نگهبان (و نیز، امام جمعه شهر قم، عضو هیئت امنای دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم، رئیس جامعه المصطفی، عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی، مدیر حوزه علمیّه قم، مدیر حوزه‌های علمیّه سراسر کشور، و بالاخره عضو جامعه مدرسین حوزه علمیّه قم) قائل است که «شورای نگهبان بر اساس آنچه که قانون اساسی و شرع تعیین کرده ... به وظایف خودش عمل می‌کند».⁷⁵

- اینک آیا حاج آقای اعرافی متوجه نیستند که برای تشخیص "مدیر و مدبّر بودن"، و "حسن سابقه"، و سایر موازین مصرّح در قانون اساسی، نیازمند ارزش‌ها و بینش‌هایی هستند و این ارزش‌ها و بینش‌ها به طور خودبه‌خودی، خودجوش، و یا طبیعی خود را بر ایشان و بر هیچ انسان دیگری نمی‌تابانند؟ و این ما هستیم که "مدیر و مدبّر بودن" و "حسن سابقه" و سایر معیارها را باتوجه به مجموعه درهم‌تنیده‌ای سرشار از ارزش‌ها و بینش‌های خود گرانبار می‌کنیم؟

- آقای اعرافی همچنین می‌گوید «بر اساس آنچه که ... شرع تعیین کرده» انجام وظیفه می‌کنیم. این نحو خام‌اندیشی و عمل به‌واقع مایه حیرت است که تصور می‌شود شرع همچون ترازویی است با سه چهار عدد سنگ ترازوی مشخص که وزنشان روی آنها حک شده!

- از خود سؤال کنیم: شرع چه موازین مشخص و متقن و اجماع‌شده‌ای برای تعیین صلاحیت نامزدها در اختیار شورای نگهبان قرار می‌دهد؟ آری! در شرع، موازین بینشی و ارزشی بی‌شماری برای

⁷⁵ گفت‌وگوی اختصاصی با خبرنگار خبرگزاری صداوسیما در تاریخ ۱۴۰۰/۰۲/۲۷.

بهره‌برداری وجود دارد و این ما انسان‌های "زمینه‌مند اجتماعی و تاریخی" هستیم که باتوجه‌به حاجات و مشکلات و آمال خود، موازینی را از دل اقیانوس ژرف و حیات‌بخش شرع استخراج و استنباط می‌کنیم. بدین ترتیب، لاجرم با این سؤال مواجه می‌شویم که: آیا مشخص است که اعضای **شورای نگهبان** برای تعیین صلاحیت‌ها دقیقاً به کدام مجموعه از موازین ارزشی-بینشی متوسل می‌شوند؟ و مقدم بر این سؤال، آیا روشن است که این استخراج و استنباط موازین از شرع، چه نسبتی با حاجات و مشکلات و آمال عموم مردم غارت‌شده و به فقر و ذلت نشانده‌شده دارد؟ و بلکه، آیا میان این فقیهان استنباط‌کننده موازین با حاجات و مشکلات و آمال عموم مردم، به‌ویژه اکثریت محروم و مستضعف‌شده، **اساساً** هیچ نسبت وثیقی وجود دارد؟

- آیا به‌راستی برای ایشان روشن نیست که از مخزن فوق‌العاده غنی "شرع"، هزاران معیار و میزان قابل استنتاج و استنباط است؟ و آیا روشن نیست که حاجات و آمال و امیال و آرمان‌های ما، هر چه هستند و به هر نحوی در قلب و جان ما راه یافته‌اند و در نظام اعتقادی ما خانه کرده‌اند، چگونگی آن استنتاج و استنباط را جهت‌دهی و هم نیز تقویم می‌کنند؟

- شاید به بنده انتقاد شود که جناب **اعراف**ی فقیه هستند و شاید این نکات ظریف فلسفی در حوزه معرفت‌شناسی را نمی‌دانند. با این وصف، آیا از تجربه زیسته اجتماعی و نیز علمی خود هم خبر ندارند و هزاران بار ندیده‌اند که درباره مفاهیم و از جمله مفاهیم دینی، چه تعداد متعدد و متنوعی از تلقی‌ها وجود دارد؟

- به نظر بنده، این سخن آقای **اعراف**ی که «**شورای نگهبان** بر اساس آنچه که **قانون اساسی** و شرع تعیین کرده ... به وظایف خودش عمل می‌کند» از جمله کلی‌گویی‌های بی‌ضابطه و غبارآلودی است که به دو کار می‌آیند: سخنرانی‌های خطابی عامه‌پسند برای مناسبت‌های عمومی و به‌منظور قفل کردن فهم عموم مردم، و دوم برای اعمال پنهانی نگرش‌ها و موضع‌گیری‌های سیاسی اعضای **شورای نگهبان**.

- آیا اینک دیده می‌شود که چرا **شورای نگهبان** باید دست از **صغیرپنداری** مردم بردارد و اکیداً از صلاحیت‌سنجی اجتناب کند؟ و چرا باید منحصرأ به تطبیق موازینی کاملاً **صوری** بپردازد و امر ارزیابی و قضاوت درباره نامزدها را به مردم، همان ولی‌نعمتان **نظام**، واگذار کند؟

﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (۱۴) وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِيرُهُ (۱۵)﴾⁷⁶ آری! انسان‌ها بر نفس خود بصیرند اگر چه

عذرهایی دراندازند.

”ای دنیا! اُف بر تو و اُف بر شیفتگان قدرت و ثروت!“

۱۶ خرداد ۱۴۰۰

⁷⁶ سورة مبارکه قیامه: آیات ۱۵-۱۴.

[۵۱]

چهارمین سرگشاده به رهبری نظام

تحریم انتخابات: همسویی با دشمنان ایران!

بسم رب الشهداء و الصّديقين

سلام و رحمت خدا بر رهبر نظام جمهوری اسلامی،

حضرت آیت‌الله حاج سید علی خامنه‌ای، و با آرزوی مزید سلامتی و خیر و رستگاری.

نظر به اینکه حضرت‌عالی به‌کرات بر اهمیت ویژه مشارکت مردم در انتخابات سیزدهمین ریاست‌جمهوری تأکید کرده‌اید لازم دیدم ملاحظات‌ی چند در این باب را به استحضار جنابعالی برسانم.

- در این ایام برخی با انگیزه‌های متفاوت تذکر می‌دهند که تحریم‌کنندگان انتخابات با سلطه‌طلبان آمریکایی-اروپایی، منافقان داخلی و خارجی، رژیم اسرائیل، و حکام فاسد و مستبد عربی و امثال آنها، در این انتخابات همسو و همگام شده‌اند.

- این موضع از جهات مهمی نیازمند تحلیل است تا عمق و زوایای پنهان آن روشن‌تر دیده شود. برای هر کنش سیاسی می‌توان و به نظرم باید دست‌کم دو عنصر را لحاظ کرد. یکی هدف و دیگری ابزار نیل به هدف. هدف سلطه‌طلبان آمریکایی-اروپایی و متحدان و اذنباشان از ترغیب به تحریم انتخابات، سیطره بر ایران و تضعیف اقتدار ملی و بین‌المللی ایران برای مهار کشور است تا هم منابع آن را به‌راحتی بدوشند و به غارت ببرند و هم آن را فرمان‌بردار و ابزاری برای خودکامگی خود کنند.

- اما تا آنجا که بنده توانستم نظر برخی از تحریم‌کنندگان را دریابم آنها اهداف متعددی را از ابزار تحریم انتخابات تعقیب می‌کنند: اولاً، اعتراض به محدودشدن گزینه‌هایشان (همان مهندسی انتخابات توسط نظام) و نتیجتاً، تضعیف جمهوریت و مردم‌سالاری و حق تعیین سرنوشت. ثانیاً، اعتراض به سیاست راهبردی عدم تعقیب قضایی مقامات فاسد و مفسد نظام و نتیجتاً، گسترش قدرت بیکران دربار زرو زور و تزویر، که نهایتاً به استضعاف هر چه بیشتر مردم انجامیده، اقتدار ملی و پایگاه مردمی نظام را هر چه سست‌بنیان‌تر کرده است. ثالثاً، اعتراض به سیاست راهبردی عدم مسئولیت‌پذیری بسیاری از مقامات عالی‌مقام نظام نسبت به تصمیماتشان و نتیجتاً، تضعیف گسترده مردم‌سالاری یا همان حاکمیت مردم.

رایعاً، اعتراض به آبرسیاست راهبردی صغیرپنداری مردم، همان که با چند سیاست واسطه به تضعیف شدید حقوق مردم برای تعیین سرنوشت خویش و تحدید گسترده قدرت مردم می‌انجامد.

- به سهولت می‌توانم به این اهداف ذوابعاد همچنان بیفزایم و تبعات گسترده آن در عرصه بین‌المللی را هم بدان اضافه کنم. اما بدین مقدار بسنده می‌کنم. قدری تأمل کنیم: آیا حقیقتاً میلیون‌ها تن از مردمی که خواهان و مترصد تحریم انتخابات هستند همان اهدافی را تعقیب می‌کنند که دول سیطره‌طلب مکار غارتگری که حاکمیت در ایران را ضعیف و فرمان‌بردار و قابل چپاول می‌خواهند؟

- امکان دارد برخی استدلال کنند که: اما این سیاست تحریمی بخش بزرگی از مردم ایران عملاً به تحقق همان اهدافی خواهد انجامید که دشمنان عزت و استقلال و سعادت ایران می‌خواهند. پاسخ این است که: به شرطی، و آن شرط هم این است که **نظام** اصرار داشته باشد کماکان و با قدرت هر چه بیشتر به تضعیف هر چه مؤثرتر جمهوری و مردم‌سالاری (همان‌ها که قدرت و مشروعیت و مقبولیت **نظام** در گرو آنهاست)، و استضعاف فزاینده معیشت و قدرت سیاسی مردم ادامه بدهد! تنها با حفظ مقتدرانه این آبرسیاست راهبردی مقامات قدرتمند **نظام** است که ایران و حاکمیت ایران **دقیقاً** در جهت تحقق اهداف شوم براندازان و غارتگران گام‌های مؤثری را برمی‌دارد.

- مردم ایران چهل و دو سال است که هر چه مقامات **نظام** گفته‌اند نجیبانه و از سر خوش‌باوری بر روی چشم گذاشته‌اند و از فقر و فلاکت و تضعیف گسترده قدرتشان هم در کمال بزرگواری چشم‌پوشی کرده‌اند. اما اینک فهمیده است که اولاً حضور چپاولگران خون‌ریز مکار در جهان و در خاورمیانه امری گذرا و موقت نبوده همیشگی و ثابت است. ثانیاً، به‌وضوح خیره‌کننده‌ای برایش آشکار شده که این روند ضد‌مردمی، ضدانقلابی، ضدجمهوریتی، ضد مردم‌سالاری مستانه (مست قدرت)، شتابان در حال تحقق اهداف دشمنان عزت و سعادت وطن عزیز است. و نتیجه آن، اضمحلال ثمرات انقلابی است که با ایثار و فداکاری میلیون‌ها مرد و زن غیور این سرزمین، از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۵۷، گام اول آن برداشته شده اما چند دهه‌ای است که حیاتی روبه‌زوال یافته است. به‌راستی مردم ایران چه گزینه دیگری جز همین اعتراض به این روند استضعاف اقتصادی و سیاسی خود و اضمحلال اقتدار ملی و آرمان‌های رفیع انقلاب پیش روی خود دارد؟ غارتگران و اشرار سفاک بیگانه، چه قبل از انقلاب و چه بعد از آن، همواره بوده‌اند. می‌ماند اینکه لاجرم **نظام** باید در کلان‌سیاست‌های راهبردی ضد‌مردمی و ضد جمهوریّتی ضدانقلابی خود تجدیدنظر اساسی کند. به‌راستی چه توجیه عقلی و شرعی وجود دارد که: مردم به علت وجود غارتگران همواره در کمین جهانی باید **نظام** را در **هر حال و وضعی** که هست بپذیرد و برایش با

تمام عسرت و رنج و استضعافی که همان **نظام** برایش تمهید و تدارک دیده، دعا و فداکاری و صبوری کرده بدان رأی دهد؟ به‌راستی این چه نوع منطق یا عقلانیت ویرانگر **نظام** و مُلک و مردم است که از مردم چنین انتظاری دارد؟ یعنی، ملت ایران باید کمافی‌السابق **بُشینه** و نظاره‌گر این سیر نزولی و اضمحلالی حکومت و میهن خویش باشد زیرا ادعا می‌شود وظیفهٔ ملّی و شرعی و عقلی حکم می‌کند مردم، ولو بلغ ما بلغ، باید این **تنها** امکان اظهارنظر و ارادهٔ چهار سال یکبار خود را هم فدای کامروایی حضرات کند زیرا دشمنان در کمین‌اند! آیا عقل و شرع و وطن‌دوستی حکم نمی‌کند که، برعکس، این مقامات عالی **نظام** هستند که هم به علّت نارضایتی گسترده اکثریت مردم **ایران** و هم به علّت چپاولگران بی‌رحم درکمین، باید به سیاست‌های دیرینهٔ تضعیف قدرت سیاسی مردم که مستقیماً به تضعیف اقتدار ملّی و اضمحلال **نظام** می‌انجامد پایان بدهند؟

- آیا وقت آن نرسیده که مقامات عالی **نظام** به این سؤال (و ده‌ها سؤال بنیانی دیگر) پاسخ دهند که چرا مقامات **نظام** باید به طور فزاینده‌ای بر طبل صغیرپنداری بکوبند و چهارنعل قدرت مردم را ناچیز و کمینه، و قدرت مقامات و نهادهای **نظام** را بیشینه کنند؟ سیاستی که هم‌زمان تمام قدرت‌های سلطه‌طلب مشتاق براندازی در کمین را به‌شدت و عمیقاً مسرور و امیدوار به بازگشت سیطره و غارت سابق خود می‌کند.

- حضرت آقا! این حقیر سال‌های سال ناظر جنبش‌های اجتماعی-سیاسی برخی ممالک و نیز میهن عزیز بوده‌ام. مشارکت مردم در انتخابات با وعده‌های شیرین نامزدها و وعیده‌های گونه‌گون شرعی و امنیتی سایر مقامات، اما **قلوبی** سرشار از نارضایتی و عسرت و ذلّت، ارزنی بر اقتدار مردمی، و استواری و اقتدار **نظام** نمی‌افزاید. نیز، قدرت نظامی و انتظامی و امنیتی داخلی در هنگامه‌ای غیرقابل‌پیش‌بینی اما البته محتوم همچون گلوله‌برفی متلاشی و آب خواهد شد.

﴿وَاتَّقُوا يَوْمًا تُرْجَعُونَ فِيهِ إِلَى اللَّهِ ثُمَّ تُوَفَّى كُلُّ نَفْسٍ مَا كَسَبَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ﴾⁷⁷

”سبحان ربی الاعلی و بحمده“

۲۳ خرداد ۱۴۰۰

[۵۲]

پدیدار پیچیده تحریم انتخابات⁷⁸

گفته می‌شود، باید مشارکت مردمی در انتخابات کاهش پیدا کند تا حاکمیت و هسته سخت قدرت تن به مطالبات مردم بدهد. آیا این احتمال وجود دارد که در صورت کاهش مشارکت ما چنین پاسخی را از حکومت دریافت کنیم؟

تحقق این بینش، باتوجه به شرایط فعلی ایران و با رجال سیاسی فعلی نظام و سیاست‌های راهبردی کمابیش تثبیت‌شده جاری، بسیار دشوار و بعید به نظر می‌رسد. یعنی، کسی بتواند اظهار کند چنین رویکردی قطعاً همین نتیجه را در پی خواهد داشت، جای تردید بسیار دارد. هیچ‌کس در هیچ شرایطی نمی‌تواند رویدادهای اجتماعی را با این دقت پیش‌بینی کند. ما نمی‌توانیم بگوییم میزانی از تحریم انتخابات، چه در انتخابات مجلس و چه در انتخابات ریاست‌جمهوری، به امری معین و مشخص منجر خواهد شد. پیامد تحریم انتخابات قابل‌پیش‌بینی نیست. زیرا عوامل متنوع و متعددی وجود دارد که می‌تواند اقدامی از این دست را منجر به تعدیل سیاست‌های اقتدارگرا^{۷۹} نظام کند و یا این تعدیل را منتفی کند. پیش‌بینی قطعی بستگی دارد به اینکه رجال سیاسی تصمیم‌گیرنده و مقامات عالی چه ارزیابی‌ای از اوضاع و احوال انتخابات و وضعیت ثبات و پایداری نظام داشته باشند. همه حکومت‌ها تلاش می‌کنند تا آخرین لحظه از چهارچوب نظامات و سیاست‌های خود دفاع کنند و این البته که امری طبیعی است. اما مسئله این است که دفاع کردن را در چه امر یا اموری ببینند. و این “دیدن”، به‌نوبه خود و به بیانی موجز و چکیده، تابعی از عوامل متنوعی است که بخش بزرگ آن، اولاً به رفتار و روشنگری‌های تشکلهای و شخصیت‌های منتقد و معترض مردمی، و ثانیاً به میزان نارضایتی و اعتراضات مردمی مربوط می‌گردد و بخش کوچک‌تری به تلاطمات و اوضاع بین‌المللی ربط پیدا می‌کند.

به نظر، در حال حاضر نمی‌توان نتیجه کاهش مشارکت را پیش‌بینی کرد. در بعضی حکومت‌ها، با اولین نشانه‌های اعراض بخشی از رأی‌دهندگان واجد شرایط از مشارکت سیاسی در انتخابات، حاکمان شروع به بازنگری می‌کنند و این را در بسیاری از کشورهای دنیا سراغ داریم. در عین حال در کشورهایی نیز سراغ داریم که حکومت‌ها به قدری در پیل خودتنیده فرورفته‌اند که نمی‌توانند میزان نارضایتی و اعراض

⁷⁸ مصاحبه با نشریه دانشجویی سیلان، دانشگاه علامه طباطبائی، ویژه‌نامه شماره دوم. خرداد ۱۴۰۰.

بنیانی مردم را ببینند. این قبیل حکومت‌ها نوعاً هنگامی دست به اصلاحات می‌زنند که بسیار دیر شده و مردم و رهبران اعتراضات و جنبش مردمی به هیچ مقدار مصالحه‌ای جز سرنگونی آن نظام تن نمی‌دهند. نمونه بارز این گونه اخیر، حکومت دیکتاتوری شاه بود. مردم به این قبیل حکومت‌ها می‌گویند: حالا ما دیگر با اساس و بنیان شما مشکل داریم و باید بالکل از عرصه حکومت بروید، با رفتن فردی و آمدن دیگری مشکلات رفع نمی‌شود. ماه‌های نزدیک به انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ نیز مشابه همین شرایط در کشور حاکم بود. نام این وضعیت که در آن مردم جز تغییر اساسی حکومت چیز دیگری را قبول نمی‌کنند، نوعاً انقلاب گفته می‌شود.

با عبور از این کلیت، باید به سراغ جزئیات رفت. اینکه چنین اعراضی از مشارکت در انتخابات حتماً نتیجه خواهد داد، موضوعی نیست که بتوان به آن پاسخی قطعی داد، یعنی به طور عالمانه و بدون توجه به میل و رغبت شخصی، ما نمی‌توانیم جوابی قطعی به این سؤال بدهیم. این موضوع به آن بستگی دارد که مقامات تعیین‌کننده و تصمیم‌گیرنده اولاً چه نوع بینش‌ها و تلقی‌هایی درباره حکومت و حکمرانی دارند و نیز، تا چه حد وضعیت را نگران‌کننده و اضمحلالی و وخیم می‌بینند. تحریم‌کنندگان، با هر نگرشی اعم از عدالت‌خواهی، لیبرالیستی، سوسیالیستی، ضدانقلابی و غیره، یک پای ماجرا هستند. یک پای دیگر میزان تأثیرگذاری تحریم، تلقی‌ای است که مقامات تصمیم‌گیرنده **نظام** از پیام "تحریم انتخابات" پیدا می‌کنند. بنابراین، این کنش سیاسی بسیار گسترده و ذوابعاد دو سر دارد، سری که می‌خواهد پیامی را برساند و یک سر دیگر که پیام را دریافت می‌کند اما اینکه دریافت‌کننده چه تلقی‌ای از پیام می‌کند امر بسیار دشواری است. واضح است که هر میزان از تحریم، خصوصاً اگر این میزان چشمگیر باشد، تأثیر متفاوتی در تلقی و واکنش **نظام** خواهد داشت. گاهی میزان اعراض و تحریم به قدری کم است که واقعاً به حساب نمی‌آید و فشار و بار سنگین ناشی از تحریم را ایجاد نمی‌کند و تغییرات مطلوب را به ارمغان نمی‌آورد. زمانی که میزان اعراض از مشارکت سیاسی زیاد باشد پیام به‌خوبی ارسال می‌شود لیکن تلقی از پیام جای بحث جداگانه خود را دارد.

بخشی از واکنش **نظام** به عدم مشارکت در انتخابات، به نگاه و ارزیابی مقامات **نظام** بستگی دارد که این جریان را تا چه اندازه قدرتمند تلقی کنند و به این باور برسند که فی‌المثل از ضرب و شتم و بازداشت‌های بی‌ضابطه و امنیتی کردن فضا خودداری کنند و آزادی‌های مقرر در **قانون اساسی**، از قبیل آزادی تجمعات، را پاس بدارند. از همین رو هرگز نمی‌توان با قاطعیت گفت، اولاً پیام اعراض از انتخابات دریافت شده است، ثانیاً تلقی مقامات تأثیرگذار از کاهش مشارکت همان خواهد بود که مدّ نظر تحریم‌کنندگان است. ثالثاً، تلقی مقامات **نظام** از جدّی و پایدار دانستن حرکت تا چه میزان است.

برای اینکه جای هیچ شائبه و ابهامی نباشد باید اضافه کنم که آنچه درباره تأثیرگذاری تحریم انتخابات گفتم ملاحظات نظری بود درباره دشواری پیش‌بینی در عرصه مشارکت یا عدم مشارکت در انتخابات. نباید از این دشواری پیش‌بینی میزان تأثیر تحریم چنین تلقی شود که پس باید با این گزینه بسیار شناخته‌شده و در جای خود تأثیرگذار در تاریخ مبارزات حق‌طلبانه بسیاری از ملل چشم‌پوشی کرد. ابداً! مهم‌ترین بینشی که از این بحث قابل استنتاج است این است که نباید تحریم‌کنندگان و به‌ویژه توده مردم ناراضی و تحت‌فشار بر این تصور باشند که در صورت تصمیم بر اعراض از شرکت در انتخابات، مقامات به‌زودی دست از رویه جاری برمی‌دارند و فضای سیاسی کشور بازمی‌گردد به اوایل انقلاب، و مردم حق تعیین سرنوشت مصرّح در قانون اساسی را باز خواهند یافت. یادمان باشد “قدرت” یکی از لذیذترین لذات معنوی آدمیزاد است.⁷⁹ و بسیار نادرند کسانی که این لذت را چشیده باشند و به کاهش قدرت و یا از دست‌دادن آن به‌سهولت تن بدهند.

اختیارات دولت با وجود نهادهای موازی مانند بخشی از نیروهای مسلح، نهادهای ستاد اجرایی فرمان امام و بنیاد مستضعفان و ... اندک است. اخیراً هم به‌صورت قطعی عیان شد که سیاست خارجی کشور نیز در دولت تعیین نمی‌شود. از ادوار گذشته نیز رؤسای جمهور گوناگون به میزان اختیارات خودشان اعتراض داشته‌اند. در حداقلی‌ترین حالت ممکن، آیا می‌توانیم بگوییم مشارکت در انتخابات برای انتخاب دولت بی‌اختیار، بی‌ثمر است؟

نه! معتقد به این موضع نیستم. چنانچه شورای نگهبان مهندسی اساسی و جدّی در انتخابات صورت ندهد، یعنی انتخابات ریاست‌جمهوری را دوسط‌چی نکند — سطح اول انتخابات در شورای نگهبان و سطح دوم از سوی ملت — با وجود همه مشکلاتی که سرانگشتی درباره نهادهای موازی و کاهش‌دهنده قدرت دولت ذکر کردید، نمی‌توان به این نتیجه رسید که انتخابات ثمری ندارد. این سخن البته کاملاً بجاست که نهادهای بسیار زیادی در عرصه‌های مالی، تجاری، اقتصادی، سیاسی، و اطلاعاتی-امنیتی وجود دارند که ابداً تابع دولت نیستند اما باز هم دولت جایگاهی دارد. این جایگاه نیز ابداً ناچیز نیست. باین حال باید به معضل بسیار مهم نظام نهادهای موازی بیرون از دولت نیز اندیشید.

⁷⁹ برای بحثی مستوفی درباره معضلات تحقّق جمهوریت و مردم‌سالاری، رجوع کنید به مقاله سعید زیباکلام، “موانع جمهوریت، مردم‌سالاری، و حزب”، که در ماهنامه نسیم بیداری، سال یازدهم، شماره ۹۶، تیر و مرداد ۱۳۹۹ منتشر شد.

در خلال صحبت‌ها به شورای نگهبان نیز اشاره کردید. یکی از ایراداتی که اکنون به انتخابات گرفته می‌شود، این است که آیا اقشار مختلف مردم با سلیق و دیدگاه‌های مختلف امکان دریافت تأیید صلاحیت نامزدهای موردنظر خود را دارند؟ در جامعه، چه بخواهیم و چه نخواهیم، آقایان تاج‌زاده و احمدی‌نژاد طرف‌دارانی دارند. بعضی نامزدهای خانم انتخابات نیز همین وضعیت را دارند. آیا با رویکرد کنونی شورای نگهبان می‌توان حق انتخاب را برای مردم دانست؟

کارکرد و نقش شورای نگهبان را باید از دو منظر بررسی کرد. یک منظر این است که شورای نگهبان تنها و تنها معیارها و موازینی که در قانون تصریح شده را اعمال می‌کند؟ یعنی، بررسی صرفاً صوری موازینی که در قانون انتخابات ریاست‌جمهوری قید شده است. مطابق منظر دوم، شورای نگهبان در عرصه ملاحظات و مصالح سیاسی وارد می‌شود و نامزدها را، پس از بررسی صوری، ارزیابی سیاسی می‌کند. روشن است که در این منظر، شورای نگهبان صراحتاً از غربالگری صرف صوری عدول کرده در مقامی فوقانی و قیّم‌آبانه می‌تواند گزینه‌های محتمل اقشار و طبقاتی را حذف و برخی گزینه‌های کاملاً نامحتمل را صرفاً برای حفظ ظاهر وارد عرصه انتخابات کند. مطابق این منظر دوم، فی‌الواقع شورای نگهبان از سطح مردم بالاتر رفته منزلتی عالی و درجه یک پیدا می‌کند و مردم به‌مثابه صغیرانی که محتاج دستگیری و راهنمایی هستند منزلتی نازل و درجه‌دو پیدا می‌کنند. در این منظر، شورای نگهبان اساساً تمام عرصه انتخابات را مورد آرایش و چینشی قرار می‌دهد که نقش مردم را کاملاً فرعی و، دقیق‌تر، تبعی می‌کند. مطابق این منظر، ملاحظات عمدتاً اگر نه تماماً روان‌شناختی-سیاسی شده از حیطة صرف حقوقی خارج می‌شود.⁸⁰

به نظر می‌رسد، سال‌ها است که شورای نگهبان به ملاحظات سیاسی و روان‌شناسی سیاسی وارد شده است. واضح است که رویه یا منظر دوم، چیزی جز همان مهندسی انتخابات نیست. بنابراین باید میان دو شیوه کار تفکیک قائل شویم. اگر شورای نگهبان خود را نهادی فوقانی و درجه یک ببیند و باتوجه‌به شرایط کشور، مانند آشوب‌های سال ۱۳۸۸، اعتراضات دی ۱۳۹۶، آبان ۱۳۹۸ و غیره، درباره صلاحیت نامزدها تصمیم بگیرد، وضعیتی را رقم خواهد زد که دیربازود مردم را از عرصه سیاست و حق تعیین سرنوشت رانده و نومید و سرخورده خواهد کرد به‌طوری‌که چیزی از جمهوریت و مردم‌سالاری باقی نخواهد

⁸⁰ باید بیفزاییم که ملاحظات صرف حقوقی هم عاری از ارزش‌ها و بینش‌هایی نیست اما این بحثی فنی‌تر را امیدوارم در فرصت دیگری بدان بپردازم.

ماند. این رویکرد، البته نه قانون است و نه قانونی، نتیجتاً نقض **قانون اساسی** بوده و فاجعه‌بار است. اگر رویکرد اولی باشد و تنها قانون ملاک تصمیم‌گیری باشد، اوضاع بسیار متفاوت خواهد شد.

آری! نمی‌شود هر کس از سر مزاح یا نادانی و احیاناً به‌قصد اهانت، اول صبح به **وزارت کشور** رفته و نامزد انتخابات شود. پرواضح است که این تمسخر و تضعیف کارکردهای قانونی حکومت است. نمی‌شود ما برای ریاست‌جمهوری چند هزار یا حتی چند صد نفر نامزد داشته باشیم. در غلط‌بودن این رویکرد تردیدی وجود ندارد اما اگر ضعفی نیز در این موضع وجود دارد، سازوکارهای قانونی باید اصلاح شود، نه اینکه اعضای **شورای نگهبان** ترازودار شوند و گزینه‌های انتخابات را با ملاحظات سیاسی خود برنامه‌ریزی و مهندسی کنند. روشن است که رویکرد دوم ویرانگر بوده نه تنها تضعیف و تحدید وسیع و آشکار حق انتخاب مردم است که جمهوریت به طور گسترده‌ای در این شیوه کار منتفی می‌شود.

فرمودید اگر شورای نگهبان مصلحت‌سنجی را تحت عنوان اختیار قانونی در بررسی‌های خود دخیل کند، مهندسی انتخابات صورت گرفته است و ما پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ به این امر وارد شده‌ایم. براین اساس عقیده دارید، در بازه‌ای هستیم که مهندسی انتخابات صورت خواهد گرفت؟

بله! همین‌طور است و معتقدم مهندسی انتخابات در حال انجام است. در سال‌های ۱۳۹۲، ۱۳۹۶ و ۱۳۹۸ این کار انجام شد و اکنون نیز اظهارات سخنگوی **شورای نگهبان** و برخی دیگر از آقایان بر این دلالت دارد که باز هم همان مهندسی‌ها و مصلحت‌سنجی‌های سیاسی انجام می‌گیرد. به عقیده من، **شورای نگهبان** برای احیای وجاهت ملی و مردمی خود که چیز زیادی نیز از آن باقی نمانده است، باید از مصلحت‌سنجی‌های سیاسی دست برداشته و به نص صریح قانون بازگردد و کار خود را به بررسی‌های صوری غیرسیاسی و غیر مصلحت‌سنجانه محصور کند. در این صورت است که این فضای روبه گسترش سیاسی‌کاری متوقف و مقبولیت و مشروعیت بنیانی شورا قائم و استوار می‌شود.

[۵۳]

شیوه حکمرانی مردمی و مقدس

رئیس اتحادیه نانوایان سنتی: «شرایط به گونه‌ای است که هر نانوايي بر اساس آنالیز هزینه‌های خود قیمتی را برای نان تعیین کرده است ... مثلاً ممکن است یک واحد نان بربری را به قیمت هزار تومان عرضه کند و واحد دیگری ۲ هزار تومان و یا ۲ هزار و ۵۰۰ تومان عرضه کند. ... این به هم‌ریختگی در قیمت نان ناشی از عدم اعلام قیمت مصوب در هر سال متناسب با افزایش نرخ تورم و هزینه‌های تولید است.»⁸¹ (۱۳ اردیبهشت ۱۴۰۰).

- هنگامی که رئیس‌جمهور و دولتش، برخلاف سنت حکمرانی علوی و عرف انواع حکمرانی مردم‌سالارانه معاصر، مصون و معاف از هرگونه بازخواست و مجازات از سوی نهادهای نظارتی می‌شوند یک نتیجه‌اش می‌شود افزایش غافلگیرانه سه برابری قیمت بنزین و سپس تیراندازی به سر و سینه و پای مردم معترضی که هیچ مفرّ اعتراضی مدنی قانونی در اختیار ندارند. و یک نتیجه دیگرش هم می‌شود افزایش پنهانی قیمت نان و درعین حال انکار آن، و رهاکردن مردم مستضعف و نانوایان به مشاجرات بی‌حاصل تشنج‌آفرین. و چنین است حکایت هزار و یک قلم از مایحتاج دیگر مردم. و گرچه که گفتنش جرم اکبر است اما باید بگویم که چنین است ماهیت اکثر حوزه‌های حکمرانی ما.

- حقیقتاً در حاق قلبمان احساس شرم نمی‌کنیم که این شیوه حکمرانی را هم مردم‌سالاری آن هم از نوع دینی اعلام می‌کنیم؟

- وقت آن نرسیده که زین‌پس بر دوش هیچ‌یک از مقامات نظام شل قدسی نیندازیم و هیچ‌یک را مصون از تخلف و جرم و عوام‌فریبی و حقه‌بازی و شقاوت بر خلق و خیانت ندانیم تا در صورت مواجهه با آنها، به فکر پنهان‌کاری و سپس حاشا و انکار بیفتیم و بعد که میزان فزونی و نارضایتی فوران عمومی کرد قائل شویم که مردم خودشان انتخاب کردند و خودشان هم پای لرزش بنشینند؟

- قدری عمیق‌تر، آیا در تاریخ ندیده‌ایم و امروزه در عرصه سیاست نمی‌بینیم که در هر فرهنگ و عصر و جامعه‌ای که نظام و نهاد و انسانی را مقدس و یا حتی شبه‌مقدس پنداشتیم و اعلام کردیم، نه‌چندان دور

⁸¹ eghtesadsaleh.com/?p=17226

دچار چه پنهان کاری‌ها، دروغ‌گویی‌ها، تبانی‌ها، و چه تعبیر و تفسیرهای شاذ و محیرالعقول و نهایتاً رسوایی شده‌ایم؟

- آیا عرصه حکمرانی را نباید و نشاید که عرصه عبرت‌اندوزی از سیاست‌ها و آبرسیاست‌های خود بدانیم و به عوضِ قدردانی و تشکر از سلسله حماسه‌های خودخوانده، در پی جرح و تعدیل و تعویض شیوه‌های حکمرانی خود باشیم از امواج براندازانه نارضایتی‌های حاصل از فقر و محرومیت مردم و حق‌کشی‌ها قدری بکاهیم تا از امواج براندازانه نارضایتی‌های حاصل از فقر و محرومیت مردم و حق‌کشی‌ها قدری بکاهیم؟

- همان عرصه حکمرانی در تاریخ به ما می‌آموزاند که در صورت اصرار و تداوم کلان‌سیاست مقدس‌سازی **نظام** و نهادهای مقامات **نظام**، همه این ساخته‌ها و بافته‌ها در قبال قلوب آکنده از فقر و محرومیت و تحقیر، و مشتهای گره‌کرده، همچون گلوله‌برفی نه آب، که خرد و لهیده و محو خواهد شد.

﴿إِنْ أُرِيدُ إِلَّا الْإِصْلَاحَ مَا اسْتَطَعْتُ وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾⁸²

۱۸ تیر ۱۴۰۰

⁸² سوره مبارکه هود، آیه ۸۸: «تا آنجا که توان دارم جز اصلاح نمی‌خواهم، و نیست توفیقم جز بر الله، بر او توکل می‌کنم و به او بازمی‌گردم».

[۵۴]

اعجوبه تدبیر و خدمت و امانت‌داری و راست‌گویی!

اگرچه روی هم رفته با بسیاری از حرف‌های وزیر اسبق صمت، آقای دکتر غضنفری، موافقم لیکن با یکی از مهم‌ترین آنها مخالفم و معتقدم جا دارد مورد بحث قرار گیرد. ایشان می‌گوید: «یکی از مشکلات حکمرانی در ایران این است که هشت سال پیش دولتی به نام تدبیر و امید آمد و هر کاری دلش خواست کرد و هیچ‌کس نتوانست جلوی او را بگیرد. این اشکال حکمرانی ماست.»⁸³

– موافقم که هر کاری دلش خواست کرد اما با اینکه «هیچ‌کس نتوانست جلوی او را بگیرد» ابدأ موافق نیستم. هم نظام می‌توانست جلوی بسیاری از سیاست‌های ویرانگرش را بگیرد و هم مجلس شورا و هم رکن دیگر مردم‌سالاری، یعنی رسانه‌ها. و مگر در هر کشوری که تا حدودی مردم‌سالاری در آن مبنایی و معنایی دارد، چنین نمی‌کنند؟

آقای دکتر غضنفری همچنین می‌گوید: «مجلس باید پاسخگو باشد، مجلس که می‌توانست استیضاح کنه، چرا نکرد؟ این نشان می‌دهد که مجلس وظیفه‌اش را بلد نیست.»

– کاملاً موافقم که مجلس می‌توانست استیضاح کند و نکرد. اما ابدأ موافق نیستم که مجلس وظیفه‌اش را بلد نبود. مگر نمایندگان مردم از پشت کوه آمده بودند؟ نمایندگان مجلس به‌خوبی می‌دانستند باید چه کنند! لیکن بدون هیچ تعارفی، انگیزه مردمی‌بودن و به‌واقع خواست و منافع مردم را نمایندگی کردن و وطن‌دوستی را یا کم داشتند یا اصلاً نداشتند و اصالتاً برای اهدافی کاملاً شخصی و غیروطن‌دوستانه پا به عرصه مجلس گذاشته بودند.

– نیز، هیئت‌رئیس و به‌ویژه رئیس قدرتمند و محبوب حوزه علمیه قم هم برآمده از همان نمایندگان بودند و لذا کمابیش دارای همان ویژگی‌ها بودند.

– اینک با این سؤال گریزناپذیر مواجه می‌شویم که پس شورای نگهبان مشغول چه کاری بوده؟ هم رئیس‌جمهور دانشمند مدبر حقوق‌دان امین مردمی را برای ریاست‌جمهوری دست‌چین می‌کند و هم جمعی را برای مجلس تمهید و تدبیر می‌کند که برآیندش می‌شود مجلسی که تصویب ۲۰ دقیقه‌ای

⁸³ گفتگوی ۱۹ تیر ۱۴۰۰ برنامه جهان‌آرا.

برجام از شاهکارهای ماندگار آن خواهد ماند. و اگر تردیدی دارید خوب است به مجلس شورای دناپلاس هم که باز محصول همین شورای ملکوتی است نگاهی ژرف بیفکنید و ببینید که شورای ملکوتی به کدام مقام و نهاد پاسخگوست؟

- و بالاخره، باید اندیشید که چرا نظام و هم رکن دیگر مردم‌سالاری، یعنی رسانه‌ها، اقدامات مؤثری برای جلوگیری و یا کاستن از سیاست‌های ویرانگر هشت‌ساله این اعجوبه تدبیر و کیاست و خدمت و امانت‌داری و راست‌گویی نکردند؟

﴿بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ (۱۴) وَلَوْ أَلْقَىٰ مَعَاذِرَهُ (۱۵)﴾⁸⁴

”ای دنیا! اُف بر دوستی تو و اُف بر شیفتگان ظاهرالصلاح!“

۱۰ مرداد ۱۴۰۰

⁸⁴ سورة مبارکه قیامه، آیات ۱۵-۱۴: «به‌درستی که هر انسانی بر نفس خود آگاه است، ولو اینکه عذر و بهانه‌هایی بتراشد».

[۵۵]

هشدار به مقامات عالیۀ نظام

شصت، هفتاد سال است که حکومت‌های متوالی آمریکا *بلا/استثناء* و بدون اینکه در محافل و تریبون‌های رسمی و رسانه‌ای خود حتی یکبار شعار مرگ بر ایران، مرگ بر افغانستان، مرگ بر عراق، مرگ بر سوریه، مرگ بر یمن، مرگ بر لبنان، مرگ بر ویتنام، مرگ بر شیلی، مرگ بر آرژانتین، مرگ بر نیکاراگوئه، مرگ بر کوبا، مرگ بر اندونزی، مرگ بر یونان و هکذا سر دهند فعالانه مشغول برنامه‌ریزی برای ایجاد یا بسط نفوذ یا سیطرهٔ سیاسی خود و غارت منابع و معادن و امکانات مالی اقتصادی این کشورها و ده‌ها کشور دیگر هستند.

و چهل و دو سال است که تمام دولت‌ها و کنگره‌های جمهوری‌خواه و دموکرات آمریکا و بخش اعظم اندیشکده‌ها و ناوگان قدرتمند رسانه‌ای آمریکا، بدون گفتن حتی یکبار “مرگ بر ایران”، شدیدترین اقدامات و تعرضات سیاسی و حقوقی، تجاوزات مالی و بانکی، و تحریم‌های همه‌جانبه علیه منافع ملی ایران را برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری و اعمال می‌کنند.

اما به لطف تصمیمات حکیمانهٔ **نظام** در این چهل و دو سال، ما مقامات و مدیران و، به تبع، ما مردم مدام شعار “مرگ بر آمریکا” می‌دهیم و از آن طرف برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری‌های متناسب و همسو با آن شعار یا بسیار کم و ناچیز است و یا در حوزه‌هایی اساساً به نفع آمریکا!

از آن طرف، باتوجه به آبرینش‌ها و آبرسیاست‌های راهبردی غیرمردمی و بعضاً ضدمردمی، از جمله آبرسیاست راهبردی *پنهان‌کاری*، آبرینش **نظام مقدس است**، آبرینش راهبردی **نظام یعنی مقامات نظام**، آبرینش **مقامات نظام مقدس‌اند**، و بالاخره، آبرسیاست **مصونیت مقامات نظام از تعقیب قضایی**، بسیاری از دانشگاهیان و حوزویان تدریجاً متمایل به این باور شده‌اند که نه تنها حکومت‌های آمریکایی مستکبر نیستند که بر عکس!

– مقامات عالیۀ نظام! وظیفه خود می‌دانم که با تمام قلب و جان و ایمان و وطن‌دوستی‌ام به شما هشدار بدهم که در صورت ادامهٔ این روند و عدم یک تجدیدنظر بسیار مبنایی، فضای عمومی سیاسی عامۀ مردم به سرعت در حال نیل به غرب‌پرستی افراطی بی‌نظیری در تاریخ جهان است.

- هشدار می‌دهم که "ستاد جهانی مبارزه با استکبار آمریکا" به سرعت در حال استحاله‌شدنی فضیحت‌بار و عبرت‌آموز برای تمام ملل استعمار و استثمار و استعمارشده مستضعف عالم خواهد شد.

- هشدار می‌دهم که عده‌ای با سوءاستفاده از این فضای عمومی نارضایتی و فقر و فساد گسترده مولود مستقیم آن ابرسیاست‌ها و ابرپیش‌های ضد مردمی ضد اسلامی، در حال سفیدنمایی و غسل تعمید آمریکا و همدستان اروپایی‌اش هستند و زمینه‌ساز فرش قرمزی بی‌نظیر برای بازگشت سیطره مجدد افرنگیان سفاک و تبه‌کار.

﴿يَا قَوْمِ أَوْفُوا الْمِكْيَالَ وَالْمِيزَانَ بِالْقِسْطِ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْنَوْا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ﴾⁸⁵

عصر عاشورا، ۲۸ مرداد ۱۴۰۰

⁸⁵ سوره مبارکه هود، آیه ۸۵: «و ای قوم! پیمانه را تمام بدهید و ترازو را به عدالت، اموال مردم را کم ندهید، و در زندگی کوشش مفسدانه نکنید».

[۵۶]

قبل از برجام، کلید اینجاست. بعد از برجام، کلید در دست آمریکا

قبل از برجام، کلید در دست گفت: «شما بدانید، همه چیز با این کلید تدبیر حل خواهد شد.»⁸⁶ پس از برجام گفت: «کلید، کلاً در دست آمریکا است.»

۲۲ خرداد ۱۳۹۸، روحانی در نشست مشترک هیئت‌های عالی‌رتبه ایران و ژاپن: «کلید در دست آمریکا است؛ با رفع تحریم‌ها، شرایط متفاوت خواهد شد.»

۶ خرداد ۱۳۹۲، حسن روحانی، کاندیدای انتخابات ریاست‌جمهوری در ایام تحریم‌ها و جنگ اقتصادی و در آستانه انتخابات در برنامه گفتگوی ویژه خبری شبکه دو سیما: «آن‌چنان مردم را از درآمد سرشار می‌کنیم که اصلاً مردم به یارانه ۴۵ هزارتومانی نیاز نداشته باشند؛ همه چیز با کلید تدبیر حل خواهد شد؛ شما بدانید با این کلید مسئله هسته‌ای و تحریم‌ها هم حل خواهد شد و رونق اقتصادی هم ایجاد خواهد شد.»

۹ خرداد ۱۳۹۲، روحانی: «۸ سال سکوت کردم؛ شاهدیم که جنس‌هایی هستند که ۳ برابر قیمت شدند چرا چنین وضعی دارند؟ والله العظیم! اگر مشکلات این کشور راه‌حلی نداشت، من کاندیدا نمی‌شدم؛ مشکلات موجود قابل حل است؛ برای این قفل‌ها کلید وجود دارد؛ هرکس وعده دهد و عمل نکند، گناه بزرگی کرده است؛ ای امان، ای امان از شعارهای بی‌محتوا؛ سیاست خارجی شناخت قدرت‌های خارجی را می‌طلبد.»

۱۳ خرداد ۱۳۹۲، روحانی: «این کلید، کلید تدبیر است؛ هر قفلی را باز می‌کند.»

اردیبهشت ۱۳۹۲، روحانی در حضور رسانه‌ها: «خیلی وعده‌ها به ما دادند؛ همه از این وعده‌ها اول میدان، بعد، چی؟! والله العلی العظیم! اگر مشکلات این کشور که بسیار و بسیار و بسیار پیچیده است، راه‌حل نداشت کاندیدا نمی‌شدم؛ بدانید عزیزان، همه آنهایی که کلید را تکان دادید، واقعاً برای این قفل‌ها کلید وجود دارد.»

⁸⁶ نخستین برنامه انتخاباتی تلویزیونی حسن روحانی از شبکه دوم سیما در تاریخ ۱۳۹۲/۰۳/۰۶.

۱۳ تیر ۱۳۹۳، روحانی: «ارزشمداران خیلی غصه نخورند، ما می‌دانیم چه کار می‌کنیم؛ وزارت خارجه و تیم مذاکره‌کننده ما کاملاً تخصص لازم را دارند؛ والله و بالله و تالله که سال‌های ۸۴ تا ۹۲ گذشت و تکرار نمی‌شود.»

- حالا جا دارد از خود سؤال کنیم این کیمیاگر در این ۳۰، ۴۰ سال گذشته در کدام شبکه‌های قدرت ثروت نشوونما می‌کرده؟

- و سپس سؤال کنیم عرصه سیاست ما چگونه است که چنین فردی را نه‌تنها در دامن خود پرورش می‌دهد که قدرت هم می‌بخشد و بر کرسی صدارت می‌نشانند؟

- همچنین، رسانه‌های ما، همه با هم اعم از دولتی و حکومتی و اصلاح‌طلب و اصول‌گرا چه نقشی در حفظ و اختفای این قبیل رجال دارند؟

- ملاحظه می‌شود که ما به لحاظ اخلاقیات سیاسی، در بهمن ۵۷ درجا زده و در مواردی حتی عقب‌گرد کرده‌ایم؟

- آیا بصیرت و شجاعت زیادی می‌خواهد تا این وضع را ببینیم و هم نیز اظهار کنیم؟

- صرف‌نظر از مکتب یا ایدئولوژی یا اندیشه‌ای که برای حکمرانی داشته باشیم باید به یک مطلب فوق‌العاده بنیانی پایبند باشیم: حکمرانی و سیاست‌ورزی با دروغ و تزویر و مردم‌فریبی و سرکوب و ستم علنی قانون‌شکنانه فرجام‌پایداری نخواهد داشت.

[۵۷]

دوباره سیاه کردن مردم؟

روز جمعه جناب آقای سید ابراهیم رئیسی، رئیس جمهور، سفری سرزده به خوزستان کردند. در این سفر، آقای رئیسی با قاطعیت **اظهارات** زیر را اعلام کرد و **اقداماتی** را انجام داد و خبرگزاری قدرتمند نظام، **خبرگزاری فارس**، و البته دوربین‌های **رسانه حکومتی** هم با قدرت تمام صحنه‌های شکوهمند رسیدگی و حل مصیبت‌های مردم را به اطلاع مردم رساندند. با هم اظهارات و اقدامات را مرور کنیم:

اظهار (۱): «مدیریت آب در خوزستان غلط است.»

اظهار (۲): «مشکلات حوزه آب را باید با همکاری خود مردم و عشایر حل کرد...»

اظهار (۳): «رفع مشکلات خوزستان نیازمند یک روحیه جهادی است.»

اقدام (۱): تعریف خاطره از دیدار با شهید حاج قاسم سلیمانی و ابومهدی المهندس در مناطق سیل‌زده خوزستان.

اقدام (۲): افتتاح طرح آبرسانی به روستای محروم جفیر.

اقدام (۳): بازدید از بیمارستان رازی اهواز.

اقدام (۴): بازدید از کارگاه‌های جمع‌آوری فاضلاب در منطقه ۳ اهواز.

اقدام (۵): حضور در محله منبع آب اهواز.

- نیازی نمی‌بینم به تحلیل نشان دهم که این **اظهارات** و آن **اقدامات** به اندازه وزن بال مگسی از بار زندگی مصیبت‌بار مردم خوزستان بر نمی‌دارد: آن افتتاح را دهمدار یا بخشدار یا، از اینها بهتر، جوانمردی مردمی از همان **روستای جفیر** می‌توانست انجام دهد و کمبودها و مشکلات عدیده اماکن بازدیدشده را هم می‌شد تیمی ورزیده و تیزبین و امین بدون هیچ قیل و قالی انجام دهند و به وزیر مربوطه گزارش دهند.

- اما به راستی غرض از این سفر چیست که آقای رئیسی یک روز از عمر گران‌بهای ریاست جمهوری را صرف آن کرده است؟ به نظر این بنده، **خبرگزاری فارس** حقیقت مطلب را، ناخودآگاه، شفاف اعلام کرده است:

«طی دو روز، از غسل‌های تهران تا کادر درمان و پرستارهای **خوزستان** همه رئیس‌جمهور رو از نزدیک دیدن! ما و همه مدیران وزارت بهداشت به جز دو یا سه نفر، طی دو سال حضور در هسته مرکزی مقابله با کرونای **وزارت بهداشت** حتی یکبار هم رئیس‌جمهور [سابق] رو به جز ویدئوکنفرانسی ندیدیم.»

- آری! هدف اول این بود که مردم **خوزستان** آقای **رئیس** را از نزدیک ببینند و با تمام وجود مردمی‌بودن ایشان را حس کنند! هدف دوم اینکه مردم به یاد داشته باشند که رئیس‌جمهور چه اظهارات راه‌گشایی بیان کردند و چه اقدامات گره‌گشایی دربارهٔ انبوه معضلات خوزستان به‌ویژه آب و فاضلاب در این سفر انجام دادند!

- چیزی که سخت مرا متحیر و مبہوت کرده این است که رجال بلندپایه مملکت حقیقتاً بر این باورند که با یکی دو دقیقه شنیدن صحبت‌های یکی دو نفر از ارباب‌رجوع یا کارکنان فی‌المثل بیمارستانی و اظهار اینکه حتماً رسیدگی خواهد شد، ملت ایران پی می‌برند که آقای رئیس‌جمهور مردمی است؟

- از منظری دیگر، فرض کنیم مردم ایران به‌واقع این‌قدر ساده‌اندیش و خام باشند، آیا رواست که ما مردم را این‌گونه بازی دهیم؟ ولا حول ولا قوه الا بالله.

﴿وَمَنْ يَغْلُ بِأَتْ بِمَا غَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ﴾⁸⁷

۹ شهریور ۱۴۰۰

⁸⁷ سورة مبارکه آل عمران، آیه ۱۶۱: «و آن که در این دنیا مکر و حیلہ ورزد روز قیامت با همان‌ها بیاید».

[۵۸]

چگونگی شکل‌گیری مفهوم “زاویه‌داری”

اخیراً در یادداشتی تحت عنوان “در باب مفهوم سیاسی زاویه‌داشتن” نوشتم چنانچه بخواهیم تصمیمات و سیاست‌هایی را در عرصه سیاست بدون کمترین مباحثه و مناقشه‌ای بر مسند مشروعیت و حاکمیت بنشانیم، یک راه‌حل **ظاهرانه** آبرومندانه آن است که فرد یا گروهی را میزان “درستی” قرار دهیم. در این یادداشت می‌خواهم تبیین کنم که چه شد عرصه سیاست ما پس از گام اول انقلاب در بهمن ۱۳۵۷ به سرعت به سمت تشکیل مرجعیت سیاسی فردی یا گروهی رفت و راه به‌سختی طی‌شده مبارزات سیاسی مردم از مرداد ۱۳۳۲ تا بهمن ۱۳۵۷ تدریجاً متروک و مطرود شد؟

نیاز به مفهوم “زاویه‌داری” تدریجاً از آنجا شروع شد که برخی از رجال سیاسی پس از صبحدم گام اول از بی‌قراری و بی‌ثباتی **طبیعی و گریزناپذیر** عرصه سیاست آزرده و بیمناک می‌شدند. هرگاه عرصه سیاست با اختلاف‌نظری میان برخی مقامات مواجه می‌شد که به‌ویژه به عرصه عمومی کشیده می‌شد بسیاری از رجال سیاسی مشوش و مضطرب می‌شدند که چه باید کرد و چگونه باید از این بن‌بست سیاسی رهایی یافت.

این احساس بیمناکی و اضطراب نسبت به اختلاف نظرات و توسل متعاقب به رهبری کاریزماتیک و وسیعاً مقبول و مقتدر در هنگامه‌های تقابل مواضع، برای چند صباحی برطرف می‌شد. سیر تحولات **طبیعتاً متلاطم** سیاسی، توسل‌های نابجا به این دوپینگ‌های مقتدرانه فیصله‌بخش رهبر انقلاب را چنان روزافزون کرد که به تقویم و تحکیم جمیع نهادهای سیاسی دموکراتیک جدیدالابداً صدمات پایداری زد. لازم است بیفزایم که بسیار بعید می‌دانم رهبر فقید انقلاب و نیز مقامات بلندپایه متوسل به وی آگاهی‌ای از تأثیرات مخرب ضدرشدی و ضدمردم‌سالارانه این حضور و مداخلات مستمر رهبری داشتند. درهرحال، چند رویداد بزرگ به تحکیم این صغارت قدیم‌العهد و انحطاط عرصه سیاست جدیدالولاده کمک تعیین‌کننده‌ای کرد. یکی، مخالفت با تشکیل احزاب. البته در فضای سیاسی سال‌های ۱۳۵۸ تا ۱۳۶۸، این عدم حمایت‌ها و مخالفت‌ها ظهور علنی و آشکاری نمی‌توانست داشته باشد. اما برآیند وضعیت احزاب در سال ۱۳۶۸، دلالت آشکار بر این کلان‌سیاست ضمنی نهانی درباره احزاب دارد. تا آنجا که بنده احصاء کردم، هیچ حزبی در سال ۱۳۶۸ در ایران یا وجود ندارد و یا وجودی غیرفعال و محتضر دارد.

دومی، نقض قدرت **مجلس** نونهال و تازه منعقدشده نمایندگان مردم در برخی مواقع حسّاس و مهم. برای نمونه‌ای بسیار بارز، کافی است ماجرای سفر **مک‌فارلین**، مشاور امنیت ملی رئیس‌جمهور آمریکا، به **ایران** و تقاضای بسیار محترمانه و مودبانه هشت تن از نمایندگان **مجلس**⁸⁸ از ریاست مجلس برای دعوت از وزیر خارجه برای حضور در مجلس جهت ارائه توضیحات، و واکنش فوق‌العاده تند و سرکوب‌کننده امام⁸⁹ به آنها را موردتوجه قرار دهیم. جالب است که حتی سؤالات متین و طبیعی نمایندگان از وزیر خارجه هم در تقاضانامه‌شان مشخص شده است. **سومی،** ممانعت از شکل‌گیری مطبوعات مستقل و غیرفرمان‌بردار در طول این سال‌ها از سوی تقریباً همه جناح‌های حاضر در قدرت. **چهارمی،** تخریب سال‌ها مبارزات شجاعانه و صادقانه فعالان میهن‌دوست آزادی‌خواه **نهضت آزادی ایران** و نهایتاً غیرقانونی کردن تنها تشکل سیاسی‌ای که به واسطه سوابق شناخته‌شده علنی نسبتاً طولانی مبارزات خود، هم تا حدودی قالب حزبی داشت و هم از اعتبار و حسن سابقه‌ای نسبی در میان عموم مبارزان و فعالان سیاسی، جامعه دانشگاهی، و اصناف بازار برخوردار بود. حذف و هدم **نهضت آزادی** آثار بلندمدت ویرانگری بر رشد و تعالی عرصه سیاست گذاشت.

حاصل جمع استمرار و تحکیم صغارت قدیم‌العهد عرصه سیاست، این شد که هیچ نهاد و تشکل سیاسی‌ای هیچ‌گونه منزلت و اعتبار نسبی فراگیری پیدا نکرد تا در هنگامه‌های حسّاس، بحرانی، و تقابل‌های تصمیم‌سازانه بتواند نقش فیصله‌بخش قابل‌قبولی — همچون در بسیاری از نظام‌های دموکراتیک — ایفاء کند. نتیجتاً، عرصه سیاست تبدیل شد به عرصه رجالی صغیر که نیازمند ولی یا قیمی هستند که کفالتشان را عهده‌دار شود.

استمرار این فرهنگ سیاسی صغیرپرور و نهادهای سیاسی ظاهراً یا اسماً دموکراتیک صغیرشده، لامحاله و تدریجاً نیاز به هر چه چابک‌تر و کارآمدتر کردن توسل به قیّم یا مرجع نهایی تصمیمات و سیاست‌های “درست” را آشکارتر کرد. و چنان شد که نهایتاً مفهوم “زاویه‌داری” تدریجاً تقویم و ترویج شد تا تکلیف عرصه سیاست را هم سریعاً و هم صریحاً روشن کند. و هم تکلیف را نه در مواقع بحرانی و تقابل مواضع نهادها و رجال، که تقریباً در همه مواقع و مواضع و زمینه‌ها حرف و تصمیم و سیاست “درست” را بگوید و تکلیف همه را روشن کند و تمام مباحثات و مناقشات را یکجا و قاطعانه منتفی و به زباله‌دانی هدایت کند.

⁸⁸ رجوع کنید به ضمیمه شماره ۲.

⁸⁹ رجوع کنید به ضمیمه شماره ۳.

این تبیین تاریخی، چگونگی پیدایش مفهوم “زاویه‌داری” را به نحوی مولود صغارت **قدیم/العهد** عرصه سیاست ما معرفی کرد. صغارتی که، همان‌طور که پیش‌تر اشاره‌ای کردم، به واسطه بیست و پنج سال مبارزات ملت ایران در قالب انواع تشکله‌ها و گروه‌های عموماً خودمختار، به‌ویژه در میان تحصیل‌کردگان دانشگاهی، به نحو چشمگیری تضعیف شده بود. باین‌وصف، لازم است همین‌جا اضافه کنم که با ورود پیش‌بینی‌نشده مقوله ولایت فقیه در **قانون اساسی**، صغارت‌پذیری قدری تضعیف‌شده با قدرت فوق‌العاده بی‌سابقه‌ای وارد عرصه سیاست رسمی و قانونی شد. ولایت فقیه که خود مولود فرهنگ سیاسی قدیم‌العهد ما است به‌نوبه خود در پیدایش مفهوم “زاویه‌داری” و مفهوم “درستی بلامنازع”، همان درستی قطعی و یقینی، نقش بسیار مؤثری ایفاء کرد. شاید این توضیح لازم باشد که منظور از “بلامنازع” در عرصه‌ای که منازعه و مناقشه جزءلاینفک آن است دلالتی جز این ندارد که نظر ولی‌فقیه در هر زمینه‌ای نه‌تنها **باید** مورد کمترین نقد و جرحی قرار گیرد، و نه‌تنها **باید** همواره پذیرفته شود که بیشتر، **باید** همواره درست هم قلمداد شود. از این بیشتر، متخلف این قانون نانوشته **باید** به انحاء مختلفی **دست‌کم** تنبیه سیاسی شود.

همچنین لازم است نقش برجسته روحانیون حاضر در عرصه سیاست را به‌اجمال تمام در ایجاد مفهوم “زاویه‌داری” اولاً، و در ادخال ولایت فقیه در **قانون اساسی** ثانیاً، و در استمرار و تقویت فرهنگ صغارت‌پذیری رجال سیاسی و صغیرسازی نهادهای سیاسی ثالثاً، مورد تأکید قرار دهم.

﴿وَمَا لِيَ لَا أَعْبُدَ الَّذِي فَطَرَنِي وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ﴾⁹⁰

۲۱ مهر ۱۴۰۰

⁹⁰ سوره مبارکه یس، آیه ۲۲: «چه شود مرا که بندگی نکنم آن را که مرا آفرید و به‌سوی او بازمی‌گردید؟».

[۵۹]

“خانه از پای بست ویران است”

هنگامی که مصادیقی از نابسامانی، تبعیض، قانون شکنی، و غارت بیت المال از جانب نهادی حکومتی و یا تنی چند از مقامات نظام مطرح می شود، هم در گفتگوهای عادی میان مردم و هم در شبکه های مجازی به کرات می شنویم یا می خوانیم که “خانه از پای بست ویران است”.

اگر چه شاید جای نگرانی نباشد زیرا روان جامعه شناسی مردم و نخبگان ایران به گونه ای است که در هنگامه های حساس و سرنوشت سازِ غلیان مبارزات، بدون توجه به راه طی شده مبارزاتی، سیر رویدادها به سمتی سوق داده می شود که چندان یا اصلاً پیش بینی و طرح ریزی نشده است. با این وصف، به نظر مهم است که تلقی و فهمی را که از تصویر “خانه از پای بست ویران است” القاء می شود قدری تحلیل کنیم. تلقی ای که از این تصویر به دست می آید به نظر من، نه تنها آثار مثبتی ندارد که نوعاً آثار ناگوار و ویرانگری از آن حاصل می شود. تلقی حاصل از آن تصویر که به کرات در میان افراد و اقشار مختلف مشاهده کرده ام این است که **هیچ تذکری، انتقادی، روشنگری ای و یا اعتراضی به مقامات نظام هیچ تأثیر و فایده ای ندارد**. از این تلقی به نوبه خود، دو تلقی (یا شیوه زندگی) دیگر متولد می شود که هر یک مهلک تر و منفی تر از دیگری است.

یک تلقی معطوف به عمل در عرصه اجتماعی-سیاسی که از **هیچ تذکری ... تأثیر و فایده ای ندارد** متولد می شود، این است که بی خیال! بی خیال مردم! بی خیال میهن (همان هم وطنانم)! بی خیال هم وطنان محروم و مستضعف شده! بی خیال وظیفه یا رسالت اجتماعی در قبال مظلومان و محرومان. خود و خانواده را دریاب و حال را! بزن بر طبل بی عاری و کامروایی که آن هم عالمی دارد! این تلقی و عمل آمیخته بدان (همان شیوه زندگی)، در برخی از موارد به این شیوه زندگی می انجامد که فرد به جریان مرسوم و رایج تلاش برای درآمد **هرچه بیشتر و به هر قیمتی** می پیوندد. و چون بنا را بر فراهم کردن رفاه هرچه گسترده تر برای خود و خانواده خود گذاشته، پس از طی سیری تدریجی، به آرامی به **دربار زور و زور و تزویر** می پیوندد و نهایتاً به یکی از همان زالوهای فاسد مفسد مردم فریب ظاهر الصلاحی تبدیل می شود که سال ها قبل آنها را پست فطرت، خائن، و غارتگر می نامید.

در مواردی دیگر، وی برای تأمین رفاهی بیشتر و گذران زندگی‌ای خوش و خرم و بی‌خیال، برخی یا بسیاری از خلاف‌ها و تخلف‌ها را در سطحی نازل‌تر در کسب و پیشه خود روا می‌کند، خلاف‌ها و تخلف‌هایی که در هر حال مفسده‌اند و ضدمردمی و ضدمیهنی. و در موارد بسیار کمتر، وی زندگی‌ای روی‌هم‌رفته پاک‌دست اما توأم با رنج و اندوه و تلخ‌کامی و بدوجدانی هر روزه را سپری می‌کند.

گفته شد که از تصویر بسیار رایج **”خانه از پای‌بست ویران است“**، این تلقی حاصل می‌شود که **هیچ تذکری... تأثیر و فایده‌ای ندارد**. و از این تلقی، به‌نوبه خود، یک شیوه زندگی حاصل می‌شود که شرحش گذشت. اینک بیفزاییم که از این تلقی، یک شیوه مبارزاتی هم زاده می‌شود. این شیوه مبارزاتی مستقیماً محصول آن بخش از تصویر است که **”پای‌بست“** خانه را ویران می‌داند. و مرادش از **”پای‌بست“** را هم رهبر و راهبران مؤثر و عمده نظام می‌داند و لذا، مطابق آن تصویر، قائل است که به آنها دست‌کم هیچ امیدی نمی‌توان و نباید داشت، و بلکه آنها خود بخشی از صورت‌مسئله‌اند. در نتیجه، یا باید معجزه‌ای رخ دهد و دستی از آستین عرش بیرون آید تا **دربار زرو زرویزور** و رویه‌های ضدمردمی‌اش را منحل و منسوخ کند و یا نهایتاً باید سراغ مبارزات مسلحانه مخفی رفت تا مردم از سیطره اختاپوسی دربار ظلم و فساد و تبعیض و غارت و ناپاسخگویی رها شوند.

درباره وقوع معجزه، حقیر تاکنون هیچ سخن جدی و قابل‌توجهی درباره مبنای چنین انتظاری ننشیده‌ام. اما عمیقاً به این سنت الهی ایمان دارم که خداوند اوضاع هیچ قومی را متحوّل و دگرگون نمی‌کند مگر آنچه در دل دارند را دگرگون کنند⁹¹. و «آنچه در دل دارند» هم، اجمالاً، یعنی شیوه زندگی و تعلقات خود را دگرگون کنند.⁹²

و اما مبارزات مسلحانه مخفی و آن‌هم به‌اختصار تمام: در این زمینه، حرف و تحلیل و تجربه بسیار بسیار زیاد است. این بنده ظلم جهول کفور هزار درصد با این شیوه مبارزاتی مخالفم و به همه کسانی که امید یا عقیده به این راهبرد مبارزاتی دارند اکیداً توصیه می‌کنم تجربه بسیار غنی و پردرس و عبرت مبارزات مسلحانه همین مرزوبوم، به‌ویژه سازمان مجاهدین خلق، را مورد غور و بررسی ژرف و گسترده قرار دهند.

⁹¹ سورة مبارکه رعد: آیه ۱۱.

⁹² برای بحث تفصیلی این سنت الهی، رجوع کنید به مقاله «حتی یغیروا ما بانفسهم» در کتاب جدیدالانتشار، سعید زیباکلام، **کتاب سیاه** (قم، انتشارات کتاب طه، ۱۴۰۰).

شاید به مناسبت این مخالفت صریح و علنی و بدون قید و شرطم با مبارزه مسلحانه مخفی لازم باشد بدین مقدار بسیار ناچیز بسنده کرده تصریح کنم که اگر در سال‌های میانی دهه نود معتقد به نهادینه‌شدگی «فساد» در نظام بودم امروزه اعتقاد راسخ پیدا کرده‌ام که «افساد» در نظام نهادینه شده است. و این یعنی، نهادهای نظام علی‌الغالب شما را که قصدی برای ارتکاب فساد ندارید، خواه سروکارتان با نهادهای نظام افتاده باشد و خواه نه، مجبور می‌کند که فساد کنید!

﴿أَمْ حَسِبَ الَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ أَنْ يَسْبِقُونَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾⁹³

۲۸ مهر ۱۴۰۰

⁹³ سوره مبارکه عنکبوت، آیه ۴: «أَيَا تَبْهَكَارَانِ جَنَایَتِ کَارِ پَنَدَاشْتَنْدَ کِه بِر مَا پِیْشِی مِی‌گیرِنْد؟ چِه تَبَاهِ اسْت اَنچِه حَکَم مِی‌کُنَنْد.»

[۶۰]

رجانیوز و غسل تعمید بیت

۱. در یادداشت اخیری (۲۱ آبان ۱۴۰۰)، رجانیوز معترضانۀ اظهار می‌کند آقای **علی آقامحمدی** «در آخرین موضع خود در **دولت رئیسی** صحبت‌هایی کرده که اساساً از حوزه مسئولیت او خارج است».

اینک سؤالات چندی مطرح می‌شود:

- مگر حوزه مسئولیت **آقامحمدی** مشخص است؟؟!! آیا **رجانیوز** اطلاعی از حدود وظایف **آقامحمدی** دارد؟ اگر چنین است چرا آن شرح وظایف و احکام کاری **آقامحمدی** را اطلاع‌رسانی نمی‌کند تا هم مسئولان و هم عموم مردم دقیق‌تر بتوانند تکلیف خود را با اظهارات ایشان روشن کنند؟

- و اگر اطلاعی ندارد، چه جای اعتراض؟

۲. **رجانیوز** سپس اظهار می‌کند: «مواضع وی در خصوص بورس به نادرست تحت عنوان مشاور رهبری منتشر می‌شود». باز هم سؤالاتی چند در دل خطور می‌کند:

- چرا «نادرست»؟ آیا در این باره هم **رجانیوز** اطلاع و خبری دارد؟

- اگر چنین است چرا به‌عنوان رسانه‌ای حکومتی آن را اطلاع‌رسانی نمی‌کند تا هم نهادهای **نظام** و هم عامۀ مردم تکلیف خود نسبت به اظهارات ایشان را بدانند؟

- اگر آن عنوان به‌واقع نادرست است، چرا این انتساب جعلی از جانب **بیت رهبری** تکذیب علنی نمی‌شود؟

- آیا این فضای غبارآلود سیاسی، نظارت و پاسخگویی به نهادهای نظارتی و رسانه‌ها را منتفی نمی‌کند؟

- آیا جمهوریت جمهوری اسلامی در چنین فضای مه‌آلودی به‌شدت تضعیف نمی‌شود؟

- آیا **مجلس نمایندگان** ملت هم از چنین جعل ادعایی مطلع است؟ اگر هست چرا این عضو **مجمع**

مصلحت نظام را احضار و مورد استنطاق و توبیخ یا تنبیه قرار نمی‌دهد تا موضوع برای همگان روشن شود؟

- به فرض که وابستگی‌های سیاسی نمایندگان و پیوستگی‌شان به شبکه‌های رانتی شجاعت و استقلال لازم برای رسیدگی مقتدرانه به چنین آشفتگی را از آنها سلب کرده باشد، آیا حتی جرئت و شهامت اینکه از بیت رهبری صرفاً سؤال کنند و نتیجه را هم به اطلاع موکلان خود برسانند را هم ندارند؟ یعنی حقیقتاً نمایندگان ملت این قدر خوار و خفیف و ذلیل هستند؟

۳. رجانویز در آخر یادداشت خود می‌افزاید که: «با این توصیفات مشخص نیست که چرا یک عضو عادی در مجمع تشخیص به نسخه‌پیچی در همه مسائل کلان اقتصادی دست می‌زند و هیچ مسئولیتی در قبال تبعات سخنان خود ندارد.»

- این سخن حقیقتاً مایه شگفتی است. گویی رجانویز از یک ویژگی برجسته حکمرانی ما هیچ اطلاعی ندارد: اطلاع ندارد که آنچه در عرصه سیاست ما فوق‌العاده تعیین‌کننده است این است که به جایی قدرتمند وفادار و ارادتمند باشی و یا وانمود کنی که چنین هستی و به دیگران بقبولانی که واقعاً وفادار و ارادتمند به آن نهاد قدرتمند هستی. از اینجا به بعد دیگر راه هموار است برای تقریباً هرگونه سوءاستفاده و حقه‌بازی و تجاوز به اموال عمومی و، در مواردی نیز، خصوصی. اگر کسی ولو به‌اجمال از فساد و چاکرمآبی و تملق و بله‌قربان‌گویی حاکم بر دربار زروزور پهلوی شناختی داشته باشد و قدری هم انصاف و صداقت و شجاعت، آنگاه به وجود آن روابط در ابعادی وسیع‌تر در دربار زروزور و تزویر جدید اعتراف خواهد کرد. در این زمینه، به همین مقدار بسنده می‌کنم که جای تحلیل و موشکافی بسیار دارد.

۴. اینک امّا می‌خواهم از منظر دیگری به کل ماجرای آقای آقامحمدی و یادداشت رجانویز بنگرم، و آن‌هم با طرح فقط یک سؤال: آیا امکان دارد رجانویز در ماجرای پدیدار آقامحمدی ورود کرده تنها برای اینکه آقامحمدی را، به‌واسطه وعده‌های سرخرمی‌ای که درباره بورس به مردم داده و آنها را به خاک سیاه نشانده، از بیت رهبری جدا کند تا از این رهگذر بیت را در چشم و دل میلیون‌ها خسارت‌دیده بازار بورس غسل تعمید بدهد؟

﴿رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ﴾^{۹۴}

مشهدالرضا، ۲۸ آبان ۱۴۰۰

^{۹۴} سورة مبارکه اعراف، آیه ۸۹: «پروردگارا! میان ما و قوم ما به حق گشایش فرما، که تویی بهترین گشایش‌کنندگان».

[۶۱]

منافع ملی و کار کارشناسی در سیاست‌گذاری ما

در این ایام که بحث افزایش ظرفیت پذیرش دانشجوی پزشکی بسیار داغ شده بود برخی از دانشگاهیانی که پژوهش‌های مرا دربارهٔ **شورای عالی انقلاب فرهنگی** سال‌ها پیش شنیده یا خوانده بودند از من می‌پرسند نظر شما چیست و فکر می‌کنید نهایتاً چه سیاستی اخذ خواهد شد؟

باید صریحاً اعلام کنم که چندان مهم نیست عاقبت الامر چیزی تحت این عنوان در **شورای عالی انقلاب فرهنگی** تصویب شود یا نشود! آنچه اما فوق‌العاده مهم است سازوکار و انگیزه‌های سیاسی-اقتصادی و اعمال قدرت سیاسی در فرایند بررسی‌ها و مذاکرات است.

فوق‌العاده مهم این است که مقامات تصمیم‌گیرنده در بررسی‌های خود به فکر اعمال اراده و قدرت خود نباشند تا موضعی را به نفع این یا آن جناح یا صنف یا رانت به کرسی بنشانند بلکه صرفاً به منافع ملی و ملاحظات کارشناسی بپردازند.

امکان دارد هوشمند نکته‌سنجی متذکر شود که: مگر “منافع ملی” و “ملاحظات کارشناسی” امور یا مقولاتی هستند که اساساً بتوان بر سر آنها اتفاق رأی داشت؟ و پاسخ این است که خیر، این دو مقوله، همچون **جميع** مقولات عرصهٔ سیاست، همواره موضوع اختلاف رأی و نظر هستند و هیچگاه نمی‌توان به اتفاق آراء مطلق رسید. با این وصف، معتقدم اگر مقامات نظام جملگی به این دو مقوله، با تلقی خاص خود، **قلباً** باور داشته باشند آنگاه اوضاع حکمرانی و سیاست‌گذاری‌مان از اوضاع بسیار نامطلوب موجود رو به بهبودی قابل‌توجهی خواهد گذارد.

اما اگر پرسیده شود ارزیابی شما نهایتاً چیست؟ خواهیم گفت: بدون اینکه نظری دربارهٔ مقامات خاصی داشته باشم بر این باورم که عرصهٔ سیاست ما در این چند دههٔ گذشته به‌گونه‌ای شکل گرفته که منافع ملی و ملاحظات کارشناسی یا هیچ نقشی در اکثر تصمیمات و سیاست‌گذاری‌ها نداشته و یا نقشی بسیار کم. و این یعنی، موضع‌گیری اغلب مقامات تابعی است از میزان افزایش قدرت و ثروت آنها و باند و رانتی که عضو هستند.

اضافه کنم که اگر چه التّهایه ملاحظات کارشناسی بر دوش ارزش‌ها، آرزوها، امیال، و آرمان‌هایی استوار است لیکن هنگام بحث و سیاست‌گذاری می‌توان و بایسته است که همان ملاحظات کارشناسی را به مصاف یکدیگر برد، نه صرف ملاحظه منافع جناحی، رانتی، و یا شخصی.

همه کسانی که عشق و مهر و شفقتی برای این آب‌وخاک و برای ملت ایران در دل دارند باید تلاش کنند تا مسئولان و مقامات، که باید پذیرفت از دل خود ما مردم بیرون آمده‌اند، منافع ملی را عمود خیمه تصمیمات و سیاست‌های خود قرار دهند، منافع ملی‌ای که آن‌هم، همچون ارزیابی‌های کارشناسی، تابع مجموعه‌ای از آمال، امیال، و آرمان‌های هر یک از ما هستند.

“آف بر این دنیا! و آف بر دنیا طلبی‌های مقامات متکثر ثروت و قدرت!”

۲۵ آذر ۱۴۰۰

[۶۲]

لفظ "جمهوری اسلامی"

۱۲ فروردین، موسوم به **روز جمهوری اسلامی** است. به‌وضوح به یاد می‌آورم که در سال ۱۳۵۸، بحث و گفتگویی، و در واقع بگومگویی، دربارهٔ این نام در میان برخی رجال سیاسی وقت درگرفت. از جمله معروف‌ترین مواضع از آن مرحوم مهندس **بازرگان** بود که می‌گفت آن را جمهوری دموکراتیک اسلامی بنامیم تا مانع از انحرافات شود و یا جلوی انحرافات را بگیرد. از طرف دیگر، مرحوم امام در ضمن یک سخنرانی باب این بحث را به‌شدت تمام بسته، گفتند: «جمهوری اسلامی، نه یک کلمه بیشتر و نه یک کلمه کمتر». اینک با گذشت چهل و اندی سال از آن رویداد، خوب است لختی درنگ کنیم و دربارهٔ پاره‌ای سؤالات بیندیشیم:

- اگر به‌راستی کلمهٔ "دموکراتیک"، بدان گونه که مرحوم مهندس **بازرگان** می‌گفتند، اضافه شده بود آیا امروزه نظام ما نظامی سراسر تابع فرایندها و موازین دموکراسی می‌بود؟

- آیا به‌تبع **دستور** امام که فقط "جمهوری اسلامی"، امروزه رویه‌ها، سیاست‌ها، و کنش‌های مقامات نظام سراپا تبعیت و احترام به خواست و میل جمهور مردم از طرفی، و ارزش‌ها و بینش‌های اسلامی از طرف دیگر، شده است؟

- آیا درج واژه دموکراتیک در نام برخی از کشورهای دنیا در قرن بیستم و تا به امروز، آنها را دموکراتیک کرده؟

- آیا عدم درج واژه دموکراتیک در عنوان حکومت برخی از کشورهای دیگر دنیا، آن حکومت‌ها را بیگانه از فرایندهای دموکراتیک در عرصهٔ حکمرانی کرده است؟

- آیا به‌راستی حضور و غیاب واژگان در عنوان حکومت‌ها واجد چنین قدرت اسرارآمیزی است که بتواند سیاست‌هایی را موجب، و سیاست‌هایی را مانع شود؟

- آیا **واژه** اسلامی، دموکراتیک، جمهوری، فدرال، سوسیال، خلق، و ترکیبی از اینها، صرف‌نظر از رفتار و عادات و سنن و آمال و امیال و آرمان‌های رجال و نخبگان آن جوامع، رویه‌ها و سیاست‌هایی را به اعتبار صرف حضور لفظ خود بر آن رجال و نخبگان تحمیل و تنفیذ و دخیل می‌کند؟

- آیا امروزه روشن نشده که چقدر صدر و ذیل آن بگومگوی کوتاه در میان رجال سیاسی وقت بیهوده و مآلاً بلااثر و عقیم بوده؟

- قدری فراتر برویم: آیا عناوین کثیری که ما عادتاً و بی هیچ دغدغهای به سهولت به مقامات کشوری و لشکری و فرهنگی و سیاسی می‌دهیم — از قبیل آیت‌الله، دکتر، استاد، حجت‌الاسلام والمسلمین، عالم ربّانی، انقلابی، و هکذا — دریافت‌کنندگان آن عناوین و القاب را به‌واقع آیت‌الله و حجت اسلام و حجت مسلمین و استاد و دکتر و غیره می‌کند؟ و دیگرانی را که محروم از آن القاب و عناوین می‌کنیم، به‌واقع فاقد صلاحیت آن عناوین می‌شوند؟

- همچنین، آیا عناوینی که بر نهادهایی می‌گذاریم خود را به نحو اسرارآمیزی و به طور خودکار و خودجوش، صرف‌نظر از عادات و امیال و تصمیمات و اهداف و سیاست‌های مدنظر مدیران آن نهاد و نهادهای بالادستی، در آن نهادها محقق و مجسم می‌کنند؟

- وقت آن نرسیده که به‌عوض توجه به عناوین و القاب اشخاص و نهادها، رویه‌ها و اعمال آن اشخاص و نهادها را مورد دقت نظر قرار دهیم شاید پوشالی و پوششی و پوک‌بودن بسیاری از آن القاب و عناوین دیده، و مایهٔ بیداری و اصلاحاتی در امور و اوضاع‌اعمال شود؟

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِيَّةٌ﴾⁹⁵

۱۳ فروردین ۱۴۰۱

⁹⁵ سورة مبارکه مدثر، آیه ۳۸: «هر نفسی در گرو مکتسبات خویش است».

[۶۳]

”بیت ایشان در نجف“

قبل از ساعت ۸ امشب ۱۵ خرداد ۱۴۰۱، کانال ۲ سیمای موسوم به ملی، سخنان فردی را پخش می‌کرد که برنامه و سخنران را در زیرنویس بدین صورت معرفی می‌کرد: «سالگرد ارتحال امام خمینی — بیت ایشان در نجف». کنجکاوانه تا آخر برنامه منتظر ماندم تا سخنران معرفی شود اما افسوس! که بنده بعد از سپری کردن سالیانی در مبارزات قبل از گام اول انقلاب (۲۲ بهمن ۱۳۵۷) و ۴۳ سال پس از آن، هنوز نفهمیده‌ام که فرهنگ سیاسی‌مان چقدر عمیقاً منحط و مبهم و تزریقی و تلقینی و تقلیدی است!

— آف بر بنده! و آف بر این فرهنگ جاهل‌پرورِ مریدومرادپرورِ زایندهٔ حماقت و ساده‌لوحی و نتیجتاً استبداد!

— تو را به خدا این هم شد نحوهٔ معرفی سخنرانی در سیمای حکومتی: ”بیت ایشان در نجف“؟

— ”بیت ایشان در نجف“ دقیقاً یعنی چه؟ یعنی، ایهاالناس! مهم نیست ایشان کیست و چه موضوعی دربارهٔ بی‌شمار مصائب و مفاسد و مظالم سیاسی و اقتصادی مملکت گرفته است؛ مهم نیست در عرصهٔ معرفت و پژوهش چه آثار و نوآوری‌هایی دارد؛ مهم نیست در کدام بزنگاه‌های سیاسی، نان و نامش را به مخاطره انداخته، شجاعانه به‌خاطر منافع ملی و آرمان‌های حیاتی انقلاب حتی جان خود را به خطر انداخته است؛ مهم اما این است که ایشان نسباً یا سبباً از اعضای خانوادهٔ امام خمینی است و همین امر به‌تنهایی کافی است تا ایشان را بی‌نیاز از هرگونه معرفی کند، که ایشان دارای تمام فضایل و مناقب رشید و رفیعی است که هر ایرانی وطن‌دوستی با ده‌ها سال مجاهدتِ بدون لغزش و تخلف و رانت‌خواری سیاسی و اقتصادی شاید بتواند عشر آن را برای خود فراهم کند.

— آری! ایهاالناس! ”بیت ایشان در نجف“، یعنی فقط با گوش جان فرمایشات والاحضرت را بشنوید و بپذیرید و برای سلامت و صدارت و زعامت آتی ایشان نذرونیاز کنید و صلوات بفرستید شاید نظام مقدس به خدمات درخشان خود کماکان ادامه دهد.

— والله! تداوم حیات سیاسی این حکمرانی فقط به معجزه می‌ماند!

بار خدایا! عاقبت ما ختم به خیر و رحمت و رضوانت بفرما که سخت در منجلابی گرفتاریم!

یکشنبه، ۱۵ خرداد ۱۴۰۱

[۶۴]

«هزینه‌زا» بودن برنامه هسته‌ای؟

حقیقتاً مایهٔ شگفتی است که چگونه وقتی بنا بر تسلیم و پذیرش نظام سیطرهٔ غربیان می‌شود، برخی در جهت منافع غربیان سخنان کج و کذب و بی‌ربط سرهم می‌کنند و می‌گویند برنامهٔ هسته‌ای ایران «هزینه‌زا» بود. به‌راستی برنامهٔ هسته‌ای کدام‌یک از پنجاه کشور جهان که از حدود ۲۲۰ راکتور تحقیقاتی برای انرژی هسته‌ای استفاده می‌کنند، هزینه‌زا نبوده است؟ آیا اساساً قابل‌تصور است که صنعت هسته‌ای یا غیرهسته‌ای کشوری هزینه‌ای نداشته باشد؟ روشن است که این دعوی چقدر دقیق و نکته‌سنجانه و اقناع‌کننده است؟!

امکان دارد گفته شود منظور از «هزینه‌زا»، هزینه‌های گزاف و غیرقابل‌توجیه از نظر اقتصادی است. در این صورت، برای اینکه این سخن قابل‌بررسی شود، لازم می‌شود هزینه‌های صرف‌شده در ایران و چند کشور دیگر با ارائهٔ شواهد آمار و ارقامی متقن و تأییدشده رسمی با یکدیگر مقایسه شوند. در غیاب چنین شواهد آماری و بررسی مقایسه‌ای، فقط می‌توان باتوجه‌به توهمات و یا گرایشات جناحی-سیاسی حدس و گمانی درانداخت، و لاغیر. آیا تا به امروز کسانی که از «هزینه‌زا» بودن برنامهٔ هسته‌ای، به معنای گزاف و توجیه‌ناپذیر اقتصادی، سخن گفته‌اند حتی یکبار هم چنین بررسی دقیق تطبیقی مستند به عدد و رقم انجام داده‌اند؟

آیا وقت آن نرسیده که فعالان عرصهٔ سیاست ما ضمن تلاش برای کسب قدرت، قدری هم به منافع ملی بیندیشند؟

به‌راستی چرا مقامات نظام و سایر فعالان سیاسی، عرصهٔ سیاست ما را این چنین بی‌حساب‌و‌کتاب و افسارگسیخته کرده‌اند که هر کس هر رطب و یابسی به نفع جناح خود به ذهنش خطور کند بگوید و بنویسد و منتشر کند؟ منظور این است که ما مقامات و فعالان سیاسی چه‌ها کرده‌ایم که عرصهٔ سیاست ما این چنین بی‌دروپیکر و بی‌حساب‌و‌کتاب و کاروان‌سرای شده که هر کس، بدون کمترین خوف و هراسی از نقد و بررسی، هر آنچه میلش بکشد بتواند بگوید؟

چه حق فرمود حضرت حق ﷻ که «هر نفسی در گرو مکتسبات خویش است».

[۶۵]

نوع حکمرانی ما!

مالک شریعتی، عضو و سخنگوی کمیسیون انرژی مجلس:

- «درآمد شرکت ملی گاز از صادرات گاز در سال ۱۴۰۰، ۶۷ هزار میلیارد تومان بوده. در سال ۱۴۰۱، ۹۰ هزار میلیارد تومان پیش‌بینی شده».

- «این اعداد هرگز در بودجه سنواتی کشور نمی‌آمده، نیامده، و نخواهد آمد».

- «ما در مجلس خیلی تلاش کردیم اما وزارت نفت و شرکت ملی گاز مقاومت می‌کنند از اینکه ...».

- «این ۹۰ هزار میلیارد تومان درآمد بدون حساب‌و‌کتابی است که فقط هیئت‌مدیره شرکت ملی نفت می‌داند چه اتفاقی برای آن می‌افتد».

- «همه حساب‌و‌کتاب بودجه‌های شرکت نفت و شرکت گاز و شرکت پتروشیمی با حسابداری شرکت ملی نفت است و شأن مستقلی ندارد».

- «این ۹۰ هزار میلیارد تومان بدون نظارت نهادهایی مثل مجلس، نهادهای نظارتی، ... می‌باشد. حسابداری فقط یک صورت مالی می‌دهد و آن صورت مالی را هیئت‌مدیره شرکت تصویب می‌کند و تمام».

- «بنده دو سال متوالی عضو کمیسیون تلفیق بودجه مجلس بودم و هر دو سال مدیران شرکت گاز و وزارت نفت را در سطوح بالا و پایین کارشناسی دعوت کردم و آمدند. اما یک سند به ما ندادند که این هزینه‌ها چگونه اتفاق می‌افتد».

- «گفتم سند هزینه‌کرد نمی‌خواهم. این‌هایی که می‌گویید را بنویسید بالاترین مقام تأیید و امضا کند، بدون ارائه حتی یک برگ سند. این کار را هم نکردند».

- «هیچ نظارتی وجود ندارد، ... این اتفاقی است که سال‌های سال مدام تکرار شده، حداقل در این ده سال اخیر، هیچ پاسخگویی نسبت به هزینه‌کرد آن درآمدها در وزارت نفت نداریم. و تازه این فقط ماجرای شرکت ملی گاز است. شرکت ملی نفت و شرکت ملی پالایش و پخش هم هست. یعنی

بگویند گزارش بدهند چهار هزار تن از شش هزار تن در روز چه اتفاقی برایش می افتد. **هیچ گزارشی وجود ندارد.**

- اینک از خود سؤال کنیم چطور چنین عرصه چپاول و غارت بی کرانی می تواند سال های مدید در نظامی تداوم یابد که الگویش — نامه امیرالمؤمنین به مالک اشتر — در این چهل و سه سال، چهل و سه هزار بار در رسانه های رسمی و نهادهای آموزشی اش ابلاغ و تعلیم داده شده؟ به راستی مایه حیرت نیست که **امیرالمؤمنین (علیه السلام)** تا سنّار آخر خزانه را علناً حساب و کتاب می کرد تا برای احدی از اتباع حکمرانی بسیار پهناورش جای کمترین شک و تردیدی باقی نماند و آنگاه ما ۴۳ سال است که در گوش و چشم و جان صغیر و کبیر حقنه می کنیم که ما پیروان راستین آن ولیّ حق هستیم درحالی که آبشربت های عظیم آبردرآمدزای شرکت ملی نفت، شرکت ملی گاز، شرکت ملی پالایش و پخش، و شرکت ملی صنایع پتروشیمی به تنها نهاد نظارتی شان حاضر نیستند حتی یک برگ سند هزینه کرد بدهند؟

- به راستی این چگونه خانه ملّتی است که سال های سال این شرایط تمهیدکننده فساد و چپاول بیت المال را نه تنها تحمل و همراهی کرده که حتّی امانت دارانه به اطلاع موکلان خود هم نرسانده؟
- آیا به راستی بسیاری از نمایندگان ملّت آن شرایط را متألّمانه تحمل کرده یا خود شریک دزد گردیده، به امید شغل و درآمدی پس از فراغت از مجلس، با وزارت نفت تبانی کرده اند؟

- اینک جا ندارد ما ملّت از خود بپرسیم این موجودات خدوم و شریف ظاهرالصّلاح با حمایت و رأی چه کسانی راهی مجلس شدند تا دست کم چهار سال تمام اکثراً به فکر غارت هر چه بیشتر بیت المال شوند؟

- ملت ایران! جا ندارد از خود بپرسیم در همه این سال ها ما مردم چگونه بدون اطلاع و شناختی از سوابق نامزدهای انتخاباتی پای صندوق های رأی رفته، به زعم خود به وظیفه ملّی و شرعی و عقلی خود عمل کرده ایم؟ آیا به راستی ما مردم، به سهم خود، مسئول و شریک این اوضاع نابسامان آکنده از مفاسد و مظالم نیستیم؟

- آری! امکان دارد برخی در کمال ساده لوحی بگویند که ما به نامزدهایی رأی داده ایم که توسط شورای نگهبان غربال شده بودند. در این صورت باید یادآور شوم که اگر چه شورای ملکوتی نگهبان چهل سال است تعیین صلاحیت و غربال خادمان از خائنان می کند، امّا خود بخش بزرگی از کلان مسئله عرصه سیاست

ما است. آیا وقت آن نرسیده که ملت ایران در این اعتمادهای بی‌کران به طبقه ممتاز روحانیت در قدرت و بسیاری از نهادهای نظام بازنگری کرده، تغییر رویه دهد؟

- هم‌وطنان فریب‌خورده ستم‌دیده‌ام! ما تا کی می‌خواهیم به رویه‌های دیرینه خود ادامه دهیم و درعین حال انتظار داشته باشیم که مقامات و مسئولان به یکباره توبه کنند و تغییر رویه دهند؟

﴿حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾

۷ تیر ۱۴۰۱

[۶۶]

حکمرانی حاج آقایی!

هفته پیش (۳۱ خرداد ۱۴۰۱) چند نفر از اعضای اندیشکده سیاست‌گذاری یکی از دانشگاه‌های برتر کشور دیداری با این بنده داشتند تا بپرسند: چرا نهادهای حکومتی هیچ استقبالی از سیاست‌هایی که ما پس از سال‌ها کار کارشناسی و مطالعه تدوین کرده‌ایم، نمی‌کنند؟

پاسخم در مجمل‌ترین بیان این بود: برای اینکه حکمرانی جاری ما نیاز جدی به مقولاتی به نام کارشناسی و سیاست‌گذاری ندارد. ساختار حکمرانی ما در مجموع به‌گونه‌ای است که اساساً نمی‌خواهد گفتمانی بنام “نظر کارشناسی” و گفتمانی بنام “گفتمان سیاست‌گذاری” در آن موضوعیت داشته باشد. چرا؟

برای اینکه تن دادن به چنین گفتمان‌هایی حکمرانی ما را حساب و کتاب‌پذیر و نظارت‌پذیر می‌کند و حکمرانان ما اغلب چنین حساب و کتاب و نظارتی را نمی‌خواهند. چرا؟

برای اینکه در این نوع حکمرانی، حاکمان نیازی نمی‌بینند که به نهادی نظارتی و یا رسانه‌های مردمی پاسخگو شوند. چرا؟

برای اینکه اولاً مردم نوعاً صغیر و کم‌وبیش نادان حساب می‌شوند و ثانیاً برای اینکه بتوانند مطابق مطامع و آمال و امیال و آرمان‌های خود حکمرانی کنند و آن کنند که می‌خواهند یا می‌اندیشند یا هوس می‌کنند.

به آن جوانان خوب تحصیل‌کرده وطن‌دوست متعهد به آرمان‌های حیات‌بخش انقلاب گفتم: عزیزانم! مشکل الزاماً در سیاست‌هایی که تدوین کرده‌اید نیست، شاید آنها دارای خلل و فرجی کم‌یابیش باشند. اما مشکل اصلی در جهل شما نسبت به عرصه سیاست و رجال سیاسی ماست که علی‌المبنا ارزشی برای حرف‌های کارشناسانه مشفقانه شما و امثال شما قائل نیستند. پیش از سال‌ها زحمت و صبوری برای سیاست‌سازی، لازم است عرصه سیاست، فرایند سیاست‌سازی‌ها، اخذ و انتخاب آنها، و چرایی و چگونگی اجرای آن سیاست‌ها را ابتدا بشکافید و دریابید.

گفتم به‌رغم اینکه در حکمرانی ما انواع شوراهای عالی رقیب و به‌شدت تضعیف‌کننده مجلس شورا وجود دارد، و به‌رغم اینکه همواره گفته می‌شود که این شوراها مشغول بحث و بررسی سیاست‌گذارانه هستند،

باین حال باید از خود سؤال کنید آیا اخذ و انتخاب سیاست‌ها و تصمیم‌سازی‌ها در عرصه سیاست دارای فرایند شناخته‌شده و یا قابل‌شناسایی است؟ نه شناخته‌شده است و نه قابل‌شناسایی، و این فوق‌العاده مهم است که بپرسیم چرا؟

گفتم حکمرانی ما نه جمهوری‌تی و نه مردم‌سالارانه است و نه تلفیق و امتزاجی از این دو. که بیش از هر چیزی **”حکمرانی حاج‌آقای“** است، با پوششی نخ‌نما از مردم‌سالاری و جمهوری‌تی غیرقابل‌رؤیت. و برای اینکه این مفهوم بسیار غنی و بسیار تعریف‌گریز و بسیار چارچوب‌شکن را بهتر درک کنید توصیه می‌کنم **قوه قضائیه** را در چهار دوره **حاج‌آقا هاشمی شاهرودی**، **حاج‌آقا صادق لاریجانی**، **حاج‌آقا رئیسی**، و **حاج‌آقا اژه‌ای** مرور کنید. اگر چه در هر چهار دوره، **”حکمرانی حاج‌آقای“** حاکم بوده لیکن این مقایسه، هم برخی از ممیزات پایدارتر این حکمرانی سهل و هم‌زمان ممتنع را آشکار می‌کند و هم بی‌قراری و نظم‌گریزی و بی‌انضباطی آن را.

در نهایت به آن جوانان شفیق اما سرخورده گفتم: اگر راه توصیه‌شده تا اینجا را بتوانید طی کنید آنگاه باید با **تمام قدرت گوش‌های خود را به اقوال همه رجال سیاسی ببندید و فقط متمرکز شوید بر اعمال آنها**. در این صورت است که تدریجاً **”اقتصاد سیاسی“** ظالمانه پنهان پشت آن همه دعوی اسلام و خدا و پیغمبر و نامه به مالک‌اشتر و قدسیت **نظام** را رؤیت می‌کنید. لازم است صراحتاً تأکید کنم که این اقتصاد سیاسی حکمرانی ماست اما ضرورتی ندارد که **همه رجال نظام** از آن آگاهی داشته باشند چه رسد به اینکه آن را پذیرفته باشند.

در این مرحله است که جوانمردی و شفقت بر ملت ایران ایجاب می‌کند که به فرموده امیرالمؤمنین **علیه السلام** دندان‌ها را بر هم بفشاریم و چشمانمان را متمرکز بر شناخت هر چه ژرف‌تر و گسترده‌تر این اقتصاد سیاسی ضد‌مردمی و **”حکمرانی حاج‌آقای“** کنیم و تا می‌توانیم هم‌زمان با درگیری هر چه بیشتر با این زوج ویرانگر، آنها را بشناسانیم. آری! **”مسئله ایران“** بسیار بزرگ‌تر از موضع‌گیری‌های این یا آن جناح، این یا آن رجل بلندپایه، این یا آن نهاد حاکمیت است. **”مسئله ایران“** بر دوش این نوع حکمرانی و اقتصاد سیاسی مندرج در آن نشسته است.

یادمان باشد ما بیش و پیش از هر چیز نیازمند یک بازنگری و بازسازی بسیار بنیانی عرصه سیاستمان هستیم.

﴿حَسْبُكَ اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ﴾

۸ تیر ۱۴۰۱

[۶۷]

”حکمرانی حاج آقایی“ را کمی بیشتر بشناسیم؟

توصیه می‌کنم یک‌بار دیگر اظهارات آقای دکتر مالک شریعتی، سخنگوی کمیسیون انرژی مجلس، را در یادداشتی با عنوان **نوع حکمرانی ما!** در همین اثر را با دقت بخوانید.

این بنده ظلوم جهول تاکنون بر این اندیشه بودم که در حکمرانی خارق‌العاده ما برخی از نهادهای اقتصادی/مالی ذیل نهاد رهبری — از قبیل بنیاد مستضعفان، ستاد اجرائی فرمان امام، سازمان اوقاف، تولیت آستان قدس رضوی، تولیت حضرت معصومه علیها السلام، تولیت شاه چراغ، تولیت شاه عبدالعظیم حسنی، بنیاد علوی، بنیاد مسکن انقلاب اسلامی، بنیاد ۱۵ خرداد، بنیاد برکت، مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی، سازمان اقتصادی کوثر، دفتر تبلیغات اسلامی، سازمان تبلیغات اسلامی، کمیته امداد، حوزه علمیّه قم، نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها، نهاد نمایندگی رهبری در مراکز استان‌ها — از هر گونه حساب و کتاب و نظارت نهادهای عمومی بنیاناً معاف و مصون هستند. اینک باتوجه‌به اظهارات سخنگوی کمیسیون انرژی مجلس لاجرم باید بپذیریم که شرکت ملی نفت، شرکت ملی گاز، شرکت ملی صنایع پتروشیمی، و شرکت ملی پالایش و پخش نیز تحت نظارت مجلس شورا و دیوان محاسبات آن و هیچ نهاد دیگری قرار ندارند و از هر گونه نظارت نهادهای رسمی نظارتی علناً و رسماً و بدون هیچ‌گونه مجازاتی سرپیچی می‌کنند.

نه تنها این شرکت‌های فوق‌العاده درآمدزا علناً و رسماً در مقابل مجلس می‌ایستند بلکه وزارت نفت نیز با خیال راحت و بدون کمترین هزینه سیاسی و مدیریتی در مقابل نظارت و حسابرسی مجلس مقاومت و رسماً سرپیچی می‌کند. و این در حالی است که وزارت نفت به‌عنوان نهادی درون دولت باید تحت نظارت و اشراف کامل مجلس قرار داشته باشد.

اینک از خود سؤال کنیم: **وزارت نفت و شرکت‌ها و واحدهای تابعه آن چگونه می‌توانند در مقابل خانه ملت محکم و مقتدرانه بایستند و آب هم از آب تکان نخورد؟** آیا در اینجا معجزه‌ای رخ می‌دهد؟ به ظن بنده، در این قبیل گلوگاه‌های حسّاس است که می‌توان جلوه‌هایی از وجود پنهان و پیچیده ”حکمرانی حاج آقایی“ را رؤیت کرد: هم **وزارت نفت** و شرکت‌های تابعه آن مطابق قانون تحت نظارت مجلس قرار دارند و هم **به‌واقع** قرار ندارند! و هم بدون هیچ درگیری و تعقیب و مجازات نهاد نظارتی، این وزارتخانه

سوگلی فوق‌العاده درآمدساز به راحتی به حیات بدون نظارت و حسابرسی خود ادامه می‌دهد! و لابد باید بر آن باشیم که در اینجا دستی ملکوتی از عرش برون آمده و بر مشکلات فائق آمده؟

واضح نیست که در اینجا نیز این سازوکار پنهان و پیچیده «**حکمرانی حاج آقایی**» است که به لطایف‌الحیلی این وزارتخانه راهبردی را از نظارت و ممیزی نهادهای عمومی عملاً معاف می‌کند درحالی‌که قانوناً تحت نظر **مجلس** قرار دارد؟

و چرا این همه پنهان کاری و پیچیدگی؟ خیلی ساده، برای اینکه رفتار و دخل و خرج این قبیل سازمان‌ها به طور پنهانی در خدمت اوامر و منویات حاکمان حاج آقایی باشد.

پیچیدگی و ظرافت این حکمرانی در این است که عموم مردم از این معافیت نظارت و نتایج آن معافیت نوعاً بی‌خبر می‌مانند. و نه تنها عموم مردم، که حتی بخش قابل توجهی از مقامات و مراجع مشروعیت‌بخش و مدیران میانی در سطح کشور از این سازوکار اسرارآمیز و مواهب ثروت/قدرت‌ساز آن بالکل بی‌خبر می‌مانند. بعلاوه، این بی‌خبری می‌تواند با شگردهایی **ده‌ها سال** تداوم یابد بدون اینکه آب از آب تکان بخورد.

بخش دیگری از ظرافت «**حکمرانی حاج آقایی**» این است که چنانچه در جریان تحولات عرصه سیاست و حکمرانی، مقام یا کارگزاری از برخی از آن معافیت‌های نظارتی خلاف قانون و یا برخی از اعمال قدرت‌های خلاف قانون برخی از مقامات اطلاعی حاصل کند، فضای سیاسی به گونه‌ای تنظیم یافته که وی نوعاً جرئت نخواهد کرد آن رویه‌های خلاف قانون را برملا کند. اما در صورتی که وی از سر وطن‌دوستی و وظیفه‌شناسی کلّ و جزء آن خلاف‌ها را برملا کند، بسته به اینکه چقدر به شبکه‌های قدرت وابسته و تنیده شده باشد، آینده کاری و در مواقعی جان و مال و حیثیتش به مخاطره خواهد افتاد، به نحوی که آن معافیت‌های افسادی دست‌نخورده باقی خواهد ماند و آن مقام یا مقامات متخلف کمترین گزند نمی‌بینند و کماکان به بسط خلاف کاری‌های خود ادامه می‌دهند.

به باور این جهول ظلوم، شناخت این نوع حکمرانی و سازوکارهای پیچیده و اسرارآمیز آن در حد نان سر سفره برای احیا و اصلاح بنیانی عرصه سیاست ما واجب و حیاتی است زیرا «**حکمرانی حاج آقایی**» **به گونه‌ای عمیقاً در تاروپود فرهنگ و هنجارهای اجتماعی و سیاسی ما درهم تنیده شده که با تغییر دولت‌ها و مقامات عالیه در تمام نهادها، روی هم رفته این حکمرانی دست‌نخورده به حیات خزننده و پنهان خود ادامه می‌دهد.** این حکمرانی و این اقتصاد سیاسی تبهکارانه ضددموکراتیک

قدیم‌العهد با تعویض این ولی‌فقیه و آن رئیس‌جمهور و آن رئیس مصلحت نظام و تعویض کلّ اعضای شورای ملکوتی نگهبان و تعویض همهٔ اعضای شورای عالی امنیت ملی و شورای عالی انقلاب فرهنگی و ده‌ها شورای عالی دیگر، گرد چندانى بر دامن عملةٔ ظلمه‌پرور تبه‌کارانه‌اش نمی‌نشانند. “حکمرانی حاج آقایی” بدون هیچ صورت‌جلسه‌ای و بدون هیچ مصوبه‌ای کمی اینجا و آنجا دست به نرمشی موقت می‌زند و یا موقتاً دست از حرکت برمی‌دارد، و خود را به آرامی و با کمترین قیل‌و‌قال بازسازی و بازیابی می‌کند!

“أعوذ بالله من الشيطان الرجيم”

۲۱ تیر ۱۴۰۱

[۶۸]

وضع مملکت کی درست میشه؟

دیروز هنگام تدفین یکی از بستگان در بهشت زهرا، بزرگوار پابه‌سن گذاشته‌ای از راه رسید و پس از سلام و چاق‌سلامتی، سرش را بیخ گوشم گذاشت و گفت: من از بچه‌محل‌های قدیم شما هستم. و بعد پرسید: "وضع مملکت کی درست میشه؟"

گفتم: هر وقت مردم تصمیم بگیرند و دوباره به عرصه سیاست برگردند و اعمال قدرت و اراده کنند.

گفت: ملت که این کار را چهل و سه چهار سال پیش کرد. باز هم باید فداکاری و ایثار کند؟

گفتم: اما ملت پس از برداشتن گام اول انقلاب در بهمن ۱۳۵۷، سیاست و قدرت را در اختیار طبقه روحانیت قرار داد و از عرصه سیاست خارج شده یا مطیع و منقاد آن طبقه شد و به زندگی کاملاً فردی خصوصی مشغول گردید.

گفتم: اسم حضور و اعمال قدرت و نظارت در عرصه سیاست را فداکاری و ایثار بگذارید یا نگذارید، تفاوتی نمی‌کند. آنچه اما بسیار حیاتی است بدانیم این است که هرگاه ملتی سرنوشت خود را به دست گروهی از معتمدان خود بسپارد و صحنه سیاست (شامل نظارت بر سیاست‌مداران) را ترک کند و یا تدریجاً به لطایف‌الحیلی وادار به ترک شود، استبداد و خودکامگی حاکمان اجتناب‌ناپذیر می‌شود.

گفتم: خواه معتمدان آخوند باشند و خواه فُکل-کراواتی، خواه شعار اسلام و ایمان و عدالت بدهند و خواه شعار توسعه و پیشرفت و آزادی، خواه شعار "سیاست ما عین دیانت ماست" بدهند و خواه شعار پیروی از عقل جمعی و عقلانیت مدرن بدهند و چهارنعل به دنبال فرهنگ و تمدن غربیان افتاده باشند، در هر حال هر گاه ملت به جریانی، فکری، یا قشر و طبقه‌ای اعتماد دربست کرد و صحنه سیاست و قدرت را ترک کرد با دست خویش، خود را به مهلکه استبداد و فقر و فلاکت و نفی حقوق و اقتدار خود افکنده است.

گفتم: برای من مثل روز روشن است که در صورت تداوم سبک حکمرانی جاری طبقه ممتاز روحانیت، قدرت و حکمرانی آتی در دستان رجالی قرار خواهد گرفت که شعارشان عقل و عقلانیت مدرن است و مدینه فاضله‌شان هم جوامع غربی، اما حکمرانی‌شان بنیاناً تفاوت چندانی با آن حکمرانی امروزه نخواهد کرد!

گفتم: سؤال بینهایت بنیانی و سرنوشت‌ساز این است که آیا ملت اختیار و اقتدار خود را بار دیگر به دست این رجال خواهد داد و خود را از مشارکت در حکمرانی برکنار خواهد کرد؟

﴿وَالسَّلَامُ عَلَىٰ مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَىٰ﴾

۷ مرداد ۱۴۰۱

[۶۹]

چهره دیگری از "حکمرانی حاج آقایی"

ظرف این سال‌های اخیر، روند یا رفتار پارادایمی دیگری از "حکمرانی حاج آقایی" قابل رؤیت‌تر شده.

در جایی سیلی می‌آید و یا قطاری از ریل خارج می‌شود و یا مجتمع چندین ده‌واحدی فرومی‌ریزد و یا محله‌ای متراکم از جمعیت دچار آتش‌سوزی شدید می‌شود بدون اینکه ماشین‌های آتش‌نشانی امکان ورود به نقاط کانونی حریق داشته باشند و هکذا. و سپس بسیاری از مقامات عالی‌رتبه، همچون رئیس‌جمهور، رئیس مجلس، رئیس قوه قضائیه، معاون اول رئیس‌جمهور و هکذا، به مقامی یا نهادی تابع خود دستور بررسی قصور و تقصیرهای احتمالی، و شناسایی علل وقوع حادثه یا فاجعه را صادر می‌کنند. در برخی موارد مقام عالی‌رتبه دستور می‌دهد «همه دستگاه‌ها اقدامات و تدابیر لازم را برای **پیشگیری** از بروز خسارات در دستور کار قرار دهند» (حاج آقا **رئییسی** درباره سیل‌های اخیر).

سال‌های نیمه اول دهه شصت که پست‌های مدیریتی داشتم به سرعت متوجه شدم که بسیاری از این قبیل فرامین، هنگامی که به سطوح مدیریت‌های اجرایی و کارشناسی می‌رسد، در اکثر قریب به اتفاق موارد **بی‌سروصد!** بایگانی می‌شود و در صورتی که مقام دستوردهنده چندین ماه یا سال بعد پیگیر اجرای دستور خود شود مدیران میانی و پایین‌دستی با همکاری کارشناسان خود، همان کارمندان، گزارشی از اقدامات برایش تهیه می‌کنند که آن مقام باید هم وقت کافی برای مطالعه دقیق گزارش داشته باشد و هم بسیار هوشمند و نکته‌سنج باشد تا بفهمد در واقع هیچ کاری انجام نشده.

آنچه اما در عمل رخ می‌دهد این است که این مقامات در اکثر قریب به اتفاق موارد، هیچگاه پیگیر اجرای دستور خود نمی‌شوند و در موارد نادری هم که بشوند بسیار نامحتمل است که مجال خواندن دقیق گزارش اقدامات را داشته باشند، و چنانچه برحسب تصادف، با هشیاری و دقت بالا بخوانند و متوجه شوند هیچ اقدام جدی مؤثری انجام نشده، قریب به محال است که از مقصران دستگاه تابعه خود بازخواست کرده، اعمال مجازات کند و سپس ماجرا را به اطلاع جمهور مردم برساند.

تا اینجا این چهره از "حکمرانی حاج آقایی"، تنها به رفتار حاکمان و مقامات و دستگاه‌های اجرایی حکمرانی پرداختم. اما در این چهره، رسانه‌ها هم نقش فوق‌العاده مؤثری دارند تا آن مصائب و فجایع هر

ساله تکرار شود و آب هم از آب تکان نخورد. زیرا رسانه‌های ما اعم از رسانه موسوم به ملی تا مطبوعات و شبکه‌های اجتماعی نوعاً آن مصائب و فجایع را پیگیری نمی‌کنند.

بخش مکمل این چهره از **”حکمرانی حاج‌آقای“**، دستگاه‌های نظارتی از قبیل مجلس، شوراهای عالی غیرقانونی، و قوه قضائیه هستند. هیچ یک از این نهادهای نظارتی و بالادستی نوعاً پیگیر آن مصائب و فجایع نمی‌شوند و چنانچه یکی از نمایندگان مجلس از سر وظیفه‌شناسی و یا به علت فشار برخی از شهروندان حوزه انتخابیه خود، پیگیر ماجرا شود جناب آقای رئیس مجلس زودآزود او را به لطایف‌الحیلی کاملاً **”حاج‌آقای“** به اسکات می‌کشاند.

سکوت تشکل‌های مختلف قانونی و غیرقانونی، اعم از سیاسی یا صنفی یا دانشجویی و سازمان‌های مردم‌نهاد، در این زمینه به تقویم و تحکیم هر چه عمیق‌تر **”حکمرانی حاج‌آقای“** مدد می‌رساند.

بدین ترتیب است که مجموعه بسیار بزرگی از نهادها، شخصیت‌ها، روندها، هنجارها به نحو نانوشته و نامرئی دست به دست هم می‌دهند تا **”حکمرانی حاج‌آقای“** را جهت تمهید و ایجاد فجایع و مصائب متعدد هر ساله این مرز و بوم تقویم و تحکیم کنند.

و این یعنی، تصور اینکه با تعویض ولی‌فقیه، رئیس‌جمهور، شورای ملکوتی نگهبان، وزراء، چندین ده شورای عالی غیرقانونی ریزدرشت، مجمع مصلحت نظام، شورای ضددموکراتیک سران سه قوه، و نمایندگان ولی‌فقیه در تعداد بسیار زیادی از نهادهای سراسر کشور، مملکت و حکمرانی و سیاست‌گذاری ما روندی جمهوری‌یتی و پاسخگو و قاعده‌مند خواهد یافت توهمی و بلکه سرابی بیش نیست.

لازم است عجلتاً به اجمال اضافه کنم که اگر تصور می‌کنیم با حذف مقوله ولایت فقیه، **”حکمرانی حاج‌آقای“** جای خود را به سهولت به حکمرانی قاعده‌مند پاسخگوی جمهوری‌یتی خواهد داد سخت در اشتباهیم. و اگر چه نهاد ولایت فقیه آب قابل توجهی به آسیاب **”حکمرانی حاج‌آقای“** می‌ریزد لیکن به نظر بنده به‌خودی‌خود، عمود خیمه **”حکمرانی حاج‌آقای“** نیست. می‌توان به راحتی تصور کرد که چند سال دیگر این نهاد بالکل از صحنه سیاست‌ورزی ایران حذف شده باشد و معذک مشکلات و مصائب مردم و غارت بیت‌المال و تضییع حقوق عموم مردم و طبقات زحمت‌کش و مستضعف کماکان بر همان پاشنه سابق بچرخد.

به‌عوض هتک حرمت و ارباب و بعضاً تهدید، که چرا از امکان حذف ولایت فقیه سخن به میان آورده‌ام و یا چرا حذف آن را حلال جمیع مشکلات و مصائب خرد و کلان حکمرانی جاری ندانسته‌ام، توصیه می‌کنم

کسانی که عشق و عرق و شفقتی نسبت به ملت ایران در قلبشان جاری است تلاش کنند لایه‌های ژرف‌تر و زیرین **”حکمرانی حاج آقایی“** را صبورانه‌تر و بصیرتمندانه‌تر ببینند و به فکر ترمیم و تصحیح بسیار تدریجی و گام‌به‌گام این انبوه هنجارها و رویه‌ها و عادات حکمرانی ویرانگر ضداسلامی ضدجمهوریتی ضدمردمی بیافتند.

والسّلام علی‌الحسین و علی‌ابن‌الحسین و علی‌اولادالحسین و علی‌اصحاب‌الحسین

۱۰ مرداد ۱۴۰۱

[۷۰]

حکمرانی برای خلق در مقابل حکمرانی برای خدا (۱)

تأملی مفهومی-نظری

اخیراً در یادداشت بسیار کوتاهی خواندم که «هدف دین‌داری تأمین رضایت خداوند و هدف حکمرانی هم جلب رضایت عموم مردم یک جامعه است.» اگر چه در آن نوشته هیچگاه به **صراحت** حکمرانی برای **خلق در مقابل** حکمرانی برای خدا قرار داده نشده اما بعید به نظر می‌رسد که خواننده آن یادداشت، این برداشت را نکند، به‌ویژه که در ابتدای آن، این سؤال طرح شده که «جلب رضایت کدام؟».

بدون هیچ پیش‌فرضی دربارهٔ سایر آراء نویسنده، از این اظهارات به‌روشنی برمی‌آید که از نظر وی «هدف از دین‌داری» و «هدف از حکمرانی» دو مقوله یا دو امر جداگانه هستند. روشن است که نویسنده در اینجا تمایز یا دوگانه‌ای را ایجاد می‌کند که آثاری دارد و سؤالاتی را برمی‌انگیزد:

با فرض «یکی نبودن» (همان تغایر داشتن) مقولهٔ دین‌داری و حکمرانی، آیا این دو مقوله کثیرالاجزاء در **تمام** اهداف زیرمجموعهٔ خود متغایرنند یا تنها در **بعضی**؟

همچنین، آیا با وصف «یکی نبودن» (تغایر) آن دو مقوله، آیا آنها در **تمام** اهداف خود در **تعارض** هستند یا تنها در **بعضی**؟

آیا اعمال و افعال دین‌داری **تماماً** با اعمال و افعال حکمرانی متغایرنند یا تنها در **بعضی**؟

ایضاً، آیا اعمال و افعال دین‌داری **تماماً** با اعمال و افعال حکمرانی متعارض‌اند یا تنها در **بعضی**؟

امیدوارم روشن باشد که این سؤالات را نمی‌توان در وضعیت مفهوم‌سازی نشدهٔ فعلیِ مفاهیم «دین‌داری» و «حکمرانی» پاسخ داد. و این، یعنی تا مراد و مقصود خود از مقوله یا امر «دین‌داری» و مقوله یا امر «حکمرانی» را به طور مشخص تعریف یا تحدید نکرده باشیم نمی‌توانیم به آن سؤالات پاسخ دهیم.

امیدوارم همچنین روشن باشد که نمی‌توان در اینجا به آن خام‌اندیشیِ عامیانهٔ مرسوم متوسل شد که هر فرد بالغِ عاقلی دارای آن تلقیِ واحدِ ثابتِ جهان‌شمولِ فراتاریخی و فرااجتماعی از امر دین‌داری و امر حکمرانی است.

با این مقدمات ابتدایی اما بسیار بنیانی، در پاسخ به سؤال: آیا “هدف از دین‌داری” و “هدف از حکمرانی” یکی نیست و متغایرنده؟ باید گفت: بستگی دارد که تلقی یا تعریف فرد از دین‌داری و حکمرانی چه باشد. بدین ترتیب، متغایر، متعارض، یا متطابق بودن “هدف از دین‌داری” و “هدف از حکمرانی” مبتنی بر ذات، ماهیت، سرشت، و طبیعت آن دو مقوله اساسی نیست که در اینجا همچون در موارد عدیده دیگر، ذاتی و ماهیتی وجود ندارد. و یا اگر هم از سر مباحثات بپذیریم که وجود دارد تازه وارد میدان بیکران منازعات و مناقشات فرجام‌ناپذیر بر سر چیستی آن ماهیات می‌شدیم.

در این صورت، چه باید کرد؟ خیلی ساده، ناگزیریم که به تلقی/تعریف افراد از آن دو مقوله رجوع کنیم. یعنی اگر فردی قائل به تغایر و تعارض هدف از دین‌داری و هدف از حکمرانی می‌شود باید پرسید تلقی‌اش از این دو مقوله چیست؟ و ثانیاً منبع یا منابعش چیست؟ آیا اساساً منابعی مورد توسل قرار گرفته و یا این تلقی صرفاً مولود تجارب فضای اجتماعی و سیاسی روزگاری است که فرد در آن دوره زیسته یا می‌زید. به‌راستی چقدر می‌توان بدین تلقی‌های بلامنبع محصول روزگار اعتماد کرد؟

﴿لَقَدْ كَانَ لَكُمْ فِي رَسُولِ اللَّهِ أُسْوَةٌ حَسَنَةٌ﴾

۱۴ مرداد ۱۴۰۱

[۷۱]

حکمرانی برای خلق در مقابل حکمرانی برای خدا (۲)

تأملی مصداقی تر

در یادداشت مفهومی-نظری اخیرم با عنوان “حکمرانی برای خلق در مقابل حکمرانی برای خدا” گفته بودم که تغایر یا تعارض داشتن “هدف از دین‌داری” و “هدف از حکمرانی” بستگی تام دارد به اینکه تلقی ما از دین‌داری و حکمرانی چه باشد. در آخر بحثم به اینجا رسیدم که هریک از ما تلقی‌مان از دین‌داری و حکمرانی را از منبع یا منابعی اخذ می‌کنیم و یا از فضای اجتماعی-سیاسی غالب بر روزگارمان. باتوجه به اینکه فضای اجتماعی-سیاسی جامعه امروز ما تحت تأثیر شدید شیوه حکمرانی روحانیون در حاکمیت به سرعت در حال سکولارشدن است ما امروزه برای تلقی‌مان از دین‌داری و حکمرانی باید به کدام منابع متوسل شویم؟ آیا باید به محکم‌ترین و موثق‌ترین منابع دینی‌مان توسل جوییم یا تحت تأثیر جو غالب زمانه تلقی‌مان از دو مقوله دین‌داری و حکمرانی را تقویم کنیم؟

در اینکه در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ به‌ندرت می‌شد رجلی سیاسی را یافت که نگاه سکولاریستی به حکمرانی داشته باشد (به‌استثنای فعالان سیاسی مارکسیست) تردیدی ندارم. همچنین در اینکه امروزه به یمن و برکت حکمرانی حوزویان و نارضایتی و انزجار عمیق و وسیع میان تمام اقشار، کثیری اگر نه اکثریتی از رجال و فعالان سیاسی نگرشی کاملاً سکولاریستی دارند هم تردیدی ندارم. اضافه کنم که ای‌کاش برکت حکمرانی حوزویان در سکولارشدن جامعه سیاسی خلاصه می‌شد: امروزه‌روز، شاهد پدیدار فاجعه‌آفرین دین‌گریزی و حتی دین‌ستیزی روزافزون هستیم. امروزه در غرب کمتر ملتی را می‌توان یافت که دین‌گریز باشد چه رسد به دین‌ستیز. و این به‌رغم اینکه در تمام این جوامع، اصول و اندیشه‌های دینی، قانوناً و رسماً نباید نقشی در حکمرانی داشته باشند.

روشن است که ما و جامعه نخبگانی و رجال سیاسی امروزه بر سر دوراهی بزرگ و سهمگینی قرار داریم: ۱. اصلاح اساسی روابط و مناسبات سیاسی-اقتصادی به‌شدت آمیخته به مظلوم و مفساد، روابط و مناسباتی که به‌واسطه حضور و نقش فائق روحانیان در عرصه حکمرانی به‌پای دین خدا گذاشته شده است. و بازشناسی سیاست‌ها و تصمیماتی که هیچ ربط و نسبتی با میراث مسلم دینی ندارد و مع‌ذک باتوجه به ادعای نابجا و گزاف حکومت اسلامی، تمام آن سیاست‌ها و تصمیمات به حساب دین خدا گذاشته شده است. ۲. پذیرفتن اینکه آنچه روحانیان و پیروان روحانیان در این چهل و چهار سال انجام داده‌اند همان

خودِ اسلام است و نتیجتاً، این فضای به شدت سکولاریستی و دین‌ستیزانه را یکجا سرکشیم و بنوشیم و چهارنعل به سمت فرهنگ و تمدن غربیان بتازیم.

آیا تردیدی وجود دارد که مردم، نخبگان دانشگاهی و حوزوی، و رجال سیاسی با این دوراهی بسیار خطیر و سرنوشت‌ساز مواجه‌اند؟

آیا روحانیان فعال و غیرفعال در عرصهٔ سیاست، این دوراهی را می‌بینند و نسبت به آن سکوت خواهند کرد؟ آیا دانشگاهیان و سایر نخبگان در قبال این دوراهی به سکوت بسنده خواهند کرد؟

﴿رَبَّنَا افْتَحْ بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمِنَا بِالْحَقِّ وَأَنْتَ خَيْرُ الْفَاتِحِينَ﴾

۲۰ مرداد ۱۴۰۱

[۷۲]

حکمرانی و وصول به رستگاری

در ابتدای یادداشت یکی از حوزویان در **تلگرام** نوشته شده بود که «آن حکومتی که خدا و رسول و علی گفته‌اند و اقتضای نجات و رهایی انسان از تباهی و باریافتن به مقام رستگاری است...» (۳۰ اردیبهشت ۱۴۰۱).

در حیرتم که بر چه مبنایی می‌توان یا باید گفت که «اقتضای» حکمرانی رسول اکرم ﷺ و **امیرالمؤمنین** علی علیه السلام نجات و رهایی انسان از تباهی و باریافتن به مقام رستگاری است؟

آیا به‌واقع همهٔ اتباع و اعضای جامعهٔ مورد حکمرانی رسول اکرم ﷺ و **امیرالمؤمنین** علی علیه السلام از تباهی نجات‌یافته به مقام رستگاری بار یافتند؟

به‌راستی رسول اکرم ﷺ و **امیرالمؤمنین** علی علیه السلام در کجا گفته‌اند یا دلالت داده‌اند که **اقتضای** حکمرانی یا حکومتشان «نجات و رهایی انسان از تباهی و باریافتن به مقام رستگاری است»؟

به نظر می‌رسد در پس و پی این بینش، نوعی قدرت هدایت‌کنندگی یا سعادت‌بخشی به حکمرانی نبوی یا علوی نهفته است.

بدین ترتیب، این سؤال به قوت مطرح می‌شود که آیا بنیاناً هدایت و سعادت فردی انسان به نحوی به شیوهٔ حکمرانی بستگی دارد؟

آیا می‌توان برای این بینش فوق‌العاده مبنایی به **قرآن حکیم** یا فرمایشات نبی اکرم ﷺ و یا **امیرالمؤمنین** علی علیه السلام استشهد کرد؟

به همین اندازه مهم، آیا می‌توان استدلال کرد که اساساً حکومت آن دو بزرگوار، خود شاهی بر این پیش‌فرض سهمگین و تعیین‌کننده است؟

﴿وَالِلّٰهِ تُرْجَعُ الْأُمُورُ﴾

دوشنبه، ۲۴ مرداد ۱۴۰۱

[۷۳]

«عمّالکم اعمالکم»

در یکی از یادداشت‌های اخیرم با عنوان «حکمرانی حاج آقای!» گفته بودم: «مسئله ایران» بسیار بزرگتر از موضع‌گیری‌های این یا آن جناح، این یا آن رجل بلند پایه نظام، این یا آن نهاد نظام است. آنها اغلب بر دوش حکمرانی حاج آقای و اقتصاد سیاسی مولود آن نشسته‌اند.

- دو نکته، یکی مبنایی و دیگری سیاسی: نخست مبنایی، برای اینکه از این سخن استنباط نشود که «مسئله ایران» را تبدیل به مسئله‌ای ماورایی یا استعلایی کرده، به‌نوعی آن را موقوف به سرنوشتی مقدّر و جبری کرده‌ام، می‌خواهم اضافه کنم که در این جا به هیچ سرنوشت حتمی و گریزناپذیر، به هیچ دست نامرئی و خارج از اراده بشری کمترین اعتقادی ندارم. باور ندارم که برای ایران و ایرانیان سرنوشت کور و تاریک و پرمفسده و مظلّمه‌ای نوشته شده و ایرانیان را مطلقاً هیچ مغفّری از آن نیست. که بر عکس! قویاً بر این باورم که فرهنگ اجتماعی و فرهنگ سیاسی و نظام ارزشی-بینشی ما مردم ایران است که محصول و مولودش، شده این اوضاع‌واحوال شده این مناسبات و رویه‌های سیاسی. شده «حکمرانی حاج آقای» و اقتصاد سیاسی مالا مال از تضییع حقوق عامه مردم و استثمار و تبعیض و فقر و غارتگری محصول آن.

سخن ژرفی است منسوب به پیامبر اکرم ﷺ و آن اینکه: «عمّالکم اعمالکم، کما تکنونون یولی علیکم». اینکه چقدر اسناد این سخن به پیامبر اکرم ﷺ صحیح است موضوع بحث نیست. اما سخن فوق‌العاده‌ای است: عمّال و کارگزاران شما مردم، محصول و برآمده از اعمال شماست. و بر ما مردم بدان گونه که هستیم حکمرانی می‌کنند. قویاً بر این اعتقاد که فرهنگ سیاسی و فرهنگ اجتماعی ما مردم باید تدریجاً و آگاهانه دچار دگردیسی شود. اگر بخواهم اقیانوسی از حرف‌وحديث را در قطره‌ای بچکانم آنگاه باید بگویم: نمی‌شود از «جمهوری اسلامی» و از «مردم‌سالاری» و از «مجلس شورای قانون‌گذاری» و «تفکیک قوا»، و نظارت تمام نهادهای حکمرانی توسط مردم و نهادهای مردمی داد سخن داد و هم‌زمان فریاد کشید: «مرگ بر ضد ولایت فقیه».

- و اما نکته سیاسی: بسیاری از کسانی که به ولایت فقیه، شورای نگهبان، مجمع مصلحت نظام، و بسیاری از نهادهای فعلی دیگر نقد و یا احیاناً اعتراضات اصولی دارند چنانچه افراد محبوبشان سر از آن مناصب درآورند اعتراض و انتقاداتشان اگر نه کاملاً دست‌کم عمدتاً مرتفع می‌شود. و این یعنی، بسیاری از اعتراضات مبنایی آنها با تعویض مسئولان در کمال حیرت و خجلت تبخیر می‌شود. گمان نمی‌کنم به

شواهد فراوانی نیاز باشد تا نشان داده شود که مشکل قریب به اتفاق منتقدین و معترضین این است که چرا حزب یا جناح یا گروه ما بر سر قدرت نباشد؟ حقیقتاً لازم است یکایک ما ایرانیانی که خود را وطن دوست و دلسوز وطن می دانیم از خود سؤال کنیم آیا اعتراض و اشکالات من به افرادی است که در مناصب قرار دارند یا به رویه ها و سیاست ها؟ نمی خواهم نقش و تأثیر افراد را در عرصه اجرا نادیده بگیرم و یا آن را کمینه کنم اما یادمان باشد که اگر رویه ها و سیاست ها به درستی طراحی و تعبیه شده باشند و نظارت نهادهای **مردمی** هم به درستی و دقت اعمال شوند حقیقتاً چقدر تفاوت در امر حکمرانی ایجاد خواهد شد که زید بر مصدر منصبی باشد یا عمر و بکر؟ آری! البته نمی توان امر سیاست و حکمرانی را به طور الگوریتمی مضبوط به ضوابطی کرد به طوری که نقش مقامات در حد ربات ها تنزل کند. این ضابطه مندی سفت و سخت و قاطع را البته ناشدنی می دانم و همواره برای انسان ها نقشی بی بدیل و گریزناپذیر قائم. اما باید بپذیریم که در صورت حضور استوار و راسخ نهادهای نظارتی مردمی و نیز در صورت طراحی درست آن سیاست ها و رویه ها، نقش مقامات به مقدار قابل توجهی کاهش خواهد یافت. برای نجات وطن عزیز از چنگال متکثران قدرت و ثروت و رهایی از فساد اقتصادی و فساد سیاسی منشأ آن، هیچ چاره ای جز اصلاح تدریجی آن سیاست ها و رویه های دیرینه نمی بینم.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ﴾⁹⁶

یکشنبه، ۳۰ مرداد ۱۴۰۱

⁹⁶ سورة مبارکه رعد: آیه ۱۱: «الله آنچه را از آن قومی است تغییر نمی دهد تا آنچه در دل دارند تغییر دهند».

[۷۴]

حکمرانی حاج آقایی و تضعیف خانه ملت

پس از شنیدن سخنان شجاعانه آقای صباغیان، نماینده بافق و مهریز در مجلس،^{۹۷} حیاتی تر می شود به این سؤال بنیانی بپردازیم که خانه ملت چگونه این چنین ضعیف شده؟ و چرا حیاتی تر؟ برای اینکه این روند تضعیف که چندین دهه است ویران گرانه تداوم دارد به طور روزافزونی رو به تشدید است. بی تردید نمی توان به پدیدار بسیار پیچیده و ذوابعاد فوق در حد یادداشتی کوتاه در فضای شبکه اجتماعی پرداخت و لذا به اشارتی بسیار مجمل به برخی از علل فرایند تضعیف خانه ملت بسنده می کنم.

^{۹۷} سه شنبه ۲۵ مرداد ۱۴۰۱ در صحن علنی: «برجام و مذاکرات ماهها است که در حال انجام است اما متأسفانه مجلس در جریان حداقلی از آن نیز نیست؛ مردم از ما سؤال می کنند اما ما هیچ پاسخی نداریم که بدهیم و نمی دانیم که چه خبر است و چه می گذرد؟ امروز اکثر نمایندگان اطلاعاتشان از یک شهروند نیز بیشتر نیست درحالی که این حق نمایندگان است که بدانند مسیر و جریان مذاکرات به کدام سمت در حال حرکت است و قرار است به کجا ختم می شود. چرا مجلس را در بی خبری می گذارید؟ این مجلس در رأس امور کجای امور است؟ ما از قرارداد چین بی خبر هستیم. چه کسی در مجلس می داند که قرارداد چین چیست و دارای چه موادی است و قرار است که چه کنند؟ امروز از مذاکرات برجام کدام یک از نمایندگان می دانند که چه اقداماتی در حال انجام است و قرار است که چه امتیازی داده شود و چه امتیازی گرفته شود؟ این مجلس نیست و ما نماینده نیستیم اما باید پاسخگوی مردم باشیم. مردم از ما می خواهند و بدوبیره و ناسزای آنها برای ماست اما ما از امور بی خبر هستیم. ما خودمان مجلس را بی اختیار کردیم.

جدیداً نیز مدل جدیدی پیدا شده که اعضای هیئت رئیسه و رؤسای کمیسیونها با دولت بنشینند و بگویند که آقای رئیس جمهور و آقای وزرا ما همه کاره مجلس هستیم؛ این در حالی است که تاکنون چنین موضوعی باب نبوده است. آقای مخبر، آقای محسن رضایی و معاونان آقای رئیسی باید بیایند در مجلس و پاسخگو باشند و بگویند که چه خبر است و در برجام چه می کنند. امروز مردم در سخت ترین فشارهای اقتصادی قرار دارند اما یک نفر نمی آید به مجلس پاسخ دهد؛ در این شرایط نمایندگان مجلس در حوزه های انتخابیه خود باید پاسخگوی مردم باشند؛ این چه مجلسی است؟ هر روز در حال ضعیف کردن مجلس هستید. این چه بدعتی است که هیئت رئیسه در حال گذاشتن آن است تا تعدادی خاص با دولت بنشینند؟ مگر ما نماینده نیستیم؟ ما این وضعیت را از چشم هیئت رئیسه مجلس می بینیم و معتقدیم که این هیئت رئیسه در حال تضعیف و تحقیر نمایندگان هستند.»

به نظرم یکی از مهم‌ترین عوامل تضعیف **خانه ملت** و، در نتیجه، خود ملت و نقش جمهور مردم در حکمرانی، ایجاد شوراهای عالی در حوزه‌های مختلف بسیاری است که تدریجاً از سال ۱۳۵۹ آغاز گشت. و لابد می‌دانید که شوراهای عالی نقش تقنینی و در مواردی نقش اجرایی هم دارند. و این، یعنی **خانه ملت** در موضوعات و عرصه‌هایی که شورای عالی‌ای وجود دارد نمی‌تواند و نباید ورود کند. لازم و بل واجب است بدانیم جمعاً تا به امروز ۱۰۵ شورای عالی داریم که اعضای عموم آنها انتصابی‌اند و جمهور مردم کمترین نقشی در انتخاب اعضای آنها ندارند. اخیرترین این قبیل شوراها که نه در **قانون اساسی** پیش‌بینی شده و نه در **مجلس شورا** طرح و تصویب شده، **شورای سران قوا** است. همان شورایی که وجود و حضور ضدمردمی‌اش را در آبان ۱۳۹۸ بر سر افزایش غیرکارشناسی و ناگهانی قیمت بنزین به طرز دردناک، سرکوبگرانه، و خونریزانه کف خیابان‌های بسیاری از شهرها دیدیم و لمس کردیم.

عامل بسیار مهم دیگر تضعیف **خانه ملت** این بینشِ ناکاویده فراگیر اما بسیار تأثیرگذار است که **شرکت در انتخابات وظیفه شرعی و ملی است**. این بینش که در جای خود باید مورد تحلیل و ارزیابی انتقادی قرار گیرد، خیلی ساده به ملت می‌گوید: صرف‌نظر از عملکرد و پاسخگوییِ منتخبان انتخابات قبلی، ملت ایران وظیفه شرعی و ملی دارد که در انتخابات پیشرو شرکت کند. این بینش ضدموکراتیکی ضدمجهوریتی در یک گام دو ضربت بر پیکر اقتدار و حاکمیت ملت می‌زند: نخست اینکه، ملت ایران! تجربه ملموس خود از حکمرانی مسئولان و مقامات را کلاً و جزئاً فراموش کنید. دوم اینکه، صرف‌نظر از حکمرانی مثبت یا منفی یا مفتضح مسئولان، شما ملت ایران! یک وظیفه الهی-ماورایی تصدیق و تأیید و مشروعیت‌بخشی به نظام دارید که با حضور در پای صندوق‌های رأی آن را محقق می‌کنید! این بینش ضدمردمی یکی از مهم‌ترین ابزارهای اعمال قدرت و حاکمیت ملت بر حکمرانان را از آنها به‌سهولت سلب می‌کند.

اگر عمری بود و حضرت حق ﷻ توفیق عطا فرمود در آینده به عوامل دیگری مستقل از این دو عامل فوق‌خواهم پرداخت.

﴿يُحَادِّثُونَ اللَّهَ الَّذِينَ آمَنُوا وَمَا يَخْدَعُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَمَا يَشْعُرُونَ﴾⁹⁸

۳ شهریور ۱۴۰۱

⁹⁸ سورة مبارکه بقره، آیه ۹: «با الله و آنان که ایمان آورده‌اند خدعه می‌کنند، و خدعه نمی‌کنند جز به خود درحالی که نمی‌فهمند».

[۷۵]

مرگ مهسا امینی و کارگروهی افق‌کننده

ماجرای مرگ مهسا امینی به اینجا کشیده شده که رئیس‌جمهور، جناب آقای رئیسی، شخصاً و بلاواسطه وارد شده به معاون امنیتی وزارت کشور دستور ویژه بررسی داده‌اند. همچنین، دادستانی تهران ورود کرده و دستور تشکیل «کارگروه ویژه» برای بررسی ابعاد پزشکی مرگ مهسا امینی داده است. و پلیس نیز بررسی ظاهراً مستقلی را هم شروع کرده.

این مقدار دستور از سوی نهادهای مختلف نظام حکایت از حساسیت موضوع برای عموم مردم می‌کند. در این صورت، آیا وزارت کشور و نیز دادستانی صلاح نمی‌دانند با توجه به فضای ملتهب جاری و جو کم‌اعتمادی یا بی‌اعتمادی مطلق کنونی به بسیاری از نهادهای نظام، کارگروه مدّ نظر را با افزودن تنی چند از استادان دانشگاه، حقوق‌دانان و فعالان سیاسی معتمد و خوشنام تشکیل دهند تا گزارش نهایی ماجرا اقناع‌کنندگی و اعتبار لازم را حاصل کند؟

بنده از سر تجربه دوران پیش از گام اول انقلاب در سال ۱۳۵۷ توصیه مشفقانه‌ی اکید می‌کنم که برخی از نمایندگان معتمد و مورد وثوق غیرحاکمیتی از صنوف مرتبط در کارگروه مزبور مشارکت جدّی غیرصوری یابند.

واضح نیست که این قبیل بررسی‌های حاکمیتی صرف، هیچ اعتباری برای عموم مردم و اقناعشان نخواهد داشت؟

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ﴾⁹⁹

۲۶ شهریور ۱۴۰۱

⁹⁹ سوره مبارکه مدثر، آیه ۳۸: «هر نفسی در گرو مکتوبات خویش است».

[۷۶]

تلاش‌های بی‌ثمر مقامات نظام

پس از شعله‌ور شدن خشم و کین بسیاری از اقشار مردم نسبت به حادثه فوت مشکوک مهسا امینی، و فوران آن به کف برخی از خیابان‌های بعضی از شهرهای کشور، بسیاری از مقامات نظام به تکاپو افتاده‌اند تا بلکه فضا را آرام کنند. به‌عنوان نمونه‌هایی شاخص و بسیار گویا:

- رئیس قوه قضایا، آقای اژه‌ای: «به خانواده خانم امینی اطمینان می‌دهم که پرونده با سرعت و دقت پیگیری شود و نتیجه تحقیقات بر اساس حق و موازین اعلام خواهد شد» (۲ شهریور ۱۴۰۱).

- همو: «با دادستان تهران صحبت کرده‌ام و قرار است همه دوربین‌های عمومی و خصوصی مکان‌های مورد تردد بررسی شود» (همان تاریخ).

- رئیس مجلس، آقای قالیباف: «مجلس موضوع مهسا امینی را تا اصلاح شیوه اجرای گشت ارشاد دنبال می‌کند» (۲۹ شهریور ۱۴۰۱).

سؤالاتی چند اینک مطرح می‌شود:

- به‌راستی آقایان اژه‌ای و قالیباف متوجه نیستند که معترضان خشمگین که غالباً جوانانی در دهه بیست خود هستند کمترین اعتمادی و بلکه گوش شنوایی به امثال شما مقامات ندارند؟

- آیا به‌راستی برای این مقامات و نیز سایر مقامات عالی نظام آشکار نیست که این جوانان خشمگین کف‌خیابان‌آمده نه فقط به شما که به عموم مقامات نظام از بالاترین تا پایین‌ترین سطح هیچ اعتماد و اعتقادی ندارند؟

- آیا حقیقتاً حضرات مقامات عالی نظام نمی‌دانند که معترضان نه فقط شما چند نفر مقامات عالی را به‌هیچ‌وجه قبول ندارند که بنیاناً و از ریشه نظام را قبول ندارند؟

امکان دارد به نظر مقامات نظام بیاید که هیچ اهمیتی ندارد که چندین ده یا چندین صدهزار جوان معترض عصیان‌کرده نظام را قبول نداشته باشند. اما یادمان باشد که آنان که به عرصه خیابان آمده تا اعتراض خود را به شدیدترین نحو ابراز کنند همه ناراضیان و همه معترضان و همه ناباوران به نظام نیستند:

آنها فقط بخش کوچکی از جامعه بزرگ‌تر معترضان و ناباوران هستند. و این قاعده در همه جوامع صدق می‌کند نه فقط در ایران.

وضع بسیار وخیم‌تر از این است: آری! باتوجه به جمیع شواهد و قرائن، به احتمال قوی ظرف حد اکثر یک هفته این آشوب و آشفتگی، با چند ده نفر کشته و زخمی دیگر از طرفین درگیری‌ها، از کف خیابان‌ها جمع خواهد شد. چند صد یا چند هزار نفر هم بازداشت و روانه بازداشتگاه و انفرادی می‌شوند تا پس از هفته‌ها یا ماه‌ها نوبت به محاکمه‌شان برسد و هکذا. حاشا و کلا اگر فکر کنیم با جمع شدن آشوب از کف خیابان‌ها، نارضایتی‌ها و اعتراض‌ها و خشم‌وکین‌ها از عمق قلوب و جان‌های عموم معترضان و عموم مردم جمع خواهد شد: آنها می‌مانند و انباشته‌تر می‌شوند تا سر ماجرای دیگری و با شیپورها و تحریکات افرنگیان حيله‌گر فتنه‌گر سلطه‌طلب سر باز کنند و مجدداً فوران کنند.

آیا مقامات عالیه فکری هم برای این مجموعه از خسارات و هزینه‌های مالی و جانی کرده‌اند؟ آیا هزینه‌های حیثیتی و سیاسی این شیوه حکمرانی و فوران‌ها و شورش‌های متعاقب آن را محاسبه کرده‌اند؟ و آیا مقامات عالیه ارزیابی‌ای از فرجام این روند از حکمرانی دارند؟

حضرات مقامات عالی نظام! امکان دارد برای دست‌کم یک‌ماه بولتن‌های ویژه تهیه‌شده محرمانه و سری خود را به کناری بیندازید و، به‌عوض، به هر نحو ممکن قدری در میان مردم کوچه و بازار این مرزوبوم پرسه بزنید و بدون هیچ قید و تعجیلی پای درد دلشان بنشینید؟ امکان دارد؟

برای تداوم کامروایی از حکمرانی خود هم که شده، چنین کنید!

”آف بر این دنیا! و آف بر کامروایان از سفره مستضعفان و محرومان!“

شنبه، ۲ مهر ۱۴۰۱

[۷۷]

مفهوم اعتراض نزد آقای رئیس‌جمهور!

- جناب آقای سید ابراهیم رئیسی، رئیس‌جمهور، در گفتگوی چهارشنبه‌شب، ۶ مهرماه ۱۴۰۱، دربارهٔ اعتراض و نحوهٔ انجام آن گفته‌اند: «ما باید زمینهٔ هرگونه نظر مخالف، نقد، و اعتراض را کاملاً در مباحث بازبگذاریم...». آقای رئیسی سپس در پاسخ به سؤال: چه بستری برای اعتراض قانونی وجود دارد، می‌گوید: «... در دانشگاه، حوزه، مراکز فرهنگی و علمی و دستگاه‌های اجرایی این موضوع می‌تواند صورت بگیرد، اما پیشنهادم این است که با الهام‌گرفتن از **قانون اساسی** و فرمایشات رهبری معظم انقلاب اسلامی که خودشان اصلاً کرسی‌های آزاداندیشی را در دانشگاه‌ها مورد تأکید قرار دادند این محل‌ها برای شنیدن سخن افرادی که نقد و اعتراض دارند ایجاد شود...».

- از این اظهارات به‌وضوح می‌توان نتیجه گرفت که از نظر آقای رئیس‌جمهور، بستر اعتراض همان دانشگاه و حوزه و مراکز فرهنگی و علمی است. اما ایشان مدعی‌اند که از **قانون اساسی** الهام گرفته‌اند که کرسی‌های آزاداندیشی محل شنیدن اعتراضات است.

- جناب آقای رئیس‌جمهور! در اینجا سؤالاتی چند مطرح می‌شود از جمله اینکه از کجای **قانون اساسی** نتیجه گرفتید که محل اعتراض همان دانشگاه و حوزه و مراکز علمی و فرهنگی است، آن هم ذیل مقوله یا نهادی به نام کرسی‌های آزاداندیشی؟ آیا منظور آقای رئیسی اصل ۲۷ **قانون اساسی** است که صریح و شفاف می‌گوید: «تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به‌شرط آنکه مخلّ به مبانی اسلام نباشد آزاد است»؟

- آقای رئیس‌جمهور! آیا برای شما روشن است که با حصر اعتراضات و تجمعات در چارچوب کرسی‌های آزاداندیشی، اصل ۲۷ **قانون اساسی** را بالکل منتفی و بلاموضوع کرده‌اید؟

- جناب آقای رئیسی! برای شما حقیقتاً روشن نیست که اصل ۲۷ **قانون اساسی** دربارهٔ تظاهرات و تجمعات سیاسی و صنفی اعتراضی است و هیچ ربطی به طرح و بحث و تضارب آراء و اندیشه‌ها ندارد که بتواند در چارچوب کرسی‌های آزاداندیشی قرار گیرد؟

- آقای رئیس‌جمهور! آیا برای خود شما روشن است که معنی حرف جنابعالی مصداقاً این است که هر کس دربارهٔ مرگ **مهسا امینی**، "گشت ارشاد"، و "حجاب اجباری" اعتراض دارد نظرات و استدلال‌ات خود را بزند زیر بغلش و تشریف ببرد به یک دانشگاهی و درخواست کرسی آزاداندیشی بدهد و ...؟

- جناب آقای رئیسی! شما به زبان بی‌زبانی این سیاست پیشتر اعمال‌شده را اینک اعلام می‌کنید: ایهاالنّاس! اعتراض و تجمع و راهپیمایی و تظاهرات، **ممنوع**. هر کسی اما نظر و اندیشه‌ای در هر زمینه‌ای دارد شاید بتواند در دانشگاه یا حوزه مطرح کند!

- آقای رئیس‌جمهور! این سیاست شما به پای فقه و فقاہتِ مقامات **نظام** و از آن رهگذر البته به غلط، به پای دین و دیانت به‌طور کلی نوشته می‌شود. روشن است که عدم تصریح به این سیاست، معترضان دیروز و امروز را از پی‌بردن به وجود چنین سیاستی باز نمی‌دارد.

- آقای رئیس‌جمهور! امیدوارم برای شما، سایر مقامات، و مجتهدان حوزویِ مدافع این قبیل سیاست‌ها روشن باشد که این قبیل سیاست‌گذاری‌ها چه عواقب خونبار و ویرانگری در کوتاه‌مدت خواهد داشت.

بارالها! تو شاهد باش که از سر عشق به اعتلا و عزّت هم‌وطنانم آنچه در کنه قلبم بود بازگو کردم و حقّی را که حاکمان بر گردنم داشتند ادا کردم.

"ای دنیا! اُف بر تو! و اُف بر شیفتگان ثروت و قدرت!"

شنبه، ۹ مهر ۱۴۰۱

[۷۸]

آقای رئیس‌جمهور و ارزش‌های نقض‌ناپذیرش!

- آقای رئیس‌جمهور در گفتگوی تلویزیونی ۶ مهرماه ۱۴۰۱ تأکید کردند که: «آنچه که قابل‌تغییر نیست، ارزش‌هاست و آلا روش‌ها قابل‌تغییر است.» و سپس توضیح داده‌اند که: «در اصلاح روش اجرای قانون بحثی نیست و مدیران باید برای انجام‌وظیفه قانونی خودشان بهترین روش‌ها را به کار گیرند.»

- اگر کسی از اظهارات آقای رئیسی دربارهٔ «ارزش‌ها» و «روش‌ها» دچار ابهامی بود با توضیح بعدی آن ابهام باید برطرف شده باشد. منظور ایشان از «ارزش‌ها»، قوانین است!!! و در زمینهٔ فروش و اعتراضات جاری، منظور از ارزش‌ها، قانون «حجاب اجباری» و قانون «گشت ارشاد» است که از نظر ایشان جای بحث و نقد و اعتراض ندارد زیرا «حجاب اجباری» و «گشت ارشاد» جزو ارزش‌ها هستند، همچون عدالت و صداقت و امانت‌داری! اما دربارهٔ روش اجرای این ارزش‌ها، «مدیران باید ... بهترین روش‌ها را به کار گیرند.»

- جناب آقای رئیسی! بنده از کم‌وکیف تحصیلات حوزوی و یا دانشگاهی جنابعالی کمترین اطلاعی ندارم اما امکان دارد توضیح بدهید از کی و چگونه قوانین وضع و تقنین‌شدهٔ زید و عمر و بکر تبدیل به ارزش‌هایی همچون عدالت و صداقت و وفای به عهد و شفقت بر خلق و ... شده و جای هیچ‌گونه بحث و نقد و جرح ندارد؟

- اینکه جنابعالی به این قوانین اعتقاد دارید موضوع بحث نیست. هر کس می‌تواند به قوانینی معتقد یا نامعتقد باشد و برای اعتقاد یا بی‌اعتقادی‌اش هم احتمالاً دلایلی داشته باشد. اما قوانین را ارزش‌دانستن در طراز ارزش‌هایی چون عدالت و صداقت و قناعت و شجاعت، سخنی فوق‌العاده حیرت‌انگیز و شاذی است.

- جناب آقای رئیسی! آیا شما به‌واقع به آنچه گفته‌اید باور دارید و یا محض آرام‌کردن فضای بسیار ملتهب و فوری موجود اظهار کرده‌اید؟ در هر صورت، آیا به ذهنتان خطور نکرد که با ارزش‌خواندن قانون «حجاب اجباری» و قانون «گشت ارشاد»، امکان دارد چنانچه حاقّ منظور شما را معترضان به‌درستی دریابند نارضایتی و خشمشان حتی شعله‌ورتر هم شود؟

- جناب آقای رئیس‌جمهور! همان‌طور که پیش‌تر هم گفته‌ام توصیه اکید می‌کنم که برای چند هفته‌ای از بولتن‌های بسیار ویژهٔ سرّی و به‌کلی سرّی فاصله بگیرید و اجازه بدهید مردم عادی جامعه به‌راحتی و

بدون کمترین واهمه‌ای و بدون حضور گردانی از محافظان و اعوان‌و انصار، دل پردرد و رنج و خونینشان را برای شما سفره کنند.

- جناب رئیس‌جمهور! **نظام** تظاهرات اعتراضی آرام قانونی را بلافاصله پس از واقعه دردناک مرگ **مهسا امینی** نپذیرفت. نیز، **نظام** تشکیل کارگروهی حقیقت‌یاب شامل نهادهای ذی‌ربط حاکمیتی و برخی استادان دانشگاهی، حقوق‌دانان و فعالان سیاسی معتمد شفیق خوشنام را هم نپذیرفت. اینک ملاحظه می‌کنید فهرست هزینه‌های حیثیتی و روانی و جانی و سیاسی و اجتماعی و بین‌المللی و مالی و اقتصادی سر به کدام فلک کشیده؟ آیا **نظام** کماکان مصلحت نمی‌داند دست از صغیرپنداری مردم بردارد و صادقانه با نمایندگان معتمد مردم وارد گفتگو شود؟ قیامت به کنار، آیا شما نمی‌دانید که اگر مشکلات خانوادگی خود را در داخل خانه‌مان حل نکنیم گرگ‌ها و لاشخورهای درنده روبه‌صفتی پشت دروازه‌های میهن عزیزمان گوش‌به‌زنگ در کمین‌اند؟

”پناه بر خدای شدیدالعقاب از ابتلائات و فتنه‌های عرصه حکمرانی“

سه‌شنبه، ۱۲ مهر ۱۴۰۱

[۷۹]

زمینه‌سازی نظام برای آشوب‌های آتی!

شورای عالی انقلاب فرهنگی یکشنبه ۱۷ مهر ۱۴۰۱ برای ۹ مسئله راهبردها و برنامه‌هایی را تصویب کرد. از جمله این راهبردهای مصوّب «فعلیت بخشیدن به مصوبه قبلی شورای عالی تحت عنوان "خانه ملی گفتگوی آزاد" می‌باشد.» دبیر شورای عالی در توضیح خود گفته‌اند که "خانه ملی" زمینه ایجاد فضای آزاد برای دانش‌آموزان و دانشجویان را به‌دوراز "هرگونه محذوریت علمی" و گفتگو در محیط مدرسه و دانشگاه فراهم می‌کند.

نخستین نکته احتمالاً پیش‌پاافتاده اینکه هر قدر تأمل کردم نتوانستم دریابم مراد دبیر شورای عالی از "محذوریت علمی" چیست. احتمال بیشتر دادم که منظور ایشان "محذوریت سیاسی" بوده که سهواً محذوریت علمی عنوان شده است. والله علیم بذات‌الصدور!

اما ماجرای «فعلیت بخشیدن به مصوبه قبلی» چیست؟ این است که حدود یک دهه پیش‌تر، همین "خانه ملی گفتگوی آزاد" تصویب شده لیکن همچون بسیاری از مصوّبات دیگر همین شورای عالی، جنازه‌اش در همان برگه مصوبه دفن شده است. به‌راستی جای سؤال ندارد که چه ضرورت یا نیازی ده سال پیش برای تقنین چنین قانونی وجود داشته که پس از تصویب همان جا کفن‌ودفن شده و نه هیچ جناح و تشکیلی پیگیر اجرای آن شده و، از آن مفتضح‌تر، نه خود اعضا و ارکان شورای عالی انقلاب فرهنگی؟ نظر به اینکه در کتاب *خلاف جریان* (۱۳۸۹) مفصلاً ساختار بنیاداً و ساختاراً عقیم شورای عالی را تشریح کرده‌ام در اینجا هیچ نمی‌گویم.

- و اما اصل موضوع! بر چه کسی آشکار نیست که نظام اینک شورای عالی انقلاب فرهنگی را به میدان آورده تا برای ممنوعیت و بالکل منتفی کردن تجمعات و تظاهرات اعتراضی مصرّح در قانون اساسی محملی قانونی و بسیار شیک‌وشکیل هم فراهم کند؟

- به‌راستی چرا نظام مصرّ است که این امکان — اصل ۲۷ قانون اساسی — بازخورد قانونی و مدنی بدون قتل و جرح دوطرفه، بدون خسارات سنگین به حیثیت سیاسی خود، بدون خسارات سنگین مالی، و بدون خسارات سنگین به روال عادی و آرام حکمرانی را (سه چهار هفته است که کل کشور عوض پرداختن

به امراض دیرپای فقر و تبعیض و استضعاف ساختاری و غیرساختاری، درگیر التهاب و آشوب و زدوخورد خیابانی و پاسخگویی به نیرنگ‌های **افرنگیان** و هم‌پیمانان منطقه‌ای‌شان شده) ممنوع و موقوف کند؟

- فرض می‌کنیم اصل صریح و شفاف **۲۷ قانون اساسی** درباره حق تجمع و راهپیمایی اعتراضی اصلاً وجود ندارد. باتوجه به گوش‌به‌فرمانی و توسری‌خوری جمیع رسانه‌ها و تعطیلی اساسی کارویژه رسانه در حکمرانی ما، آیا نباید **نظام** تجمع و راهپیمایی اعتراضی قانونی اقشار و اصناف مختلف ملت را **موهبتی** بداند تا از طریق آن از خواسته‌ها، حاجات، نارضایتی‌های مردم و نابسامانی‌ها حکمرانی خود اطلاع پیدا کند؟ آیا نباید **نظام** خود پیش‌گام و مصرّ در بهره‌برداری از چنین سازوکار حکمرانی باشد تا از خلل و فرج حکمرانی خویش آگاه شود؟

- آیا سرکوب و معدوم کردن اصل **۲۷ قانون اساسی**، “حکمرانی حاج‌آقایی” ما را هر چه پنهان‌کارانه‌تر و غیرمردمی‌تر، و در نتیجه مستعد ضربات سنگین نرم‌افزارانه **اروپا-آمریکاییان** در کمین نمی‌کند؟

- چطور هنگامی که **جلیقه زردهای فرانسه**، بی‌خانمان‌ها و فقرا در **آمریکا**، کارمندان نیروگاه‌های برق **انگلستان** و الی‌ماشاءالله اصناف بسیار دیگر در **اروپا** و **آمریکا** به کرات اعتصاب و تظاهرات می‌کنند با وجد و شغف فراوان آن اقدامات را بارهاوبارها و با آب‌وتاب گزارش می‌کنید اما به ایران که می‌رسد **ملت ایران** باید تظاهر کند که یکپارچه حامی جمیع نهادها و سیاست‌های **نظام** است و همه امور گل‌وبلبل است و ملت و **نظام** در وحدتی یکپارچه، خلل‌ناپذیر، و رؤیایی به سر می‌برند؟

- آخر نفاق و دروغ حد و اندازه ندارد؟ از این مهم‌تر، به‌راستی به کی داریم دروغ می‌گوییم، به ملت خودمان که تا خرخره گرفتار ده‌ها و صدها مشکل **بند/بی معیشتی** است؟ به **افرنگیان** مکار هفت‌خطی که هر جا با قیافه دلسوزانه و شعارهای آزادی و صلح و توسعه و پیشرفت وارد می‌شوند تا ملت‌ها را خام و خمار آن وعده‌های سرابی کرده بساط سیطره و چپاول خود را پهن کنند؟

حقیقتاً متحیرم که چگونه **نظام** از یک‌طرف مجدّانه تلاش می‌کند راه ورود و سیطره سخت‌افزارانه سیاسی و اقتصادی **افرنگیان** حیل‌گر سفاک را حتی‌الامکان مسدود کند اما راه ورود و سیطره همان‌ها را با سیاست‌های ویرانگر آشکار خود در عرصه داخلی هر چه بیشتر می‌گشاید!

”آف بر دنیا! و آف بر افسونگری‌های کارگزاران ثروت و قدرت‌ش!“

پنجشنبه، ۲۱ مهر ۱۴۰۱

[۸۰]

آبرینش‌ها و آبرسیاست‌های براندازانه نظام¹⁰⁰

به نظر شما اعتراض در جوامع بشری و به‌ویژه دولت‌های مدرن چه جایگاهی دارد و چرا افراد اعتراض می‌کنند؟ و اساساً اعتراض قرار است به چه چیزی منتهی شود؟

به‌استثنای جوامعی که مردم در آنها “رّمه” محسوب می‌شوند، اعتراض در تمام جوامعی که مردم در آنها حقوق مصرّح و مدوّنی دارند جایگاه مهم و ارجمندی دارد. اما چرا افراد یا گروه‌هایی از مردم اعتراض می‌کنند؟ خیلی ساده، برای اینکه یا حقوق قیدشده و مقررشده‌شان توسط کارفرما و یا کارگزاران و مسئولان دولتی یا حکومتی نقض شده و یا درآمد و معیشت گروهی یا قشری از مردم چنان ضعیف شده که امرار معاششان توأم با رنج و عسرت شده است. لازم است حالت سوم را همه اضافه کنیم: اقشاری از مردم سیاست‌ها، سازوکارها، و یا ساختارهای حکومتی را ناعادلانه می‌یابند و نسبت به آنها معترض می‌شوند. اما هدف از اعتراض یا لغو و اصلاح آن سیاست‌ها و ساختارهاست و یا احقاق حقوق تضییع‌شده معترضان.

تاریخ ایران مملو است از جنبش‌های اعتراضی با تنوع در فرم و محتوا؛ از جنبش جنگل گرفته تا جنبش تنباکو و نهضت مشروطه و غیره. به نظر شما چه عوامل و زمینه‌هایی در شکل‌گیری جنبش‌های اعتراضی در ایران پیش از انقلاب اسلامی مؤثر بوده‌اند؟ و آیا میان این جنبش‌های اعتراضی اولاً با تحولات دنیای مدرن و ثانیاً فرم و محتوای جنبش‌های اعتراضی در غرب و شرق می‌توان نسبتی قائل شد؟

این سؤال حاوی چند سؤال است! گمان ندارم که جنبش‌های اعتراضی در ایران پیش از انقلاب، همگی از یک جنس و سنخ بوده‌اند و عوامل و زمینه‌های واحدی داشته‌اند. جنبش جنگل، اعتراضی برای اصلاح رویه‌ها یا مناسباتی درون-حکومتی نبود. جنبشی بود برای اخراج ارتش متجاوز روس و احراز استقلال و حاکمیت ملی ایران. این در حالی است که جنبش تنباکو، جنبشی اعتراضی بود به شاه و دربار وقت برای

¹⁰⁰ آنچه می‌خوانید مصاحبه‌ای است که به درخواست مجله فرهنگ امروز در آذر ۱۴۰۱ انجام شد. اما فرهنگ امروز به دلیل پافشاری بر حذف حدود یک‌چهارم از نکات مهم و محوری مصاحبه و مخالفت بنده، از انتشار مصاحبه انصراف جست.

لغو امتیازی که به شرکتی اروپایی داده شده بود. اگر چه این جنبش هم به تعبیری استقلال ایران را هدف گرفته بود اما عرصه هدف‌گیری‌اش بسیار محدود و موردی بود.

نهضت مشروطه اما بنیاناً درصدد تعویض ساختارهای موجود حکومتی و ایجاد نهادهایی چون عدلیه و مجلس قانون‌گذاری و جراید آزاد بود که پیش از آن در حکومت‌های ایران کمترین سابقه روشنی نداشته‌اند. اگر اصرار داشته باشیم که **نهضت مشروطه** را جریانی اعتراضی بدانیم در این صورت باید بگوییم نهضتی بود که به **کل و جزء** ساختار حکومتی معترض بود.

چنانچه بخواهیم **جنبش ملی‌سازی نفت** در دهه بیست و اوایل دهه سی را موردتوجه قرار دهیم آنگاه باید آن را جنبشی اعتراضی بدانیم که بزرگ‌ترین هدف اعلام‌شده‌اش به هدف اصلی **جنبش تنباکو** شباهت دارد. اگر چه می‌توان تحدید و اصلاح حدود اختیارات شاه و دربارش را هم به اهداف **جنبش ملی‌سازی نفت** اضافه کرد اما به گمانم این امور را باید از اهداف فرعی آن جنبش به حساب آورد. و یا شاید هم دقیق‌تر باشد این قبیل اصلاحات را باید از تبعات و آثار اجتناب‌ناپذیر فرایند مبارزات برای خلع‌ید استعمار انگلیس دانست.

سؤال دیگر مندرج در این سؤال این است که «آیا می‌توان میان جنبش‌های اعتراضی ایران با تحولات دنیای مدرن نسبتی قائل شد؟» این سؤال فوق‌العاده پهن‌آوری است که برای پاسخ محققانه آن لازم است دست‌کم میزان تأثیراتی که رهبران این جنبش‌ها از تحولات دنیای غرب پذیرفته‌اند احصاء و تعیین شود. باید صراحتاً اذعان کنم که برای بنده نه فقط **میزان** تأثیرات که حتی نفس خود تأثیرات هم مجهول است. همچنین باید تصریح کنم که به **لحاظ پژوهشی** اصلاً برایم روشن نیست که چگونه می‌توان «میزان تأثیرات» و یا نفس خود «تأثیرات» را تعیین کرد. در بهترین حالت می‌توان از حدس و ظنی تمام‌عیار سخن گفت و لاغیر.

نهایتاً باید تصریح کنم که اهمیت و دلالت این سؤال ابداً برایم روشن نیست. خواه نسبتی کم و خواه نسبتی زیاد میان آن جنبش‌ها و «تحولات دنیای مدرن» قائل شویم نمی‌فهمم چه تبعات روشی یا معرفتی خواهد داشت و چه درس عبرتی می‌توان از آن نسبت گرفت!

جنبش‌های اعتراضی ایران پیش از انقلاب چه تأثیری در وقوع انقلاب اسلامی داشته‌اند و آیا می‌توان میان انقلاب اسلامی و جنبش‌های اعتراضی پیش از انقلاب قائل شد؟

بلا تردید هر یک از جنبش‌ها و حتی اعتراضات زودگذر سیاسی و نیز اجتماعی-اقتصادی تأثیراتی بر چگونگی وقوع انقلاب اسلامی داشته است. از جنبش دانشجویی که از ۱۶ آذر ۱۳۳۲ وارد مرحله درگیرانه‌تر و مقابله‌ای‌تر شد تا جنبش مقاومت **جبهه ملی ایران** بعد از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا **جبهه ملی دوم** تا **نهضت آزادی ایران** تا قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ تا جنبش‌های مسلحانه **سازمان مجاهدین خلق ایران** و **چریک‌های فدایی خلق** و جنبش‌های ریزودرشت اعتراضی و مبارزاتی دیگر در دوران رژیم سرکوبگر کودتا، همگی به‌انحاء مختلف بر چگونگی وقوع انقلاب اسلامی تأثیرات گوناگونی داشته‌اند. لیکن تعیین این که هر یک چه تأثیری بر چگونگی وقوع انقلاب داشته‌اند، امری است که نمی‌توانیم هیچگاه حتی با میزانی از احتمال هم بدان پاسخ دهیم. آری! البته هر کس می‌تواند چپستی تأثیرات هریک از جنبش‌ها و جریان‌ات اعتراضی را، به‌حسب امیال و گرایش‌ات خود اعلام کند لیکن این اعلام‌کردن‌ها هیچ منطقی ندارد! خیلی ساده و صریح، ما امکانات لازم **نظری** برای تعیین نه دقیق، که حتی تقریبی آن تأثیرات را هم در عرصه علوم اجتماعی نداریم. نظریه‌های ما در هر سه حوزه بزرگ جامعه‌شناسی، اقتصاد، و علوم سیاسی — و گرایش‌های زیرمجموعه هر یک از آنها — تاکنون نتوانسته‌اند آن چنان به لحاظ **مفهومی** دقیق و ریزبین شوند که بتوانند مقدار و نحوه تأثیرگذاری هر یک از جنبش‌های اعتراضی بر انقلابی که سال‌ها بعد واقع می‌شود را حتی به طور تقریبی تعیین کنند.

از این ناتوانی مفهومی-نظری که عبور کنیم تازه نوبت به مقوله‌ای موسوم به “آثار و نتایج قصدناشده” می‌رسیم. این یعنی، اکثریت یا جمیع فعل و فعالیت‌های اجتماعی ما انسان‌ها آثار و تبعاتی نیز دارد که ما انسان‌ها قصد و اراده نکرده بودیم. این آثار و نتایج محصول تلاقی یا تضارب آن فعل و فعالیت‌ها و انسان‌هایی است که مخاطب آن فعل و فعالیت‌ها هستند. و نظر به اینکه ما تاکنون نتوانسته‌ایم نظمی تقریبی و یا نسبی در محصول آن تلاقی یا مصاد مشاهده کنیم نتوانسته‌ایم دست به نظریه‌سازی بزیم تا **شاید** بتواند تلاقی‌ها و مصادهایی از این نوع را پیش‌بینی کند. لبّ لباب سخن اینکه، ما در این زمینه هیچ‌گونه نظریه‌ای نداریم تا بتوانیم آثار و نتایج فعل و فعالیت‌های اعتراضی خود را تبیین و پیش‌بینی کنیم. اگر از این موانع بنیانی مفهومی-نظری صرف‌نظر کنیم با این معضله **ابتدایی‌تر** مواجه می‌شویم که به طور مصادقی ما چه اطلاعاتی از تأثیر یکایک جنبش‌های اعتراضی، از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، بر انقلاب اسلامی داریم؟

نه توانایی نظری-مفهومی ما این امکان را فراهم می‌سازد که بتوانیم سر از میزان و چگونگی آن تأثیرات درآوریم. و نه مصادقاً شواهدی تاریخی در اختیار داریم تا از تأثیر یکایک آن اعتراضات بر انقلاب اسلامی

خبردار شویم. البته در موارد معدودی، نوادری از فعالان و مبارزان از تأثیر فی‌المثل برخورد سرکوب‌گرایانه رژیم شاه با سران نهضت آزادی ایران — نهضتی خشونت‌گریز، قانون‌پذیر، و متعهد به قانون اساسی کشور — و یا از برخورد رژیم شاه و معترضان در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ سخنی جسته‌وگریخته گفته‌اند. لیکن آیا می‌توان این موارد معدود و نادر را به عموم فعالانی که نقش قابل‌توجهی در انقلاب اسلامی داشتند تعمیم داد و اگر می‌توان، چقدر؟ ملاحظه می‌شود که ما در برهوتی از بی‌اطلاعی مفهومی-نظری و هم شواهد تاریخی تجربی به سر می‌بریم؟

اعتراضات متعدد و متنوعی در دوران پهلوی در جامعه ایران شکل گرفته است، به نظر شما انقلاب اسلامی بر پایه چه اعتراض‌هایی شروع شده و به وقوع می‌پیوندد؟ بعد از انقلاب اسلامی آیا کماکان زمینه‌های اعتراضی سابق وجود دارد یا خیر و به‌طور کلی نارضایتی‌ها و اعتراضات دوران پهلوی، در دوره جمهوری اسلامی ایران چه سرنوشتی پیدا می‌کنند؟

این سؤال هم حاوی چندین سؤال است. نخستین سؤال این است که انقلاب اسلامی بر پایه چه اعتراض‌هایی شروع شده و به وقوع می‌پیوندد؟ اگر نشریات و اظهارات سازمان‌های مبارز مخفی، نیمه مخفی و غیر مخفی سال‌های بعد از کودتای سیای آمریکا در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا سال‌های دهه پنجاه را مرور کنیم آنگاه به‌روشنی می‌توان جویبارهای باریکی که منتهی به شعارهای بزرگ و فراگیر انقلاب شده است را رؤیت کنیم. علاوه بر سازمان‌های بزرگ و کوچک، مهم است که سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های شخصیت‌هایی چون دکتر علی شریعتی، مهندس مهدی بازرگان، مجاهد بصیر آقا سید محمود طالقانی، مرحوم منتظری، و مرحوم امام خمینی را نیز به‌دقت بررسی کنیم. از دل این مجموعه از تجلیات آمال و امیال ملت ایران، چند موضوع محوری بیرون می‌آید.

یکی از برجسته‌ترین این موضوعات محوری انزجار گسترده به حضور سنگین و گسترده نظامیان آمریکایی در صدر و ذیل نیروهای مسلح ایران بود. به‌رغم تفاوت نظرات و دیدگاه‌ها میان آن سازمان‌ها و آن شخصیت‌های مبارز، احساس انزجار مشترکی نسبت به حضور و نفوذ وسیع نظامیان آمریکایی چشمگیر است. در مجموع، نادر جریان یا شخصیتی را می‌توان در آن دوران یافت که نسبت به تبعیت و دست‌نشاندهی رژیم شاه از رژیم آمریکا به‌شدت معترض نباشد. و بدین‌گونه است که آرمان استقلال، به‌صورت آرمانی وسیعاً مقبول و مهم تقویم می‌شود. مرور بر همان ادبیات مبارزان، سرچشمه‌های گسترده آرمان آزادی را نیز به‌وضوح چشمگیری آشکار می‌کند.

پس از ضربات کمرشکن ساواک بر سازمان مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی در نیمه اول دهه پنجاه، و تفوق یافتن تدریجی جریان روحانیت مبارز به رهبری امام خمینی در سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷، شعار تشکیل حکومت اسلامی به طور روزافزونی با اقبال گسترده توده مردم و بسیاری از شخصیت‌های مبارز پرسابقه مواجه شد. اگر چه این شعار، همچون دو شعار بزرگ دیگر، مورد تفصیل مفهومی و نظری قرار نگرفته بود و نظامات سیاسی و اقتصادی حکومت اسلامی *ابدأ* معلوم و مشخص نگردیده بود، لیکن به واسطه رواج تبعیض و بهره‌مندی بسیار نابرابر عمومی از امکانات ملی، و فساد و تجاوز به بیت‌المال از سوی دربار شاهنشاهی، عموم سازمان‌ها و شخصیت‌های مبارز مسلمان از این شعار استقبال کردند. بیفزایم که باتوجه به فهم عمومی‌ای که این قبیل شخصیت‌ها و سازمان‌ها از شیوه حکمرانی به شدت ضدفسادی و ضداشرافی ضدتبعیضی برابری خواهانه امیرالمؤمنین *علیه السلام* داشتند بر این تصور بودند که حکومت اسلامی به مقدار قابل توجهی از سیاست‌های اعمال شده ایشان تبعیت خواهد کرد. منصفانه است اذعان کنم که ما، نسل مبارز انقلابی پیش‌تاز مسلمان، و هم رهبران ما بیش از آن که تصویر روشنی از چگونگی نهادها و نظامات سیاسی و اقتصادی کلان حکومت اسلامی داشته باشیم، تصویر *کلی* فوق‌العاده دلنشین و روح‌نوازی از حکمرانی عدالت‌خواهانه و ضد اشرافی امیرالمؤمنین *علیه السلام* داشتیم. و همین تصویر بود که واژه حکومت اسلامی را برایمان سایه‌روشن‌وار مفهوم‌سازی و معنی‌دار می‌کرد.

سؤال دوم مندرج در این سؤال از «استمرار زمینه‌های اعتراضی» پس از گام اول انقلاب در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ پرسش می‌کند. این سؤال مهمی است: به اعتقاد من، ما باید با این تلقی بسیار خام از انقلاب وداع کنیم که با فرو ریختن رژیم شاه و متواری یا بازداشت و حبس و اعدام شدن مقامات اعلی و عالی‌رتبه آن رژیم، به یکباره تمام هنجارها و رویه‌ها و سیاست‌های خردوکلان تبعیضی اشرافیت‌گرایانه فقر و محرومیت‌زای رژیم شاه نیز فرو ریختند و محو شدند. اصلاً و ابداً! آن هنجارها و سنت‌ها و سیاست‌های حکمرانی به مقدار بسیار زیادی در رفتار و منش‌ها و بینش‌ها و آمال و امیال کثیری از رجال سیاسی جانشین ادامه حیات دادند. ظواهر بسیاری و نام و القاب فراوانی، البته تغییر کرد اما هنجارها و رویه‌های قدیم‌العهد عمیقاً تعبیه شده در فرهنگ سیاسی و فرهنگ اجتماعی استمرار یافتند. اگر چه امکان دارد برخی از کارشناسان و کارمندان رژیم سابق با همراهی و همکاری برخی از مسئولان به اصطلاح انقلابی تعمّدی در حفظ آن رویه‌ها و سیاست‌ها داشته‌اند لیکن بار انتقال و استمرار رویه‌ها و هنجارها عمدتاً بر دوش فرهنگ اجتماعی و سیاسی‌ای قرار داشت که بی‌سروصدا این انتقال بسیار سهمگین و سرنوشت‌ساز را در جان و نگاه و امیال و عادات مقامات تازه‌نفس انقلابی محقق کرد.

به تدریج که پیچ و خم‌ها و نشیب و فرازهای بسیار ظریف عرصه سیاست بعد از گام اول انقلاب خود را آشکار می‌کرد هم‌زمان آن هنجارها و رویه‌های قدیم‌العهد تبعیضی فقرآفرین اشرافی طبقاتی پرده از رخسار می‌گشود. در این جا فرصت و فضای کافی نیست تا برخی از مصادیق این پرده‌گشایی را بازگو کنم. اما فرهیختگان وطن‌دوست می‌توانند با تأمل در تاریخ‌نگاری‌های غیرسفارشی دریابند که کدام هنجارها و رویه‌های رژیم شاه مورد تمسک قرار گرفتند و چگونه.

به‌عوض تلاش هوشیارانه و موشکافانه برای شناخت هر چه روشن‌تر هنجارها و رویه‌های شاهنشاهی، و مقابله قاطع با آنها، نظام بسیار تدریجی و بسیار پنهانی، آن رویه‌ها و هنجارها را با آب مطهر دین و دیانت مردم غسل تعمید داد و برای مردم مقبول و موجه کرد. اگر به همین مقدار هم بسنده شده بود جای شکر بسیار می‌داشت! برای توسیع و تعمیق و تطهیر هنجارها و رویه‌های ضددینی **دربار زرو زور شاهنشاهی**، نظام در گامی **فرا‌تر از گذشته** خود را مقدس اعلام کرد: **”نظام مقدس است“**. بسیاری از منبری که در رژیم شاه یا اکثراً نسبت به آن سکوت اختیار کرده بودند و یا ندرتاً با طعن و طنز و کنایه‌ای به نقد برخی از اعمال و سیاست‌های آن می‌پرداختند اینک به ترویج و تلقین مقدس بودن نظام پرداختند. دیری نپایید که در سال‌های بعد، از دل **”نظام مقدس است“**، دو اصل مهلک دیگر متولد شد: **”نظام یعنی مقامات نظام“**، و **”نظام خطاناپذیر و فسادناپذیر است“**. از این سه اصول بی‌نظیر در تاریخ معاصر ایران و جهان، اصول دوقلوی بسیار ویرانگر دیگری جوانه زدند: **”مقامات و نهادهای نظام مصون از خطا و فسادند“** و **”مقامات و نهادهای نظام نقدناپذیرند“**. برآیند و حاصل این اصول پنج‌گانه تدریجاً تلقین شده و به ظرفیت تشریع شده در طی چهل سال، شد نهاد پنهانی **دربار زرو زور و تزویر**. و ظهورات آن شد تکاثر هر چه بیشتر ثروت و قدرت توسط مقامات، غارت افسارگسیخته از بیت‌المال، معافیت مقامات از تعقیب قضایی، تبعیض در بهره‌مندی از امکانات و منابع ملی، و رواج هر چه گسترده‌تر اشرافی‌گری و فقر و محرومیت. سنگ بنای این اصول در دوران **دولت سازندگی** گذاشته شد و در دوران **دولت لیبرال‌سازی** سیاست بی‌هیچ نقد و جرحی تداوم یافت. با این مقدمات، اینک می‌توان به سؤال فوق پاسخ داد: زمینه‌های اعتراضی در عرصه‌های فساد اقتصادی و فساد سیاسی و تبعیض‌ها نه تنها روی هم‌رفته استمرار یافت که با دولت آقای شیخ حسن روحانی ابعاد بسیار گسترده‌تری یافت به‌طوری‌که نارضایتی عمومی از وضعیت معیشت را در میان اقشار وسیعی دامن زد.

چه بسترها و زمینه‌هایی بعد از انقلاب اسلامی، وقوع اعتراضات و جنبش‌های

اعتراضی را تمهید کردند؟

باید در سطحی بسیار کلان از آبرینش‌ها و آبرسیاست‌هایی سراغ گرفت که محوری‌ترین آرمان انقلاب برای مردم را — همان آرمان عدالت و رفع تبعیض‌ها و نابرابری‌های کلان و اشرافی‌گری در سطوح مختلف — لگدمال کرد. جمهوریت/مردم‌سالاری و آزادی شاه‌بال‌هایی بودند برای تحقق این **ملموس‌ترین** آرمان مردم. اما با اخذ و تلقین تدریجی آبرینش‌ها و آبرسیاست‌های ذیل، جمهوریت/مردم‌سالاری و آزادی مستمراً سرکوب شد. و نتیجتاً، مردمی‌ترین آرمان انقلاب مورد نه بی‌اعتنایی که مورد تعدی و تجاوز گسترده قرار گرفت. در اینجا لازم می‌بینم در گام اول آن آبرینش‌ها و آبرسیاست‌ها را اعلام و در گام دوم آثار و نتایج آنها را به‌اختصار تشریح کنم.

۱. آبرینش راهبردی **نظام مقدس** است.
۲. **نظام** خطاناپذیر و فسادناپذیر است.
۳. آبرینش راهبردی **نظام** یعنی مقامات **نظام**.
۴. آبرینش مقامات و نهادهای **نظام** مصون از خطا و فسادند.
۵. آبرسیاست مصونیت مقامات **نظام** از نقد و نیز تعقیب قضایی.
۶. آبرسیاست راهبردی پنهان‌کاری.
۷. آبرینش راهبردی صغارت‌پذیری (همان ولایت‌پذیری) مردم.
۸. آبرسیاست راهبردی تضعیف منظم و مستمر جمهوریت و مردم‌سالاری، و کاهش فزاینده قدرت سیاسی مردم توسط مقامات قدرتمند **نظام**.
۹. آبرسیاست راهبردی پیوند اعتبار و قدرت و امنیت **نظام** به اعتبار و قدرت و امنیت مسئولان سطوح بالای **نظام** و خانواده‌های ایشان و در نتیجه، پنهان‌سازی و لاپوشانی مداوم فساد و مفسدان **نظام** و، به‌تبع، بیزار و متنفرکردن عموم مردم از عرصه سیاست و از **نظام**.
۱۰. آبرسیاست راهبردی امنیت را عمدتاً در قدرت نظامی و انتظامی و اطلاعاتی و قضایی دیدن.
۱۱. آبرسیاست راهبردی منظم و مستمر تبعیض در بهره‌مندی از مواهب و امکانات ملی.

۱۲. آبرسیاست راهبردی هماهنگ در اختفای هر چه بیشتر اطلاعاتی که انتشار آنها لازمهٔ مقبولیت و مشروعیت هر چه گسترده‌تر **نظام** است. این آبرسیاست به آرامی و بسیار تدریجی امنیت را نرم‌افزارانه از درون فرسوده و نابود می‌کند.

۱۳. آبرسیاست معافیت تعداد قابل توجهی از نهادهای اقتصادی، تجاری، مالی، و رسانه‌ای بسیار بزرگ از هر نوع حسابرسی و نظارت نهادهای عمومی و رسانه‌ای.

۱۴. آبرسیاست راهبردی نهاد قضایی را تابع مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی و جناحی کردن و آن را تبدیل به ابزاری در خدمت **دربار زرو زور و تزویر** نمودن.

۱۵. آبرسیاست تبعیض مستمر و منظم میان روحانیان و غیر روحانیان در عرصهٔ سیاست و حکمرانی. بیشتر این آبربینش‌ها و آبرسیاست‌ها را در مقالات و یادداشت‌ها و مصاحبه‌های متعدد در سالیان گذشته تشریح کرده‌ام و در اینجا مجال بازگویی مکرر آنها را ندارم. بنابراین تنها به تحلیل مختصر **آثار و نتایج** مجموعهٔ آنها با تأکید بر اوضاع آرمان عدالت در حکمرانی این چهل و اندی سال می‌پردازم.

روشن است که عدالت ملموس‌ترین و مهم‌ترین شعار برای **عموم** مردم در جریان انقلاب بوده است. امروز نیز برای عموم مردم این شعار کماکان محسوس‌ترین و مهم‌ترین شعار است. آری! برای قشر فعالان سیاسی و نخبگان و تحصیل‌کردگان، آرمان‌های آزادی و استقلال جایگاه ویژه‌تری دارد. فلذا باید سؤال کنیم پس از برداشتن **گام اول انقلاب** در بهمن ۱۳۵۷ چه اقداماتی در این چهل و اندی سال برای توزیع هر چه عادلانه‌تر ثروت و قدرت و نیز اطلاعات انجام شده است؟ صادقانه از خود سؤال کنیم نهادهای بالادستی قانون‌گذار و سیاست‌گذار و، بالاتر از آن، اعضای نهادهایی همچون **شورای نگهبان، مجمع مصلحت نظام، و مجلس خبرگان رهبری** چه میزان قلباً و وجوداً به عدالت به معنایی موسّع و کلی توجه داشته‌اند؟ آیا نمی‌توان از تصمیمات و سیاست‌های این نهادها و حتی اظهارات آنها در این چهل سال به روشنی دریافت که عدالت نه به منزلهٔ سیاست‌های قانونی و اجرایی که حتی به معنای رویکردی و نگرشی هم موضوعیتی نزد عموم اعضای آن نهادها نداشته است؟

روشن است که ما در این چهل سال نه تنها گام‌های محسوس و مهمی در راه تحقق آرمان عدالت برنداشته‌ایم که فاجعه‌بارتر، در این ایام هنوز غارتی سنگین از بیت‌المال در خاطره‌ها کهنه نشده که مورد دیگری از اختلاس‌های رانتی برملا می‌شود. ما در این چهل سال چه کرده‌ایم و چه راهی طی کرده‌ایم که

عموم مردم، حتی معتقدترین و خوش‌بین‌ترین به **نظام** و مسئولان عالی‌رتبه **نظام**، پیوسته منتظر خبر جدیدی از غارت و چپاول بیت‌المال هستند؟

فضای سیاسی مقامات عموماً به‌گونه‌ای است که کارگران، معلمان، پرستاران و سایر اقشار زحمت‌کش اساساً حقّ تجمع و اعتراض و مطالبه حقوقی را ندارند، ولو دست‌مزد بسیار ناعادلانه پایین‌تر از خط فقر ماهیانه‌شان و نیز بیمه‌های توافق‌شده‌شان ماه‌ها باشد که به تعویق افتاده باشد. و لذاست که برای احقاق همان ابتدایی‌ترین حقوق قراردادشده بسیار ناعادلانه، ترسان و لرزان پا به عرصه تجمع عمومی می‌گذارند و پیش از هر اعلام و شعاری، فریاد می‌زنند: ”مرگ بر ضد ولایت فقیه“، و سپس تکبیر می‌گویند و اگر فرصت یابند بعضاً **زیارت عاشورا** هم می‌خوانند. **حیاتی** است از خود سؤال کنیم: چرا ترسان و لرزان؟ چرا تکبیر و زیارت عاشورا؟ چرا شعار حمایت از ولایت فقیه؟ به‌راستی چرا مطلقاً هیچ نهاد قانونی برای رسیدگی به حقوق اقشار زحمت‌کش محروم در عرصه حکمرانی جمهوری اسلامی وجود ندارد. و با رویه‌های فعلی نمی‌تواند وجود داشته باشد.

ضروری است ریشه‌ها و انگیزه‌های توسل و اختفا زیر شعار ولایت فقیه و شعائر دینی به‌درستی اندیشیده و فهم و تدبیر شود. روشن نیست که این قبیل توسلات به این نوع از شعائر حکومتی و دینی تنها و تنها نشانگر ترس‌ولرز ولی‌نعمتان محروم انقلاب از ضرب و شتم و بازداشت از طرفی و بی‌قانونی و بی‌پناهی آنها از طرف دیگر است؟ حقیقتاً روشن نیست که این ترس و لرزها و ریا‌های اجبارشده و حقوق اجحاف‌شده و سرافکندگی‌های اجتماعی مستمر نزد خانواده و خویشان، و ناکامی‌ها و نومیدی‌های پیوسته ساخته **نظام**، روزی نه‌چندان دور اما به بهانه‌ای کوچک یا بزرگ، سر باز خواهد کرد و موتور شورش یا قیامی خواهد شد؟ آبربینش‌ها و ابرسیاست‌های فوق چنین آثار و نتایجی را حاصل می‌کنند.

برخی وقایع اخیر ایران را واجد مختصات صورت کاملی از جنبش می‌دانند و برخی

نیز عنوان می‌کنند که این وقایع را نمی‌توان ذیل مفهوم جنبش اعتراضی قرار

داد. از نظر شما می‌توان مفهوم جنبش اعتراضی یا جنبش اجتماعی را به وقایع

اخیر الصاق کرد؟ نهایتاً نظر شما درباره این جریان چیست؟

منشأ این معضله به‌حسب ظاهر جامعه‌شناختی-سیاسی، معضله‌ای معرفت‌شناختی است. گویی مفهوم ”جنبش اعتراضی“ دارای ممیزات خاصّ کاملاً تعریف‌شده‌ای است که برای تعیین اینکه پدیداری اجتماعی-سیاسی ”جنبش اعتراضی“ است کافی است آن ممیزات را بدانیم و سپس به کار برده، مصداق‌یابی کنیم که آیا این یا آن پدیدار واجد آن ممیزات است یا خیر. درحالی‌که فراموش کرده‌ایم و یا تطفّن نیافته‌ایم

که مفهوم “جنبش اعتراضی”، مفهوم کاملاً تعریف شده‌ای در میان هیچ‌یک از اصحاب علوم اجتماعی — به‌ویژه در علوم سیاسی و جامعه‌شناسی — نیست. بدین ترتیب است که میان عالمان و، به‌تبع، روزنامه‌نگاران این تغایر و تعارض رخ می‌نماید که برخی پدیدار مدّ نظر را “جنبش اعتراضی” می‌دانند و بعضی نه.

در اینجا می‌خواهم پیشنهاد کنم که از ابتدا نسبت به این مسئله بی‌تفاوت شویم! زیرا مسئله‌ای نیست که با مباحثه و مناقشه بر سر مصداق یا مصادیقی بتواند حل شود. این مسئله‌ای مفهومی-نظری است و راه‌حل آن هم نیل به اجماع و توافقی میان اصحاب نظریه‌پرداز علوم اجتماعی است، که شاید رخ دهد و شاید هم نه. در این عرصه، همچون در عرصه‌های مشابه در علوم طبیعی و علوم انسانی، هیچ‌کس هیچ سخن قطعی‌ای نمی‌تواند بگوید. بدین ترتیب، خواه بی‌تفاوت شویم و خواه نه، این معارضه و مناقشه بنیاناً عقیم و بی‌حاصل است.

می‌ماند این که پس در قبال این پدیدار چه کنیم؟ خیلی ساده، درباره آن پدیدار اجتماعی-سیاسی تأمل و اندیشه کنیم، درباره علل پیدایش آن، درباره قشر یا اقشاری که پدیده‌آورنده آن هستند، درباره کمّیت پدیدآورندگان، درباره خاستگاه‌های اجتماعی و سیاسی متنوع پدیدآورندگان آن، درباره اهداف اعلام‌شده و اعلام‌نشده آنها، درباره شعارهایشان، درباره رفتار سیاسی‌شان، درباره حامیان و مخالفان داخلی آنها، درباره حامیان خارجی آنها، درباره شباهت یا ناشباهت‌های آن با پدیدارهای ظاهراً مشابه در گذشته اخیر، و هکذا. واضح است که درباره این مقولات می‌توان و، به نظر من، مهم است که پژوهش و تأمل شود. و البته که نظرات و تحلیل‌ها در این زمینه‌ها متغایر و متعارض خواهند بود، تغایرات و تعارضاتی که هیچ گریزی هم از آنها وجود ندارد.

اما درباره این اعتراضات بسیار خشونت‌آمیز خشونت‌انگیز چه می‌توان گفت؟ باتوجه به اخبار و اطلاعات متنوع و متفرقی که در این چندین هفته به دستم رسیده بدین نتیجه رسیده‌ام که این جریان هیچ رهبری شناخته‌شده وطنی موجّهی نداشته به مقدار بسیار زیادی متکی یا وابسته به حمایت سیطره‌طلبان آمریکایی-اروپایی و رسانه‌های آنهاست. فعالیت‌های این جریان هیچ نسبت یا شباهتی با مبارزات مدنی و موجّه سیاسی یک‌صدساله گذشته که بنده می‌شناسم، ندارد. شعارهای “زن، زندگی، آزادی” معنای محصل خاصی برایم ندارد. ابدأ نمی‌فهمم با شعار “زن”، قرار است مشخصاً چه امور و چه اقدامات و چه اوضاعی برای زنان رقم بخورد. ایضاً، درباره “زندگی” و نیز “آزادی” بناست چه اوضاعی شکل بگیرد و چه کلان‌سیاست‌هایی تعقیب و محقق شود. باید این مقدار برای اهل اندیشه روشن باشد که این سه واژه، بدون هیچ‌گونه تفصیل و تبیینی، هیچ دلالت خاص و جهت‌داری ندارند و هر کس می‌تواند وفق میل و فهم و

آرزوهای خود آنها را مفهوم‌سازی کرده گرانبار از معنی و ارزش و جهت کند. در مجموع، در صورتی که این جریان را از طرفی منبعث از بذرافشانی‌ها و حمایت‌های بنگاه‌های سیطره‌طلب مکارِ غارتگرِ طغیانی آمریکایی ندانیم و از طرفی دیگر، بتوانیم برای آن استقلال و اصالتی میهنی و بومی قائل شویم باید تصریح کنم این گونه شعارسازی و این گونه فعالیت‌ها و تجمعات عمدتاً راه را برای هرگونه فرجامی چهارطاق خواهد گشود. و این همان فرجامی است که سخت دلخواه و مطلوب سرویس‌های امنیتی و سیاسی ضددموکراتیکِ ضداستقلالیِ ضدمردمیِ آمریکایی است.

با این اوصاف، باید اضافه کنم که باتوجه‌به رفتار فعالان و عاملان این جریانِ هرج‌ومرج‌آفرینِ خشونت‌طلبِ خشمگین، هم این آشفتگی و خشم برایم قابل‌فهم و تبیین است و هم آن خشونت ویرانگر. باید صادقانه اعتراف کنم که هر قدر هم که این آشوب و اغتشاش را ویرانگر اهداف متعالی برای میهنم بدانم و هر قدر از انواع حمایت‌های آمریکاییان و اروپاییان از آن به‌شدت بیمناک و بل منزجر و معترض باشم نمی‌توانم انکار کنم که این خشم و خروش نوجوانان و جوانان به مقدار قابل‌توجهی معلول سرخوردگی‌ها و ناکامی‌های فراگیر و متراکم معیشتی، توهین و تحقیرهای ضمنی یا صریح اجتماعی، و یأس و نومیدی از آینده‌ای روی‌هم‌رفته آرامش‌بخش و روشن می‌باشد. سؤال این است: از جوانی که از طرفی در خانواده خود مدام مشکلات معیشتی و مالی را می‌بیند و می‌چشد و سرشکستگی نان‌آور خانواده و بیکاری برادر و خواهرش، و آه و اشک و نفرین‌های مادرش را می‌شنود. و از طرفی دیگر، مدام نبود امکان قانونی هر نوع تجمع آرام و اعتراضی را در سرتاسر کشور می‌شنود و بعضاً در جریان آن قرار می‌گیرد. و گهگاه ضرب و شتم و سروکله شکسته و بازداشت برخی از تجمع‌کنندگان اعتراضی صلح‌آمیز کاملاً غیرسیاسی را می‌شنود و می‌خواند. و هرازچندگاهی هم غارتگری برخی از مقامات و هم کاخ‌های برافراشته بسیاری از آنها را می‌شنود یا می‌خواند، چگونه می‌توان انتظار داشت که هم امیدوار به آینده باشد و هم میهن‌دوست، و هم با طمأنینه و پختگی سیاسی گام‌های سنجیده بردارد، و هم هنگام اعتراض، به‌عوض هتاک و فحاشی چاله‌میدانی، در کمال متانت حقوق تضییع‌شده خود را مطالبه کند؟؟

این تحلیل را نباید توجیهی برای قتل و خسارت به اموال عمومی و خصوصی، و ضرب و شتمی که آن جوانان بعضاً مرتکب می‌شوند، دانست. اصلاً و ابداً! بلکه تلاشم این است که اولاً، این نکته بسیار حیاتی و ظریف دیده شود که این مجموعه رفتارها در خلأ تقویم و تحقق پیدا نمی‌کنند. ثانیاً، تمهیدکنندگان اولیه این رفتارهای نابهنجار و اغتشاشی به درستی دیده شوند. اگر آن رفتار مخرب و خشمگینانه و نسنجیده جوانان را می‌بینیم و به درستی محکوم می‌کنیم یادمان باشد که بسیاری از مقامات نظام هم دانسته یا نادانسته با اخذ و اتخاذ آن آبرینش‌ها و ابرسیاست‌های ویرانگری که شرحش در بالا گذشت، زمینه‌ساز و

محرک این آشوب و آشفته‌گی چند ماههٔ مملکت بوده‌اند. اگر قلب زنده‌ای داریم که در آن انصاف و جوانمردی و میهن‌دوستی می‌تپد ضروری است اولاً آن آبرینش‌ها و آبرسیاست‌ها را طرد کنیم و ثانیاً مقاماتی که نقشی در آن غارت‌ها و تحقیرها و صغارت‌پذیری‌ها و ایجاد **دربار زرو زور و تزویر** داشته‌اند به درستی محکوم، محاکمه، و مجازات کنیم.

بار خدایا! تو شاهد باش که پیش‌تر بارها گفته‌ام: بدون یک خانه‌تکانی اساسی **نظام** و آبرینش‌ها و آبرسیاست‌هایش، **نظام** در مسیر ایجاد آتشفشان‌های ایمان‌سوزانهٔ براندازانهٔ خونریزانهٔ ایران‌سوزی به نفع مستکبران جهان‌خوار آمریکایی-اروپایی گام برمی‌دارد.

﴿وَمَا تَوْفِيقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ أُنِيبُ﴾¹⁰¹

آذر ۱۴۰۱

[۸۱]

میهن دوستان ۱۶ آذری و میهن دوستان این روزگار!¹⁰²

نمی‌خواهم بدین موضوع بپردازم که چرا در ۱۶ آذر ۱۳۳۲، دانشجویان غیرتمند شجاع میهن‌دوست دانشگاه تهران به سفر ریچارد نیکسون، معاون رئیس‌جمهور آمریکا، اعتراض داشتند و چرا نیروهای نظامی رژیم کودتا آنها را به رگبار بسته، سه تن از آنان را به شهادت رساندند. در این روزگار تیره و نکبت‌بار که بسیاری از فعالان سیاسی و رسانه‌ای در روز روشن، گاه به طور ضمنی و گاه به طور علنی، مشغول غسل تعمید جهان‌خواران مکار غربی هستند و راه را برای بازگشت و سیطره غربیان هر چه بیشتر تمهید و فراهم می‌کنند، بیشتر لازم می‌دانم این قبیل رویکردهای مشکوک و دست‌کم سؤال‌انگیز را تشریح کنم تا گامی کوچک در راه اعتلای فرهنگ آن غیورمردان شریف شهید بردارم.

امروزه در میان برخی از جناح‌ها این سیاست راهبردی مداوماً تبلیغ می‌شود که سیاست خارجی ایران بر محور تنش‌آفرینی و دشمن‌تراشی بنا شده است و حال آن که هیچگاه نه سیاست راهبردی ثابت فراجربی براندازانه رژیم‌های متوالی آمریکا در چهل و چهار سال گذشته تبیین می‌شود و نه سیاست‌های سیطره‌طلبانه منطقه‌ای اعلام و اعمال شده آمریکاییان.

یکی از سیاست‌های ذیل سیاست راهبردی فوق این است که مدام بزرگ‌ترین ریشه مشکلات اقتصادی و معیشتی مردم را بدون ارائه هیچ‌گونه آمار و ارقامی، تحریم‌های آمریکا معرفی کنند. این فعالان هیچگاه فساد نهادینه‌شده در میان مقامات و رانت‌خواری‌های گسترده و تبعیض‌ها و سوءمدیریت‌های وسیع را نه به‌عنوان بزرگ‌ترین عامل مشکلات و نابسامانی‌های معیشتی مردم، که حتی یکی از عوامل مهم و مؤثر هم ذکر نمی‌کنند، به‌طوری که به گفته یکی از آنها «مردم کوچه و خیابان ... با اضطراب و نگرانی برای رفع تحریم‌ها لحظه‌شماری می‌کنند».

یکی از سیاست‌های دیگر ذیل سیاست راهبردی ضدملی فوق این است که تحریم‌ها تحت هر شرایطی باید برداشته شود و برای این هدف، نظام تحت هر شرایطی و با هر قید و شروطی باید مذاکره کند. و بالاخره، ولو بلغ ما بلغ مذاکره لابد و لاجرم باید به توافق منجر شود. در این صورت، اگر مذاکرات در هر مرحله و یا کلاً به توافق منجر نشود اولاً این عدم توافق را باید شکست دانست و ثانیاً علت آن شکست هم

¹⁰² یادداشت به درخواست پایگاه خبر فوری به مناسبت روز دانشجو، ۱۶ آذر ۱۴۰۱.

واضح است که ایران است! ملاحظه کنید: «آقای رئیسی و دولتش موظفاند مسئولیت شکست مذاکرات را به عهده بگیرند».

این فضا سازی های بسیار خام و شسته رفته پوپولیستی ابداً کار سختی نیست. کار دشوار اما صعب و جان فرسا این است که سال ها اندیشکده ها و اتاق های فکر برجسته سیاست گذاری در حوزه سیاست خارجی آمریکا رصد شود و تحلیل های کارشناسان ارشد عرصه امنیتی و راهبردی آن اندیشکده ها و اتاق های فکر با دقت خوانده شود و دیده شود که حتی یک نفر از آن کارشناسان و یک نفر از سیاستمداران فعلی و سابق و اسبق آمریکا "عدم توافق" را شکست اعلام نمی کنند و از این مهم تر، آن به اصطلاح شکست را هم روی پیشانی دولت بایدن نمی چسبانند! که بر عکس! هیچ یک از این دو گروه بسیار پرنفوذ آمریکایی هیچگاه از ضرورت هرگونه توافق دفاع نمی کنند. از این هم بنیانی تر، آنها نه تنها از برداشتن نظام تحریم ها هیچ سخنی نمی گویند که بر حفظ کلیت آن متفق القول اند!

اینک اندیشه کنیم ما از میهن دوستان غیورمان در ۱۶ آذر ۱۳۳۲ که آن گونه برای استقلال و عزت ایران جان فشانی کردند چگونه به این نوع از میهن دوستان غیوری رسیده ایم که هماهنگ و منظم در حال تدارک سیطره ذلت بار ضد استقلالی ضد ملی ضد جمهوری ضد دموکراتیک آمریکاییان هستند. امیدوارم تحلیل این چگونگی حیاتی را در فرصتی آتی ارائه کنم.

مشهدالرضا، ۱۶ آذر ۱۴۰۱

[۸۲]

فرایند سیاسی احیاگرانه¹⁰³

نظر به وضعیت موجود و وقایع هفتاد روز اخیر در کشور، راه‌حل پیشنهادی شما برای حکومت، جریان‌های سیاسی و مردم در کوتاه‌مدت و میان‌مدت به‌منظور برون‌رفت از این وضعیت چیست؟

پاسخ ۱: نخستین گام بنیانی برای تغییر این وضعیت آشفته و پرخسارت برای ملت و میهن، این است که دریابیم ما چگونه و با چه بینش‌ها و با چه سیاست‌هایی به این وضعیت سوق داده شده‌ایم. این گونه نیست که میهن بدون هیچ علل و عواملی تدریجاً و یا ناگهان دچار این وضع بسیار ناگوار و نابسامان شده است. این وضع را ملائکه و اجنه ایجاد نکرده‌اند! عاملان سیاسی عیدیه‌ای طی دهه‌های گذشته بینش‌ها و سیاست‌هایی را تعقیب و اعمال کرده‌اند که حاصل جمع آنها شده این وضعیت آشفته. ضروری است این مجموعه گسترده از فاعلان و عاملان عرصه سیاست و همچنین آبرینش‌ها و آبرسیاست‌های آنها را شناسایی و سپس مورد ارزیابی قرار دهیم.

نخستین گروهی که عموماً به‌منزلهٔ عاملان **منحصربه‌فرد** عرصه سیاست و حکمرانی موردتوجه قرار می‌گیرند مقامات و مسئولان نظام، اعم از دولتی و غیردولتی است. لازم می‌دانم بدون هیچ تحققی صریحاً اعلام کنم که مقامات نظام علی‌العموم ظرف این سی و چهار سال گذشته به‌انحاءمختلف بینش‌ها و سیاست‌های راهبردی بنیانی‌ای را کم یا زیاد ترویج و اعمال کرده‌اند. این بینش‌ها و سیاست‌های کلان راهبردی را کمابیش در نوشته‌هایم پیش‌تر مطرح کرده‌ام. در اینجا تنها به ذکر فهرست‌وار آنها بسنده می‌کنم و سپس سعی می‌کنم برخی از آثار و نتایج آنها را تشریح کنم.

۱. آبرینش راهبردی نظام مقدس است.

۲. آبرینش راهبردی نظام یعنی مقامات نظام.

۳. آبرینش مقامات نظام مقدس‌اند.

۴. آبرسیاست مصونیت مقامات نظام از نقد و نیز تعقیب قضایی.

¹⁰³ مصاحبه با ماهنامهٔ نسیم بیداری، ۱۶ آذر ۱۴۰۱.

۵. آبرسیاست راهبردی پنهان کاری.
۶. آبربینش راهبردی صغارت‌پذیری (همان ولایت‌پذیری) مردم.
۷. آبرسیاست راهبردی اعتبار و قدرت و امنیت نظام را اعتبار و قدرت و امنیت مسئولان سطوح بالای نظام دانستن.
۸. از نتایج مستقیم سیاست هفتم، ابرسیاست راهبردی پنهان‌سازی و لاپوشانی مداوم فساد و مفسدان نظام و، به تبع، بیزار و متنفر کردن عموم مردم از نظام و عرصه سیاست.
۹. آبرسیاست راهبردی امنیت را عمدتاً در قدرت نظامی و انتظامی و اطلاعاتی و قضایی دیدن.
۱۰. آبرسیاست راهبردی منظم و مستمر تبعیض در بهره‌مندی از مواهب و امکانات ملی.
۱۱. آبرسیاست راهبردی هماهنگ در اختفای هر چه بیشتر اطلاعاتی که انتشار آنها لازمه مقبولیت و مشروعیت هر چه گسترده‌تر نظام است. این آبرسیاست به آرامی و بسیار تدریجی امنیت را نرم‌افزارانه از درون فرسوده و نابود می‌کند.
۱۲. آبرسیاست معافیت تعداد قابل‌توجهی از نهادهای اقتصادی، تجاری، مالی، و رسانه‌ای بسیار بزرگ نظام از هر نوع حسابرسی و نظارت نهادهای عمومی و رسانه‌ای.
۱۳. آبرسیاست راهبردی نهاد قضایی را تابع مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی و جناحی کردن و آن را تبدیل به ابزاری در خدمت **دربار زوروروتزویر** نمودن.

پیش از اینکه به طرح چکیده برآیند این مجموعه از آبربینش‌ها و آبرسیاست‌ها بپردازم ضروری می‌دانم از خوانندگانم بخواهم از خود سؤال کنند: کدام‌یک از آن ابربینش‌ها و ابرسیاست‌ها را در حکمرانی پیامبر اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین (علیه السلام) یافته‌اند و یا می‌توانند بیابند؟ این سؤال از آن جهت مهم است که با وجود فقر و محرومیت فزاینده در میان بسیاری از اقشار، و فساد و سوءاستفاده از بیت‌المال و نقض حقوق مردم، هنوز شاهد ادعاهای “دولت اسلامی”، “نظام اسلامی”، و “حکمرانی اسلامی” هستیم. و این به اعتقاد بنده، نهایت جفا در حق اسلام و ایمان و دیانت مردم این مرزوبوم است.

و اما برآیند و حاصل جمع این آبربینش‌ها و آبرسیاست‌ها چیزی جز تضعیف منظم و مستمر جمهوریت و مردم‌سالاری — همان کاهش قدرت سیاسی مردم توسط مقامات قدرتمند نظام — و نتیجتاً کاهش منظم و فزاینده مشروعیت و مقبولیت نظام نیست. از جمله آثار و نتایج این سیزده ابربینش و سیاست، یکی اینکه اصل ۲۷ **قانون اساسی** — درباره آزادی تجمعات و راهپیمایی‌های اعتراضی — در سرتاسر

این سال‌ها منظم و مستمراً نقض شده است. همچنین، اصل ۲۶ **قانون اساسی** — دربارهٔ انجمن‌های سیاسی و صنفی — منظم و پیوسته نقض شده است. کافی است از خود سؤال کنیم آیا کارگران، معلمان، پرستاران، استادان دانشگاه، کارمندان جزء، و دانشجویان توانسته‌اند در این سال‌های مدید اتحادیه‌ای تشکیل دهند تا بتوانند از حقوق صنف خود حمایت و دفاع کنند؟ در این سال‌ها، کدام انجمن‌ها یا جمعیت‌های سیاسی تشکیل شده و توانسته‌اند به فعالیت خود بدون موانع عدیده ادامه حیات بدهند؟ ممانعت از ایجاد اتحادیه‌های صنفی و انجمن‌های سیاسی به‌وضوح یکی از مجاری‌ای است که در آن، جمهوریت و مردم‌سالاری به‌شدت ضعیف و خفیف می‌شود.

بایسته است همین‌جا از نقض منظم و مستمر اصل ۳۲ **قانون اساسی** — در صورت بازداشت، موضوع اتهام باید با ذکر دلایل بلافاصله کتباً به متهم ابلاغ و تفهیم شود و حداکثر ظرف مدت بیست و چهار ساعت پرونده مقدماتی به مراجع صالحه قضایی ارسال و مقدمات محاکمه، در اسرع وقت فراهم گردد — و اصل ۳۸ (منع شکنجه) پرسش کنیم. به‌راستی در کدام بازداشت‌ها در این سال‌های مدید این اصل **قانون اساسی** اجرا شده است؟ در مورد اصل ۳۸، به‌کرات از زندانیان سیاسی شنیده‌ایم که نه برای چند روز در سلول انفرادی، که ماه‌ها تحت این نوع شکنجه قرار گرفته‌اند. ظاهراً این نوع شکنجه، به‌قدری رایج است که امروزه بسیاری از رجال سیاسی عدالت‌خواه و آزادی‌خواه بنیاناً آن را مفروض گرفته، بخشی از مجازات قبل از محاکمه خود تلقی می‌کنند.

به علت آن ابرپیش‌ها و سیاست‌های راهبردی بالادستی و سیاست‌های متفرع و منشعب‌شده از آنها، اکثر دانشگاهیان، اعم از استاد و دانشجو، عموماً نسبت به عرصه حکمرانی و حکمرانان احساس انزجار و اعراض می‌کنند. از دهه نود، از سیاست صغیرسازی و منقادسازی تشکل‌های دانشجویی و آثار اعراضی و اکراهی آن در میان کثیری از دانشجویان سخن گفته‌ام. آن هشدارها و شفقت‌ورزی‌ها مع‌الاف سرکنگبینی بود که صفرا فزود! زیرا برخی از نهادهای نظام اساساً استقلال تشکل‌های دانشجویی را زان پس هدف قرار دادند به‌طوری‌که آن تشکل‌ها به طور سخت‌افزاری فرمان‌بردار برخی نهادهای حاکمیتی شدند و آن شد که نباید می‌شد. از نتایج و ثمرات آن سیاست تخریب استقلال و آزادی و عدالت‌خواهی دانشجو برای میهن، شد مردگی و بی‌تفاوتی دانشجو نسبت به مام وطن و سپس مهاجرت‌های توده‌ای و سپس عبور از نظام و سپس عبور از آرمان‌های حیات‌بخش انقلاب و سپس در مواردی وداع با دین و دیانت و هر آنچه نظام شعارش را می‌دهد.

آن ابرینش‌ها و سیاست‌ها طی این چند دهه با دانشجوی زنده‌دل جوانمرد پاکدل میهن‌دوست مطالبه‌گر شفیق مردم چنان معامله‌ای کرد که بسیاری از این فرزندان سنت افتخارآفرین مبارزات دانشجویی هفتادساله را زیر پا لگدمال کرده به‌عوض طرح مطالبات صنفی و سیاسی خود در این دوماهه، تا توانستند فحش ناموسی و بسیار رکیک فریاد زدند. آیا اینک نظام محصول بذرافشانی و زراعت خود را می‌تواند شجاعانه ببیند؟ نظام باید بپذیرد که این بچه‌های دانشگاهی ملت ایران، فرزندان این آب و خاک‌اند، آب و خاکی که البته چند دهه‌ای است آلوده و بسیار ناسالم شده محصولات بسیار اسفباری ببار آورده است.

اینک که ابرینش‌ها و سیاست‌های راهبردی‌ای که ما را به این وضعیت سوق داده‌اند روشن شد، می‌توان در پاسخ به بخشی از سؤال گفت که: نظام باید در **میان‌مدت** در این ابرینش‌ها و سیاست‌های راهبردی تجدیدنظر اساسی کند و به اعتقاد بنده با یکایک آنها طی **فرایندی سیاسی** بصیرتمندانه و شجاعانه وداع کند. اینکه می‌گویم “فرایندی سیاسی”، مقصودم این است که عرصه سیاست و حکمرانی باید از وضعیت “شبان‌مرمه‌گانی” کاملاً خارج شود تا این عرصه احیاء شود. و برای خروج از پارادایم سیاسی “شبان‌مرمه‌گانی”، و احیای عرصه سیاستی “پایدار”، “پویا”، “پاسخگو و شفاف”، و با “حاکمیت مقتدر ملی”، لازم است هم‌زمان به رجال سیاسی با منظرها و اندیشه‌های سیاسی متفاوت و متنوع میدان داد، میدانی که در آن هیچ‌یک از آن منظرها و گرایش‌ها، هیچ‌یک از جناح‌ها و احزاب قائل به آنها، هیچ‌گونه حق یا امتیاز **پیشینی** ویژه خارج از فرایندهای دموکراتیک قانونی مردمی نداشته باشند. و این، یعنی لازم است آن فرایند سیاسی احیاءکننده با مشارکت همه جریان‌ها و جناح‌های سیاسی‌ای طی شود که وداع با پارادایم سیاسی “شبان‌مرمه‌گانی” به معنای موسع آن را نه از سر قدرت‌طلبی که از سر میهن‌دوستی و اقتدار ملی حقیقتاً خواستارند. بدین ترتیب است که اولاً طی کردن آن فرایند سیاسی احیاگرانه باید با همکاری صمیمانه شفیقانه میهن‌دوستانه **همه** جریان‌ها و جناح‌ها صورت گیرد. ثانیاً، **همه** جریان‌های درون نظام و بیرون نظام بپذیرند که عرصه سیاست ملک طلق هیچ حزب و گروهی نیست. ثالثاً، هیچ داور خارجی‌ای جز رأی و خواست ملی برای دآوری اقوال و اعمال و سیاست‌های آن جریان‌ها و احزاب وجود ندارد.

در فرازهای فوق، به‌اختصار تمام خطوط راهبردی **نیل‌به و حفظ** عرصه سیاست و حکمرانی “پایدار”، “پویا”، “پاسخگو و شفاف”، و با “حاکمیت مقتدر ملی” را ترسیم کردم. امیدوارم برای اهل اندیشه و سیاست روشن باشد که این خطوط راهبردی نیل‌به و حفظ عرصه سیاست و حکمرانی با ممیزات فوق، ده‌ها و بل صدها سؤال در انبان دارد که امیدوارم در فرصت‌های مناسب آتی آنها را جواب داده تفصیل مفهومی‌نظری به آنها ببخشم. فی‌المثل، مراد از مفاهیمی چون “پایدار”، “پویا”، “پاسخگو و شفاف”، “حاکمیت مقتدر

ملّی، و معنای موسّع پارادایم سیاسی «شبانۍ-رمه‌گانی» چیست؟ و یا «همکاری صمیمانه شفیقانه میهن‌دوستانه همه جریان‌ها» چه معنایی دارند؟ باید در مورد این قبیل مفاهیم هم دستکم اجمالاً تلقّی روی هم‌رفته مُجمّع‌علیهی وجود داشته باشد و هم در صورت تخلف یا تجاوز از آنها، جناح‌های مختلف فریاد اعتراض و انتقاد برکشند، وگرنه هیچ مفهومی و آرمانی و ممیزاتی هیچ دلالت روی هم‌رفته مشخص و باثباتی نخواهد داشت. بلافاصله بیفزایم که ثبات و کارایی مفهومی آرمان‌ها و شعارها و مفاهیم سیاسی‌ای که در آنها درهم‌تنیده شده‌اند، تابعی است از فعالیتِ فعالان عرصه سیاست، و در نتیجه نمی‌توان از بقای قطعی ابدی آنها سخن گفت.

لازم می‌دانم بیفزایم که یک رکن بسیار اساسی برای طی آن فرایند سیاسی احیاگرانه، رسانه‌ها هستند که درباره آن زیاد باید گفت و زیاد باید دچار تحول شود تا صلاحیت آن نقش رکن را حاصل کند. اعتراف کنیم که رسانه‌های پسا گام اوّل انقلاب عموماً آن نقش رکن و حساس و بی‌بدیل را ایفاء نکردند و نتیجه آن ناتوانی و ناکامی وسیع هم به سهم خود همین وضعیت به‌شدّت ناگوار و نابسامانی است که میهن ما گرفتار آن است. منصفانه است تأکید کنم که اکثریت رجال عرصه سیاست در عقیم‌سازی و نقش ضدجمهوریتی ضددموکراتیک اشرافیت‌گرایانه آن سهیم و شریک بوده‌اند.

در ابتدای همین مقاله گفتم که «نخستین گروهی که عموماً به‌منزله عاملان منحصربه‌فرد عرصه سیاست و حکمرانی موردتوجه قرار می‌گیرند مقامات و مسئولان نظام، اعم از دولتی و غیردولتی است». اینک لازم است تصریح کنم که این تصویر قدری مخدوش است زیرا مقامات و مسئولان نظام در این چهل و اندی سال هم تعویض شده‌اند و هم دچار جرح‌وتعذیل و تحول در نگرش‌ها و مواضع شده‌اند. امروزه برخی از رجال بلندپایه سابق نظام یا بالکل به‌عنوان مقامات نظام محسوب نمی‌شوند و یا قدرت سیاسی‌شان درون نظام قریب به صفر شده است. بدین ترتیب، مقامات نظام در این بازه چهل و اندی ساله یک مجموعه مستمراً در حال تحول و تغییر بوده است. نتیجه این نکته مهم این است که آن ابربینش‌ها و ابرسیاست‌ها را بیخ ریش انگشت‌شماری از مقامات فعلی نمی‌توان بست! بسیاری از کسانی که امروزه فعالانه نه‌تنها در حال استحاله بنیانی آن بینش‌ها و سیاست‌ها هستند که فراتر رفته اساساً آرمان‌های انقلاب را هم مورد دگردیسی قرار می‌دهند، زمانی در قدرتمندترین سطوح اطلاعاتی و امنیتی و سیاست خارجی و داخلی و فرهنگی همین نظام فعالیت می‌کردند و عملاً، اگر نه در مواردی هم قولاً به تحکیم و تقویت آن ابربینش‌ها و سیاست‌ها اهتمام می‌ورزیدند. فرجام این نکته این است که هیچ رجل سیاسی را نشاید که خود را منزّه و میراً از داشتن سهمی کم یا زیاد در ایجاد و تحکیم آن بینش‌ها و سیاست‌ها بداند و نتیجتاً باید همگی در طی آن فرایند سیاسی احیاگرانه مشارکت داشته باشند.

اگر بخواهم تحلیل فوق را از منظری بسیار فوقانی بنگرم باید بگویم که ما باید بیاموزیم که نه تنها نظام و مقامات نظام را، و سیاست‌ورزی و عرصه حکمرانی را که بنیانی‌تر، بلااستثناء تمام فعالان عرصه سیاست را در فرایند بنگریم. از ثمرات این فرایندی نگریستن و فرایندی ارزیابی کردن، یکی آن است که هیچ مقام و نهادی و هیچ موضع و بینش و سیاستی را ایستا و منجمد نکنیم و در غرفه‌های ملکوتی عرش ننشانیم. پرواضح است که برای این سخن هیچ استثنایی هم نباید قائل شد.

پاسخ ۲: در پاسخ ۱ به نقش مقامات فعلی نظام و رجال عرصه سیاست در میان مدت پرداختم. اینک لازم می‌دانم به سؤال کوتاه مدت به اختصار تمام پاسخ دهم. بی‌تردید، بخش قابل توجهی از این خشم و خروش و افسارگسیختگی و هرج و مرج ناشی از به ثمر نشستن آن بینش‌ها و سیاست‌های راهبردی است که در صورت آغاز فرایند سیاسی احیاگرانه می‌تواند قدری اثرگذار باشد. اما واضح است که این غلیان و طغیان با این قبیل اصلاحات ساختاری بنیانی به سرعت فرو نخواهد نشست و باید منتظر زمان بیشتری بود. در کوتاه مدت، برخی جرح و تعدیل‌های اصلاحی دیر هنگام در عرصه سیاست‌های پایین دستی معیشتی تأثیر سریع‌تری خواهد داشت. اگر چه که اصلاحات در سیاست‌های پایین دستی اقتصادی به نوبه خود قدری زمان‌بر است تا اثر ملموس معیشتی‌اش در سفره مردم دیده شود. به رغم اینکه بسیاری از تحلیل‌ها درباره علل این خشم و خروش معطوف به وضعیت معیشتی مردم است و خود تا حدودی بدان باور دارم لیکن سرچشمه این خشم و عصیانگری را بیشتر رفتار غرورآمیز و آمرانه و تمامیت‌خواهانه سیاسی حاکمان می‌دانم. در این سی‌چهل سال گذشته بنده خود شاهدیم که مردم و به ویژه اقشار محروم و مستضعف به طور منظم و مستمر مورد خفت و خواری قرار گرفته‌اند. همچنین، دانشگاهیان اعم از استادان و دانشجویان همواره در حکمرانی ما مورد بی‌اعتنائی و تحقیر ضمنی قرار می‌گیرند. پیش‌تر به کرات گفته‌ام: این چه معنی دارد که نماینده ولی فقیه در تمام دانشگاه‌های سراسر کشور باید آخوند باشد؟ و مگر قرار است این نماینده به امور فقهی دانشگاهیان بپردازد و احکام بدیشان بیاموزد؟ به راستی در هیچ‌یک از دانشگاه‌ها حتی یک استاد متدین که ضمناً آگاه به بسیاری از مشکلات و معضلات دانشگاهیان هم باشد پیدا نمی‌شود؟ چرا بیت رهبری از نمایندگان خود سؤال نمی‌کند که به راستی در هر سال چند نفر استاد یا دانشجو به شما رجوع می‌کنند و برای چه موضوعی، تا دیده شود که این نهاد نمایندگی برای عموم دانشگاهیان یا علی‌السویه است و یا نشانگر نوعی دیده‌بان و نظارت برای ایمان و اعتقاد و رفتار دانشگاهیان و یا نادانی‌ای برای آخوندها؟ لازم نیست امثال بنده بنشینیم و در یکایک نهادها و سازمان‌های حکومتی خوض کنیم تا مصادیق بی‌شمار ابرپیش راهبردی صغارت‌پذیری مردم در کثیری از موارد را برشماریم.

همچنین، سیاست‌های پایین‌دستی آبرسیاست پنهان‌کاری را باید مورد کاوش قرار داد. چرا بعد از سال‌ها کش‌وقوس فضیحت‌بار میان مجلس و شورای نگهبان و مجمع مصلحت مآجرای قانون اعلام رسمی و علنی اموال مقامات عاقبت‌الامر سر از پوشه‌ای متروکه در بایگانی یکی از نهادهای نظام درآورده و هیچ خبری از آن نیست؟ می‌توان به همین ترتیب برای هر یک از آن ابرپیش‌ها و ابرسیاست‌ها تعدادی سیاست پایین‌دستی برشمرد و نشان داد چگونه هر یک از آنها خشم و کین عموم مردم را به تدریج انباشته می‌کند تا در موقعیتی مناسب آتشفشان رخ دهد.

یادمان باشد اگر اکثریت مردم از جریان خشم و خروش و خشونت جاری حمایت نمی‌کنند و بدان نمی‌پیوندند از آن روی نیست که در این سال‌های مدید طعم بسیار تلخ توهین و تحقیر و صغارت‌پنداری مقامات نظام را نچشیده‌اند و بغضی در سینه ندارند. بلکه از آن روست که این جریان را هم فاقد رهبریتی وجیه‌المله و شناخته‌شده می‌داند و هم از آن خشونت‌ها بسیار گریزان است و هم از حامیان و مدافعان اروپایی-آمریکایی آن به شدت بیمناک و مشکوک هستند. مجموعه این عوامل، عموم مردم را به موضع نظاره‌گری سوق داده است.

به گمانم بدین مقدار باید اکتفا کرد که مشیت نمونه خروار است و طی منازل آن "فرایند سیاسی احیاگرانه" نیازی به برشماری یکایک گام‌های راه طی‌شده ناصواب گذشته ندارد. مردم بسیار تدریجی این ابرسیاست‌ها و سیاست‌های پایین‌دستی را ده‌ها سال است که تجربه کرده‌اند. کمترین اقدام این است که مقامات عالی‌نظام کارگروهی از غیرمقامات نظام را از میان دانشگاهیان منتقد امین شفیق معتمد را مأموریت دهند تا به سرعت یکایک این سیاست‌های پایین‌دستی را شناسایی و سپس با اطلاع‌رسانی عمومی کنار بگذارند. صرف اولین اقدامات **صادقانه**، برخی از نخبگان را از لاک نومیدی و بی‌اعتمادی به عرصه حکمرانی خارج می‌کند و با اقدامات بعدی، تعداد بیشتری را از حالت گارد خارج می‌کند. روشن است که این اقدامات روند رو به تزاید نومیدی و بی‌اعتمادی را ابتدا متوقف و سپس بسیار تدریجی آن روند را معکوس خواهد کرد.

امیرالمؤمنین: «سوگند به کسی که محمد را به حق گسیل داشته، هر آینه با همدیگر درآمیخته و غربال می‌شوید تا صالح از فاسد جدا گردد.»

روز افتخار آفرین دانشجو

مشهدالرضا، ۱۶ آذر ۱۴۰۱

[۸۳]

استعفای الیاس نادران از نمایندگی مجلس

دیروز ۱۱ دی ماه ۱۴۰۱، در خبرها آمده بود که الیاس نادران نماینده مردم تهران از نمایندگی در مجلس شورا استعفاء کرده است.

برای آنهایی که آقای دکتر الیاس نادران، اقتصاددان و استاد دانشگاه تهران، را کمابیش می‌شناسند که اهل معامله بر سر منافع ملی و آرمان‌های انقلاب نیست و برای انجام وظیفه و ادای خدماتی پا به عرصه نمایندگی مجلس گذارده است، این استعفاء مایه تأثر و تألم است.

بنده نمی‌دانم علت اصلی این استعفاء ملاحظات و مشکلات شخصی بوده یا نه. اما اگر ملاحظات سیاسی بوده، آیا شایسته نیست نماینده مردم تهران به مردم حوزه انتخابیه خود توضیح دهد چرا مسئولیتی را که آنها بر دوش او گذاشته بودند رها می‌کند؟

همچنین، آیا بایسته نیست که مردم تهران به طرق مختلف از منتخب خود الیاس نادران بخواهند توضیح دهد چه ملاحظات غیرشخصی باعث شده ایشان رأی مردم تهران را بر زمین نهد و از کسوت وکالت مجلس کناره‌گیری کند؟

به‌راستی روشن نیست که آقای دکتر نادران وظیفه دارد این کناره‌گیری را برای رأی‌دهندگان خود توضیح بدهد؟

چرا نمایندگان مجلس آراء خود به لوایح و طرح‌ها را شفاف به اهالی حوزه انتخابیه خود اعلام و تشریح نمی‌کنند؟ و چرا هنگام استعفاء کمترین توضیحی به ولی نعمتان خود نمی‌دهند؟

آیا روشن نیست که حاصل جمع این رفتارهای مردم و نمایندگان مردم این است که حکمرانی ما کماکان در وضعیت غیرجمهوریتی، غیرمردم‌سالارانه، منحط، فریب‌پذیر، و خام باقی بماند؟

﴿وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾

۱۳ دی ۱۴۰۱

[۸۴]

مهلكات پانزده‌گانه حکمرانی ما¹⁰⁴

در این مقاله می‌خواهم به چند سؤال بپردازم. سؤال نخست، «انقلاب به دنبال چه بود؟»، بنیاناً اشتباه است زیرا انقلاب رویداد اجتماعی-سیاسی بسیار بزرگی است که برآیند اعمال و اقدامات سیاسی تعداد زیاد یا بسیار زیادی از انسان‌ها است. انقلاب موجود خودآگاه یا دیشعوری نیست که بتوان سؤال کرد: انقلاب (انقلاب اسلامی) به دنبال چه بود؟ همچنان که بعداً خواهیم دید این نکته فوق‌العاده مهم و پر دلالت است.

اشتباه دوم و مرتبط با اولی این است که برای انقلاب (انقلاب اسلامی) ماهیت، ذات، سرشت، و یا جوهری بتراشیم و سپس با موتور محرکه مجموعه آمال و امیال و آرمان‌های خود در آسمان‌های بیکران تخیلات، پروازی فلسفی کرده برای آن ماهیت و ذات ازلی و ابدی و بعضاً الهی بسازیم.

اشتباه سوم و بسیار رایج عاقبت‌سوز این است که آن ماهیت یا ذات یا سرشت خودساخته را به نهادهای نظام و شیوه حکمرانی و به حاکمان بچسبانیم، به‌طوری‌که تصور شود ممیزات نظام و حکمرانی و حاکمان به نحو انفکاک‌ناپذیری همان انقلاب است. به عبارت موجزتر، نظام و حکمرانی و حاکمان یعنی انقلاب!

به تفصیل بیشتر، «انقلاب به دنبال چه بود؟» سؤالات بسیار نابجایی را در دل خود می‌پروراند و می‌زاید، از قبیل: «انقلاب برای ما چه کرد؟»، «انقلاب چه سودی برای ما مردم داشت؟». گویی انقلاب موجودی است دیشعور و اراده‌مند که مستقل از خواست و اراده و اقدامات یا مبارزات مردم و رهبرانشان، از عرصه‌ای بیرون از ایران وارد شده و اهدافی داشته که متأسفانه به اهدافش نرسیده و یا به کمی از اهدافش رسیده. امیدوارم خط‌آمیزی و خط‌انگیزی این قبیل نگرش‌ها که برای انقلاب وجودی مستقل و ماورای فرهنگ سیاسی و عرصه سیاست ما فعالان سیاسی قائل می‌شود به قدر کافی روشن باشد.

تا اینجا تحلیلیم از انقلاب عمدتاً جنبه سلبی داشته است. اینک لازم است ایجاباً اضافه کنم که انقلاب اسلامی محصول یا برآیند مبارزات و فعالیت‌های بسیاری از افراد و اقشار و طبقات ملت است که اهداف و آرمان‌هایی را از سال‌ها پیش تعقیب می‌کرده‌اند. بخشی از این برآیند در مقطعی — سال ۱۳۵۷ — بخشی از موانع بزرگ تحقق آن آرمان‌ها — رژیم فاسد شاه — را از سر راه برمی‌دارد. رژیم شاه باید

¹⁰⁴ این مقاله در همایش «انقلاب اسلامی: ذات و رمز تداوم و بقای آن»، در پژوهشکده فرهنگ و هنر و ارتباطات در تاریخ

برود، هدفی سلبی و کوچک اما ناگزیر و بسیار ضروری آن مبارزات چندین دهه‌ساله بود. "سقوط رژیم شاه" نه تنها انقلاب نیست که از آرمان‌های بزرگ انقلاب هم محسوب نمی‌شود، اگر چه گام کوچکی است که برای تحقق آن آرمان‌ها لاجرم باید برداشته می‌شد. یکی از اشتباهات بسیار بزرگ و رایج در این چهل و چهار ساله این است که انقلاب معادل سقوط رژیم شاه دانسته شده، درحالی که آرمان‌های بزرگ انقلاب — استقلال، آزادی، حکومت عدل اسلامی — که تدریجاً در جریان مبارزات چندین دهه مبارزان تقویم شده بود راه بسیار دراز و موانع بسیار سترگی پیش روی خود داشت. راهی که بسیار ناچیز طی شد و در مواردی عقب‌گردهایی هم کرد. به اختصار تمام، فرهنگ سیاسی منحن استبدادی ضد مردم‌سالاری ضد جمهوری اشرافیت‌سالارانه غارتگرانه میراث دوره سلطنتی نه تنها حذف نشد که از جنبه‌هایی صورت‌بندی دینی یافته، شرعی‌سازی هم شد.¹⁰⁵

سالیانی است که برای اجتناب از این اشتباهات بزرگ و مهلک، اولاً قائل شده‌ام که سقوط رژیم شاه تنها/ولین گام انقلاب است. ثانیاً و بسیار مهم‌تر، تلاش کرده‌ام برای اجتناب از اشتباهات سه‌گانه فوق‌الذکر، تا آنجایی که ممکن بوده، به‌عوض "انقلاب" از "آرمان‌های انقلاب" سخن بگویم تا از ملعبه‌شدن انقلاب و دستخوش امیال و مطامع سیاستمداران شدن آن ممانعت کنم. روشن است که "آرمان‌های انقلاب" و نهضت مردم ایران برای استقلال و آزادی و حکومتی عادلانه لنگرگاهی برای مفهوم انقلاب و نهضت ملت ایران فراهم می‌کند، لنگرگاهی که ثبت در تاریخ است و نمی‌تواند به‌سهولت مصادره به مطامع و امیال پلید امروز و فردای رجال شود. لازم است بی‌درنگ اضافه کنم که در اینجا، همچون همه‌جا، این امکان وجود دارد تا آن "تاریخ" مجدداً به‌گونه‌ای بازسازی و روایت شود تا مطامع و منافع حاکمان متکثر ثروت و قدرت را تأمین کند. این بازتاریخ‌نگاری کاری است که اگر در همه انقلاب‌ها و نهضت‌های به کرسی قدرت رسیده رخ نداده باشد در اکثر آنها کم‌بازید صورت گرفته است. و لذا است که اصرار دارم در اکثر مواضع ممکن از "آرمان‌های انقلاب" سخن بگویم و نه از انقلاب.

سؤالی که نوعاً در این عرصه مطرح می‌شود این است که چه چیزی موجب تداوم انقلاب می‌شود؟ این سؤال هم مانند سؤالات کلیشه‌ای بدصورت‌بندی‌شده‌ای است همچون "انقلاب به دنبال چه بود؟". این سؤال برای انقلاب وجودی مستقل و قائم به خود قائل می‌شود و حال آنکه ابداً چنین هویتی ندارد که تداوم

¹⁰⁵ برای شرح این شرعی‌سازی، رجوع کنید به مقاله موانع جمهوریت، مردم‌سالاری، و تحزب، ماهنامه نسیم بیداری، سال یازدهم، شماره ۹۶، تیر و مرداد ۱۳۹۹. و برای شرح بخشی از آن فرهنگ، رجوع کنید به مقاله کالبدشناسی فرهنگ سیاسی معاصر، در کتاب خلاف جریان (یک) (تهران، انتشارات سوره مهر، ۱۳۸۹) از همین قلم.

آن موضوعیتی داشته باشد. ما می‌توانیم از چگونگی و میزان تحقق آرمان‌های انقلاب سؤال کنیم. می‌توانیم از میزان پابندی حاکمان و مقامات نظام به آرمان‌های انقلاب سؤال کنیم. به همین ترتیب، می‌توان و باید از سیاست‌ها و راهبردهای مقامات مختلف نظام از جهت تضعیف یا تقویت آرمان‌های انقلاب سؤال کنیم. به عبارت شفاف‌تر، به‌عوض سؤال از چه چیز موجب تداوم انقلاب می‌شود باید اولاً سؤال از چیستی آرمان‌های انقلاب کرد و ثانیاً از اینکه چه میزان جمهور مردم، همان کسانی که جریان اعتراضی گسترده‌ای به نام انقلاب را به وجود آوردند، از تحقق آن آرمان‌ها رضایت نسبی دارند و خواهان تداوم نظامی هستند که متکفل تحقق آن آرمان‌هاست. بی‌درنگ اضافه کنم که “نظام” هم همچون “انقلاب” مفهومی است که باید مورد بازنگری قرار گیرد. نظام خوب است یا بد، موفق است یا ناموفق، و هكذا، سؤالاتی است بسیار مبهم و در نتیجه پاسخ به آنها هم، به‌تبع، از آن ابهام و غبارآلودی رنج می‌برد. باید ابتدا برای خود روشن کنیم منظورمان از نظام چیست. آیا مراد نهادهای مختلف حکومت‌اند؟ و یا مقامات و مدیران؟ و یا **قانون اساسی**؟ و یا سیاست‌ها و رویه‌ها و هنجارهای حاکم؟ و یا آبرسیاست‌ها و آبربینش‌هایی است که بر فراز آن نهادها، مقامات، **قانون اساسی**، و سیاست‌ها و رویه‌ها و هنجارهای حاکم قرار دارد و به آنها روح و جان می‌بخشد؟ و یا مجموعه‌ای است مرکب از برخی از مقولات فوق؟ به‌کرات شنیده می‌شود که این یا آن رجل از نظام عبور کرده درحالی که وقتی با انظار و تحلیل‌هایش مواجه می‌شویم آشکار می‌شود که وی نسبت به برخی مقولات فوق‌الذکر نگاه حذفی ندارد. ضمن اینکه برخی از نهادهای نظام را بنیاناً قبول ندارد، نسبت به برخی دیگر صرفاً خواهان جرح و تعدیلی کم‌وبیش است. برایم ابداً روشن نیست که فردی که هیچ‌یک از مقولات فوق را قبول ندارد و قائل است که **بالکل** نظام را قبول ندارد آیا به‌درستی می‌فهمد که دقیقاً چه می‌گوید؟ و آیا به‌وضوح می‌داند چه می‌خواهد؟ آری! می‌توان به تمام یا برخی از نهادهای نظام کم یا زیاد انتقاد داشت، می‌توان برخی یا بسیاری از نهادهای نظام را بنیاناً مخلّ و مضرّ برای حاکمیت عادلانه و جمهوریت و مردم‌سالاری دانست و خواهان حذف آنها بود. می‌توان برخی یا بسیاری از مقامات و مدیران نظام را نالایق و بلکه فاسد و مفسد دانست و خواهان عزلشان بود. می‌توان همچنین به برخی یا بسیاری از اصول **قانون اساسی** انتقاد داشت و خواهان حذف یا جرح و تعدیلشان بود. اما قائل شدن به اینکه نظام بالکل ویران است و حذف‌شدنی، و یا بالکل آباد است و ستودنی، فقط می‌تواند از عدم آشنایی قائل آنها از مقوله “حکمرانی” خبر دهد.

گفتیم که به‌عوض سؤال از “چه چیز موجب تداوم انقلاب می‌شود؟” باید اولاً از چیستی آرمان‌های انقلاب سؤال کرد و ثانیاً از میزان رضایت نسبی جمهور مردم از تحقق آن آرمان‌ها، آرمان‌هایی که نظام متکفل تحقق آنهاست. “استقلال”، “آزادی”، و “حکومت اسلامی” سه شعار کلان عموم مردم در سال‌های

مشرف به گام اول انقلاب است. این سه شعار در واقع تبلور آمال و امیال عموم اقشار و طبقات ملت ایران بود. آمال و امیالی چون:

۱. فرمان برداری و پاسخگویی حاکمیت به ملت، نه به اجانب و دول دیگر.
۲. بهره‌مندی از آزادی نقد و نقادی از رفتارهای سوء مسئولان و سیاست‌های ساحات مختلف حکمرانی.
۳. آزادی تجمعات و راهپیمایی‌های اعتراضی علیه نهادها و یا سیاست‌های مختلف حاکمیت.
۴. آزادی تشکیل و فعالیت تشکلهای و احزاب سیاسی.
۵. مقابله جدی و شفاف با هرگونه حیف و میل و غارت اموال عمومی از سوی حاکمان.
۶. توزیع عادلانه ثروت و قدرت.
۷. محو و نابودی انواع تبعیضات و برتری‌جویی‌ها از سوی مقامات و سرمایه‌داران بزرگ.
۸. امحاء اختلاس و ارتشاء و فساد اقتصادی و سیاسی از تمام سطوح عرصه حکمرانی.
۹. شایستگی‌ها و تلاش انسان‌ها مبنای بهره‌مندی آنها از مواهب مختلف شود.
۱۰. فقر و محرومیت از سیمای جامعه رخت ببرند.
۱۱. ایستادگی در مقابل قلدری و زورگویی‌های مستکبران خارجی.
۱۲. حمایت از ملل محروم و به‌استضعاف کشیده در مقابل مستکبران.
۱۳. هیچ صنف و قشر و طبقه‌ای مصون و معاف از حسابرسی عمومی و نقادی نباشد.
۱۴. ارزش‌های اسلامی در تمام عرصه‌ها محقق شود.

پیش‌تر در مناسبت‌هایی گفته‌ام که برای عموم مردم نه استقلال و نه آزادی هرگز جایگاه بسیار ملموس، جدی، و حسّاس حکمرانی عادلانه را نداشته و منتظر است که کماکان نداشته باشند.¹⁰⁶ عموم ملت ایران، اعم از طبقات محروم و مستضعف و طبقات تحصیل کرده و مبارزان سیاسی، عموماً تعرض نهادینه شده و بدون مجازات به بیت‌المال، تبعیضات گسترده، حق‌کشی‌ها در بهره‌مندی از امکانات و منابع ملی، و اشرافی‌گری اقتصادی و سیاسی اصحاب **دربار زرو زور** ستم‌شاهی را در تجربه زیسته خود در آن دوران

¹⁰⁶ برای آمال و آرمان‌های ملموس‌تر مردم که در آن سه شعار متبلور شده‌اند، رجوع کنید به مصاحبه «گفت‌وگو انتقادی درون انقلاب»، *خبرگزاری فارس*، مورخ ۱۳۹۵/۱۱/۱۸.

داشتند و نسبت به آن دردمند و رنجور و بعضاً معترض بودند. اما استقلال و آزادی‌های سیاسی بیشتر و یا حتی عمده‌تاً مسئله طبقات تحصیل کرده و مبارزان سیاسی بود و، به اعتقاد من، کماکان هست. اگر هم طبقات مستضعف نسبت به آرمان آزادی احساسی هم داشتند بیشتر در حد خفقان و وحشتی بود که **ساواک — سازمان اطلاعات و امنیت کشور** — آرام و بی‌سروصدا در دل مردم افکنده بود. اگر همین طبقات فراگیر مستضعف از نقش ژاندارمی رژیم شاه برای استکبار جهانی احیاناً خبری اجمالی هم می‌داشتند، برایشان نه دردناک بود و نه‌چندان در اولویت خواسته‌ها و آمالشان. با این اوصاف، نباید فهم این نکته‌سنجی دشوار باشد که روی‌هم‌رفته برای جمهور مردم رفع تبعیضات در ساحات مختلف، رفع و دفع جدی و بدون کمترین مماشات هرگونه تجاوز به بیت‌المال، مقابله با هرگونه اشرافی‌گری، و توزیع عادلانه و روی‌هم‌رفته برابری امکانات و منابع ملی نخستین و بزرگ‌ترین و مهم‌ترین خواسته و آرمان محسوب می‌شود.

با این مقدمه تمهیدی، اینک لازم است از خود سؤال کنیم خواص مردم در آن سال‌های منتهی به برداشتن گام اول انقلاب از شعار “حکومت اسلامی” که در یکی از مصاحبه‌های امام خمینی در پاریس غیرمنتظرانه تبدیل به “جمهوری اسلامی” شد، چه فهم و تلقی‌ای داشتند؟ در مقالات دیگری این موضوع را کویده‌ام و لذا در اینجا به فراخور نیاز بحث به‌اختصار تمام بدان می‌پردازم. بلاتردید در آن سال‌ها، محتمل‌ترین و منتظرترین اثر رساله **ولایت فقیه** است. اگر این رساله را برای یافتن پاسخ به سؤال “حکومت اسلامی دارای چه ارکان، اصول، ابرسیاست‌ها، و ابربینش‌هاست” با دقت بخوانیم آنگاه درمی‌یابیم که آن اثر اساساً معطوف به تشریح چیرستی حکومت اسلامی و نظامات و راهبردهای آن نیست. آن اثر دو هدف اصلی و عمده را تعقیب می‌کند. یکی استدلال فقهی و نقلی برای ضرورت تشکیل حکومت اسلامی، و دوم برای اینکه نشان دهد حکومت اسلامی یعنی “حکومت فقیهان”. سایر آثار یا اساساً مربوط به حکومت اسلامی و نظامات آن نمی‌شد و یا غالباً در سطح حمد و ثنای حکومت اسلامی باقی مانده بود. به بیانی شفاف‌تر، اگر اظهارات رهبران را ملاک قرار دهیم هیچ‌کس تلقی روشن و یا حتی سایه‌روشنی از اصول و ارکان حکومت اسلامی نداشت.

و اما عامه مردم! آنها به‌طریق‌اولی تلقی و فهم روشنی نداشتند مگر آنچه طی سال‌های مدیدی، آن‌هم به طور جسته‌وگریخته و به‌ندرت، حرف و حدیثی از نحوه حکمرانی امیرالمؤمنین علیه السلام شنیده باشند. باین‌وصف، باتوجه‌به تجربه تلخ و عسرت‌بار عموم مردم از حکمرانی ستم‌شاهی، تلقی ضمنی مردم از حکومت اسلامی، حکومتی بود که در آن محرومیت محرومان، تجاوز حاکمان و وابستگان آنها به بیت‌المال، تبعیضات متعدد در بهره‌مندی از ظرفیت‌ها و منابع مختلف ملی، و هرگونه اشرافیت بالکل منتفی می‌شود.

برای فهم بهتر فضای آن دوران مناسب است سخنرانی امام در مدرسه فیضیه در ۱۰ اسفند ۱۳۵۷ دربارهٔ مجانی کردن آب و برق و اتوبوس برای مستضعفان را ملاحظه کنیم.¹⁰⁷

پیش از اینکه به میزان رضایت‌مندی جمهور مردم از نظام و در نتیجه به چگونگی تداوم نظام بپردازیم لازم است دو نکتهٔ اغلب مغفول اما بسیار بنیانی را به تحلیل بشکافیم. در سال‌های اخیر به‌کرات شنیده می‌شود که اگر نسل‌های متولد دهه‌های ده و بیست و سی و چهل خواهان انقلاب بودند نسل امروزه دیگر آن آمال و امیال را ندارد و دلیلی هم وجود ندارد که نسل موجود خود را متعهد و مقید به خواسته‌ها و آرزوهای نسل‌های پیشین کند. نکتهٔ اول این است که علی‌المبنا این سخن حق و عادلانه‌ای است که نمی‌توان و نباید از نسل‌های بعدی انتظار قبول آمال نسل‌های قبلی را داشت. هر نسلی می‌تواند ارزش‌ها و بینش‌ها و آمال ویژهٔ خود را داشته باشد و اگر بنا باشد به ارزش‌بینش‌ها و آمال نسل‌ها احترام گذارد نمی‌توان استثناء گذاشت و آمال نسلی را بر نسل دیگر رجحان و اولویت بخشید. “باید” از نسل‌های بعدی انتظار داشت چون توجیهی برای آن انتظار وجود ندارد. و “نمی‌توان”، زیرا آن انتظار در عمل و به‌تدریج منجر به‌اکراه و اجبار و استبداد می‌شود. نکتهٔ دوم این است که مگر نسل‌های قبل از گام اول انقلاب چه آمال و امیالی داشتند که گفته می‌شود نسل‌های امروزه خواهان آنها نیستند؟ فوق‌العاده سرنوشت‌ساز است که میان آنچه نسل پیشانقلاب می‌خواسته و آنچه تدریجاً در پسانقلاب از جانب مقامات نظام و به‌ویژه طبقهٔ روحانیت به‌قدرت‌رسیده نهادینه و تحقق‌یافته، به‌دقت تمییز و تفکیک کنیم مبدا تصور شود — که متأسفانه اغلب چنین تصور می‌شود — که فعالان سیاسی و عامهٔ مردم پیشانقلاب همین سیاست‌ها و بینش‌های مضمّر اعمال‌شدهٔ فعلی را خواهان بوده‌اند. به‌عبارت‌دیگر، چنانچه نسل‌های امروز بتوانند خود را از چنبرهٔ تبلیغات نظام و هم از سیطرهٔ تبلیغات ضدانقلاب داخلی و خارجی رها کنند و تلاش کنند آمال و امیال نسل‌های پیشانقلاب را به‌درستی بازبایی کنند در خواهند یافت که خواسته‌های پدران و اجدادشان **روی‌هم‌رفته** همانند آمال آنهاست.

باید تصریح کرد که نه فقط عامهٔ مردم پیشانقلاب، همان اکثریت مستضعف، هیچگاه خواهان هیچ‌یک از ابربینش‌ها و ابرسیاست‌های ویرانگر ضدعدالتی افسادی اشرافیت‌پرور فقر و محرومیت‌زای راهبردی نظام نبودند که به‌جرئت می‌توان گفت هیچ یک از فعالان سیاسی و رهبران را هم نمی‌توان تصور کرد حتی به یکی از بینش‌ها و ابرسیاست‌های راهبردی امروز نظام باوری داشتند. اما آن راهبردهای نانوشتهٔ نامصرّح چیستند:

¹⁰⁷ رجوع کنید به ضمیمهٔ شمارهٔ ۶.

۱. آبربینش راهبردی **نظام** مقدس است.
۲. آبربینش **نظام** خطاناپذیر و فسادناپذیر است.
۳. آبربینش راهبردی **نظام** یعنی مقامات **نظام**.
۴. آبربینش مقامات و نهادهای **نظام** مصون از خطا و فسادند.
۵. آبرسیاست مصونیت مقامات **نظام** از نقد و نیز تعقیب قضایی.
۶. آبرسیاست راهبردی پنهان کاری.
۷. آبربینش راهبردی صغارت‌پذیری (همان ولایت‌پذیری) مردم.
۸. آبرسیاست راهبردی تضعیف منظم و مستمر جمهوریت و مردم‌سالاری، و کاهش فزاینده قدرت سیاسی مردم توسط مقامات قدرتمند **نظام**، از جمله از طریق ایجاد شوراهای عالی فراقانونی بلانظارت.
۹. آبرسیاست راهبردی پیوند اعتبار و قدرت و امنیت **نظام** به اعتبار و قدرت و امنیت مسئولان سطوح بالای **نظام** و در نتیجه، پنهان‌سازی و لاپوشانی مداوم فساد و مفسدان **نظام** و، به تبع، بیزار و متنفر کردن عموم مردم از عرصه سیاست و از **نظام**.
۱۰. آبرسیاست راهبردی امنیت را عمدتاً در قدرت نظامی و انتظامی و اطلاعاتی و قضایی دیدن.
۱۱. آبرسیاست راهبردی منظم و مستمر تبعیض در بهره‌مندی از مواهب و امکانات ملی.
۱۲. آبرسیاست راهبردی هماهنگ در اختفای هر چه بیشتر اطلاعاتی که انتشار آنها لازمه مقبولیت و مشروعیت هر چه گسترده‌تر **نظام** است. این ابرسیاست به آرامی و بسیار تدریجی امنیت را نرم‌افزارانه از درون فرسوده و نابود می‌کند.
۱۳. آبرسیاست معافیت تعداد قابل توجهی از نهادهای اقتصادی، تجاری، مالی، و رسانه‌ای بسیار بزرگ از هر نوع حسابرسی و نظارت نهادهای عمومی و رسانه‌ای.
۱۴. آبرسیاست راهبردی نهاد قضایی را تابع مصلحت‌اندیشی‌های سیاسی و جناحی کردن و آن را تبدیل به ابزاری در خدمت **دربار زرو زور و تزویر** نمودن.
۱۵. آبرسیاست راهبردی تبعیض مستمر و منظم میان روحانیان و غیر روحانیان در عرصه سیاست و حکمرانی.

حقّ این است که بلافاصله اضافه کنم به‌رغم اینکه در مکتوبات و گفتار رهبران و فعالان سیاسی شناخته‌شده و جیه‌الملّۀ پیشانقلاب کمترین آماره و اشارتی به هیچ‌یک از مهلکات پانزده‌گانه فوق نشده اما هیچ بعید نمی‌دانم که بتوان با تحلیل‌های موشکافانه بذری از آنها را به طور ضمنی در برخی از انظار و بینش‌های برخی از رهبران یافت. برآیند **بخشی** از آن مهلکات عبارت‌اند از تضعیف شدید مردم‌سالاری و جمهوریت، بیزار و بیگانه کردن عموم مردم از **نظام** و سیاست‌ورزی و عرصه سیاست، فساد مالی و سیاسی در بسیاری از لایه‌های مختلف **نظام**، نهادینه شدن رویه‌های استضعافی و فقرزا، و به‌وجود آمدن نهاد پنهان و پر قدرتی بنام **دربار زرو زرو تزویر**. در این موقف فرصت نشان دادن چگونگی تبعات و نتایج آن مهلکات پانزده‌گانه نیست. در مقالات و مصاحبه‌ها و یادداشت‌های متعدد، بسیاری از این مهلکات را طی سالیانی موشکافی کرده‌ام.

امیدوارم با این تحلیل روشن شده باشد که اولاً عامّه و خاصّه مردم، همان نسل‌های متولّد دهه‌های ده و بیست و سی و چهل پیش از انقلاب به‌هیچ‌وجه نه‌تنها خواهان این شرایط اجتماعی و اقتصادی و نحوه حکمرانی نبودند که بر عکس، با کثیری و بل اکثریتی از سیاست‌های راهبردی امروزه و نتایج مهلک آنها مخالف بودند. از جمله نکات مهم منطوقی در این تحلیل این است که چنانچه برای نسل‌های امروزه مدعی نفی انقلاب آشکار شود که این شیوه حکمرانی و این روند فقرزای استضعافی اشرافیت‌زا هیچ نسبتی با آرمان‌ها و امیال نسل‌های انقلاب کرده ندارد آنگاه آن سخن بسیار معروف‌شده درباره تعارض میان آمال و امیال دو نسل پیشانقلاب و پسانقلاب بنیاناً مضمحل و منتفی می‌شود.

در مناسبت‌های مختلف پیش‌تر گفته‌ام که بنده ابداً منکر برخی از دستاوردهای نرم‌افزاری و سخت‌افزاری نظام در این چهل و اندی سال نیستم و به برخی از آن دستاوردها افتخار هم می‌کنم لیکن باتوجه به تجربه زیسته ناگوار و پررنج و عسرت هر دو نسل پسانقلاب و پیشانقلاب، و انحصار و انسدادی که در عرصه سیاست به وجود آمده، ضروری و بل حیاتی می‌دانم که نظام برای تداوم حیاتش به سرعت در آن مهلکات پانزده‌گانه، که از مقومات اصلی شیوه حکمرانی جاری است، تجدیدنظر بنیانی کند.

﴿وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اَتٰبَعَ الْهُدٰی﴾

ضمیمه ۱: فرمان هشت ماده‌ای به سران قوا درباره مبارزه با مفاسد اقتصادی

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرات آقابان رؤسای محترم قوای سه‌گانه دامت تأییداتهم

تشکیل ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی و تهیه طرح مبارزه با فساد که دو قوه مجریه و قضائیه بدان همت گماشته‌اند، عزم جدی مسئولان را به اقدام در این امر اساسی و حیاتی نوید می‌دهد. حکومتی که مفتخر به الگو ساختن نظام علوی است باید در همه حال تکلیف بزرگ خود را کم کردن فاصله طولانی خویش با نظام آرمانی علوی و اسلامی بدانند، و این جهادی از سر اخلاص و همتی سستی‌ناپذیر می‌طلبد. جمهوری اسلامی که جز خدمت به مردم و افراشتن پرچم عدالت اسلامی، هدف و فلسفه‌ای ندارد نباید در این راه دچار غفلت شود؛ رفتار قاطع و منصفانه علوی را باید در مدنظر داشته باشد؛ و به کمک الهی و حمایت مردمی که عدالت و انصاف را قدر می‌دانند تکیه کند.

نام‌گذاری امسال به نام مبارک «رفتار علوی» فرصت مناسبی است که شما برادران عزیز، خط مراقبت از سلامت نظام را که بحمدالله در سال‌های گذشته همواره در کار بوده، فعالیت تازهنفس و سازمان‌یافته ببخشید و با همکاری و اتحاد، افق‌ها را در برابر چشم این ملت نجیب و مؤمن، روشن‌تر و شفاف‌تر سازید. امروز کشور ما تشنه فعالیت اقتصادی سالم و ایجاد اشتغال برای جوانان و سرمایه‌گذاری مطمئن است. و این همه به فضائی نیازمند است که در آن، سرمایه‌گذار و صنعتگر و عنصر فعال در کشاورزی و مبتکر علمی و جوینده کار و همه قشرها، از صحت و سلامت ارتباطات حکومتی و امانت و صداقت متصدیان امور مالی و اقتصادی مطمئن بوده و احساس امنیت و آرامش کنند. اگر دست مفسدان و سوءاستفاده‌کنندگان از امکانات حکومتی، قطع نشود، و اگر امتیازطلبان و زیاده‌خواهان پرمدعا و انحصارجو، طرد نشوند، سرمایه‌گذار و تولیدکننده و اشتغال‌طلب، همه احساس ناامنی و نومییدی خواهند کرد و کسانی از آنان به استفاده از راه‌های نامشروع و غیرقانونی تشویق خواهند شد.

خشکانیدن ریشه فساد مالی و اقتصادی و عمل قاطع و گره‌گشا در این باره، مستلزم اقدام همه‌جانبه به وسیله قوای سه‌گانه مخصوصاً دو قوه مجریه و قضائیه است. قوه مجریه با نظارتی سازمان‌یافته و دقیق و بی‌اغماض، از بروز و رشد فساد مالی در دستگاه‌ها پیشگیری کند، و قوه قضائیه با استفاده از کارشناسان و قضات قاطع و پاک‌دامن، مجرم و خائن و عناصر آلوده را از سر راه تعالی کشور بردارد. بدیهی است که نقش

قوه مقننه در وضع قوانین که موجب تسهیل راهکارهای قانونی است و نیز در ایفاء وظیفه نظارت، بسیار مهم و کارساز است.

لازم است نکاتی را به حضرات آقایان و دیگر دست‌اندرکاران کشور که می‌توانند در مبارزه با فساد مالی ایفاء نقش کنند، تذکر دهم:

۱. با آغاز مبارزه جدی با فساد اقتصادی و مالی، یقیناً زمره‌ها و به‌تدریج فریادها و نعره‌های مخالفت با آن بلند خواهد شد. این مخالفت‌ها عمدتاً از سوی کسانی خواهد بود که از این اقدام بزرگ متضرر می‌شوند و طبیعی است بددلانی که با سعادت ملت و کشور مخالف‌اند یا ساده‌دلانی که از القائات آنان تأثیر پذیرفته‌اند با آنان هم‌صدا شوند. این مخالفت‌ها نباید در عزم راسخ شما تردید بیفکند. به مسئولان خیرخواه در قوای سه‌گانه پیامیزد که تسامح در مبارزه با فساد، به‌نوعی همدستی با فاسدان و مفسدان است. اعتماد عمومی به دستگاه‌های دولتی و قضائی در گرو آن است که این دستگاه‌ها در برخورد با مجرم و متخلف قاطعیت و عدم تزلزل خود را نشان دهند.

۲. ممکن است کسانی به خطا تصور کنند که مبارزه با مفسدان و سوءاستفاده‌کنندگان از ثروت‌های ملی، موجب ناامنی اقتصادی و فرار سرمایه‌ها است. به این اشخاص تفهیم کنید که به‌عکس، این مبارزه موجب امنیت فضای اقتصادی و اطمینان کسانی است که می‌خواهند فعالیت سالم اقتصادی داشته باشند. تولیدکنندگان این کشور، خود نخستین قربانیان فساد مالی و اقتصاد ناسالم‌اند.

۳. کار مبارزه با فساد را چه در دولت و چه در قوه قضائیه به افراد مطمئن و برخوردار از سلامت و امانت بسپارید. دستی که می‌خواهد با ناپاکی دربیفتد باید خود پاک باشد، و کسانی که می‌خواهند در راه اصلاح عمل کنند باید خود برخوردار از صلاح باشند.

۴. ضربه عدالت باید قاطع ولی درعین‌حال دقیق و ظریف باشد. متهم کردن بی‌گناهان، یا معامله یکسان میان خیانت و اشتباه، یا یکسان گرفتن گناهان کوچک با گناهان بزرگ جایز نیست. مدیران درستکار و صالح و خدمتگزار که بی‌گمان، اکثریت کارگزاران در قوای سه‌گانه کشور را تشکیل می‌دهند نباید مورد سوءظن و در معرض اهانت قرار گیرند و یا احساس ناامنی کنند. چه نیکو است که تشویق صالحان و خدمتگزاران نیز در کنار مقابله با فساد و مفسد، وظیفه‌ای مهم شناخته شود.

۵. بخش‌های مختلف نظارتی در سه قوه از قبیل سازمان بازرسی کل کشور، دیوان محاسبات و وزارت اطلاعات باید با همکاری صمیمانه، نقاط دچار آسیب در گردش مالی و اقتصادی کشور را به‌درستی شناسایی کنند و محاکم قضائی و نیز مسئولان آسیب‌زدایی در هر مورد را یاری رسانند.

۶. وزارت اطلاعات موظف است در چهارچوب وظایف قانونی خود، نقاط آسیب‌پذیر در فعالیت‌های اقتصادی دولتی کلان مانند: معاملات و قراردادهای خارجی، و سرمایه‌گذاری‌های بزرگ، طرح‌های ملی، و نیز مراکز مهم تصمیم‌گیری اقتصادی و پولی کشور را پوشش اطلاعاتی دهد و به دولت و دستگاه قضائی در تحقق سلامت اقتصادی یاری رساند و به طور منظم به رئیس‌جمهور گزارش دهد.

۷. در امر مبارزه با فساد نباید هیچ تبعیضی دیده شود. هیچ‌کس و هیچ نهاد و دستگاهی نباید استثنا شود. هیچ شخص یا نهادی نمی‌تواند با عذر انتساب به اینجانب یا دیگر مسئولان کشور، خود را از حساب‌کشی معاف بشمارد. با فساد در هر جا و هر مسند باید برخورد یکسان صورت گیرد.

۸. با این امر مهم و حیاتی نباید به گونه‌ی شعاری و تبلیغاتی و تظاهرگونه رفتار شود. بجای تبلیغات باید آثار و برکات عمل، مشهود گردد. به دست‌اندرکاران این مهم تأکید کنید که بجای پرداختن به ریشه‌ها و ام‌الفسادها به سراغ ضعف‌ها و خطاهای کوچک نروند و نقاط اصلی را رها نکنند. هرگونه اطلاع‌رسانی به افکار عمومی که البته در جای خود لازم است، باید به‌دور از اظهارات نسنجیده و تبلیغات‌گونه بوده و حفظ آرامش و اطمینان افکار عمومی را در نظر داشته باشد.

از خداوند متعال اخلاص و جدّ و توفیق را برای خود و شما و همه‌ی مسئولان این امور، مسئلت می‌کنم و امیدوارم این اقدام مورد رضای حضرت بقیه‌الله‌الاعظم روحی فداه قرار گرفته، گام بلندی به‌سوی رفاه و آسایش عمومی را تدارک کند.

والسلام علیکم

سید علی خامنه‌ای

۱۰ اردیبهشت‌ماه ۱۳۸۰

ضمیمه ۲: سؤالات ۸ تن از نمایندگان مجلس دوم^{۱۰۸} از وزیر امور خارجه

ریاست محترم مجلس شورای اسلامی

احتراماً تقاضا دارد به وزیر محترم امور خارجه ابلاغ گردد تا طبق اصل ۸۸ قانون اساسی در مهلت مقرر در مجلس حاضر و به سؤالات ذیل پاسخ دهند:

۱. باتوجه به این که وزارت امور خارجه عهده دار اجرای سیاست خارجی جمهوری اسلامی است و تعیین خط مشی با مقام معظم رهبری و مجلس شورای اسلامی است، در رابطه با جنجال تبلیغاتی اخیر از داخل و خارج کشور در خصوص ارتباط با دولت آمریکا اعلام دارند که این ارتباط در چه سطحی صورت پذیرفته است.

۲. نظر به این که مجلس شورای اسلامی هیچ گونه اطلاعی از این فعل و انفعالات نداشته اند، اعلام دارند چه مقامی یا مقاماتی تصمیم به این تماس و ارتباط گرفته اند.

۳. شنیده می شود افرادی خارج از کادر وزارت امور خارجه با هیئت آمریکایی تماس گرفته و مذاکره نموده اند، لطفاً اعلام دارید که این افراد مأموریتی از جانب وزارت امور خارجه داشته اند یا خیر و در صورتی که پاسخ منفی باشد، مجوز قانونی تماس و ارتباط افراد مذکور کدام است؟

۴. جریان سفر هیئت آمریکایی به ایران به چه صورت و با چه کیفیتی صورت پذیرفته و چه کسانی در ایران با آنها مذاکره نموده، محور مذاکرات چه بوده و مذاکرات به چه تصمیماتی منجر گردیده است.

۵. ضمناً موضوع قبلاً با وزیر محترم امور خارجه در میان گذاشته شده و پاسخ مشارالیه مقنع نبوده است.

آبان ۱۳۶۵

^{۱۰۸} سید احمد حسینی سیرجانی، جلال الدین فارسی، نیکروش، سید محمد خامنه ای، موسویان، حسن علی النجفی رهنانی،

اسرافیلیان و فهیم کرمانی (با سؤال بند چهارم موافقم)

ضمیمه ۳: واکنش امام به سؤالات ۸ نماینده مجلس دوم از وزیر امور خارجه

بسم الله الرحمن الرحيم

آنچه که من امروز می‌خواهم عرض کنم، این است که ما در روزی عید گرفتیم که از جهاتی ملت ایران باید جشن بگیرند، یکی جهات پیروزی ملت ایران در جهان، در جبهه‌ها در پشت‌جبهه‌ها، در همه کشورهای اسلامی و غیراسلامی و یک امر مهمی که در این روز عید باید تبریک به همه عرض بکنم، این انفجار عظیمی است که در کاخ سیاه واشنگتن رخ داد و این رسوایی بسیار مهمی که برای سران کشور آمریکا پیدا شد.

شما ملاحظه بکنید و ببینید که در تمام دنیا، در سراسر جهان، مطبوعاتشان و رسانه‌هایشان و خطابه‌هایشان تمام متوجه این معناست که سرپوشی بگذارند بر این رسوایی که برای رئیس‌جمهور آمریکا پیش آمد. رئیس‌جمهور آمریکا در این رسوایی باید عزا بگیرد و کاخ سفید مبدل به کاخ سیاه بشود — گرچه همیشه بوده است — لکن این متفرقه کوشش و اضطرابی که در کاخ سفید پیدا شد و در طرفداری‌های آمریکا، حکایت از عظمت مسئله می‌کند یک مقام عالی‌رتبه — به قول خودشان — از آمریکا به طور قاجاق و با تذکر جعلی وارد ایران می‌شود، در صورتی که ایران نمی‌داند چیست. به مجردی که وارد می‌شود و معلوم می‌شود که این از مقامات آمریکاست، ایران او را در یک جایی تحت‌نظر قرار می‌دهد و محبوس می‌کند و تمام حرکات او را تحت‌نظر قرار می‌دهد و او با هر کس خواسته است ملاقات کند، ملاقات نمی‌کند. آنی که ادعا می‌کند که اگر من به شوروی رفته بودم، رئیس شوروی سه مرتبه به دیدن من می‌آمد، گمان می‌کند اینجا هم شوروی است! اینجا کشور اسلام است. اینجا نه کرملین قابل است که ذکری ازش بشود و نه کاخ سیاه، اینجا کشور رسول خداست، اینجا کشور حضرت صادق است، اینجا پاسدارهای ما شرافت دارند بر کاخ‌نشین‌ها، اینجا بسیجی‌های ما و امت ما شرافت دارند بر تمام کاخ‌نشین‌های عالم و همه کسانی که ادعای پوچ خودشان را می‌کنند و گمان می‌کنند که باید عالم پیش آنها خاضع باشد.

آنهايي که می‌گفتند ما چه می‌کنیم و قطع رابطه می‌کنیم و از این مسائل می‌گفتند، امروز معلوم شد که با عجز و ناله در پیشگاه این ملت آمده‌اند و می‌خواهند که رابطه برقرار کنند، می‌خواهند عذر تقصیر بخواهند و ملت ما قبول نمی‌کند. این مسئله است، مسئله‌ای است که از تمام پیروزی‌های شما بالاتر است. مسئله رئیس آمریکا با آن همه به قول خودش جلال و جبروت، کسی را از مقامات عالی بفرستد به اینجا که

با مقامات اینجا ملاقات کنند و هیچ یک از آنها حاضر به ملاقات نشود. این مسئله بزرگی است که دنیا را منفجر کرده است و باید هم بکند، کاخ سفید را به عزا نشانده است و باید هم بنشانند، مسئله مسئله مهم است.

الان تسابق می کنند تمام کشورهای بزرگ برای رابطه پیدا کردن با ایران، این چیست؟ این افراد ایران است؟ این جمعیت کثیر ایران است؟ ایران جمعیتی ندارد در مقابل عالم. این ایمان جوان های ماست، این برکات رسول اکرم است، این برکات امام صادق است. این برکاتی است که چشم دنیا را خیره کرده است و همه را مضطرب کرده. آنهایی که گمان می کردند که با یک تشر ایران را می توانند چه بکنند، گمان کردند که حالا هم زمان قاجار است. حالا هم زمان پهلوی است که مردم بیدار نبودند. امروز زمان بیداری مردم ماست، زمان هوشیاری و شکوفایی ایمان است در این کشور. و لذا، می بینید که الان هر رادیویی را باز کنید از خارج، از هر گوشه عالم راجع به قضایای آمریکا و راجع به خضوع او در مقابل ایران صحبت می کنند و حرف ها را هم می زنند. اضطراب در کلمات خود ریگان این قدر هست، تناقض گویی، اضطراب هست که انسان نمی تواند باور کند که یک آدمی که رئیس یک همچو کشوری هست و ادعایش آن قدر زیاد است، این قدر تناقض گویی، این قدر اضطراب، این قدر وحشت که او را گرفته است، امروز یک چیز مهمی است. نه فقط او را، کرملین هم همین طور است، آنها هم مسابقه می کنند با آمریکا در رابطه با ایران. چیست مسئله؟ چه شده است ایران؟ چه قصه ای در ایران واقع شده است که سابق چنانچه در زمان سلاطین سابق، در زمان قاجار، در زمان پهلوی اگر یک کلمه در آنجا می گفتند، اینها تمام کنار می رفتند، اگر یک تشر می زدند آنها خلع سلاح می شدند.

چه شده است که حالا پاسدارهای ما هم اعتنا به آنها نمی کنند؟ برای اینکه آن وقت مردم را خواب کرده بودند. تبلیغات دامنهدار دشمن های اسلام، مردم را خواب کرده بودند، از هم جدا کرده بودند، شهرها را هم جدا بود، احزاب مختلفه همه با هم مختلف بودند، حکومت ها همه دست نشانده بودند. اما امروز مسئله این نیست، امروز ایران بیدار شده است امروز اسلام در ایران رواج پیدا کرده است. امروز حقیقت ایمان در ایران شکوفایی پیدا کرده است اینها برکات ایمان است. غافل نباشید از این، برکات وحدت شما در تمام امور است. غافل از این وحدت نباشید، غافل از این حظّ الهی نباشید.

درعین حال انسان می بیند که درحالی که کاخ کرملین به لرزه درآمده است و کاخ سیاه سپاه پوش شده است و می خواهند توجیه کنند هی حرف های خودشان را و هی از این ور به آن ور می زنند که توجیه کنند. مع الاسف، بعض از اشخاصی که در خود ایران هستند، توجه به مسائل یا ندارند یا متعمدند. اینها هم به تبعیت از تبلیغات آنها، آنها هم با همان لسان، اینجا تبلیغ می کنند. من نمی خواهم در این روز مبارک

اسباب افسردگی اشخاص بشوم، لکن می‌خواهم عرض کنم چرا این قدر ما عقب‌افتاده هستیم؟ چرا ما باید به واسطه اغراض نفسانیه این قدر خودمان را ببازیم؟ چرا باید وقتی که دنیا به تزلزل در آمده است برای این بی‌اعتنایی ایران به کاخ سفید و سیاه، چرا ما باد توجه کنیم مسائل آنها را؟ چرا ما باید این قدر غرب‌زده باشیم یا هیجان‌زده؟ من هیچ توقعی نداشتم از بعضی این اشخاص، ولو بعضی‌شان در نظر من پوچ‌اند، لکن از بعضی از این اشخاص که سابقه دارند هیچ توقع نداشتم که در این زمان که باید فریاد بزنند سر آمریکا، فریاد می‌زنند سر مسئولین ما! چه شده است؟ شماها چه‌تان است؟ چه کردید شماها؟ شماها چرا باید تحت‌تأثیر تبلیغات خارجی واقع بشوید یا تحت تأثیرات نفسانیت خودتان؟ در یک همچون مسئله مهمی که باید همه شما دست به هم بدهید و ثابت کنید به دنیا که ما وحدت داریم، وحدت ما این طور شده است و در روزی که هفته وحدت است چرا شماها می‌خواهید تفرقه ایجاد کنید؟ چرا می‌خواهید بین سران کشور تفرقه ایجاد کنید؟ چرا می‌خواهید دودستگی ایجاد کنید؟ چه شده است شما را؟ کجا دارید می‌روید؟ این تذهبون؟ من نمی‌توانم که آن طوری که می‌خواهم، با شما صحبت کنم و نمی‌خواهم در روز عید رنجش برای شما پیدا کنم، لکن شما انصاف بدهید که در یک همچو وقتی، وقت یک همچو اموری است؟! وقت یک همچو تأییدی است از کاخ سفید؟ وقت یک همچو تأییدی است از ریگان؟

لحن شما در آن چیزی که به مجلس دادید، از لحن اسرائیل تندتر است، از لحن خود کاخ‌نشینان آنجا تندتر است. شما چه شده است این طور شدید؟ شما که این نبودید بعضی‌تان. من بعضی‌تان را می‌شناسم، شما این طور نبودید. من امیدوارم که شما باز توجه کنید به مسائل، توجه کنید به دنیا، توجه کنید به خودتان، توجه کنید به قدرت خودتان. نشکنید این قدرت را، گرچه شماها نمی‌توانید، لکن نباید یک همچو کاری در ایران بشود.

من نمی‌خواهم دل شما را بشکنم، لکن شما دل ملت ما را نشکنید، شما دل مسئولین ما را نشکنید، شما هی تندرو و کندرو درست نکنید، دودستگی ایجاد نکنید، این خلاف اسلام است، خلاف دیانت است، خلاف انصاف است، نکنید این کارها را.

من امیدوارم که خدای تبارک‌وتعالی به همه ملت ما سلامت و سعادت عنایت کند، و دوستان ما را به خود بیاورد و کسانی که می‌خواهند تفرقه ایجاد کنند، ان‌شاءالله، خدا هدایتشان کند و خدای تبارک‌وتعالی شرّ‌اشرار را از سر این کشور کوتاه کند. و این عید مبارک را بر همه مبارک‌تر کند. و رزمنده‌های ما را در هر جا که هستند با دل قوی به‌پیش ببرد و بدانند رزمندگان که پیروزند و بدانند که این پیروزی که اخیراً پیدا شد، از همه پیروزی‌ها در نظر دنیا بالاتر است و توجه کنند به اینکه با عنایت خدا به‌پیش بروند و سیلی آخر را بزنند.

۲۹ آبان ۱۳۶۵

ضمیمه ۴: نامه آقا شیخ صادق به آقا شیخ محمد یزدی

بسم الله الرحمن الرحيم

حضرت آیت الله آقای حاج شیخ محمد یزدی

سلام علیکم

چندی است که نمایشی در کشور بر اساس سناریوهای از پیش طراحی شده، علیه اینجانب براه افتاده است.

بنا نداشتم باتوجه به گرفتاری‌های مختلف مردم و کشور، نسبت به این حرکات، پاسخی دهم. و لکن اکنون احساس می‌کنم بازی‌های **صداوسیما** و برخی نهادهای دیگر به نقطه‌ای رسیده است که سکوت در مقابل آن جایز نیست و البته در موقع مناسب به تفصیل در مورد ابعاد آن صحبت خواهم کرد. متأسفانه اخیراً جنابعالی مطالبی مطرح کرده‌اید که علاوه بر خلاف واقع بودن و موهن بودن، ریشه در همان امور دارد. قبلاً هم مکرر در جلسات **شورای نگهبان** یا مجالس دیگر، مطالبی از این دست بیان کرده‌اید که بنا به مصالحی در مقابل آن سکوت کرده‌ام. اما اکنون می‌بینم این سکوت‌ها نه فقط اسباب تنبه حضرت‌عالی نشده، بلکه پیش‌تر هم رفته‌اید و مطالب خلاف واقع و توهین‌های دیگری هم بر آن افزوده‌اید.

مطالبی از جلسه روز یکشنبه شما با مسئولان مرکز بسیج اساتید و نخبگان **حوزه علمیه**، پخش شده است که در وهله اول باور نمی‌کردم شما چنین سخنانی گفته باشید و لذا از طرق مختلف پیگیری کردم تا صحت انتساب مطالب برایم محرز گردد. همه بر اصل صدور این مطالب از جنابعالی تأکید کردند، منتها امر غریب‌تر آنکه گفتند مطالب موهن بسیار دیگری هم بوده که بعد از چند بار ویرایش، حاصلش همان شده که منتشر شده است. جناب آقای یزدی، چرا به این وضعیت افتاده‌اید؟ در یک پاراگراف که از شما نقل کرده‌اند، خوب است که چند تا خلاف واقع گفته باشید و چند تا توهین؟!

گفته‌اید: «فلانی می‌گوید اگر این کار را نکنید نجف می‌روم! خوب بروید. آیا با رفتن شما قم به هم می‌خورد؟ شما در قم بودندتان هم خیلی مؤثر نبود، چه رسد که نجف بروید. رئیس دفتری که ۱۰ سال، جای مهمی را اداره کرده دستگیر می‌شود، بعد اعتراض می‌کنید که چرا گرفتید؟! به اسم مدرسه علمیه، کاخ ساختید! آیا ارث پدرت بود، از کجا آوردی ساختی؟»

اولاً بنده هیچگاه نگفته‌ام که اگر فلانی را دستگیر کنید نجف می‌روم. این دروغی است که عده‌ای شایع کرده‌اند و دفتر بنده هم رسماً آن را تکذیب کرده است، حال شما چه انگیزه‌ای دارید که این دروغ را تکرار می‌کنید؟

بنده هیچ‌گاه از هیچ فرد متخلف یا فاسدی حمایت نکرده و نخواهم کرد. اگر معاون اجرایی حوزه ریاست مرتکب جرم یا فساد شده، تعقیب و رسیدگی عادلانه به جرم او، طبق قاعده و وظیفه **دستگاه قضایی** است و مسلم است که بنده هم قائل به استثناء در این جهت نیستم.

ثانیاً به نحو توهین آمیزی گفته‌اید: «شما در قم بودندتان هم خیلی مؤثر نبود چه رسد که نجف بروید.» جناب یزدی، بنده طلبه‌ای بیش نیستم و هیچگاه ادعا نکرده‌ام که وجودم چه در قم و چه در هر جای دیگری، «خیلی مؤثر» است. گرچه شخصیت‌هایی همچون مقام معظم رهبری و برخی مراجع بزرگوار، بارها و بارها در مورد این فقیر کلماتی بکار برده‌اند که از نقل آنها استحیا می‌کنم، چون خود را لایق آنها نمی‌دانم. تأثیر بنده همین است که هست: سالیانی برای عده‌ای در حوزه و دانشگاه تدریس کرده‌ام، آثاری را هم پدید آورده‌ام. میزان تأثیر آن هم در حد خود، یک امر واقعی است، نه با خواست بنده بیشتر می‌شود و نه با توهین و تحقیر شما کمتر. اما شما در عرصه تحقیق و پژوهش‌های علمی چه کرده‌اید؟

آیا جز با صدای بلند و داد و قال، به مسئولین و بزرگان توهین کردن و افترازدن و تحقیر کردن، کار دیگری هم کرده‌اید؟ شما با آیت‌الله شیری حفظه‌الله چه کرده‌اید: با مرجعی که آیتی است در علم و تقوی و اخلاق و متانت و مروت و انصاف و بزرگواری. آخر چرا به خودتان اجازه می‌دهید به همه توهین کنید. هیچ بررسی کرده‌اید که علماء و فضلاء در قم، به آثار شما و به گفته‌های شما چگونه نگاه می‌کنند؟! چقدر آنها را جدی می‌گیرند؟ کافی است کسی نیم‌نگاهی به مکتوبات شما ذیل «کتاب القضاء» مرحوم سید صاحب **عروه**، بیندازد تا میزان اثر شما در حوزه معلوم شود و معلوم شود حد تحصیلات جنابعالی و است فراغ و سعتان در باب استنباط احکام.

متأسفانه ظاهراً حتی توجه نکرده‌اید که «کتاب القضاء» سید (برخلاف جلد اول **عروه**) کتاب استدلالی است، چقدر آن را تخریب کرده‌اید. ای کاش شما صرفاً آن را ترجمه می‌کردید که اقلاً خواننده بداند با سخنان چه کسی روبروست.

از کسی که در جلسه شما حضور داشته نقل شده است که جنابعالی بر خوردتان در **شورای نگهبان** با بنده را هم مطرح کرده، گفته‌اید آنجا هم حق با شما بوده است و شما را مجبور کرده‌اند که از من عذرخواهی

کنید! من بنا نداشتم راجع به وضعیت شما در **شورای نگهبان** چیزی در علن بگویم، اما سخنان شما مرا ملزم می‌کند. آقای یزدی به خدا سوگند در همین مورد هم خلاف می‌گویید. در **شورای نگهبان**، سخنان غیردقیق، غیرمستدل و حتی نامربوط شما برای اعضاء روشن است. اگر سکوت می‌کنند و چیزی نمی‌گویند، حرمت پیرمردی شما را پاس می‌دارند.

شما در آن جلسه کذایی شورا، بدون اینکه بدانید مسئله چیست، به خیال آنکه هنوز بحث در مسئله قبلی است که راجع به آن رأی‌گیری شده و به تصور اینکه بنده بعد از رأی‌گیری مجدداً بر حرف خودم اصرار می‌کنم، مثل همیشه شروع کردید به داد و قال کردن و توهین کردن و همه هاج‌وواج مانده بودند که شما چه می‌گویید. آیت ا... مدرسی و آقای دکتر کدخدایی به شما تذکر دادند که آقا آن مسئله گذشته است و فعلاً بحث بر سر چیز دیگری است. این را هم ظاهراً متوجه نشدید و به توهین‌کردن‌های خودتان ادامه دادید و خطاب به آقای جنتی گفتید که رئیس باید جلسه را اداره کند و آیین‌نامه جلسات رعایت شود.

جناب یزدی، بنده که طبق نوبت و در مسئله جدید بحث می‌کردم. شما در چه عوالمی بودید؟!

البته این‌گونه مشکلات از ناحیه جنابعالی در **شورای نگهبان** کم نیست. ما از شما فهم کلمات محقق نائینی و محقق عراقی و محقق اصفهانی را نمی‌خواهیم که انتظارش بی‌مورد است! اما دقت در همین عبارتهای فارسی قوانین مصوب مجلس و دقت در بررسی خلاف قانون و یا خلاف‌شرع بودن آنها انتظار به حقی است که متأسفانه گاه این هم مفقود است. چه کنیم، آشکو بئی و حزنی الی الله.

ثالثاً گفته‌اید «رئیس دفتری که ۱۰ سال، جای مهمی را اداره کرده و دستگیر می‌شود، بعد اعتراض می‌کند که چرا گرفتید».

در همین یک جمله دو خلاف واقع گفته‌اید: اولاً شخصی که دستگیر شده رئیس‌دفتر اینجانب نبوده، رئیس‌دفتر بنده، آقای خلفی بود که در سلامت نفس و تقوا و فضل، در میان خاص و عام در **قوه قضاییه** مشهور بوده و هست. آن آقا که اشاره کرده‌اید مسئول یکی از ده‌ها زیرمجموعه حوزه ریاست، به‌عنوان معاونت اجرایی حوزه ریاست بود. وی در واقع یکی از معاونت‌های آقای خلفی بود و نه رئیس‌دفتر بنده.

ثانیاً اینجانب هیچگاه اعتراض نکرده‌ام که چرا گرفته‌اید، **دستگاه قضایی** خود باید بگوید. سخن بر سر فضا‌سازی‌های رسانه‌ای است. همه این فضا‌سازی‌ها نشان از آن دارد که یک پروژه بزرگ‌تری در پس این القانات نهفته است و آن تخریب اینجانب و شاید هم تخریب‌های دیگر. مسئله همین است. و آلا بنده سینه‌ام خزانه الاسرار اتهامات مجموعه‌ای از معاونان، قائم‌مقامان و آفازاده‌های مسئولان و شخصیت‌هاست

و ظاهراً امروز هم هزینه ایستادگی در رسیدگی به آنها را می‌پردازم. اما نکته این است که آیا کسانی که امروز برای شفافیت و مبارزه با فساد سینه‌چاک می‌کنند و ماه‌ها برای دستگیری فردی که نه معاون بنده بوده و نه رئیس‌دفتر بنده، بلکه مدیر یکی از اجزاء حوزه ریاست تحت اشراف شخصیتی سالم، فاضل و شریف چون آقای **خلفی** بوده، فضا سازی کرده‌اند، آیا همین کار را برای آقای **شریفی** قائم‌مقام شهردار اسبق تهران و آقای **سیف** معاون اقتصادی **اطلاعات سپاه** و ... کرده‌اند و فساد آنها را به آقای **قالیباف** و آقای **طائب** و دیگران سرایت داده‌اند؟! وا اسفا از این ظلم و بی‌عدالتی و بی‌مروتی.

برای اینکه بنده را تخریب کنند، اول در فضای مجازی تا توانستند شأن آن متهم را بالا بردند: نه فقط در رسانه‌های ضدانقلاب، بلکه در همین رسانه‌های رسمی داخلی از **صداوسیما** گرفته تا خبرگزاری‌های رسمی. **خبرگزاری مهر** در این رابطه نوشته بود: «یک مقام ارشد قضایی بازداشت شد». آخر چرا این دروغ‌های شاخ‌دار را می‌پراکنید؟ اصلاً این آقا مقام قضایی بود تا ارشد باشد؟! در همین **رسانه ملی**، برخی خبرنگاران در این باره طوری سخن گفتند که گویی نقش بی‌بدیلی در مدیریت دستگاه قضایی داشته است.

و همه اینها دروغی بود فوق دروغ. مدیریت دستگاه قضایی در دست مسئولان عالی قضایی بود: یکی نیست از این خبرگزاری‌ها و **صداوسیما** بپرسد این آقا در تصمیمات کدام مسئول قضایی مؤثر بوده است؟

آقای **محسنی**، آقای **خلفی**، آقای **منتظری**، آقای **کریمی**، آقای **ذوالقدر**، آقای **امینی**، آقای **تویسرکانی** و... اصلاً این مقامات دستگاه قضایی به وی اعتنایی می‌کردند؟ مدیریت کلی اینجانب بر **دستگاه قضایی** از ناحیه همین مدیران ارشد و رؤسای دادگستری‌ها بوده است. بگوئید در کدام مورد بنده توصیه خاصی نسبت به این فرد کرده‌ام. پس پرده همه این قضایا جز همان پروژه برخی نهادها با کمک برخی دیگر نیست که انشاء... شرح مفصل آن را در مقام دیگری بیان خواهم کرد.

رابعاً گفته‌اید «به اسم مدرسه علمیه، کاخ ساختند! آیا ارث پدرت بود، از کجا آوردی ساختی»

واقعاً این‌گونه ادبیات تابه‌حال در حوزه‌های علمیه در این سطوح سابقه داشته است؟

بنده در همین ساختمان **جامعه مدرسین** برای نمایندگان طلاب و فضلاء به طور مبسوط مسئله ساختمان **مدرسه علمیه ولی عصر** را توضیح داده‌ام و شما حتماً اجمال آن را شنیده‌اید. یکبار هم که در منزل خودتان حضوری توضیح داده بودم، ولی گویی بنای شما بر این است که بر مطالب خلاف واقعتان

اصرار بورزید و با اینکه برای شما مسئله را توضیح داده‌ام و حجت را تمام کرده‌ام، باز همان خلاف واقع‌ها را تکرار می‌کنید. خلاصه آنچه را گفته‌ام، برای آگاهی عموم عرض می‌کنم:

۱. استناد دادن ساختمان مدرسه به این جانب خلاف واقع است. **مدرسه علمیه ولی عصر** وقف است. واقف آن هم مرحوم والد ما، آیت‌... العظمی میرزا **هاشم آملی** قد سره بود (که انشاء... نمی‌فرمایید مگر ارث پدرش بود!) متولی این وقف هم امروز، بنده نیستیم. فقط به جهت اینکه امور مدرسه زمین نماند، وکالتی به بنده داده‌اند. زمانی که مدیر مدرسه وضعیت نابسامان ساختمان قبلی مدرسه را مطرح کردند، بنده به جهت اشتغال در **قوه قضاییه** به ایشان گفتم که اینجانب در ساخت مدرسه هیچ دخالتی نمی‌کنم و این از باب مصالح مختلفی بود که بنای بر رعایت آنها داشتم از جمله همین حرف‌وحدیث‌ها که جنابعالی گاه‌وبی‌گاه بیان می‌کنید. ایشان بعد از مدتی گفت یکی از آشنایان ما که مساجد و ساختمان‌های مشابهی ساخته است، حاضر است ساختمان مدرسه را به عهده بگیرد و بانیانی هم برای این کار بیابد. بنده هم گفتم به شرط آنکه هیچ ارتباطی به اینجانب پیدا نکند، مانعی ندارد.

حالا جناب آقای **یزدی** بفرمایید استناد ساخت این مدرسه به بنده چیست؟ می‌فرمایید «از کجا آوردی ساختی». آقای عزیز اول استناد ساخت مدرسه به بنده را ثابت کن، بعد بپرس از کجا آوردی.

ثانیاً مساجد و مدارس علمیه همیشه بانیانی دارد که مساعدت می‌کنند، چه اتفاق خاصی در این مورد افتاده است که آن همه مدارس علمیه از پاسخگویی به این سؤال مستثنی هستند و این مدرسه باید پاسخگو باشد.

۲. با لحنی بی‌ادبانه گفته‌اید «آیا ارث پدرت بود»، می‌گویم نخیر ارث پدرم نبود! مگر این همه مدارس دیگر در قم و سطح کشور ساخته می‌شود ارث پدرشان است؟ مگر همین ساختمان‌هایی که حضرت‌عالی از آنها استفاده می‌کنید، از ارث پدرتان ساخته شده است؟ آخر این چه فهمی است و چه استدلالی؟!

۳. گفته‌اید «به اسم مدرسه علمیه، کاخ ساخته‌اند». آخر چرا خلاف می‌گویید: شما یکبار هم که داخل آن را ملاحظه نکرده‌اید، چرا نشر اکاذیب می‌کنید. اگر مقصودتان ظاهر آن است، همین ساختمان‌هایی که شما از آن استفاده می‌کردید هم همین‌طور بود: ساختمان **مرکز تحقیقات دبیرخانه خبرگان** که با لطایف‌الحیل از دست مسئولین آن وقت درآوردید و به‌عنوان نایب‌رئیس **مجلس خبرگان** محل کار خود قرار دادید، در همین قدوقواره و وزن بود، نفرودید کاخ ساخته‌اند، بلکه با اشتیاق تمام به آن ساختمان نقل مکان فرمود.

۴. مدتی در قم غائله برپا کرده بودند خصوصاً برخی از نمایندگان قم که این ساختمان برخلاف قوانین و ضوابط و با دخالت رئیس قوه ساخته شده است، که البته همه‌اش کذب بود. اینجانب کمترین توصیه‌ای برای نحوه ساخت آن نداشتم، و بعد از تحقیق کاملی که شرحش را در همان جلسه پیش‌گفته، ارائه کرده‌ام، روشن شد ساختمان مدرسه بر اساس قوانین و ضوابط جاری ساخته شده و هیچ تخلفی صورت نگرفته.

شهردار سابق هم به تفصیل این نکته را تبیین کرده است و اینکه پروانه ساختمان و مجوزهای صادره بر اساس مصوبات شورای عالی شهرسازی و معماری بوده است.

نکته آخری که بدان اشاره می‌کنم اینکه جنابعالی در سخنانی در هفته پیش‌تر هم باز به رئیس سابق قوه قضاییه و نحوه کارش پرداخته بودید، گویی روزتان به شب نمی‌رسد اگر تعریضی، توهینی و افتزایی نداشته باشید.

گفته بودید با آمدن آقای رئیسی قوه قضائیه بحمدالله از رکود خارج شد و دیگر مردم امیدوارند که پرونده‌ها پنج سال طول نکشد. اینکه رئیس جدید قوه قضاییه بتواند گامی برای ارتقاء دستگاه قضایی بردارد، خواست همه ما است.

قوه قضاییه ملک شخصی کسی نیست. رکن نظام است و همه باید به ایشان کمک کنند تا بتواند پیشرفتی برای دستگاه قضایی به ارمغان بیاورد. این روشن است. اما تعریض شما به اینکه قوه قضاییه در رکود بود، کذب است. دستگاهی که در سال ۱۳۹۷ قریب هفده میلیون پرونده رسیدگی کرده، در رکود بوده؟

طبق آمار مرکز آمار و فناوری اطلاعات، در طول سال‌های متمادی حضور بنده در دستگاه قضایی، هر سال میزان خروجی پرونده‌ها یا بیش از ورودی بوده و یا چیزی در حدود آن. با این حساب دستگاه قضایی در رکود بوده است؟ آقای یزدی شما و انصافتان: از خلاف گفتن‌هایتان برگردید.

در طول این ده سال قریب شش هزار قاضی جذب دستگاه قضایی شده و در نتیجه عدد قضات به بیش از یازده هزار نفر رسیده، درحالی‌که کل آنها قبلاً قریب هفت هزار نفر بودند. این رکود است!

در طول این ده سال تشکیلات دستگاه قضایی تحولات بسیاری پیدا کرده، از جمله تأسیس مرکز آمار و فناوری اطلاعات که موجب تحولات قابل‌توجهی شده است، همین‌طور تحولات اساسی در سازمان ثبت که رئیس سابق آن آقای تویسرکانی با شجاعت به‌پیش برده بود. همین‌طور در معاونت منابع انسانی

و معاونت راهبردی و دیوان عالی کشور. تحولات اساسی در ساختار نظارتی قوه قضاییه و تحولات بسیار دیگر که اینجا مجال ذکرش نیست.

به اعتراف رئیس دادگستری وقت تهران که اکنون سخنگوی قوه است، در طول این ده سال، بیش از صدسال عدلیه، امکانات برای دادگاه‌ها و دادرها فراهم گردیده است. این هم رکود است؟!

جناب آقای یزدی، با شعار دستگاه قضایی از رکود خارج نمی‌شود و با تبلیغات سوء، تحولات چشمگیر سابق، رکود محسوب نمی‌شود. باید دید شاخص‌ها چگونه تغییر کرده‌اند. حضرت‌عالی چه تحقیق مستقلی انجام داده‌اید که محرز شده است در ظرف همین چهار پنج ماه اکنون نرخ رشد تعداد پرونده‌های رسیدگی شده، بیشتر شده و یا نرخ رشد تعداد قاضی جذب شده، بیشتر شده و ...

همین دادگاه‌های مفساد اقتصادی که برگزاری آنها موجب خوشحالی مردم و تقدیر آنها شده است، کارهای اصلی‌اش که همان تحقیقات و رسیدگی‌های دادرایی آنها است، عمدتاً در زمان این حقیر انجام شده است.

پس برگردید از آن قضاوت‌های ناصواب و ناعادلانه‌تان.

جناب آقای یزدی مشکل اصلی جنابعالی این است که فکر می‌کنید قیّم حوزه‌های علمیه هستید و می‌خواهید به همه امرونی‌ها کنید. متأسفانه شما خودتان را در جایگاهی می‌بینید که نه تنها مرجع تعیین کنید، بلکه به مراجع بزرگواری که شاید شاگرد آنها هم محسوب نمی‌شوید، امرونی‌ها کنید و این با رویه‌های حسنه‌ای که در حوزه علمیه برقرار بود، هیچ تناسبی ندارد. فاعتبرو یا اولی الابصار. و الحمدلله رب العالمین.

آملی لاریجانی

۲۶ مرداد ۱۳۹۸

ضمیمه ۵: سخنرانی امام در جمع نمایندگان منتخب مجلس خبرگان قانون اساسی

بسم الله الرحمن الرحيم

توطئه‌های دشمنان در مواقع حساس

من می‌خواستم اظهار تأسف کنم از اوضاعی که پیش آوردند و همیشه این اوضاع، این طور خرابکاری‌ها، قبل از یک کاری که بنا بود انجام بگیرد، انجام می‌دهند. وقتی که رفرا دوم می‌خواست بشود، یک شلوغی‌هایی ایجاد می‌کردند. آنجا که شکست خوردند، بعد در هر موردی اینها با شکست مواجه می‌شوند. حالا هم که بناست این مجلس محترم تحقق پیدا بکند، این خرابکاری‌ها را پیش آوردند برای اینکه اذهان را متوجه کنند به جای دیگر، و شاید به خیال خودشان نتوانند آقایان به کار خودشان ادامه بدهند، بعد هم که این کار درست شد. بعد که بخواهیم مجلس شورای ملی درست بشود و رئیس‌جمهور، باز هم منتظر هستیم که این مسائل پیش بیاید. لکن ملت راه خودش را پیدا کرده؛ و ملت و دولت، همه قشرها، به این راه ادامه می‌دهند — چه این شلوغ‌کاری‌ها را اینها بکنند و چه نکنند — اینها هم خیلی دشوار نیست. ما می‌خواهیم حتی‌الامکان با ملایمت با اینها رفتار بکنیم؛ خونریزی نشود. لکن اینها می‌خواهند.

در هر صورت ما منتظر این هستیم که این خرابکاری‌ها به دست این خرابکارها و به دست این اجانب که اینها را آلت قرار دادند برای مقاصد خودشان، و اینها با این اسماء مختلف، مثل «حزب دموکرات»، دموکرات کذا، حزب «فدائیان خلق» و این طور الفاظ بی‌معنا به این کارهای خلاف انسانی ادامه دارند می‌دهند، با قلم گاهی، با عمل گاهی و همان طور که من پرروز عرض کردم، این گناهش گردن ماست. انقلاب نباید این طور باشد.

سوءاستفاده گروهک‌ها از آزادی

ما می‌خواستیم و آقایان می‌خواستند که بعد از انقلاب هم خیلی با ملایمت رفتار کنند، آزاد کردند، مرزها را باز گذاشتند، آزاد کردند همه را، قلم‌ها را آزاد کردند، گفتارها را آزاد کردند، احزاب را آزاد کردند، به خیال اینکه اینها یک مردمی هستند که لااقل اگر مسلمان نیستند؛ آدم هستند. برای یک مملکتی که برای خود اینها ملت زحمت کشیده است، لااقل این قدر ادراک دارند که اگر دوباره اوضاع برگردد، برای همه بد است. لکن معلوم شد خیر، قضیه این حرف‌ها نیست و اینها عمال خارجی‌ها هستند حالا یا عمال امریکا

هستند، یا عمّال جاهای دیگر هستند، حالا برای ملت ماهیت اینها، ماهیت این نویسنده‌ها، ماهیت این احزاب، ماهیت این الفاظ فریبنده بی‌معنا، برای ملت حالا روشن شد.

آزادی در چهارچوب قانون و اسلام

اگر ما الان دیگر انقلابی رفتار کنیم، نمی‌توانند بگویند که شما آزادی ندادید. ما آزادی دادیم، سوءاستفاده شد و دیگر آزادی نخواهیم داد. آزادی به آن معنا که اینها بخواهند، خرابکاری بکنند این آزادی نخواهد داده شد. آزادی در حدودی که قوانین اقتضا می‌کرد؛ در حدودی که اسلام به ما اجازه می‌دهد. اسلام اجازه نمی‌دهد که ما آزاد بگذاریم که هرکس هر غلطی بخواهد بکند؛ هر توطئه‌ای می‌خواهد بکند؛ هر کاری می‌خواهد بکند که بکشد به خاک و خون.

ما باید از دولت و از وزیر کشور هم گلایه کنیم که در آن روزی که اینها سیصد نفر را — آن طور که گفتند — زخمی کردند، از طرف دولت جز یک اظهار تأسف، ما چیزی ندیدیم؛ از رادیو هم ندیدیم چیزی. اگر بنا بود اینها با یک اظهار تأسفی، با یک مثلاً نصیحتی، از کارهای خلاف خودشان دست برمی‌داشتند، حالا چند ماه است که نصیحت شده است، توصیه شده است، التماس شده است؛ همه چیز با اینها رفتار شده است و اینها اهل این نیستند که با نصیحت دست از کار خودشان بردارند، باید با شدت با آنها عمل کرد. و من شاید امروز یا فردا بسیاری از این احزاب را ممنوع اخطار و اعلام کنم، و نذاریم هیچ نوشته‌ای از اینها در هیچ جا و هیچ اثری از اینها در هیچ جای مملکت نذاریم که هیچ خروج کند، تمام نوشته‌هایشان را از بین می‌بریم. برای اینکه بعد که ملت فهمید که اینها خرابکارند، اینها اشخاصی نیستند که بشود با آنها با ملایمت رفتار کرد. «حزب دموکرات» کردستان یک جمعیت خرابکار هستند، یک جمعیت فاسد هستند، یک جمعیت مُفسد هستند، اینها را ما نمی‌توانیم بذاریم که همین‌طور هر کاری دلشان می‌خواهد بکنند؛ حالا هم اعتراض کرده‌اند که خود شماها دارید این کارها را می‌کنید. نظیر آنها که در پیروز و در چند روز پیش‌ازین خرابکاری را کردند، بعد گفتند که خود مردم این کارها را کردند! خودشان ایجاد غائله می‌کنند، بعد گردن اینها می‌گذارند. حالا هم در روزنامه دیدم که آنجا عزالدین حسینی فاسد و همین‌طور قاسملوی فاسد — که نیستش لابد اینجا — اینها می‌گویند خود شما، خود پاسدارها که آمدند، اینها مردم را چه کردند. در صورتی که سر پاسدارها را بریدند! سر مردم را بریدند؛ بچه‌ها را چه کردند. یک همچو مردمی‌اند اینها، با اینها نمی‌شود با آستی و با مصالحه و با این چیزها رفتار کرد، با اینها باید با شدت رفتار کرد، و با شدت رفتار می‌کنیم ان‌شاءالله.

بی‌نتیجه ماندن توطئه‌ها با رأی به جمهوری اسلامی

البته حتی‌الامکان، حالا هم ما دلمان می‌خواهد که کسانی که قلم دارند، کسانی که عرض می‌کنم که به خیال خودشان «روشنفکر» هستند، کسانی که جبهه‌ها تشکیل دادند، آنها باز ما میل داریم که با ملایمت با آنها رفتار کنیم؛ لکن باید دست از کار خودشان بردارند. مسیر ملت معلوم است، یک چیزی نیست که مجهول باشد. همه کسانی که بر اوضاع ایران مطلع هستند، همه می‌دانند که این ملت چه می‌خواهد، بر کسی پوشیده نیست. به خارجی‌ها، داخلی‌ها، به احزاب، به همه، پوشیده نیست که این ملت آنی که می‌خواهد، جمهوری اسلامی می‌خواهد، اسلام را می‌خواهد این ملت. چند نفر آدم فاسد بیایند بگویند که نخیر، اسلام نه! همان جمهوری، و بخواهند چند نفر آدم به یک ملت تحمیل کنند و بعد بگویند که ما آزاد نیستیم آزادی این است که شمایی که در اقلیت هستید — نه آن اقلیتی که حزب‌ها بعضی‌شان اقل‌اند و بعضی اکثر — آن اقلیتی که شما همه گروه‌هایتان را با هم جمع کردید، و همه کارها را انجام دادید و همه خرابکاری‌ها را هم کردید و از صد یک و نیم، فوقش دو، همه روی‌هم‌رفته دو، مخالف با قضیه بود! یک همچو فراندومی در دنیا سابقه نداشت که این‌طور فراندوم باشد. یک همچو فراندوم آزادی که همه مردم را آزاد گذاشتند و با آزادی مردم رأی دادند، ولی بعضی جاها هم جلو گرفتند. بعضی جاها هم خود همین شیاطین جلو گرفتند. اینها نمی‌خواهند که این مملکت به حال خودش باقی بماند و این مملکت و این نهضت پیش برود، اینها منظورشان این است که نگذارند پیش برود، و آلا خرمن سوزی و کارخانه‌ها را از کار بازداشتن و مردم را از رأی‌دادن بازداشتن و در وقتی که مردم، مجلس خبرگان را می‌خواهند تهیه کنند این بساط را درست‌کردن، و وقت رأی گرفتن آن‌طور، و وقت تشکیل این‌طور — بعدها هم که خواهد شد — اینها مسیر ملت است؟ شمایی که می‌گویید ما برای ملت و برای توده‌ها و برای خلق داریم کار می‌کنیم، اینها مسیر ملت است؟! به نفع خلق است سوزاندن حاصل رنج یک جمعیت؟ یک سال حاصل رنجشان را شما با یک کبریت آتش می‌زنید، این مسیر ملت است؟! این به نفع توده‌ها و خلق است؟! می‌خواهند توده‌ها و خلق رأی بدهند، جلو می‌گیرید، این به نفع خلق است؟! به نفع توده‌هاست؟! که شما ادعا می‌کنید ما به نفع توده‌ها هستیم، به نفع خلق هستیم و این عمامه و نعلین است که برخلاف است! این عمامه و نعلین چه می‌کند؟ این عمامه و نعلین حالا پنج ماه است به شما مهلت داده در صورتی که همه قدرت دستش بود. قدرت در همه‌جا دست عمامه و نعلین بوده، چه کرده‌اند اینها؟ شما جز خرابکاری کرده‌اید؟ بله، اشکال به عمامه و نعلین است که به شما مهلت داد، این اشکال وارد است به ما. اگر بنا بود که از اول، مثل سایر انقلاباتی که در دنیا واقع می‌شود، پشت سر انقلاب یک چند هزار از این فاسدها را در مراکز عام می‌آیند دار می‌زنند و آتش می‌زنند، تمام بشود قضیه؛ نمی‌گذارند که یک روزنامه‌ای [منتشر] بشود، آلا آن روزنامه‌ای که خودشان می‌خواهند. الان انقلاب اکتبر که این قدر وقت از آن گذشته، باز روزنامه مردم ندارند؛ باز حزبی در کار نیست، یک حزب بیشتر نیست. اینها دارند برای آنها سینه می‌زنند! اگر در

اینجا از یک حزب فاسد جلو بگیرند، می‌گویند آی شد یک‌حزبی؛ شد «رستاخیز». ما می‌خواهیم رستاخیز بشود.

بر خورد انقلابی با توطئه‌گران

ما یک حزب را، یا چند حزب را، که صحیح عمل می‌کنند می‌گذاریم عمل نکنند، و باقی همه را ممنوع اعلام می‌کنیم، و همه نوشتجاتی که اینها داشته‌اند، و برخلاف مسیر اسلام و مسیر مسلمین است، ما همه اینها را از بین خواهیم برد. ما بعد از اینکه فهمانیدیم به اینها که شماها دیکتاتور هستید، ما آزادی‌خواه بودیم و شما نگذاشتید، ما آزادی دادیم و شما نگذاشتید این آزادی باقی بماند، حالا که این‌طور شد، ما انقلابی با شما رفتار می‌کنیم. هرچه می‌خواهند روزنامه‌های خارج بنویسند، هرچه می‌خواهند توابع صهیونیسم‌ها و امثال اینها هرچه دلشان می‌خواهد فریاد بزنند. اینها هم اگر چنانچه هرچه دلشان می‌خواهد توی خانه‌هایشان بروند و فریاد بزنند؛ لکن بیرون دیگر نمی‌توانند؛ اینها باید منزوی بشوند.

وظیفه حفظ مصالح اسلام

بعد از این هم ما گرفتاری داریم، فردا قضیه رئیس‌جمهور است، همین بساط و همین خونریزی و اینها در قضیه مجلس شورا بدتر از این خواهد شد. دیگر خیلی بدتر از این خواهد شد. ما باید جلوی مفساد را بگیریم، ما موظفیم از طرف اسلام که مصالح مسلمین را حفظ کنیم. همه موظفیم؛ همه ما موظفیم که مصالح اسلام را حفظ کنیم و این طوایف دارند مصالح اسلام را از بین می‌برند.

بنابراین، در کمال تأسف ما دیگر نمی‌توانیم آن آزادی که قبلاً دادیم بدهیم؛ و نمی‌توانیم بگذاریم این احزاب به کار خودشان و فسادهایی که داشتند می‌کردند و می‌کنند [ادامه] بدهند. مردیکه سرمایه‌داری که چه است — که من حالا نمی‌خواهم اسم کثیفش را ببرم — یک مردیکه سرمایه‌داری همه این غائله‌ها را ایجاد کرد، در آن چند روز پیش‌ازین، و بعد هم حالا فرار کرد. ما نمی‌توانیم مهلت بدهیم. شرعاً جایز نیست برای ما دیگر مهلت. تا آنجایی که ما می‌توانستیم و خطا هم کردیم! و من تصدیق می‌کنم که خطا کردیم، هم ما خطا کردیم، هم دولت خطا کرد، هم شورای [انقلاب] خطا کرد؛ همه ما خطا کردیم. ما خیال می‌کردیم که ما با انسان سروکار داریم، پس با انسانیت رفتار نکنیم، معلوم شد نه. ما با انسان سروکار نداریم، ما با حیوانات درنده سروکار داریم! نمی‌شود با حیوانات درنده ما ملایمت نکنیم، و نمی‌کنیم دیگر ملایمت.

و من امیدوارم که این فریادهای اینها و این دست‌وپازدن‌های اینها و این شایعه پخش کردن اینها — حالا هم باز شایعه پخش کرده‌اند که ۲۸ مرداد شاه می‌آید! بسیار خوب بیاید. ما از خدا می‌خواهیم که شاه بیاید اینجا! — این شایعه چیزی نمی‌شود.

تنظیم قانون اساسی در چهارچوب شرع

و من امیدوارم که بدون اینکه یک‌ذره آقایانی که ان‌شاءالله با سلامت — می‌دانم دیگر گفتن من زیادی است، لکن برای اینکه گفته بشود باز هم — بدون یک‌ذره ملاحظه از غرب، از شرق، از نمی‌دانم حزب کذا، حزب دموکرات، از چه از چه، بدون یک‌ذره ملاحظه، باید این قانون اساسی ما مطابق با شرع، در چهارچوب شرع. اگر یکی از وکلا یا همه وکلا بخواهند از این چهارچوب خارج بشود، اصلاً وکیل نیستند برای او! شما آقایان وکیل هستید که زن‌های مردم را هم طلاق بدهید؟ زن موکلینتان [را]؟ نیستند.

اگر طلاق بدهید صحیح است؟ نه. از باب اینکه شما وکیلید برای رسیدگی به قانون جمهوری اسلامی. الان اگر چنانچه شما بخواهید، یا بعضی از شما بخواهند، که اسم جمهوری اصلاً نباشد، بحث را ببرند روی رژیم سلطنتی، شما حق دارید رسیدگی بکنید؟ شما حق رسیدگی ندارید. برای اینکه جمهوری اسلامی را شما حق رسیدگی دارید. همان‌طوری که برای طلاق دادن زن مردم، شما و ما، هر کس که وکیل شده است، برای طلاق دادن زن مردم وکالت ندارد؛ وکالتش محدود است. در مسائل غیراسلامی، اگر یک مسئله غیراسلامی در اینجا بیاید، طرحش مردود است.

طرح مسئله غیراسلامی برخلاف وکالت شماسست. مثل یک مباحثه: شما یک مسئله علمی آنجا بحث بکنید، مانع ندارد بحث بکنید، اما برخلاف وکالت شماسست؛ همان‌طور که طلاق دادن زن موکلینتان برخلاف وکالت شماسست. طرح کردن یک مسئله غیراسلامی هر چه باشد، هر چه مترقی باشد؛ شما نمی‌توانید طرح بکنید. یک دسته دیگری درست کنند. ملت خودش اختیار دارد یک دسته هم درست کنند که در مسائل غیراسلامی بحث بکند، در چهارچوب مسائل اسلامی. البته مسائل اداری و راجع به اداره امور، راجع به اینها، اینها مسائل دیگر هست. اما مطالبی که مربوط به اسلام است اگر یکی بخواهد طرح بکند برخلاف او، برخلاف مسیر ملت است؛ و علاوه بر [آن]، خلاف حدود وکالتش است. حد وکالت بیشتر از این نیست. اگر رأی هم بدهد، رأیش اگر خدای‌نخواسته همه آقایان هم رأی بدهند به یک [مسئله] غیراسلامی، برخلاف وکالتشان است. مردم وکیلشان نکرده‌اند برای [آن]. وقتی برخلاف وکالت شد، مثل طلاق دادن زن آنها می‌ماند.

هراس نداشتن از شرق و غرب

ما از هیچ چیز باک نداریم. نه باک داریم که شرق ما را یک وقت اشخاص مثلاً غیر آزادی طلب یا دیکتاتور حساب بکند؛ نه باک از این داریم که غرب یک همچو چیزی بکند. البته منافعشان که در معرض خطر است، باید همه تهمت‌ها را به ما بزنند و ما همه تهمت‌ها را هم قبول می‌کنیم. نخیر! ما هر چه آنها می‌گویند بسیار خوب، اما ما مسیر خودمان را طی می‌کنیم. ما جمهوری اسلامی را به آن طوری که دستور از خدای تبارک و تعالی داریم و به آن طوری که مصالح مملکت ما، ملت ما اقتضا می‌کند، ما این مسیر را خواهیم رفت؛ و آقایان هم همین مسیر را خواهند رفت. و هر چه هر که بگوید هیچ مورد اعتماد و اعتنا نیست و باکی هم از این نیست که چه بگویند.

البته بخواهید که همه مردم برای شما خوب بگویند، باید بروید توی خانه‌های تان بنشینید و هیچ کس شما را نبیند! برای حضرت امیر هم هزار چیزها گفتند، برای پیغمبر اکرم هم گفتند؛ حالا هم دارند می‌گویند. ما باکی از این نداریم. غربی برای پیغمبر ما بدتر از آن می‌گوید که برای شما و ما می‌گوید! برای همه خلفای اسلام، برای همه آنها، می‌گویند؛ برای اینکه الان در معرض خطر است کارشان. وقتی در معرض خطر شدند، یعنی منافعشان در معرض خطر است، البته آنها باید برای ما چه بگویند. لکن ما مسیر خودمان را طی می‌کنیم تا آنجایی که بتوانیم مسیر خودمان را طی می‌کنیم و آقایان هم مسیر خودشان را طی می‌کنند بدون هیچ باکی از حرف‌های این و روآن‌ور. و جاهت ما نمی‌خواهیم برای خودمان درست کنیم. نه شما می‌خواهید یک وَجِیْهُ الْمَلَّه‌ای بشوید با مردم؛ اگر کسی شما را می‌شناسد، وجیه هستید. نمی‌خواهید حالا درست بکنید. نمی‌خواهید در این مجلس و جاهت درست بکنید. شما این مجلس را می‌خواهید بروید و مطابق آن طوری که ملت شما را وکیل کرده است و مطابق آنکه اسلام شما را موظف کرده است به آن طور عمل بکنید و همین‌طور هم عمل خواهید کرد.

و من سفارش می‌کنم به آنهايي که خدای‌نخواسته یک آرایي دارند بر خلاف مسیر ملت، من سفارش می‌کنم به آنها، که طرحشان را و آرایشان را بگذارند برای یک وقت دیگری و یک وقت‌های دیگری این کارها را بکنند، حالا وقت این نیست که آرائي که خلاف مسیر ملت است اظهار بکنند و حیثیت خودشان را در بین ملت از بین ببرند. من میل ندارم حیثیت آقایان از بین برود در بین ملت. اگر در این مجلس یک چیزهایی و یک حرف‌هایی زده بشود که برخلاف مسیر ملت است، اینها و جاهت خودشان را از بین ملت می‌برند و خدای‌نخواسته بعدها برایشان خیلی نفع ندارد.

نمایندگان مجلس، وکیل مردم‌اند نه ولی آنها

همان مسیری که ملت داشتند، همین چیزی که اگر می‌خواهید مطابق با میل خودتان دموکراسی عمل بکنید، دموکراسی این است که آراء اکثریت، و آن هم این طور اکثریت، معتبر است؛ اکثریت هر چه گفتند آرای ایشان معتبر است ولو به خلاف، به ضرر خودشان باشد. شما ولی آنها نیستید که بگویید که این به ضرر شماست ما نمی‌خواهیم بکنیم. شما وکیل آنها هستید؛ ولی آنها نیستید. بر طبق آن طوری که خود ملت مسیرش هست.

شما هم خواهش می‌کنم از اشخاصی که ممکن است یک‌وقتی یک چیزی را طرح بکنند که این طرح برخلاف مسیر ملت است، طرحش نکنند از اول، لازم نیست، طرح هر مطلبی لازم نیست. لازم نیست هر مطلب صحیحی را اینجا گفتن. شما آن مسائلی که مربوط به وکالتان هست و آن مسیری که ملت ما دارد، روی آن مسیر راه را بروید، ولو عقیده‌تان این است که این مسیری که ملت رفته خلاف صلاحش است. خوب، باشد. ملت می‌خواهد این طور بکند، به ما و شما چه کار دارد؟ خلاف صلاحش را می‌خواهد. ملت رأی داده؛ رأیی که داده متَّبِع است.

در همه دنیا رأی اکثریت، آن هم یک همچو اکثریتی، آن هم یک فریاد چندماهه و چندساله ملت، آن هم این مصیبت‌هایی که ملت ما در راه این مقصد کشیده‌اند، انصاف نیست که حالا شما بیاید یک مطلبی بگویید که برخلاف مسیر است. یعنی انصاف نیست، که نمی‌شود هم، پیش نمی‌رود. اگر چنانچه یک چیزی هم گفته بشود، پیش نمی‌رود؛ برای اینکه اولاً مخالف با وضع وکالت شما هست و شما وکیل نیستید از طرف ملت برای هر چیزی. و ثانیاً بر خلاف مصلحت مملکت است، برخلاف مصلحت ملت است؛ برخلاف مصلحت خود آقایان است.

اسلام؛ مترقی‌ترین مکتب

و من از خدای تبارک و تعالی خواهانم که آقایان ان‌شاءالله با سلامت و موفقیت این راه را طی بکنند و یک قانونی که مطابق با اسلام و ترقی و همه چیزش تمام باشد، و ما اسلام را مترقی‌ترین مکتب‌ها می‌دانیم. و هر کس، هر مکتبی، هر چه می‌خواهد بگوید، بگوید. ما اسلام را مکتب مترقی می‌دانیم و شما فرض کنید که مکتب مترقی نیست، ما این را می‌خواهیم. ما این را می‌خواهیم. «مترقی» اسمش را می‌گذارید، بگذارید؛ «غیرمترقی» هم اسمش را می‌گذارید، بگذارید. ما را وحشی هم بدانید، بدانید! ما این را می‌خواهیم. ملت ما هم این را می‌خواهند. و من معذرت می‌خواهم از آقایان در این هوای گرم تشریف آوردند. مؤید باشید.

ضمیمه ۶: سخنرانی امام در مدرسه فیضیه¹⁰⁹

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

من از عواطف شما ملت ایران تشکر می‌کنم....

...دارایی‌های دودمان پهلوی

.... من در این آخر که از تهران می‌خواستم بیرون بیایم، دستور دادم که تمام املاک و دارایی سلسله منحوس پهلوی و تمام دارایی آن اشخاصی که وابسته به او بودند و این ملت را چاپیدند مصادره بشود. **برای طبقه ضعیف مسکن ساخته بشود. / در / سرتاسر ایران برای ضعیف مسکن می‌سازیم....**

تمام کمیته‌هایی که در تمام اطراف ایران هست موظف‌اند که آنچه به دست آمد از مخازن ایران، هر چه که اینها بردند و مخفی کردند و اتباع آنها بردند و مخفی کردند، آنها را که به‌دست آمده است به بانکی که شماره‌اش را بعد تعیین می‌کنند تحویل بدهند که **برای کارگراها، برای مستضعفین، برای بینوایان، هم خانه بسازند هم زندگی آنها را مرفه کنند.**

آبادی دنیا و آخرت به وسیله اسلام

.... **دلخوش نباشید که مسکن فقط می‌سازیم، آب و برق را مجانی می‌کنیم برای طبقه مستمند، اتوبوس را مجانی می‌کنیم برای طبقه مستمند....**

ما، هم دنیا را آباد می‌کنیم و هم آخرت را....

والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته

۱۰ اسفند ۱۳۵۷

¹⁰⁹ بخش مربوطه این سخنرانی (تاکیدات اضافه شده).

فهرست منابع و ارجاعات

- احمدی، احمد (۱۳۹۴). *زندگی‌نامه و خدمات علمی و فرهنگی دکتر احمد احمدی*. تهران: دانشگاه تهران، موسسه روانشناسی و علوم تربیتی دکتر کاردان.
- اکبرنژاد، محمدتقی (بی‌تا). *لباس دین*. قم: دارالفکر.
- حسینی طهرانی، سیدمحمدحسین (۱۳۶۰). *مهر تابان: یادنامه و مصاحبات تلمیذ و علامه*. تهران: باقرالعلوم.
- زیباکلام، سعید (۱۳۸۹). *خلاف جریان (یک)*. تهران: سوره مهر.
- زیباکلام، سعید (۱۳۹۶). *افسانه های آرامبخش*. تهران: طه.
- زیباکلام، سعید (۱۳۹۶). *انحلال انقلاب در نظام استکباری*. قم: شهید کاظمی.
- زیباکلام، سعید (۱۳۹۸). *امتزاج فقه و علوم اجتماعی. فلسفه علم (شماره ۱۷)، ۲۷-۴۲*.
- زیباکلام، سعید (۱۴۰۰). *کتاب سیاه*. قم: کتاب طه.
- زیباکلام، سعید (اردیبهشت ۱۳۹۶). *چگونه برجام سایه شوم جنگ را رفع کرد! خبرگزاری فارس*.
- زیباکلام، سعید (تیر و مرداد ۱۳۹۹). *موانع جمهوریت، مردم‌سالاری، و تحزب. ماهنامه نسیم بیداری (شماره ۹۶)*.
- سرافراز، محمد (۱۳۹۸). *روایت یک استغفا*. انتشار مجازی.
- علوی تبار، علیرضا (آبان ۱۳۹۷). *شرح یک زندگی سیاسی و روشنفکری. ماهنامه اندیشه پویا (شماره ۵۴)*.

نمایه

نمایه موضوعی	//	مظلوم
		اسلامی
الف		دولت //
آبادگران		جامعه //
آرمان خواهی / آرمان طلبی / آرمان گرایی		نظام //
آرمان های انقلاب		اسلامیت
آزاداندیشی		اصلاح طلب (ان) (اصلاح طلبی)
آزادی		اصول گرا (یان) (اصول گرایی)
// اندیشه		اعتدال
آبر شخصیت های آبر معنوی ملکوتی		اقتدار
اتحادیه های کارگری		// ملی (اقتدار ملت)
احزاب		امنیت
شبه احزاب		انتخابات
استبداد		// ریاست جمهوری
استقلال		// مهندسی
استکبار آمریکا		انقلاب
استکبار داخلی		// اسلامی
استکبار ستیزی		// فرهنگی
اسلام		// مستضعفان و پابرهنگان
// ناب		
// ناب امام خمینی		ب

بچه‌های انقلاب

برجام

”بله قربان گویی“

بیت رهبری

بیت‌المال

غارث //

جمهوری اسلامی

جمهوریت

جمهوریت خواهی

جنبش (های) اعتراضی

جنبش دانشجویی/ مبارزات دانشجویی

جنبش نرم‌افزاری

پ

پارادایم سیاسی

پاسخگویی

پانزده خرداد

پیشرفت

ح

حاکمیت

حجاب اجباری

حکمرانی

// حاج آقایی

// حوزویان

// رسول اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین ع

// اسلامی

حکومت اسلامی

حکومت چین

حماسهٔ سیاسی

حوزویان/روحانیون/روحانیت

ت

تبعیض

تحریم انتخابات

تحرّز

توافقمنامهٔ ژنو

توافقمنامهٔ لوزان

توافقمنامهٔ وین/برجام

خ

”خانه از پای‌بست ویران است“

خانهٔ ملت

ج

جریان انحرافی

رهبری/آقا

د

دانشجویان

س

دانشگاه (دانشگاهی، دانشگاهیان)

ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی

دربار زرو زور

سکولاریسم (سکولاریستی، لائیک‌اندیشی)

دربار زرو زور و تزویر

سه قوه

دموکراسی (دموکراتیک)

سران //

دموکراسی خواهی

سیاست

دولت تدبیر و عقلانیت

// خارجی

دولت سرمایه‌سالاری افسار گسیخته

// تک‌قطبی‌سازی عرصه سیاست

دولت یازدهم

سیاست‌ورزی

دیپلماسی

سیاه‌کردن مردم

ر

ش

رانت‌خوار (رانت‌خواری، رانت‌خواران)

شعار وحدت

رئیس‌جمهور/ریاست‌جمهور

شورای انقلاب

رژیم شاه/رژیم پهلوی/حکومت پهلوی

شورای راهبردی سیاست خارجی

رسانه (رسانه‌ای)

رسانه ملی (صدا و سیما/رسانه ضد ملی)

ص

روز دانشجو (۱۶ آذر)

صغیرپنداری

روز قدس

صنعت هسته‌ای

روز کارگر

ظ

روشنفکری/روشنفکران

ظالم‌ستیزی	قانون اساسی
ع	قانون شکنی
عدالت	قوة قضائیه
عدالت‌خواه (عدالت‌خواهان، عدالت‌خواهی)	قوة مجریه
عرصة حکمرانی	ک
عرصة سیاست (سیاسی)	کارگر (کارگران/کارگری)
// سیاست‌ورزی/سیاست‌گذاری	طبقة //
عقلانیت (عقلانی)	کودتای ۲۸ مرداد
علوم اجتماعی	رژیم //
علوم انسانی	
غ	گ
غرب‌زدگی	گشت ارشاد
	گفتمان
	// انقلاب اسلامی
ف	// سیاست‌گذارانه
فرمان هشت‌ماده‌ای به سران قوا	// کارشناسی
فرهنگ سیاسی	
فساد	م
// سیاسی	مجلس (مجلس شورا/خانه ملت)
// سیستمی	// نهم
	// ششم
ق	// خبرگان رهبری

نظریه پردازی	محرومان
نهادهای بین المللی	مذاکرات ژنو
	مردم سالاری
و	”مرگ بر ایران“
ولایت فقیه	”مرگ بر آمریکا“
ولایت پذیری (صغارت پذیری)	مستضعفان (مستضعف)
ولی نعمتان	مصالح
	// انقلاب
ه	// عمومی
هدف از حکمرانی	مصلحت
هدف از دین داری	// نظام
	مفاسد اقتصادی
	مفهوم اعتراض
	مفهوم ”زاویه داری“
	مقدس سازی مقامات
	منافع ملی
	میثاق ملی
	ن
	نظام
	// استکباری
	// اسلامی
	”نظام مقدس است“

نمایه اسامی اشخاص

الف

ابوذر

المهندس ابومهدی

احمدی روشن، مصطفی

احمدی نژاد، محمود

احمدی، احمد

اراکي، محسن

اسرافیلیان، ابراهیم

اصفهانى، سید ابوالحسن

اعرافى، علیرضا

النجفی رهنانى، حسن علی

امام حسن

امام حسین

امام زمان

امام علی

امینی، علیرضا

امینی، مهسا

اورول، جورج

آخوندزاده

آخوندی، عباس

آقامحمدی، علی

آل احمد، جلال

آملی لاریجانی، صادق

آملی لاریجانی، علی

آملی لاریجانی، فاضل

آملی لاریجانی، میرزا هاشم

آموزگار، جمشید

ب

بابایی، عباس

بادامچی، محمدحسین

بازرگان، مهدی

باقری، حسن

باکری، مهدی

باهنر، محمدجواد

باهنر، محمدرضا

بختیار، شاپور

بروجردی، محمد

بنی صدر، ابوالحسن

بهشتی، سید محمد

پ

پاکروان، حسین

پهلوی، اشرف

پهلوی، محمدرضا

حجازی، سید علی اصغر

حسینی سیرجانی، سید احمد

حسینی، عزالدین

حضرت عیسی،

حضرت لوط،

حضرت محمد

حضرت نوح،

ت

تاجزاده، سید مصطفی

تقیزاده

توانگری، فریدون (آرش)

تویسرکانی راوری، احمد

خ

خادمی، محسن

خامنه‌ای، سید علی

خامنه‌ای، سید محمد

خداپناهی، محمد کریم

خرازی، حسین

خرازی، کمال

خلخال، صادق

خلفی، علی

ث

ثابتی، پرویز

ج

جلیلی، سعید،

جنتی، احمد

جهان‌آرا، محمد

جهانگیری، اسحاق

چ

چمران، مصطفی

د

داودی، پرویز

دخانچی، میلاد

درازه‌ی، محمد باسط

ح

حاجی دلپگانی، حسینعلی

حبیبی، حسن

ذ

سلیمانی، قاسم

ذوالقدر، محمدباقر

سلیمی، علیرضا

سیف، محمود

ر

راغفر، حسین

ش

رحیم مشایی، اسفندیار

شبیری زنجانی، سید موسی

رشیدی مطلق، احمد

شریعتی نیاسر، مالک

رضایی میرقائد، محسن

شریعتی، علی

رضایی نژاد، داریوش

شریعتی، محمدتقی

رضائی، محمدجواد

شریفامامی، جعفر

روحانی، حسن

شریفزاده، بهمن

ریاضی، عبدالله

شریفی، عیسی

رئیزی، سید ابراهیم

شهریاری، مجید

ز

زاهدی، اردشیر

ص

صالحی، علی اکبر

زبیر

صباغیان، هاشم

زیباکلام، سعید

صفاریان، سید میثم

صمیمی، کیوان

س

سرافراز، محمد

طالقانی، محمود

سریع القلم، محمود

طائب، حسین

سعیدی، سید محمدرضا

طباطبائی بروجردی، سید حسین

طباطبائی، جلیل

طباطبائی، سید محمدحسین

طلحه

طوفانیان، حسن

ظ

ظریف، محمدجواد

ف

فارسی، جلال‌الدین

فردوست، حسین

فریدون، حسن

فکوری، جواد

فلاحی، ولی‌الله

ع

عبدی، عبدالله

عراقی، آقا ضیاء‌الدین

عطاپور مجرد، رضا (حسین‌زاده)

علم‌الهدی، سید حسین

علم، اسدالله

ق

قاسمی، سعید

قاضی طباطبائی، سید علی

قالیباف، محمدباقر

قطب‌زاده، صادق

ک

کدخدایی، عباسعلی

کدیور، سلمان

کرمانی، فهیم

کریمی، حسین

کسروی

کلاتتری، علی‌اکبر

کمالی، هاشم

علوی‌تبار، علیرضا

علی‌محمدی، مسعود

علیمردانی، محمدهادی

غ

غروی اصفهانی، محمدحسین

غروی نائینی، محمدحسین

غضنفری، مهدی

غفاری، حسین

ل

نہاوندی، ہوشنگ

لاہوری، اقبال

نیک پی، غلامرضا

نیکسون، ریچارد

م

مالک اشتر

و

محسنی اڑہای، غلامحسین

وظیفہ خواہ، منوچہر (منوچہری)

مدرسی، سید محمدتقی

ولایتی، علی اکبر

مصدق، محمد

ہ

مطہری، مرتضی

ہاشمی شاہرودی، سید محمود

مکفارلین، رابرٹ

ہمت، محمدابراہیم

منتظری، حسینعلی

ہویدا، امیرعباس

منتظری، محمدجعفر

موسوی خمینی، سید روح اللہ

ی

موسویان، حسین

یادآور نیکروش، کمال الدین

میرزا ملکم خان

یزدی، ابراہیم

میرقلی خان، شہرزاد

یزدی، محمد

میرکاظمی، مسعود

ن

نادران، الیاس

نجفی رستگار، کاظم

نصر اللہ، سید حسن

نظری، منصور

نمایه اسامی نهادها، سازمان‌ها و مؤسسات

الف

اتحادیه اروپا	بنیاد ۱۵ خرداد
اتحادیه انجمن‌های اسلامی دانشجویان اروپا	بنیاد برکت
اتحادیه نانوایان سنتی	بنیاد علوی
ارتش	بنیاد مستضعفان
ارتش روسیه	بنیاد مسکن انقلاب اسلامی
انجمن اسلامی دانشجویان	بنیاد هریج
انجمن آسفالت	بهشت‌زهره
اندیشکده بروکینگز	بی‌بی‌سی
اندیشکده چتم هاوس	بیت رهبری
اندیشکده شورای روابط خارجی	
اندیشکده شورای آتلانتیک	
اندیشکده وودرو ویلسون	
اندیشکده هوور	
ایران اینترنشنال	

ب

بازرسی بیت رهبری	پ
بانک جهانی	پژوهشکده فرهنگ و هنر و ارتباطات
بانک مرکزی	پنج بعلاوه یک
بسیج دانشجویی	ت
	تولیت آستان قدس رضوی
	تولیت حضرت معصومه
	تولیت شاه عبدالعظیم حسنی
	تولیت شاه چراغ

ج

جامعه المصطفی	
جامعه روحانیت مبارز	

جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

جبهه ملی ایران

جمهوری اسلامی

جنبش عدالت خواه دانشجویی

جهاد سازندگی

دادستانی تهران

دادگستری تهران

دادگستری شهرکرد

دانشگاه الزهرا

دانشگاه آزاد

دانشگاه تهران

دانشگاه جانز هاپکینز

دانشگاه شاهد

دانشگاه صنعتی اصفهان

دانشگاه صنعتی امیرکبیر

دانشگاه صنعتی شاهرود

دانشگاه صنعتی شریف

دانشگاه علامه طباطبائی

دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

دربار رژیم شاه

دربار سعودی

دفتر تبلیغات اسلامی

دولت آمریکا

دولت بهار

دویچه وله

دیوان عالی کشور

دیوان محاسبات کشور

چ

چریک های فدایی خلق

ح

حزب جمهوری اسلامی

حکومت پهلوی

حوزه علمیه

حوزه علمیه قم

حوزه علمیه نجف

خ

خانه کارگر

خبرگزاری تسنیم

خبرگزاری فارس

خبرگزاری مهر

د

سازمان تبلیغات اسلامی	د
سازمان سنجش	رادیو اسرائیل
سازمان سیا	رادیو شوروی
سازمان عفو بین‌المللی	رجا نیوز
سازمان مجاهدین انقلاب	رژیم اسرائیل
سازمان مجاهدین خلق	رژیم شاه
سازمان مطالعه و تدوین کتب علوم انسانی	رسانه ملی
دانشگاهی (سمت)	روزنامه جوان
سپاه پاسداران انقلاب اسلامی	روزنامه صبح خراسان
سپاه علویون قم	روزنامه فیگارو
ستاد اجرایی فرمان امام	روزنامه کیهان
ستاد اقامه نماز جمعه	ریاست جمهوری
ستاد انقلاب فرهنگی	ریاست مجلس
ستاد کل نیروهای مسلح	
ستاد مبارزه با مفاسد اقتصادی	س
سفارت آمریکا	سازمان اطلاعات سپاه
سفارت بریتانیا	سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)
ش	سازمان اقتصادی کوثر
شرکت کروپ آلمان	سازمان اوقاف
شرکت ملی پالایش و پخش	سازمان بازرسی کل کشور
شرکت ملی صنایع پتروشیمی	سازمان بسیج
شرکت ملی گاز	سازمان بسیج دانشجویی
	سازمان بورس

شرکت ملی نفت	فرودگاه مهرآباد
شرکت نیشکر هفت‌تپه	
شورای انقلاب	ق
شورای حقوق بشر سازمان ملل	قوه قضائیه
شورای راهبردی سیاست خارجی	قوه مجریه
شورای عالی امنیت ملی	قوه مقننه
شورای عالی انقلاب فرهنگی	
شورای عالی شهرسازی و معماری	ک
شورای عالی هماهنگی سران قوا	کاخ سعدآباد
شورای نگهبان	کاخ سفید
شورای هماهنگی تبلیغات	کمیته امداد
شورای همگرایی اصول‌گرایان	کمیته صیانت از منافع ایران
شهرداری تهران	کمیسیون اقتصاد
	کمیسیون انرژی
ص	کمیسیون آموزش، تحقیقات و فناوری
صداوسیما	کمیسیون بررسی برجام
صدای آمریکا	کمیسیون تلفیق بودجه
صندوق بین‌المللی پول	کمیسیون حفظ محیط‌زیست
طرح دانشجویی ابودر	کمیسیون سیاست خارجی و امنیت ملی
	کمیسیون صنایع
ف	کمیسیون عمران
فارین افروز	کمیسیون فرهنگی
فراکسیون نمایندگان ولایی	کنگره آمریکا

مسجد قبا	
مسجد نور	گ
معاونت راهبردی قوه قضائیه	گارد ویژه
معاونت منابع انسانی قوه قضائیه	گاردین
معدن آق دره	
من و تو	م
مؤسسه اعتباری کاسپین	ماهنامه ایران فردا
مؤسسه مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم	ماهنامه سیاسی اجتماعی صدای مردم
مؤسسه بین‌المللی تحقیقاتی صلح استکهلم	ماهنامه نسیم بیداری
مؤسسه واشنگتن	مجتمع آلومینیوم المهدی
	مجتمع رفاهی فرهنگی-اجتماعی بیت‌الزهرا
	مجلس خبرگان رهبری
ن	مجلس سنا
نهاد نمایندگی رهبری در دانشگاه‌ها	مجلس شورای اسلامی
نهاد نمایندگی ولی‌فقیه در مرکز استان‌ها	مجله خیمه
نهضت آزادی ایران	مجله فرهنگ امروز
	مجمع تشخیص مصلحت نظام
و	مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی
وزارت اطلاعات	مجمع روحانیون مبارز
وزارت بهداشت	مدرسه رفاه
وزارت خارجه	مدرسه علمیه ولی‌عصر
وزارت صنعت، معدن و تجارت (صمت)	مرکز آمار و فناوری اطلاعات
وزارت علوم	مرکز تحقیقات دبیرخانه مجلس خبرگان

وزارت کار، تعاون و رفاه اجتماعی

وزارت کشور

وزارت نفت

۵

هپکو

هیئت رئیسه مجلس

هیئت نظارت انتخابات